

—﴿ صاحب ومالك مطبعهٔ عنایت ﴾—

شهزادهٔ جوانبخت معظم معین السلطنه سردار عنایت الله خان



کتبخانهٔ

ومطبعهٔ عنایت

عدد

(٦)

۲۰۰۰۰ فرسخ

سیاحت در زیر بحر



مترجمش

محمود طرزی

در دار السلطنهٔ کابل در مطبعهٔ عنایت بزیور طبع آراسته گردید

سنه ۱۳۳۲

بسم الله الرحمن الرحيم

یکدو سخن درباب طبع کتاب

بتوفیقات حضرت خداوند لایزال جل وعلی وسایهٔ عرفان پیرایهٔ قبلهٔ اعظم
اسم اعلیحضرت (سراج الملة والدین) روحی له الفداء دریناره بطبع و نشر یك ناول عامی
منشی بسیار عجیب وغریبی در (مطبعهٔ عنایت) امر واجازه نمودم که از مطالعهٔ آن خوانند
ن را یك ذوق وحظ عظیمی حاصل خواهد شد.

(۲۰۰۰۰ هزار فرسخ سیاحت در زیر بحر!) چنان چیزی نیست که بعقل
نگنجد! زیرا بیستهزار فرسخ نی، بلکه ربع یك فرسخ سیاحت نیز در زیر آبهای بحر
ی محیطهٔ عظیمه از عقل بعید مینماید.

حالا نکه اگر این ناول را بخوانند. این سیاحت خارق العاده را چنان بعقل نزدیك می
ندکه برین یك افسوس میکنندکه آیا چرا خودشان نیز از جملهٔ آن سیاحان زیر بحر نبوده
د؟ یا آنهم چون بخوانند، چنان میپندارند که باسیاحان زیر دریایی یکجا گردش وسیاحت
کنند، و از منظرهٔ خارقه های مخلوقات وعجایباتی که حضرت ذات اقدس خالق بحر
بر جل وعلی در بحرها و زیر آبها آفریده باسیاحان یکجا استفاده میکنند.

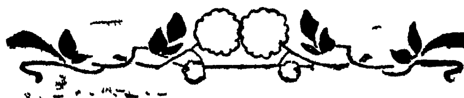
در مالك عزیز ما اینگونه کتابهای افسانه های طرز جدید هیچ وجودی نداشت، و
هیچکسی نخوانده و نشنیده بود. (مطبعهٔ عنایت) را که ما تأسیس و بنیاد نهاده ایم مقصد
ثانهٔ ما همین است که آثارها و کتابهای طرز جدید را طبع نموده در مالك خود منتشر
سازیم. اگرچه درین وقت بسبب عدم عادت به اینچنین اثرها کسی چندان میل ورغبت
دارد. ولی امید قوی داریم که از فیض توجهات جهاندرجات اعلیحضرت قبله گاه معظم

مقدسم که درباب علم وعرفان میپرورانند رفته رفته اولاد وطن به اصطلاحات فنون جدیده آشنائی پیدا کرده اینچنین اثرهایك رغبت ورواج کائی پیدا کنند .

این را هم بگویم که اگر ما اثرهای کهنه وفرسودهٔ طرز قدیم را چاپ کنیم اصل مقصد ومدعای ما که از تأسیس دادن مطبعهٔ عنایت است برهم میخورد . حال آنکه برای بوجود آوردن اینچنین آثار جدیده بمؤلفین ومترجمین عالم ومتفنن آن گونه آثار احتیاج داریم که در وقت حاضر آنهم نادر است . لهذا از تقدیر وتحسین حسن خدمات قلمیهٔ که عزیزی بنیان (محمود طرزی) مدیر وسرمحرر (سراج الاخبار افغانیه) درباب تألیف وترجمهٔ آثار جیدهٔ جدیده برای وطن واولاد وطن عزیز خود بجا آورده ومی آورد نیز خود داری نمیتوانیم .

(۲۰۰۰۰ هزار فرسخ سیاحت در زیر بحر) نام ناول فنی را نیز مشار الیه از زبان ترکئی عثمانی بیك شیوه واسلوب بسیار خوبی پیش از پنج شش سال بزبان فارسی ترجمه کرده بود که درین سال فرخنده فال (مطبعهٔ عنایت) آنرا درمعرض انتشار جلوه گر عیون استفادهٔ اولوا الابصار مینماید . وششمین کتاب کتبخانهٔ مطبعهٔ عنایت را بوجود می آورد . انشاء الله بعد ازین ناول فنئی بسیار عجیب وغریب (جزیرهٔ پنهان) که تتمهٔ این ناول شمرده میشود بزیور طبع آراسته خواهد گردید .   ومن الله التوفیق .

امضا



مقدمه

(افادهٔ مرام مترجم)

ماشین دماغ انسانی ، یك محفظهٔ بدیعهٔ اسراز ربانیست ؛ آیاغرائبات محیر العقولی كه در ساحهٔ عالم ازین ماشین مصنع مکرم بظهور ووجود آمده کسی را یارای تعداد وشمار آن هست؟ از هنگام ابتدای تکوین این ماشین احسن التقویم تابه این وقت حاضر هرگاه برای بدایع آثار ، وصنایع حکم نثار این کارخانهٔ حکم آشیانهٔ حضرت صانع یگانه نمایشگاهی ریا ، ومعرضی بنا کردن لازم آید مساحهٔ سطحیهٔ کرهٔ ارض از استیعاب همهٔ آن آثار و صنایع عاجز آمده لابد بعاریت خواستن اراضی بدیگر کرات ضیا صفات همجوار خود محتاج خواهد شد !

تلگراف با سیم وبی سیم ، تلفون ، گراموفون ، شمندوفر ، واپور ، بالون ، آئینهٔ رنتگن ئهورو پلان وغیره بعضی نمونه‌های کوچك روشن جدیده ایست كه ازین ماشین بدیع التکوین درین اعصار اخیره کامل التجربه شده بیرون برامده است که تمثیلاً تذکار کردید ؛ یاتذکار ، وتعداد همهٔ مصنوعات ، ومعمولاتیكه ازین ماشین پرمعرفت برامده ، وهنوز روی کاراست در یناصفحات محدوده چسان خواهد گنجید ؟

این رومان فنئی كه به ترجمهٔ آن آغاز کرده‌ایم ازتصویر وتعریف یك اثر بسیار بدیع و عجیبی بحث میراند که مطالعهٔ آن انسانرا برغرایب اختراعات محیر العقول دستگاه قوهٔ مصوره یکی از شعبات ده گانهٔ ماشین دماغ است واله وحیران میسازد !

این رومان نیز از آثار قلمیهٔ بسیار نفیس ﴿ ژول ورن ﴾ فرانسوی نژاد است که با (جزیرهٔ پنهان) نام رومانی که در روز آخر سنهٔ ۱۳۲۴ فارغ الترجمه گردید لازم و ملزوم همدیگر شمرده میشود . زیرا احوال‌وا پورا لکتریکئی « نو یتلوس » و « کپتان نمو » راکه درکتاب آخرین جزیرهٔ پنهان ذکر گردیده‌این رومان « سیاحت زیر بحر » تکمیل وتفصیل میکند .

جزیرهٔ پنهان، وسیاحت زیر بحر از رومانهائیست که استمادگاه آنها علم وفن میباشد اینگونه آثارها به افسانه‌های بیفایدهٔ بیمعنئی که زهر قاتل اخلاق جوانان نورسیده باشد هیچگاه مشابهت ومناسبت نمیرساند باکه هر پدر مهربان در خواندن این رومانها برای اولاد خود هیچ محذوری نمی بیند . مطالعه کنندگان رومانهای فنی هم از فن فائده میبر دارند ، وهم وقت وزمان خود شانرا بخوبی وخوشی میگذرانند .

چون درینعصر ترقیحصر بادشاه معظم ما دانش و دین اعلحضرت ﴿ سراج الملة و الدين ﴾ بازار پر کساد علم وعرفان گرمی ، و رواج حقیقئی خود را یافته ، ودرباب تأسیس مکاتب . و آوردن مطابع اراده وفرمان شاهانه شرفصدور نموده لهذا این احسان حضرت بادشاه معرفت بنیان مزید شوق وهوس این عبداحقر گردیده بعد از تمام نمودن ترجمهٔ جزیرهٔ پنهان به ترجمهٔ سیاحت زیر بحر پرداختم .

چنانچه درمقدمهٔ جزیرهٔ پنهان نیز بیان شده بود که مداریکانهٔ تشویق ارباب قلم کثرت مطابع وزیادتئی خوانندگانست ، وچون این هردوامر جلیل ازفیض همت جهانقمت حضرت بادشاه عدیم المثیل ما به تأسیس مکاتب واستحضار مطابع تأمین وتأئید یافته لهذا حاضر وآماده ساختن بعضی آثار قلمیه‌را لازم شمردیم .

ومن الله التوفیق   فی ۲۰ محرم سنه ۱۳۲۵   محمود طرزی

[سیاحات خارق العاده]

۲۰٬۰۰۰ فرسنخ

سیاحت در زیر بحر

کتاب اول

باب اول

پشته سنگ سیار

واقعهٔ بسیار غریب حیرت انگیزی که در سنهٔ ۱۸٦٦ میلادی بظهور آمده بود ، وسنهٔ مذکور بنام همان واقعه اشتهار یافته بود هنوز از خاطر ها سراسر فراموش نشده خواهد بود .

واقعهٔ حیرت انگیز مذکور که بحقیقت آن هیچکسی پی نبرد ونخواهد برد مردمان شهرهای ساحل نشین ، وهمه کشتیبانان ، ودریا نوردان روی زمین را دوچار اندیشه واضطراب عظیمی کرده بود . سوداگران ، کشتی داران ، کپتانان ، وافسران بحریٔ حکومات مختلفهٔ امریکا . واوروپا بکمال اهمیت ودقت حادثهٔ مذکوره را درزیر نظر دقت گرفته بودند .

این واقعه عبارت ازین بود که بعضی واپور ها دربحر های محیط در اوقات مختلف

بیك جسم عجیب الخلقی برخورده دیده بودند که این جسم طولانی الشکل وگاه گاه خیلی ضیادار، وفوق العاده سریع السیر، واز ماهئی بالینه که جسیمترین حیوانات بحریه میباشد بزرگتریك مخلوق عجیبیست .
این جسم عجیبه را در اوقات مختلف چند نفر کپتانهای مشهور و اپورهای امریکا اورو پا درجدا جدا در یاها مشاهده کرده واوصاف اشکال ، وچابکرفتاری ، و ضیا تثارئی آنرا در دفتر مشاهدات خود درقید تحریر آورده بودند . پس هرگاه این جسم از انواع ماهی باشد تابحال هرانقدر حیوانات عظیم الجثهٔ که در بحر مشاهده شده است این جسم از همهٔ آنها برتری دارد . . حالآنکه هیچ یکی از حکمای طبیعیون ، و مؤلفین مشهور مانند «کو یه» و «لاسه پد» و «دومه ریل» و «قاترفاژ» درکتب های علم حیوانات خودشان ازوجود اینقدر ماهئی جسیم الجثه هیچ ذکر و بیانی نکرده‌اند بلکه در تصور خود نیز نیاورده اند .
اکرچه بعضی مبالغه کاران این جسم را بدرازئی دو میل وعرض یك میل جسامت داده بودند ولی هرگاه مبالغه رفع شود گفته میشود که لااقل دوصد قدم درازی دارد که بارهم انسان وجود اینقدر جانور بزرگ را باسانی تسلیم کرده نمیتواند . واگر تسلیم شود پس حساب کنیم که افراد بشر که جبلتاً ازچیزهای خارق العاده متأثر میشوند از ظهور اینحادثه چقدر متأثر و پرهیجان شده باشند . وهرگاه به این حادثه حوالهٔ سمع صحت واعتبار نکنند خطا خواهند کرد . زیرا از واپورهای شرکت سیرسفاین کلکته «کودر هبکینسون» نام واپور انکلیزی در ۲۰ ماه تموز سنهٔ ۱۸۶۶ بقدر پنج میل دور ازساحل شرقئی اوسترالیابه این جسم برخوده است . واز طرف کپتان «باکر» که کپتان کشتئی مذکور است . واکثر عمله کشتئ

نشینان واپور برای العین دیده شده است . حتی کپتان باکر بخیال آنکه یك پشته سنگی خواهد بودمیخواست که جای وموقع پشتهٔ مذکوررادرخریطه درقیدتحریر آرد امادید که پشته سنگ مذکورثابت وساکن نی بلکه بکمال سرعت سیارورهسپار میباشد . کپتان باکرازدیدن اینحال دوچاروله وحیرت گردیده بحقیقت آن هیچ پی نبرد .

وهمچنان دربیست و سوم ماه مذکورعیناً همین حال ازواپور «کریستو بال» نام شرکت انکلیزی در بحرمحیط هندی مشاهده گردیدکه اینهم دلیل ثابت وواضحی بر سرعت فرق العادهٔ جسم مذکوربوده زیراپك واپورجانورمذکوررادر ۲۰ ماه تموز دراوستراليا ، وواپور دیگرسه روزبعدآنرا بیستهزارفرسخ دورتردر یکجایی دیدند .

بعد از چند روزازینجا بد وهزارفرسخ دورتردربحرمحیط اطلسی در ما بین امریکا ، اوروپاازطرف واپورهای شرکت «ناسیونال» که « هاوه چیا » و « سانون » نام داشتند ، و پهلوی همدیگر برهروی دوام داشتند جانورمذکور دیده شدکه از قرارقول کپتانهای این دوواپور طول این جانورراسه صد وپنجاه قدم تخمین کرده اند . زیرا ازهر دوواپورمذکورکه هر یك یکصد وبیست قدم طول داشت درازی جانورمذکوربیشترمینمود . حالآنکه بزرگترین ماهیان بالینه ازیکصدوسی قدم بیشتردرازی نداشته اند . وغیر ازین مشاهدات بسی واقعه های دیگردیگرنیزاز طرف دیگرواپورها اعلان واشتهاریافت که ازینسببها بحث و مذاکرهٔ جانوردرهر طرف حکم فیشن نوی راگرفت . درقهوه خانه هایتهابرای جانورمذکوربسته شده ازطرف خوانندگان ونوازندگان خوانده ونواخته شد . درتیاتروهابازیهای

آن بروی کار آمد . جریده هـای مصور تصویر های گوناگون خیالئی آنرا نوشته نشر نمودند . بسیار مردمان ازین رهگذر پیسه بدست آوردند . سخنان اساطیرالاولین قدیمه سراز نوجان پیدا کرد . یعنی حکایتهـا وافسانه های جنها وپریها باز بمعرض گفتگو درامد .

در خصوص حل انمسئله بسیار مذاکره هـا ومباحثه ها بمیدان آمد . وسائل وقوهٔ فنی برای خود شـان سرمایه های قیل وقال بزرگی پیدا کردند . محرران اوراق حوادث به سیرها سیاهی درراه مباحثات ومقالات دور ودراز بحث جانور صرف کردند . حتی بعضی خونهـا نیز درینراه بریخت . چونکه در بحث جانور یکدو سه بار در مابین تصدیق ، وتکذیب کنندکان وجود جانور دو وللو (۱) نیز وقوع یافت . و الحاصل روز بروز مسئلهٔ جانور نوبرامد دریایی شعله ورگردیده هرکس هر چیز یکه بفکرش میرسید میگفت .

مدت ششماه کار بهمین گونه دوام نمود . اگرچه بعضی اوراق حوادث معتبره برای تسکین دادن هیجان افکار عمومی درباب قابل نبودن وجود اینگونه جانور مقالات فنیهٔ درازی نوشتند ولی چون وجود جانورمذکور ازطرف کپتانهای مشهور واپور های معتبر برأی العین مشاهده شده وبهرطرف دنیا اخبار کیفیت شده است بهیچصورت تسکین تشویش اذهان اهالی را نمود .

معهافیه یکمدتی دیگرظهوراتی ازجانور مذکور بمیدان نیامد اوراق حوادث نیز آهسته آهسته سکوت وسکونت راپیشه گرفتند ، وکم مانده بودکه سراسراز صحایف

(۱) دووللو یکی ازعادات قبیحهٔ فرنگستانست که یکی دیگرخود را بجنگ ومضاربهٔ همدیگر طلب کرده علناً باهمدیگرخودکشی مینمایند .

مطبوعات ستر ده شود ولی بعضی وقایع جدیدهٔ دیگر ظهور نمود که باز او راق حوادث پرفنون ، وافکار گروه بحربون را زیروزبر گردانید . هم‌کار در ینبار از حالت مسئلهٔ فنیهٔ که در باب حل کردن آن کوشش ورزیده شود برامده صورت یك تهلکهٔ عظیمی را گرفت که چارهٔ دفع کردن آن لازم آمد . جسم مذکور از حالت جانوری برامده حکم یك پشته سنگی را گرفت . اماچسان پشته سنك ؟ پشته سنك سیاری که در اثنای سیر وحرکتش درپئ آن رسیدن ویاآنرا گرفتن هیچ داخل دایرهٔ امکان نیست !

کیفیت این حادثه نیزباینصورتست که در پنجم ماه مارت سنهٔ ۱۸۶۷ واپور «مورا ویان» نام شرکت «اوسه ئن» در ۲۷ درجه ، و ۳۰ دقیقه عرض ، و ۲۱ درجه ، و ۱۵ دقیقه طول در حالنیکه بسرعت تمام برراه خود دوام داشت بیك پشته سنگی که در هیچ خریطه وجود آن نشـان داده نشده است مصادمه کرده رخنهٔ بزرگی در کشتی مذکور پیدا گردید ، واگر بدنهٔ زیرینش خیلی مضبوط ومتین نمیبود باد وصد وسی وهفت نفر مسافرینی که حامل آن بود غرق میشد . وا پور مذکور ودیگر وا پوران اگرچه بارها ازین راه گذشته اند ولی هیچیکی در هیچوقت در نقطهٔ مذکور به اینگونه حادثهٔ برنخورده است . بعد از مصـادمه اگرچه بسیـار تفحص و تفتیش کردند هیچ چیزی در زیر آب یاروی آب نیـافتند . اما در زیر کشتی رخنهٔ بسیار بزرگی یافتند که اگربزودی جلوگیری تعمیر آنرا نمیکردند غرق میشد . وهنوز اینحادثه فراموش نشده بود که‌یك واقعهٔ مدهشی دیگر ظهور یافت که انظار عموم عالم مدنیت را جلب نمود و این حادثه نیز عبارت ازقضا رسیده کشتی یکی از واپورهای یك شرکت بسیار مشهوریست که بسبب این قضـا در هر طرف

علی الخصوص درانگلستان بسیار قیل وقال درمر دمان پیدا شد . برای معلوم شدن سبب اهمیت این قیل وقال باید اولا در خصوص کومپانیه یعنی شرکت این وابور یکقدری تفصیلات بدهیم :

خوانندکان کرام بلکه اسم « کونار » نام شخص انکلیزی را شنیده باشند که این شخص در سنهٔ ١٨٤٠ در لیور پول یك شرکت وابوری تأسیس داده چهار وابور بسیار بزرك ومتینی ساخته بود ، وهشت سال بعدازان چهار وابوردیگر ازان بزرگتر ومتینتر بران علاوه کردانید . درسنهٔ ١٨٥٣ این شرکت امتیاز نقل پوسته هارا نیزدرعهده گرفته چهار وابور دیگرنیز بروابورهای اولئی خود ضم نموده باینصورت درانوقت در تمام دنیا بزرگتر ازین شرکت وابور هیچ شرکتی نبود ، وسریع السیر تروجسیمتر ومتینتر ازین وابورهاهیچ وابوری هم برروی کار نیامده بود . درمدت بیست وهشت سال وابور های « کونار » ازبحر محیط اطلسی بقدر دوهزار بار گذر و رفت و آمدکرده است . در هیچ یك سفر آنهاتأخیر وتعطیل درینقدر مدت وقوع نیافته ، ودرهیچ زمان هیچیك طوفانی هیچ ضرری بآنهارسانیده است .

پس چون اهمیت وابور های این شرکت معلوم گردید درجهٔ اهمیت تلقی کردن قضاوفلاکتی که به این وابورهاوارد آید نیز دانسته خواهد شد .

درسیز دهم ماه نیسان سنه ١٨٦٧ یکی ازین وابورهای شرکت کونار که « سقوتیا » نام داشت در ١٥ درجه و ١٢ دقیقهٔ عرض ، و ٤٥ درجه و ٣٧ دقیقهٔ طول در حالتیکه دریا بسیار آرام . وهوا صاف وبی بادبود بسرعت سیزده ونیم میل درهر ساعت رهسپاری ودریا نوردی مینمود . رهروان ومسافران وابور همه کی در دالان بزرك وابور جمع آمده نشته بودند ، وبخوردن طعامی که انکلیزان دروقت غصر

بخوردن آن عادت دارند مشغول بودند که درین اثنا چرخ دنبالهٔ کشتی بیك چیزی مصادمه نموده واپوررا تکان داد . بعدازتکان خوردن واپورازطرف ماشین واپور صداهای پردهشت « غرق میشویم ! . . . غرق میشویم ! . . . » برخواسته رهروان کشتی نشینا نرا بخوف وهراس عظیمی انداخت وهرکس بتلاش واندیشهٔ رهایی جان خود افتاده اضطراب بزرگی در کشتی پدیدار گردید . اما کپتان واپور فریاد براورده گفت که :

— ترس واندیشه مکنید ، چراکه واپور بچهار قسم منقسمست اگر یك قسم آن شکافته شده آب پرشود برای دیگراقسام آن بیم غرق نیست .

لهذا رهروان ومسافران یکقدری تسکین یافتند . کپتان بزیر واپور فرو آمده دیدکه قسم پنجم واپور سراسراز آب مملو گردیده است لهذادانست که رخنهٔ بزرگی درکشتی پدیدار آمده اما جای شکر این بودکه درینقسم آتش خانه موجود نبود وگرنه واپور همانلحظه توقف مینمود .

کپتان واپور را ایستاده کرده یکی ازطایفه های واپور را برای معانیهٔ رخنه درآب غوطه داد . دیدکه رخنه بقدر دو متر و درنزد شانهٔ واپور بعمل آمده است .

واپور درین اثناازجزیرهٔ «کلار» سه صد میل دور تر رهسپار بود . بعدازسه روز تأخیرکه ازوعدهٔ وصول خود پس ماند وشرکت را خیلی دوچار اندیشه گردانیدبه لیورپول رسیده داخل حوضه گردید .

وقتیکه مهندسها زخم واپوررا معاینه کردند خیلی بحیرب وتعجب افتادند . چونکه بقدردونیمتر وپایانتر ازخط آب بغل واپور بطول دومترویك سوراخ مثلث شکلی دیدند که این سوراخ چنان معلوم میشد که بایك اسباب بسیار سخت وبسیار تیزی بریده

وکشاده شده باشد وگرنه از مصادمهٔ کوه و یاسنگ این حال بعمل نمی آید چراکه بخوبی آشکار بود که این سوراخ رادرکشتی بهمه حال یك آلت فولادئی سرتیزی باز نموده باشد چونکه زره آهنین واپور که بقدر چهار سانتیمتر و ستبری داشت با سانی باینصورت بریده نمیشود ، اینهم نیز معلوم وموجب حیرت است که باید قوت بسیار خارق العادهٔ باشد که بعد از فرورفتن در لوحهٔ آهن پوش واپور بازخودرا وا پس کشیده وارهاند •

این واقعه افکار عمومیه را زهرناك ساخت • بعد ازینواقعه همه آفاتی که در بحر بدون سبب معلومی بوقوع آمده بود همه را بگردن جانوربار کردند ، و بطرف سفرهای دریایی هرکس بنظر ترس وبیم نظر کردند • لهذا ازهرطرف قیل وقال بسیاری برپا شده ازدول معظمه خلاص کردن دریاهارا از بالای این جانور دهشت آور به بسیار شدت وابرام طلب کردند •

باب دوم

آیا اینچنین است ؟ یاآنچنان ؟

نویسندهٔ این سیاحتنامهٔ زیربحر موسیو « آروناقس » میگوید :

هنگامیکه این احوال هابوقوع میآمد من ازاجرای کشفیات فنیهٔ که درجهتهای (نبراسقا) نام ممالك جماهیر متفقهٔ امریکا مینمودم هنوز نوبه (نیورك) عودت کرده بودم • من چون از معلمان موزه خانهٔ فنون طبیعیهٔ پاریس میباشم لهذا از طرف حکومت فرانسه برای اجرای کشفیات فنون طبیعیه بجهت نبراسقا مأمور شده بودم • بقدر ششماه در انطرفها گردش کرده به آخرماه مارت به نیورك آمدم وقرار

داده بودم که درابتدای ماه مایس به او رو یا عودت کنم در نیورك به ترتیب دادن مجموعهٔ نباتات ، معادن وحیوا ناتی که باخود ازانطرفها آورده بودم مشغول میبودم که دران اثنا واقعهٔ کشتئی سقوتیابوقوع آمد .

به ایمسئله که سر مایهٔ مباحثهٔ هر کس شده بود من نیز آگاه بودم . آگاه نبودن آیا ممکنست ؟ بهراخباری که دست درازکنی همین بحث را می بینی و میخوانی . منهم در تخصوص هیچ قراری نداده متحیر مانده بودم . ولی احتمال انکار نیز برای این مسئله نماند . چراکه انکار کنندکان اشکاف واپورسقوتیا به اعتراف کردن مجبور مینماید .

وقتیکه من به نیورك واصل شدم مسئلهٔ جانور ، بنام دیکر پشته سنك سیار گرمی تمام داشت . اما اعتقادی که مردمان درباب پشته سنك سیار بودن آن داشتند تبدیل یافته بود . البته باید تبدیل بیابد ! زیرا در شکم این پشته سنك یك ماشینی که او را سرعت سیرو رهسپاری دهد هیچ احتمال داده نمیشود ، وچون چنین نباشد چسان ازجایی بجایی بانیقدر سرعت فوق العاده تبدیل موقع و رهسپاری میتواند ؟

حالا دو احتمال باقی مانده بود : ازیکطرف میگفتند که این یك جانور بسیار مدهش در یائیست ، از طرف دیگر میگفتند که نی ، یك کشتی ایست که در زیر بحر حرکت میکند وما لك قوت خارق العادهٔ میباشد .

این احتمال دوم نیز باید برطرف شود . زیرا بعد ازتحقیقات بسیار دانسته شد که هیچ کس مالك اینچنین کشتی نخواهد بود وهم نیست . چونکه اینچنین کشتیرا بغیر از دولتهای بزرك متمدنه که میتواند بسازد ؟ حالا آنکه همهٔ حکومتها ازمالك بودن اینگونه کشتی انکار عرض کردند . لهذا سخن آنهارا باور کردن لازمست . زیرا هیچیك دولت متمدنی تصور نمیشود که افراد دیگر دولتی راکه با او جنك و محاربهٔ

نداشته باشد بصورت دنا ئتکارا نه ودزدانه متضرر بسازد . علی الخصوص که مالك خوداو به آزادی سیرو سفروابور های دیگرد ولتهاوا بسته باشد ! این هم احتمال ندارد که یکدولتی اینچنین کشتیرابه پنهانی ساخته بتواند . هیچ نباشد اززبان یکی از عمله وکاریگران بهمه حال این سرفاش میشد . بناءً علیه از نتیجهٔ تحقیقاتی که در هرطرف اجرا کردید بخوبی دانسته شد که از دول موجوده هیچیکی مالك اینگونه کشتئی که تحت البحر حرکت کند نیست .

بازمسئلهٔ جانورجان گرفت . حتی اوراق حوادث مسئله رااز خیال بحقیقت تحویل دادند . من چون به نیورك آمدم بسیارمردمان درینخصوص ازمن استفسار افکار نمودند . من در فرانسه بنام (خفایای اعماق جسیمهٔ بحریه) دردوجلد یك کتابی نشر وتألیف کرده بودم . این اثرمن درمیان ارباب فن شهرت بسیار بزرگی پیدا کرده بود ، ومرازمهرهٔ طبیعیون برقم دادند . ازینسبب درباب مسئلهٔ جانور برای پرسیدن فکرمن بسیارکسان بمن مراجعت کردند .

من تابو قتیکه مسئله مانند آفتاب ظاهر نشده بود به نیت افسانه میشنیدم ودراناب بجز سکوت هیچ چیزی نمیگفتم . اما حالا کار ازسکوت گذشت . زیرا اخبار نیورك هرالد به این فقره که [از معلم موزه خانهٔ پاریس جناب موسیو آرو ناقس درخصوص مسئلهٔ جانوررأی دادن تحریری شانرا طلب میکنیم] .

پس ازین نشرواعلان اخبارمذکورسکوت کردنرا مناسب ندیده مسئله رافناً وسیاسةً تحلیل کرده یك مقالهٔ نوشتم . مقالهٔ من درنسخهٔ ۳۰ نیسان غزتهٔ مذکورنشرکردید . دران مقاله گفتم که :

درینخصوص بسیاری ازفرضیات وتخمینات مردمانرا تدقیق ومطالعه کردم . اما همهٔ

آن فرضیات وتخمینات رابیکسو افگنده بر وجود یك ماهی بسیار جسیمی قانع شدن لازم می آید .

اعماق جسیمهٔ ابحار هنوز بما مجهول است . چراکه در بحر هنوز چنان جا های عمیق ونا معلومی موجود است که پایان آن نه بر یسمان ونه بدیگر آلات هنوز مکشوف ومعلوم نشده است . پس درچنان عمقها وگودالهای بحر که پیمایش چقوری آن قابل نشده است آیا چها خواهد بود وچها بروی کار خواهد آمد ؟ آیا دران عمقهائیکه از پانزده میل بیشتر است چگونه مخلوقاتی موجود وزنده کانی میتواند ؟ آیا وجود اینگونه حیوانات چگونه تشکل یافته است ؟ اینست که اینمسئله ها بجوابهای خیالی حل شدنی نیست .

یاباید بگوئیم که اینمخلوقاتیرا که درچنان اعماق زندکانی دارند همه را دیده ایم ، وهمه را میشناسیم ، یاباید بگوئیم که ندیده ونمیشناسیم . اگر بگوئیم که نمیدانیم پس فرض باید کرد که دران اعماق یك حیوان آهنین وجود بسیار سریع الحرکهٔ وجود خواهد داشت که آن حیوان بنابر حس وهوسی برا لابرامده در سطح بحر اینکارها رابعمل آورده باشد .

واگر از حیوانانی باشدکه مااورا میشناسیم و دیده ایم درانوقت چنان فرض باید کرد که یکی از اجناس جسیمهٔ آنها بدرجهٔ خارق العاده بزرگ شده باشد و مستی و طغیان زیادی دروپیداشده باشد واین وقوعات وحادثات ازو بعمل آمده باشد .

نار وال نام کرگدن بحری که هرکس اورامیشناسد همیشه بقدر شصت قدم بزرگی میداشته باشد . حالا اگر انحیوانرا صدبار ازین بزرگتر تصور کنیم ، ونسبت بجسامت وجود اوسرعت و قوت هم برای او فرض کنیم اینست که جانور مبحوثة عنهارادر

پیش چشم خود آورده خواهیم توانست • زیرا در دهن ناروال نام کرگدن بحری از استخوان مانند شمشیر یك عضوی موجود است که باین عضو ماهئی بالینه را زده هلاك میگرداند • حتی کاهی عضو مذکور شکسته درو جود بالینه باقی میماند وچون از طرف شکاریان ماهئی بالینه شکار میشود آن عضو درو جود آنها پیدا میشود ، و گاهی بر کشتی ها نیز حواله کرده میشکنند • در موزه خانهٔ طبیهٔ پاریس بدراری دو نیم متر و یکی ازین دندانها موجود است •

بسیار خوب ! حالا که ما این حیوانرا ده بار بزرگتر فرض کنیم ، وبه وجود او در ساعت بیست میل یك سرعت بدهیم البته دندان آنرا نیز ده بار بزرکتر و پرقوت تر تصور خواهم کرد که در انحال اگر آهن زره واپور ابیشکافد شایان حیرت یك کاری نخواهد بود •

بنابرین تا وقتیکه دیگر کشفیات جدیده بعمل آید من این جانور کشتی شکاف را یك ناروال مست سرکش شدهٔ میشمارم و دندان آنرا به مهمیزهای واپورهای زرهپوش جنکی تشبیه میدهم و مسئله را باینصورت حل میکنم • اما اگر از یکنوعی باشد که تا بحال هنوز دیده و شنیده نشده باشد هم محتملست !»

اینست که این مقاله را نوشته به اخبار نیویرك هرالد فرستادم اما جمله و عبارهٔ آخری آنرا از برای آن نوشتم که اگر تخمین من درست نبراید مسخرهٔ امریکائیان استهزا دوست نشوم • حالا نکه خود من بر وجود جانور قانع شده ام •

این مقالهٔ من بکمال اهمیت پذیرائی یافت و بگرمئی تمام بموقع مباحثه وضع گردید • چونکه اینمقاله دایرهٔ تخیلات خیالپرستانرا دریك حدود بسیار واسع پویان میداد و برای وجوددادن مخلوقات محیر العقول دریاها از خشکه خیلی از خیلی بیشتر مستعد میباشد • لهذا افکار عمومیه ظهور یافتن عجائب طبیعیه را قبول کرده وجود یك مخلوق

بسیار جسیم الخلقهٔ سریع السیر پر قوتیرا باور کردند، ومردمان انگلتره وامریکا که بهر کار از طریق فائده ومنفعت مینگرند خلاص کردن دریاهارا از وجود اینمخلوق مدهش بشدت تمام وابرام مالا کلام طلب واستدعا کردند، زیرا تااین جانور واپور خوار در دریا باشد سیر سفاین از آزادی محروم خواهد بود غزته های صنایع وتجارت ومجموعهٔ بحریه وکومپانیه ها یعنی شرکتهای واپورها، وسیکورته ها یعنی شرکتهای بیمه ها همه گی اتفاق بر محو ساختن جانور کرده مقاله ها ولایحه های مفصل ومصرانهٔ بحکومتها تقدیم کردند.

افکار عمومیه چون باینصورت به هیجان آمد اول حکومتی که کمرهمت را برای پیدا کردن ومحوساختن جانور برمیان بست دولت جماهیر متفقه امریکا بود. لهذا در نیورك برای تعقیب کردن جانور بحاضری دیدن آغاز نهادند.

﴿ ابراهام لینقولن ﴾ نام کشتئی زرهپوش جنگی که بچابکرفتاری وقوت ومتانت شهرت شعار بود تجهیز وحاضر گردید. کپتان واپور مذکور را مأذونیت کای برای گرفتن هرگونه اسباب وآلات وجبه خانه داده شد.

وقتیکه واپور زرهپوش برای جستجو وتعقیب جانور حاضر وآمادهٔ حرکت گردید از جانور اثر ظهور نیافتن آغاز نهاد. بلی دایماً چنین کارهاپیش میشود! هیچ واپوری به جانور مذکور مصادف نگردید. ودر هیچطرف اثری از وی پدیدار نیامد. گویا جانور دهشت آور از حاضری که برای گرفتاری او ترتیب یافته خبردار گردیده است که خود را دفعهٔ چنین پنهان گردانیده. اگر خبرهم گرفته باشد چه شك! آیاکم قیل وقال درمارهٔ او درعالم مدنیت برپاخواست؟ آیاکم تلگرافهااززیر بحراز امریکابه اوروپاردوبدل گردید؟ حتی بعضی از نکره مزاجان ادعا کردندکه این جانور خیلی عاقل ودوراندیش

است . لهذا یکی از تلگرافهایی را که اززیر بحر میگذ شته است بدست آورده و بر مضمون آن آگاه گشته ازانر واحتیاط کردنرا مناسب دیده است !

واپور جنگی ابراهام لینقولن برای سفر بسیار دور و درازی حاضر و آماده گردیده ایستاده است . همهٔ آلات وادوات صیدیه را برداشته است ولی سمت وجهت حرکتش معلوم نیست . هر کس بچهار چشم انتظار منتظر ظهور یافتن اثرجانور بودند که درین اثنایکی ازواپورهای که از ﴿ سانفرانسیسقو ﴾ به طرف ﴿شانغهای ﴾ سیروسفر داشت خبرداد که جانوررا درجهت شمالی بحر محیط مشاهده کرده است .

ازین حوادث هیجان بسیار شدیدی حاصل گردید زرهپوش چون مأکولات و همه لوازمات خودرا حاضر و بار کرده بود . کپتان اورا بیست وچار ساعت آرام وتوقف ندادند . البته ! چرا توقف کنند ، چون انبارهای زغالرا پرکرده ، طایفهٔ کشتی همه گی کامل ، کارتنها برآتش کردن اوجاقها و باز کردن ریسمانها مانده است ! حالا نکه کپتان واپور نیز هوس توقف کردنرا نداردبلکه یك آن اولتر محو کردن جانوررا آرزو میکنند .

سه ساعت پیشتر ازحرکت کردن ابراهام لنقولن برای من باینمضمون یك رقعهٔ رسید !

بخدمت معلم موزه خانهٔ پاریس جناب موسیو آروناقس افندی !

هرگاه با واپورا براهام لنقولن آرزوی سفر و حرکت راداشته باشید حکومت جماهیر متفقه بوجود ذات عالئی شما دولت فخیمهٔ فرانسه رادرین عمل خیر باخود مشترك شمرده بکمال محفوظیت ازشما پذیرایی خواهد نمود . کپتان واپور زرهپوشی مذکور جناب « فرراژوت » برای ذات عالئی شما یك قمارهٔ مخصوصی در کشتی حاضر خواهد کرد فقط .

امضا

مستشار نظارت بحریه ج . ب . هوبسون .

باب سوم

هر چه که افندی بخواهد همان میشود

از گرفتن این مکتوب هم متحیر وهم متشکر شدم . متحیر به این شدم که اینچنین سیاحت هیچ بفکر وخیالم هم نبود . متشکر به این شدم که بنابر اقتضای صنعت خود در پی اینچنین جانور مدهش و مهلکی افتاده دریا هاراز وجود آن پاك ساختن واینچنین یك حیوان نوی را به بینم . امّا باوجود آنهم چون هنوز نو از یك سیاحت پر زحمتی عودت کرده بودم به استراحت خود را محتاج میدیدم وهم چون بسیار وقتست که از مملکت خود بیرون شده ام آرزوی دیدن مملکت، ومشاهدهٔ دایرهٔ کوچکی که در باغچهٔ نباتات داشتم ، وعلی الخصوص دیدن قولکسیون حیوانات دلم را خیلی بسوی خود میکشید ولیکن این تکلیف حکومت امریکا بر همهٔ آن آرزوهایم غالب آمده دیدن جانور نوبر آمده مرا بر قبول کردن این تکلیف مجبور گردانید .

وچون مثل مشهور است که هر راه انسانرا به اوروپا میرساند از انرو باخود گفتم که بلکه جانور آقای ما باسواحل فرانسه مارادر پی خود بکشد ! هرگاه جناب جانور در سواحل اوروپا بگیرما بیاید برای گذاشتن در موزه خانه به نیم متر و از دندانهای او قناعت خواهم کرد .

وچون حالا جانور رادر جهت شمالیئی بحر محیط کبیر جستجو کردن لازم می آید لهذا ازین راه بفرانسه رفتن چنان مشابهت دارد که برفتار مور چه انسان دور عالم راسیاحت کند .

بهرصورت چون فرصت تنك است برای حاضری تدارکات سفر یه بیکسه ای بیصبرانه:

— قونسه ی .

گفته فریادکردم . قونسه ی ، خدمتکار منست بسبب صداقت واخلاصی که بمن دارددرهیچ یك سیاحتی ازمن جدانشده است . من اوراواومراخیلی دوست دارد . قونسه ی ، صاحب اطوارجدی ومالك حرکات بسیار منتظمی میباشد . از هیچ چیزی متحیر نمیشود ، خیلی هرکاره یك آدمیست . حتی لفظ قونسه ی اگر چه درفرانسوی بمعنئی نصیحت است امااو هیچگاه به نصیحت کسی قیام نمیورزد .

قونسه ی ، بسببی که باعالمهای موزه خانه بسیار نشست وبرخواست کرده رفته بسیار چیزها آموخته است . تقسیمات حیوانات رابخوبی میشناسد . هرجسمی را که به بیند ازروی تاریخ طبیعی صنف ، شعبه ، قسم ، نوع ، فصیلهٔ آنهارا درحال تعدادوبیان میکند . امااز آن بیشترفکرخودرانمیداند .

قونسه ی سی ساله یك آدمیست که ده سال ازمن کوچکتراست . دروجودخود خیلی تندرست وبسیارخوش اخلاق است . تنهایك قصوری داردکه آنهم همیشه مرا بصیغهٔ مفردغائب خطاب میکند هیچوقت لفظ شما را برزبان نمیراند . هروقتیکه بیکطرفی میروم ازقونسه ی نمیپرسم که تومیروی یانی ؟ اما این رفتن چون بدیگررفتنها نمیماند لهذا خواستم که ازقونسه ی بپرسم که او چه خیال دارد . زیرامیشودکه این سفر الی نهایه درازبشود . علی الخصوص که تهلکه ناك هم هست . درپئی یك جانوری میرویم که واپورزرهپوش را مانند یك پوست جوزی چپه میتواند ازان روبه بینم که قونسه ی به اینچنین سفر راضی میشود یانی باز قونسه ی گفته فریادکردم . خدمتکار صادق آمده گفت :

— افندی مرا میخواهد ؟

— آری ، پسر من ! اسباب سفر مرا حاضر کن که بعد از دیگر رهسپار سفر میشویم .

— هر چه که افندی بخواهد همان میشود .

— وقت بسیار نمانده بزودی درصندوقها لوازمات سیاحت ، والبسه ، وپیراهنها وبوطها واشیای دیگر را تا میتوانی بسیار بگذار .

— آیا فولکسیون [مجموعهٔ فنون] امدی ؟

— آنرا پسان می اندیشیم .

— چه ؟ حیوانات مساله ردهٔ خشکیا ، و آن قدید های نادره نیز پسان اندیشه میشود ؟

— آنها را در اوتل امانت گذاشته نگاه میدارند .

— اما گراز زندهٔ هندی افندی ؟

— آنرا سفارش میکنیم که بعد از رفتن ما به پاریس بفرستند .

— یعنی افندی به پاریس نمیرود .

— میرویم اما از راه بسیار دور و دراز .

— هرچه که افندی بخواهد همان میشود .

— میدانی که مسئلهٔ بانوی دریائی آماده . میخواهیم که بهمراهش بر اهام لیبقوان سوار شویم ودریا را ... آن بانوی ماهی ... مانند من یك شخصی که درباب دریاها در دوجلد یك کتاب تألیف کرده باشد از چنین سفر چسان رخ بتابد . حالا نکه این سفر مانند دیگر سفرهای ما و تو نیست تهلکهٔ بسیاری در پیش روست . میشود که جانور مارا تا بسیار ماه ها درپی خود بدواند .



هرچه که افندی بخواهد همان میشود .

— هرچه که افندی بخواهد همان میشود .

— ببین فونسه‌ی ! خوب اندیشه‌کن ، این سفر از سفر هائیست که احتمال باز گشتن هم ندارد .

— هرچه که افندی بخواهد همان میشود .

محاورهٔ من بافونسه ی درینجا ختام یافت . بعدازربع ساعت همه اسبابها وصندوقهای سفرحاضرشده بود . فونسه ی بیك نفس همه اشیارا حاضرکرده است ومنهم خاطرجمع که هیچ چیزیرا ناقص نگذاشته است . زیراخدمتکار صادق من چنانچه درترتیب دادن وصف کردن حیوانات خشك شده مهارت داردهمچنان در جابجا کردن کالا واسباب نیز خیلی ماهر است .

ماشین فرو آمدن وبالا برامدن اوتل مارابه‌حویلئی بزرگ اوتل‌فرو آورد . درانجا حساب خودرا باصاحب اوتل دیده قرض خودرا ادا وقولکسیون فنون وگراز هندی خودرا برای فرستادن بپاریس سفارش کردم . بعد ازان بافونسه ی درارابه نشسته بسوی بندری که واپورزرهپوش لنگرانداز بودرهسپارگردیدیم .

زرهپوش بزرگ بدودهای سیاهیکه ازدود کشهای چون کوه آتشفشان خود میبراورد روی هوار ابره ساخته بود . اسبابهای مارابجا بکشئی تمام برسطح واپور بالا کشیدند . منهم بجا لاکی بالاشده کپتان فررارژوت راپرسیدم . یکی ازطایفه های واپورمرارهنمائی کرده درپیش یك افسربحری بسیارخوش قیافتی که برپل کشر واپور ایستاده بودرسانید . افسرمذکوردست خودرا بسوی من درازکرده بوضع متواضعانه وآدمیانهٔ گفت :

— موسیو پیه رارونا قس ؟

— بلی ، حقیر شماست . کپتان فرر آژوت ؟

— بلی ، مخاطب شماست . خوش آمدید صفا آوردید معلم افندی قمارهٔ شما انتظار تشریف شما را دارد .

کپتانرا بکار خودش مشغول گذاشته به قمارهٔ که برای من مخصوص کرده بودند بیامدم . قمارهٔ خودرا خیلی منتظم ومکمل یافتم . قونسه ی را گفتم :

— این قماره راچسان یافتی ؟ آیادران راحت خواهم کرد ؟

— این تشبیه من به افندی گران نباید ، افندی درین قمارهٔ خود چنان راحت خواهدکرد که جولاکک درخیمه کـگـی که ازلعاب خود میسازد یاسنگ پشتی که کاسهٔ خود خودرا میکشد .

من برین تشبیه قونسه ی یك تبسمی از زیرلب کرده و او را به تنظیم قماره مشغول گذاشته خودم برای دیدن حرکات زرهپوش برسطح برامدم . درین اثنا زرهپوش آخرترین ریسمان خود را باز میکرد . اگر یك ربع ساعت پستر میما ندم ابراهام لنقولن بی من سفر میکرد .

کپتان فرراژوت بطرف بحری که خبرظهور جانوررا گرفته آنقدر استعجال دارد که یك روزنی بلکه یك دقیقه رانیزفوت کردن نمیخواهد . کپتان ! ماکینیست واپورررا طلب کرده پرسید که :

— تضییق بخار تمامست !

— بلی ، تمامست .

کپتان امر بحرکت داد . ماکینیست شیردهنهای دیك بخاررابازکرده . بخار بکمال شدت درعروق واعصاب واپوربجولان آمد . میلهای درازافقئی ماکینه بکمال

شماته بکار افتاد • بالهای پروانه دردریابه پرزدن آغاز نهـاد ابراهام لینقولن نیز در میان صد هاواپور هـای کوچك کوچکی که همه ازسیرکننده کان مملو بود بکمال هیبت بقطع مسافه آغاز نهـاد • از پنجصد هزارد هن صداهای (هوررا) سه باری همدیگر در جو هوا طنین انداز گردید • بهزارها دسمالهای رنگارنگ از جم غفیرودا عیان به تموج افتاد • که ایحال تابحد استحکامهای بزرك نیورك باابراهام لینقولن دوام ورزیده، و بعدازان از میان استحکامهای جسیمهٔ که با توپهای بزرك خود زرهپوش را سلامی گرفتند گذر نمود ، و بیرق بزرك خودرا سه بار فرو آورده رد سلام را ایفا کرد •

واپورهای کوچك حالا از مشایعت زرهپوش وانه ایستاده اند ،وتابد ماغهٔ آخرینی که مدخل شهرنیورك راتشکیل داده ، و چراغ دوار بزرك رهنما درانجا مرکوز است بمشایعت دوام کرده ازانجا وداع آخرین رابصدا های بلند هورراها ایفا کرده برگشتند • ابراهام لینقولن نیزدر آبهـای سیاه بحر محیط اطلسی بسرعت تمام تدویر چرخ عزیمت نمود •

باب چهارم
ندلاند

کپتان فرراژوت کشتیبان بسیارکامل و تمامیست • آدمیست که بحق لایق واپور زرهپوش ابراهام لنقولن میباشد • باکشتئی جنگئی زرهپوش خود یك وجود و یك جسم تشکیل کرده است • زیرا روح سفینه خود اوست • در مسئلهٔ جانور بر وجود یك ماهئی بزرگی قطعیاً قانع شده است • در کشتی اگر کسی از وجود جانور بطریق انکار چیزی بگوید خیلی بد میبرد • مانند بعضی بیره زنانی که بر وجود بعضی مخلو

قات خیالی قانع گشته اند کپتان نیز وجود جانور را همچنان باور کرده است • جانور موجود است • دریاها از وجود او پاك باید شود • اینستکه کپتان برین سخن عهد بسته است • یا کپتان جانور را میکشد، یا جانور کپتانرا!

افسران دیگری که در واپور موجوداند همه گی بفکر کپتان مشترك هستند • مذاکره ها و مباحثه هائیکه باهمدیگر درباب گرفتار آوردن، وزدن و کشتن جانور می کنند الحق که شایان شنیدنست • برای دیدن جانور معاینه کردن افق شان رادید نیست • ازصبح تابشام بردیوار کنار واپور تکیه زده ودوربینها بدست گرفته افق را معاینه میکنند • اگر دیگر وقت باشد اینخدمت را بکمال اکراه قبول میکردند • وقتی که آفتاب طلوع میکند اکثر طایفه ها بردیرکهای واپور برامده تابغروب اطراف و اکناف را تماشا مینمایند • مردکه ها برسطح واپور نمی ایستند، در پوست خود نمی گنجند، چشمان خودرا ازافق بر نمیکنند. چقدر هوس! چقدر اندیشه!

یگانه آرزوی طایفه ها تصادف کردن جانور وگرفتن وپارچه پارچه کردن آنست • نظر دقت خود شانرا هیچگاه از دریا بر نمیبردارند • علی الخصوص که کپتان دوهزار روپیه اکرامیه نیز به بیننده وخبردهندهٔ آن وعده کرده است • اینچنین یك اکرامیهٔ که درمیدان افتاد پس هوس واندیشهٔ طایفهٔ واپور رادر باب جانور دیدن قیاس کنید! حالانکه هنوز به بحر محیط کبیر که خبر ظهور یافتن جانور در انجا داده واصل نشده اند •

اگر مرا بپرسید منهم درخصوص اندیشه وهوس دیدن جانور از دیگران پس نمیمانم • منهم هرروز دایرهٔ افق را از نظر میگذرانم • در میان همهٔ کشتی نشینان کسیکه مسئلهٔ مهمهٔ جانور را خیلی لاقیدانه تلقی میکند همانا خدمتکار من قونسه ی است که هیچگاه بهوس واندیشهٔ دیدن جانور وشنیدن حکایات او چشم نمیدوزد وگوش نمی نهد •

پیش ازین گفته بودم که کپتان فرراژوت در زرهپوش خود هرنوع آلات صیادی را پر کرده است یعنی هیچ یك کشتئی که برای شکار ماهئ بالینه که مهمترین انواع شکار بحر یست تابه ایندم به اینقدر آلات مکمل تجهیز نشده است . از تیرهای پران بزرگی که بدست انداخته میشود گرفته تابه گله های بزرگ فیوزی که باتوپ انداخته میشود هرگونه اسباب درزرهپوش موجود است وغیراز توپهای خود زرهپوش یك توپ بسیار بزرگ دیگری نیز بطرف بینئی واپور گذاشته شده است که این توپرا امریکائیان برای نمایشگاه عمومئی سنهٔ ۱۸٦۷ ایجاد واختراع کرده بودند واین توپ یك گلهٔ مخروطئی که به ثقلت چهارشیر باشد بمسافهٔ سیزده کیلومترو یعنی تقریباً سیزده هزار گز بکمال آسانی میرساند .

پس ازین یك قیاس باید کرد که حکومت مجتمعهٔ امریکا واپور جنگئی ابراهام لنقولن رابرای محاربهٔ جانور واپورشکن بچقدر اهمیت و اعتنامجهزساخته وزیاده بر همهٔ این تجهیزات یکی ازسروران نامدارصیادان ماهئی بالینه ﴿ ندلاند ﴾ نام شخصی نیزکه با « ژیپقین » نام تیردستکی بالینه را شکارمیکند درکشتئی جنگی موجوداست .

ندلاند ، ازممالك « کانادا » میبا شد ودرفن خود آنقدرصاحب مهارت است که در وقت خود هیچ مثیل وعدیلی ندارد . مهارت ، جسارت ، اعتدال دم از خصایل ممتازهٔ اوست .

ند لاند چهل ساله یك مرد بلند بالای تنومند جدی اطوار یست . این آدم بسیار کم سخن میگوید . گاه گاهی تند وحدید المزاج میشود . اگراورا آزاربدهند تندی وغضبش زیاده میشود . شخص ندلاند بسیارجالب دقتست ، علی الخصوص قوتیکه دردوربینئی نظردارد انسانرا حیران میسازد .

قپودان فرر آژوت بگرفتن این آدم راباخود خیلی عاقلانه حرکت کرده است چونکه بسبب دور بینی وقوت بازو بر همهٔ طایفه های وابور مرجح است . من ندلاند رابه یك توپ بسیار مدهشی ، ویك دور بین خیلی پرقوتی تشبیه میدهم .

ندلاند با وجودیکه باکسی بسیار اختلاط و ملاقات نمیکنند امابامن به آثار محبت واظهار مودت ابتدا ورزید ، گمان میبرم که بسبب فرانسیس بودن من این محبت و مودت را بامن اظهار میکنند . وهم چون من واسطهٔ تکلم او بفرانسوی قدیمی که در بعضی طرفهای قنادا گفته میشود شده ام ازان موجب ممنونیتش گردیده ام .

منهم رفته رفته دایرهٔ محبت ومکالمه راباو وسعت دادم . علی الخصوص که من بکمال لذت وخواهش به حکایات تهلکه های صید وشکارهائیکه او در طرف بحرهای قطب شمالی اجرا کرده است گوش مینهادم ، او نیز ازین آرزو وخواهش شنوایی من خیلی ممنون شده صیدها ومجادله های خودرا مانند شعری بمن میفهمانید .

حالا خواهید پرسید که آیا فکر ندلاند در بارهٔ جانور چیست؟ پس بدانید که ندبر وجود داشتن جانور قطعیاً قانع نیست . در وابورما اینست که تنها ندبا افکار عمومیه اشتراك ندارد .

سه هفته بعد از حرکت ما از نیویورك در ۳۰ ماه خریزان وابور زرهپوش ما از ساحل «پاتاغونیا» سی میل دورتر دریا نوردی داشت . مدار جدی را مرور کرده بعد از هشت روز دیگر به بحر محیط کبیر داخل خواهیم شد .

هوا خیلی خوش ، مهتاب هم بحالت بدر بود . با ندلاند بر سر سطح وابور برآمده بر آرام چوکیها بمقابل مهتاب بنشستیم و بسوی آبهای این دریا هائیکه هنوز عمق آنها را هیچ کسی کشف نکرده نظر دوخته از هر در وهر رهگذر مذاکره ومحاوره میکردیم . من سخن را دور داده بر مسئلهٔ جانور وموفقیت وعدم موفقیت سیاحت

خود آورده گفتم :

— دوست من ! چسان میشودکه شما بر وجود جانور قناعت حاصل نمیکنید ؟ آیادر مخصوص یك فکر مخصوصی میپرورانید ؟

ندلاند یکمدتی ساکت مانده جواب نداد . بعد از ان چنانچه عادت اوست دست خودرا بر جبین خود زده وچشمانش را پوشیده گفت :

— بلکه میپرورانم موسیو آرونافس !

— لکن دوست من شما صیاد بالینه میباشید ماهیان بزرگ را بسیار دیده اید . قوهٔ مخیلهٔ شما برای اینگونه فرضیات باید زیاده تر مستعد باشد . پس تعجب است که شما بر خلاف افکار عمومیه از وجود جانور شبهه ناك باشید !

— شما درینمسئله بخیال من خطا کرده اید . من درمدت عمر خود بسیار ماهیان بزرگ رادیده و بسیاری ازانهارا شکار کرده ام . اما هیچ احتمال نمیدهم که دندان یادم بزرگترین آنها غلاف آهنین وابور سقوتیارا بشکافد .

— اما جانوریکه آنرا [ناروال] یعنی کرگدن بحری مینامندبه دندان تیزخود بعضی کشتی هارا شکافته توانسته است .

— اگرچه من آنچنان کشتیهای شکاف شدهٔ دندان ناروال را ندیده ام اما میگویم که آن کشتیها هم چوبی وهم کوچك وهم فرسوده خواهد بود ، ولی شکافتن لوحهٔ آهنین وابور را هیچ باور نمیکنم .

— من میگویم که ازجنس کرگدن بحری یك جانوری درزیر آبهای بسیار عمیق دریاها پرورش وزندکانی یافته وخیلی بزرگ شده ، ورفته رفته بدخویی وسر کشی گرفته است ، ویك حیوانی که ازسطح دریا بمیلها عمق درزیر آب گردش بتوا

ند به آنچنان یك قوتی مالك شدنش لازم می آید كه خارج ازدایرهٔ تصور باشد •

— این ازچه پیش میآید ؟

— زیرا درزیر دریا موجود شدن ، یك قوت وصلابت فوق العادهٔ را مالك بودن لازمست تابه تضییق وفشار آبها طاقت ومقاومت بتوانند •

— آیا صحیح میگوئید ؟

— بلی صحیح میگویم • هم ازروی حساب میگویم كه شما هم قانع شوید •

— هرگاه كار بحساب بماند شما هرچیزی كه دلتان بخواهد آنرا اثبات كرده میتوانید •

— البته هیچ كار بحساب تمام نمیشود • هم اینحساب نظری هم نیست بلكه بعملیات ثابت است • مثلا مسألهٔ فنئی تضییق هوا رادر نظر گرفته قبول كنیم كه یك قوت تضییق هوا كه مساوی بطول سی و دو قدم یك ستون مایع باشد هرگاه در آب دریا انسان غوطه زند درهر سی ودو قدم كه فرو رفته شود بهمان نقدر قوت تضییق هوا معروض میشود • وچون سی ودو هزار قدم یعنی تقریباً دونیم فرسنگ فرو رفته شود هزار قوت تضییق هوا تصادف میشود كه به اینحساب دردونیم فرسخ • ... بر وجود انسان هفت هزارو پنجصد و شصت وهشت كیلو ثقات اصابت میكنند •

— اما من آن ثقات را هیچ حس نمیكنم •

— بلی ، چرا كه اگر هوا باشد یا آب باشد از هرطرف شما ... ازاندرون شما ثقات آنرا حس نمیكنید یعنی تضییق داخلی به تضییق خارجی ... می آید ازاینرو هیچ زحمت نمی بینید • اما با وجود آنهم وجود وجسمی كه به اینها ... در زیر آب در اید خیلی قوی ومتین بودن آن لازم می آید چراكه ... ثقات بر سر آن اصابت میكنند •

— آنچنان ماهیان میباید مانند كشتیهای زرهپوش بكلفتی هشت انگشت لوحهٔ

آهنینی بر وجودش پوشیده شده باشد .

— پس چون اینچنین یك حیوان سخت وجودی بسرعت وشدت بیك واپوری برخورد چه خواهد کرد ؟

— اما اگر اینچنین جانوری موجود نباشد ؟

— جان من ! اگر در بحرما همچنین جانور را فرض وتخمین نکنیم شکاف کشتی سقوتیا را بر چه حمل کنیم ؟

— بلکه آنهم صحیح نباشد ؟

ازین جواب شدت عناد ندلاند را حساب کنید در ینجا کالمهٔ من باندلاند در ینباب منقطع گردید . زیرا قضائیکه بر کشتی سقوتیا رسیده آنقدر آشکار و پدیدار است که قابل انکار نیست . شکافی که در بدنهٔ کشتی سقوتیا کشاده شده است از نظر بسیار مهندسان گذشته حتی آنقدر بدیهی و ظاهر یك سوراخی بوده که از طرف مهندسان بسیار معتبر تعمیر و بستن آن لازم آمده است . پس چون این سوراخ موجود است واینهم به تحقیق پیوسته است که کشتی به سنگی نخورده است لهذا مطلق که به دندان پر قوت یك جانوری مصادف شده است !

لاجرم بکمال دل پری واصرار چنانچه گفته ام باز میگویم که این جانور از شعبهٔ حیوانات فقریه ، از قسم پستانداران ، از فصیلهٔ قیطیسیه است . اما از کدام قبیله است یعنی از قبیلهٔ بالینه . یاماهئی عنبر ، یا ماهئی یونس است ؟ اینست که اینمسئله ها بعدازین حل خواهد شد . برای حل کردن آن نیز تشریح کردن آن را لازمست ، برای تشریح کردن گرفتار آوردن آن لابد برای گرفتار آوردن کشتن آن ضرور ، برای کشتن دیدن آن لاچار ، دیدن آن نیز بالطف تصادف وراست آمدن موقوفست !

باب پنجم
قسمت !

در زمان سفر ابرا هام لنقولن تابسیار وقتها هیچیك حادثهٔ که شایان دقت باشد ظهور نموده اما یك کاری پیش آمد که مهارت فوق العادهٔ ندلا ند ظاهر و آشکار گردید ودرجهٔ امنیت واعتماد بروزیاده شد .

در ۳۰ ماه حزیران به کشتیهای شکار یان بالینهٔ امریکایی برخوردیم ، وازانها پرسیدیم که آیا جانوررادیده اید گفتند نی ! بعدازان چون خبرشدند که ندلا ند درواپور موجود است رجا کردند که بقدر یکدو ساعت اورا باایشان همراه کنند چرا که یکدو بالینهٔ بسیار بزرگی راپیش انداخته اند ولی به شکار آن موفق نشده اند .

کپتان زرهپوش فرر آژوت بنابر آرزوی دیدن مهارت ندلاند درفروآمدن او بکشتیهای شکاریان بالینه مساعده کرد . ندلا ندبه کشتی فروآمده درضرف یکچند دقیقه هر دوبالینه رابه آنچنان مهارت وچابکدستی شکار کرد که بینند کانرا حیران مهارت خود ساخت . هرکس تسلیم کرد که اگرجانور باندلاند تصادف کند هیچ شبهه نیست که جان بسلامت برد . بعد ازینحادثه ندلا ندبازبه واپور آمده واپورنیز بکمال سرعت بدریانوردی خود ابتداورزید .

درششم ماه تموزابرا هام لنقولن بچرخهای پرقوت خود آبهای بحرمحیط کبیر رابه تموج آورد . همه طایفه‌ها وکشتی‌نشینان « چشمان خودرابکشائیم ! چشمان خود خود رابکشائیم ! » گفته فریادهابراوردند .

بواقعیکه خوب چشم میکشادند . وعدهٔ دوهزار روپیه چشمان شـانراهیچ

نمیپوشانید ، ودوربینهارا هیچ از دستهای شان نمی انداخت . شب وروز هرطرف بحر محیط معاینه میشد . علی الخصوص کسانیکه خاصهٔ شب بینی راما لك بودند زیاد ترشادان مینمودند .

من نیز باوجودیکه به اکرامیهٔ موعوده هیچ نظر طمع نداشتم بازهم درخصوص دیدن وچشم بازداشتن ازهیچ کس پس نمیماندم . هروقت بجا بکی تمام طعام خورده، وبسیارکم خواب کرده باقئی اوقات خودرا اگر ازجای باران سنك هم بباردبرسطح واپوربنظارهٔ افق بسرمیآوردم . کاه برپیشئی واپور وکاهی بطرف دنبالهٔ واپوربرکناره تکیه زده افق مرئی را بحرص تمامی از نظر میگذرانیدم .

امان یارب ! کاه کاهی که ازدوریکما هئی بالینهٔ که برسطح در یابرامده وماورا امید یدیم بچه تلاش وهیجانی می افتادیم . چند بار متعدد به این امید و مسرت مردمان اشتراك ورزیده بازبه یأس بعدالامل گرفتار آمدم . هروقتیکه اینچنین یکچیزی دیده میشدزرهپوش حالاً به آنطرف توجه میکرد . مأمورها ، طایفه ازدروازهای قماره ها خودرا بشدت برسطح کشتی می انداختند وبه هیجان بسیار شدیدی بطرفی که انظار عمومیه بآنطرف معطوف میبود نظر میدوختند منهم آنقدر بدقت نظر میکردم که ازبسیار دیدن چشمانم خسته وماند ه میشد . امایك قونسه ی بود که همیشه غیرمتأثر، و بی پروا مینمود . حتی کاه کاهی بمن هم نزدیکشده میگفت :

— اگر افندی چشمان خودرا اینقدر مانده گی وزحمت ندهد بهتر خواهد بود .

والحاصل امید های بیهوده هرروز بدیدن یك نقطهٔ سیاهی حاصل میشد وباز برطرف میگردید . هوا دایما بخوبی دوام داشت . اگرچه موسم موسم طوفان بود ولی ازطالع ما هیچ طوفانی ظهور نکرد .

ند لاند نیزدر بیقیدی و بی پروایی از قونسه ی پاپس نمیآرد • بسیار کم بطرف
.ریا می بیند • آنهم هرگاه یك ماهئی بالینه‌را ببیند بنابر اقتضای صنعت خود هیچ چشم
خودرا ازان بر نمیدارد ، وقتیکه بالینه غائب شود او نیز بقمارهٔ خود فرو آمده یا بمطالعه
یا بخواب بسر میآورد • حالا آنکه بسبب خاصهٔ تیز بینئی که دارد برای ما خیلی فائده
ش میرسید • من بسیار بارها اگرچه از نیحال او به او شکایت هم کردم ولی او گفت :
— بگذارید بابا ! امین بشوید که هیچ چیزی نیست هم اینرا شما هم میدانید ما هم
، این رفتن ما توکلی و قسمتی میباشد • زیرا جانور دو ماه پیش ازین در بحر محیط
یده شده است البته که تابحال منتظر تشریف آوردن ما و شما نه نشسته است • علی
لخصوص که میگویند بسیار سریع الحرکه هم هست ! شما هم میدانید که خلقتهٔ حیوا
تیکه سریع الحرکه باشند محتاجند که بسرعت حرکت کنند • بناءً علیه اگر حیوان
رجود هم باشد باز هم در جاهای بسیار دور خواهد بود •
حقیقتاً که جواب اینسخن را نیافتم ، چونکه راست هم همینست که او میگوید •
ا دیگر چه چاره است ؟ اگرچه امید موفقیت وکامیابی بسیار کمست ولی در طایفه
ای کشتی هنوز اثری از ناامیدی پیدا نمیشود • همه کس بدل گرمئی تمام هوس گرفتن
کرامیهٔ موعوده‌را بسر میپروانند • در ۳۰ ماه تموز مدار جدی را بدرجهٔ ۱۰۵ طول
طع کردیم • در ۲۷ ماه خط استوارا نیز در ۱۱۰ درجهٔ طول درگذشتیم •
کپتان فرر آژوت از آبهای تنگی که میان جزیره ها باشد اجتناب کرده همیشه
آبهای عمیق و واسعه کشتی را نی میکنند که طایفه ها نیز اینعمل کپتان‌را معقول دا
سته باهمدیگر میگفتند که :
— دریخصوص حق بدست کپتانست چراکه برای جانور سقه تا شکاف در جزائر

جا های تنگ بقدر لزوم آب پیدا نمیشود .

بناءً علیه ابرا هام لنقولن از آبهای واسع پیشگاه جزیره های [پو مو نه] [مارکیز] [ساندوویچ] گذر نموده ومدار سرطانرا بدرجهٔ طول ۱۳۲ قطع کرده به بحر چین متوجه گردید . تا آنکه نهایت بجائیکه جانوررا آخر بار دیده وخبر داده بودند واصل شدیم .

درینجا باز چشمان هر کس چار چار گردید . دلها آنقدر بطپش وپرش شدید بیفتاد که در آخر همهٔ ما بعلت خلجان قلب گرفتار باید بشویم . طایفه هاچنان حال هیجانی هستند که از تصویر وتعریف آن عاجزم نان خوردن ، خواب کردن را برای خود شان یکبار گرانی میشمرند . در روز بیست بار به امید و هیجان می افتیم وبیست بار دیگر نا امید و مأیوس میشویم چراکه یکباریکی بخیالش میآید که یك چیزی دیدم همه گی بآنطرف میدوند باز می بینند که هیچ چیزی نیست . رفته رفته اگر کار بهمینصورت دوام نماید برای همه کشتی نشینان یك لاقیدی وبی پروایی در باب جانور حاصل خواهد آمد .

بواقعیکه معامله های لاقیدانه سر زدهٔ ظهور گردید . زیرا تمام سه ماه شد که ابراهام لنقولن در بحر محیط کبیر گردش کرد . در پیٔ هر ماهئی بالینهٔ که دیدند افتادند وبیهوده مانده شده باز گشتند . خلاصهٔ کلام درمیان بحر جسیمیکه درمابین ژاپونیا وساحل غربئی امریکا واقع شده هیچ یك نقطهٔ که چرخهای واپور جنگئی زرهپوش ابراهام لنقولن بران نرسیده باشد نماند . حالآنکه هیچ چیزی دیده نشد . بلی هیچ چیزی دیده نشد ! بغیر از موجهای قسوت انگیز سیاه بحر محیط نه از کرگدن بحری دندان دارونه از پشته سنگ سیار بهیچ کدامی تصادف نشد . بناءً علیه بی پروائی کلی

برای همهٔ ماحاصل آمد مأیوسیت وناامیدی فکرهارا استیلا نمود . شدت هوس ، و کثرت حرس ، وفعالیت حرکت زایل شد . حالا هرکس بیك فکرویك حسی افتاده اند که اگر آن حس تحلیل کرده شود درده هفت آن خجالت و شرمساری وسه قسم باقئی آن حدت وغضبناکی بعمل میآید . همهٔ مارا یك غضب وتأسفی فراگرفت بعد ازین هرکس برسفرهٔ طعام واوتاق خواب خود شان دیر ماندنرا اولاز شمرده بر سطح واپور کمتر مردم دیده میشد .

چنانچه عادت نوع بشر است که از یك فکر بدیگر فکر زود رجعت میکنند . لهذا از آتشکاوهای واپور گرفته ناصغار وکبار مأمورین همهٔ شان حکم به بیهوده بودن این فکر ومجنونانه بودن اینحرکت کردند . واگر اصرار کپتان نمیبود روی زرهپوش را یکوقتی بسوی نیورك می تافمند . همهٔ طایفه ها ومأمورین کپتان فر اژوت را بهاپس گشتن تکلیف کردند . اما بسببی که کپتان قبول نکرد هرکس بکار وخدمت خود اهمال ورزیدنرا بنا نهادند . اما ازینسخن چنان معلوم نشود که عصیان کردند نی بلکه اصرار را بیشتر نمودند . کپتان نیز مجبور شده مانند قریستوف قولومب که در وقت کشف امریکا کرده بودسه روز مهلت طلبید که اگر تاسه روز دیگر از جانور اثری ظهور نکنند روی واپور را بسوی نیورك خواهد گردانید .

این وعد در ۲ تشرین ثانی داده شده بود . اول نتیجهٔ اینوعد این شد که بیقیدی وبی پروائی طایفه هارا زایل نمود . سر از نو بدیدن ودقت کردن آغاز نها دند باز دور بینها بکمال خواهش بدور افتاد .

دوروز دیگر باز بهمینصورت گذشت . ابراهام لنقولن کمتر بخار صرف کرده انتظار میکشد . کپتان برای آنکه اگر جانور درینجا ها باشد بیرون براید ، به بسیار

واسطه ها تشبث ورزید . مثلا بسیار دسته های گوشت خشک را بریسمانها .
بسته از پی کشتی بدریا آویزان کردند . یعنی سگماهی هارا مهمانی خوبی کشیدند .
زورقچه های کوچکرا فرو آوردندو در اطراف واپور بجستجو وادا شتند . اما هیچ
نتیجهٔ حاصل نشده شب سوم وعده داخل گردید . فردا بوقت پیشین مهلت تمام شده
بعد از زوال کپتان بسوی امریکا رهسپار خواهدشد .

درین اثنا ابراهام لنقولن در ۳۱ درجه و ۳۵ دقیقهٔ عرض شمالی و ۱۳۴ درجه
و ۴۲ دقیقه طول غربی بود ساحل ژاپونیا از طرف غرب ما بد وصد قدم میل دور
بود شب نزدیکشد . قمر که بقدر ربع دایره بزرك شده بود اطراف آنرا سحابپاره
های کثیف کثیفی احاطه کرده بود . دریا آهسته آهسته تموج میکرد .

من در ینوقت بطرف پیشی کشتی بر کناره تکیه زده ایستاده بودم . قونسه ی
نیز در پهلوی من ایستاده بسوی بحر نظاره میکرد . کپتا نها نیز بادوربین معاینه میکردند .
بطرف قونسه ی دیدم . بخلاف عادت هروقتش اورا یکقدری متأثر یافتم گفتم :
— قونسه ی ! برای کمایی کردن دو هزار روپیه امشب فرصت آخر یاست .
خوب ببین !

— اگر افندی رخصت بدهد عرض میکنم که من اصلا به این اکرامیه بنظر
جدی و حقیقی ندیده ام زیرا اگر دو صد هزار روپیه وعده شود محقق میدانم که
کپتان فرر آژوت هیچ زیان نخواهد کشید .

— راست میگویی قونسه ی ! بسیار بیهوده وهزیان یك تشبثی بود ، ماهم بناحق
مانند احمقان خودرادر میان آنها بیاویختیم . چقدر اوقات عزیزخودرا ضایع کردیم .
بچه هیجا نهای بیهوده افتادیم . اگر بطرف پاریس میرفتیم حالا یکوقتی در پاریس

میبودیم ....

— بلی بلی ! افندی حالادر دائرهٔ کوچك خود میبود . منهم به جمعکردن و ترتیب دادن حیوانات خشك کردهٔ که افندی با خود آورده بود مشغول میشدم . گر از هندی افندی درقفس باغچهٔ حیوانات گذاشته شده میبود . مردم پاریس برای سیر او میآمدند .

— همچنینست قونسه ی ! ازهمه بدتر که هرگاه بپاریس برویم مردم بر ما خنده هم خواهندکرد .

— بلی اینهم محققست که برافندی خنده خواهند کرد . راست بگویم افندی ؟

— بگو !

— افندی بناحق نی بلکه بحق به این استهزا مستحق خواهد بود .

— چرا ؟

— انسان مانند افندی عالم باشد و .....

قونسه ی سخن خود را تمام نکرده بود که ازانطرف کشتی یکصدایی بلند شد . این صدا آواز ندلاند بود که فریادکرده میگفت :

— هی ! چیزی که ابراهام لنقولن برای جستجوی آن برامده درطرف غربست . راست بسوی ما می آید . دقت کنید ! دقت !

باب ششم

به تمام سرعت

بنابرین ندای ندلاند هرکس بطرفیکه او بود هجوم کردند اماچه هجوم ! کپتا

تها ، مأمور ها ، لوسترو‌و ها ، طایفه‌ها ، خدمتکار ها ، چرخ‌کارها، ماکنیستها، آتشکا وها ، والحاصل همه مردمانی که در واپور بودند ببالا برامده به نفسهای سوخته «کجاست ؟ کو ؟ چیست ؟» فریاد ها میزدند کپتان امر سرعت باعطالت را داده زرهپوش نیز بهمچنان حرکت آغاز نهاد

من اگرچه تیز بینی چشم ندلاند را میدانستم ولی خیلی بهیجان بودم که آیا در ین ظلمت شب چسان دید ، وچه دید ؟

اما ندلاند خطا نکرده بود ، بقدر دو میل دورتر از واپور ، سطح دریا بحالت ضیا داری نمودار بود ، بازی خوردن قابل نبوده چونکه بخوبی دیده شد وهمه کس دیدند که یکمقداری از جسم جانور بیرون آب برامده ضیای بسیار شدید براقی که بسیاری از کپتانها در لایحه ها و راپورتهای خود کیفیت آنرا نوشته و در منبع حقیقی آن متحیر مانده بودند بکمال شدت انتشار میداد ، این شعاع لطیف البته که بیك واسطهٔ بسیار بدیعیکه اینچنین ضیای قوتناکی را نشر بدهد حاصل میشود ، قسم روشن این جسم چنان معلوم میشدکه مستطیل بیضی شکل است ونقطهٔ شدیدهٔ ضیادار آن نیز در وسط جسم مذکور استکه گاهی ضیارا بسیار وگاهی کم میکنند .

یکی از کپتانها گفت :

— یك ضیائیست که از اجتماع بسیاری از جزوهای فرد فسفوری بعمل آمده است .

من بشدت گفتم که :

— خیر : اینچنین نیست ، ضیای فسفوری اصلا اینقدر ضیای شدید پیدا نمیتواند . بلکه این شعاع صرف ازجنس ضیای الکتریکیست .

در زرهپوش یك هیجان بسیار بلیغی حاصل شد . از هر دهن یکصدای برامد . کپتان فرراژوت بسکوت کردن مردمان امر نموده خواست که واپور را بکمال سرعت

دست چپ واپور بمسافهٔ پنج میل دور بود . تا بصبح هرکس انتظار کشیدند . صبح وقت کشتی زرهپوش ابراهام لنقولن برای مجادله حاضر گردید . آلات صیدیه همه گی را بر سطح واپور براوردند . طوپهای تیراند از دوررو بر گردید ، اسلحهٔ پرکفان مدهش ترتیب داده شد . نهلاند نیز زپیقین نام تیردستکی مدهش خود را بدست گرفته حاضر گردید .

ساعت شش سپیدهٔ صبح بدمید . جانورد هشت آو ز نیز ضیای پرشعاع خود را منطفی ساخت ، وبجای خود آرام ایستاده بود . زرهپوش آهسته آهسته بسوی جانور روانه شد . جانور رفته رفته خوب معلوم شد . بقدر یکنیم میل مسافه باقی مانده بود که یك جسم سیاه طولانی که بقدریك متر وازسطح بحر بلند وتقریباً دوصد و پنجاه قدم درازی داشت بکمال دهشت دیده شد . عرض جانور را تخمین کرده نتوانستم اما درازی وبروکلفنئی آنرا خیلی متناسب یافتم . درحالتیکه من باینصورت بطرف او نظردوخته بودم دفعةً دیدم که دو ستون آب چنان چه بالینه ها در وقت تنفس از دماغ خود بهوا میپرانند از طرف سر جانور بقدر چهل متر و بهوا فوارهکشید . لهذا درحق تنفس این جانوریك فکری حاصل کرده توانسته دانستم که این جانور ازجنس حیوانات فقریهٔ پستاندار ، واز صنف قیطاسیه میباشد . امادر خصوص گروه آن رأی داده نتوانستم چراکه در صنف قیطیسیه سه گروه موجود است که اول آنها بالینه ها ، دوم ماهیان عنبر ، سوم ماهیان یونس که کرگدن بحری نیز داخل همین نوع سوم است . بنابرین فصل وگروه آنرا ندانستم اما از معاونت ربانی وهمارت کپتان فرر آژوت امید وارم که این مشکلم نیز حل شود .

طایفه ها ومأمورین واپور بکمال بیصبری وناشکیبی به امر کپتان منتظر ایستاده اند .

کپتان بعدازانکه بدقت تمام جانوررا مشاهده کرد ماکینیست یعنی انجنیررا آوازداده پرسید که :

— تضییق بخار آیا بدرجهٔ کمال هست ؟

انجنیر — بلی افندی من بکمالست .

کپتان — چون چنینست برو ید اسلیم راباز کنید چراکه بکمال سرعت رفتن میخواهیم .

این امر کپتانرا به سه بار کشیدن هوررا جواب دادند . ساعت محاربهٔ زرهپوش و جانوردهشت فروش در رسید . بعد از چند دقیقه ازدودودکش واپوردودهای کثیف برامدن گرفت وسطح واپوراز شدت حرکت بخار بلرزه آمد .

ابراهام لنقولن بسایهٔ پروانهٔ پرقوت خود بکمال سرعت برجانور پر دهشت هجوم برد . جانورتاوقتیکه زرهپوش بقدر نیم میل به اونزدیك میشد صبر کرده بعد ازان بی آنکه بغوطه خوردن تنزل نماید بهمان سرعتی که زرهپوش حرکت میکرد اونیز پیشا پیش زرهپوش بحرکت افتاد بقدر یکساعت جانوراز پیش وزرهپوش از پی او بهتعقیب دوام ورزید . ولی وا اسفا که بقدر یکوجب ازدرجهٔ دوری که ازهمدیگرداشتند نزدیکشده نتوانست . هرگاه کار بهمینصورت دوام ورزد درسیدن ونزدیکشدن بجانور قابل نیست . قپودان فرر آزوت ازقهر وغضب ریش خودرا بزیر دندان خود گرفته وندلاندرا آوازداده گفت :

— ندلاند آیازورقچه هارادر آب فروآوریم یانی ؟ توچه میگویی ؟

ندلاند — نی قپودان ! به فروآوردن زورق حاجت نیست . زیرا اینحیوان تادل خودش نخواهد بدست نمی افتد !

قپودان — پس چه باید کرد ؟

ندلاند — سرعت واپور را زیاده کنید . منهم در طرف پیشی کشتی حاضر و آماده می ایستم . یکقدری که نزدیکشدیم ژیپقین را بر و حواله میکنم .

کپتان ندلاندر ابجای خودش فرستاده ماکینیست را نیز بزیاده کردن تضییق بخار امر داد . آتش زیاده ترگردید . پروانه در هر دقیقه چهل و پنج بار دورکردن گرفت . سرعت متزاید شده وقتیکه میزان السرعه را انداختند معلوم شدکه ابراهام لنقولن درساعتی ۱۸ میل قطع مسافه مینماید .

بقدر یکساعت دیگر واپور بهمین سرعت دوام ورزید . ولی وا اسفا که جانور ملعون نیز در ساعت ۱۸ میل قطع مسافه کردن را آغاز نهادکه ازینسبب فاصلهٔ که در مابین جانور و واپور بود هیچ تناقص نورزید . آیا اینحال برای ابراهام لنقولن که سریعترین کشتیهای جنگئی امریکاست موجب خجالت و شرمساری نیست ؟

طایفه های کشتی و مأمورین بحدت و غضب آمده کفرها صرف مینمودند . قپودان فرز آژوت تنها بدندان گرفتن ریش خود اکتفا نکرده پشت دست خود را نیز میگزید . باینهم اکتفا نکرده بکمال غضب و تهور ماکینیست را فریادکرده پرسیدکه :

— بحد اعظم تضییق واصل شده ایدیابی ؟

ماکینیست — بلی افندم .

قپودان — آیاچقدر بخار در دیك ماشین جمع آمده باشد ؟

ماکینیست — شش و نیم تضییق هوا .

قپودان — بروید ده تضییق هوا بسازید !

اینست امری که مخصوص امریکائیان عنود است وبس . درین اثناقونسه ی را

که در نزد من ایستاده بود مخاطب کرده گفتم :

— بدان ایدوست بهادر من که به این امر کپتان ترکیدن دیك واپور و برهوا شدن ماداخل حسابست .

قونسه‌ی — هرچه که افندی بخواهد همان میشود .

والحاصل سرعت ابراهام لنقولن بدرجهٔ رسید که ووجود های ما ، وتخته های واپور بدرجهٔ شکستن بلرزه درامد . آلت مانومترو تضییق ده هوا بخار را نشان داد . میزان السرعه درساعت ۱۹ میل تیزرفتاری را نمودار کرد . اما جانور نیز آتش خود را بیشتر کرده خواهد بودکه او نیز بهما ندرجه سرعت پیشروی آغاز نهاد یکچند بار جانور رفتار خودرا آهسته ترگردانید ، ندلاند همان برای زیپقین انداختن حاضر میشدکه باز جانور بچنان سرعتی حرکت میکرد که من آن سرعترا درساعتی ازسی میل هرگزکمتر تخمین کرده نمیتوانستم . اینرا چه میگوئید ؟ که یکبار درحالیکه زرهپوش به آخرترین سرعت خود حرکت داشت جانور تیز پرسرعت نمردا تراً مادار یکدور دائره وی برما کشید . که ازین حرکت جانور از دهن هرکس صدای حیرت بی اختیار برامد .

کپتان فرراژوف ندای حیرت وغضب براورده گفت .

— ای جانورخائن! بسرعت ازتو پیشقدمی نتوانستیم . به بینیم که از گله های توپ ماچسان جان بسلامت خواهی برد !

اینرا گفته وامر به پرکردن توپ بزرگ داد . همانلحظه توپ پرکردید . نشان گرفته آتش کردند . گله ازسر جانور که بمسافهٔ نیم میل دوربود سرکرده بدریاافتاد قپودان فریاد کرده گفت :

— استاد وما هریك طوپچئی بیاید . هرکس که جانور را بکلّه زده هلاك کرداند پنجصد روپیه اکرامیه خواهد کرفت !

یك طوپچئی ریش جوکندمی که ناتحال شکلش در پیش چشم مست بکمال اعتدال دم واستراحت پیش آمد . نشانرا کرفته طوپ بکمال شدت فریاد برآورد . طایفه ها بکمال مسرت ندا کردند . بوا قعیکه کلّه برهدف اصابت نمود . اصابت کردن کلّه نیز ازین معلوم شد که کلّه بر پشت جانور خورده وباز واپس جهیده بدریا افتاد وهیچ تأثیری بروجود جانور نه بخشید .

طوپچی که کلّه را انداخته بود بکمال حدت کفت :

— این حیوان نیست ! بلکه کشتی ایست که از ابراهام لنقولن کلفت تر لوحهٔ زره آهنینی بروجودش پوشیده شده است .

اینسخن طوپچی را « لعنت » بانند کپتان جواب شد . باز بسرعت بر جانور هجوم برد . وبمن نزدیکشده کفت :

— موسیو ! بخوبی بدان که تابوقتیکه ابراهام لنقولن برهواشده پاره پاره شود پنجه این جانور ملعونرا نخواهم کذاشت .

— البته باید نگذارید ! چراکه وظیفهٔ شما همینست .

فکر کپتان وهمهٔ مایان این بود که جانور مانند ماشین واپور بحرکت دایمی تحمل نیاورده آخر مانده خواهد شد . لکن حیف ! که ساعتها کذشت . ولی ازماندگی درجانور اثری پیدا نشد . مسافهٔ راکه امروز قطع کرده ایم کمتر از پنجصد کیلو متر و تخمین نمیتوانم .

شب شد ! دریارا باز ظلمت تیرهٔ استیلا نمود . ساعت ده شب بود که ده میل دور

تر از زرهپوش ضیای شدید الکتریکئی جانور پدیدار گردید . اما جا نور در ینوقت غیر متحرك دیده میشد . بلکه از حرکات روزانهٔ خود مانده شده حالا بخواب رفته است ! اینست فرصت بسیار اعلا ! کپتان ما نیز این فرصت را غنیمت دانسته واپور را آهسته آهسته بسوی جانور ضیا نثار راندن گرفت چونکه بسیار او قات ماهیان بالینه را در روی آب در حالنیکه بخواب بوده اند صیادان بالینه صید کرده اند . حتی ندلاند نیز بر چنین صید و شکار بالینه های بخوابرفته بارها موفق و کامیاب آمده است . از ینست که در ینبار نیز خود را باژیپقینهای متعدد مسلح گردانیده است . زرهپوش بقدر یك میلی به جانور نزدیك شد . در انجا ماشین واپور را ایستاده کرده بحرکت عطالت پیش میرفت . در واپور هیچکسی تکلم نی بلکه تنفس هم نمیکرد . رفته رفته بقدر صد قدم نزدیکشدیم . شدت ضیا چشمان مارا میدرخشانید در ین اثنا من بر کنارهٔ طرف پیشی واپور تکیه کرده بنظر حیرت ودقت بسوی اینجسم عجیب الخلقة مینگرستم . ندلاند یکقدری پیشتر از من درحالتیکه بیکدست خود ریسمانهای واپور را گرفته بود و بدست دیگر ژیپقین مدهش خود را برای انداختن حرکت میداد ایستاده بود . بقدر بنجاه قدم مسافه مانده بودکه ندلاند بکمال شدت ژیپقین خود را بر وجود جانور حواله کرد . ژیپقین بهوا شده برجسم مذکور اصابت نمود . چنانچه یك آهنی بر یك جسم سخت آهنین دیگر بخورد همچنان یکصدایی بگوشم رسید . ضیا حالاً منطفی شد . دوستون آب بخار آلودهٔ جسیمی بلند گردید . آبها بر زرهپوش ریخته مانند نهر بزرگی از طرف سرسطح واپور بطرف دنبالهٔ آن جریان گرفت . آدم واسباب و آلاتی که پیش رو یش آمد همه راباخود رفته بدریا ریخت .

واپور ما بایك جسم شدید البطشی باهم خورده مصادمهٔ شدیدی بوقوع آمد .

درین اثنا مجال خودرا محکم کردن وگرفتن رانیافته بی اختیار ازشدت مصادمه بدریا افتادم .

باب هفتم

بالینهٔ که نوعش مجهولست

اگرچه که بسبب حرکت شدیدهٔ مصادمه بدریا افتادم اما حسیات آنوقتم بتمامها بیاد منست .

اولا بقدر بیست قدم درزیر آب فرورفتم . اینرا هم بگویم که من خوب شناوری میدانم . بیکد ولکد برسطح آب بالا برامدم . اول کار من پالیدن زره پوش شده باخود میگفتم که آیا ازطایفه ها کسی افتادن مرادید؟ کپتان فرر آزوت برای رهانیدن من آیا زورق مورقی فروخواهد آورد؟ رهایی یافتن را آیا امید بکنم ؟

تاریکی بسیار شدید بود . در میان ظلمت یك کتلهٔ بزرگ وسیاهی دیدم که سر راست بجهت غرب دور شده میرفت . حتی چراغهای شیشه سرخ وشیشه سبز آن را نیز دیدم که آهسته آهسته ازنظرم غایب گردید . دانستم که ابراهام لنقولن رفت و منهم محو شدم . لهذا بهمانطرف شناوری کرده فریاد های ناامیدانهٔ امدادرا کشیدم .

البسهٔ من مرا ازشناوری مانع میداشت . آب کالای مراسرا سربه بدنم چسپانیده بود . غرق شدنرا محقق دانستم باز « امداد ! امداد ! » گفته یك فریادناامیدانهٔ برکشیدم . دهنم از آب پر گردید .

درین اثنا یکدست قوتناکی ازدامن جاکت من گرفته مرابرسطح دریا براورد . وشنیدم که میگفت :

— اگر افندی زحمت تکیه کردن را برشانهٔ من اختیار فرماید خوبتر شنا وری خواهند کرد .

بیکدستم از بازوی قونسه ی صادق گرفته گفتم :

— این تویی قونسه ی ! ها !

— بلی من ! به امر افندی منتظرم .

— آیادر اثنای مصادمه تو هم بدریا افتادی ؟

— خیر . من خود بخود نیفتادم . لکن چون دیدم که افندی افتاد منهم پیروی کردم .

عالیجناب آدم ! این کار را چنان تاتی میکند که گویا وظیفهٔ او همین بوده است . پرسیدم که :

— آیاوابور چه شد ؟

— اگر افندی از او امیدوار نشود بهتر خواهد بود . زیرا وقتیکه من خود را بدریا می انداختم شنیدم که ما کینیست فریاد براورده گفت که پروانه و سکان پاره پاره گردید .

— سکان پاره پاره شد ها !

— بلی . به دندان جانور ! اگر زیان زره پوش عبارت از همین باشد برای حرکت نکردن و معطل ماندنش کافیست .

— پس معلوم شد که ما محوشدیم .

— بلکه . امابا وجود آنهم هنوز یکچند ساعت میدان داریم . در یکچند ساعت بسیار کارد یده میشود طاقت لازمست .

این اعتدال دم خارق العادهٔ که قونسه ی نمودار کرد مرا نیز جان تازهٔ بخشید ، لهذا بقوت بشناوری آغاز نهادم لکن البته ام مرا بیراحت میداشت قونسه ی باین بیراحتئی من هوش کرده گفت :

— درجیب من چاقو هست اگر افندی رخصت بد هد کالای شانرا ببرم ،

اینرا گفته و چاقورا از پشت من در زیر کالا در اورده سرتاسر ببرید ، من هم او را هم خود در اشناوری میدادم تا آنکه او کالای مرا بریده و از جانم بیرون براورد ، باز من چاقورا گرفته و او برای هردوی ماشناوری کرده من کالای اورا یاد بیرون کشیدم ، باینصورت شناوری برای هردوی ما آسان گردید ، پهلوی هم آغاز شناوری کرده درظلمت شب هیچ چیزی نمیدیدیم و لحظه بلحظه هلالئی نزدیکتر میدید ، چرا که از وابور امید ما منقطع گردید تنها امید برزورقه های وابور داریم ، بلکه بعضی کسان از بیم جان و ترس غرقشدن وابور خودرا درزورقه ها انداخته باشند و با ما تصادف کرده رهائی بدهند بناءً علیه قوتهای خودمارا حسن استعمال کردن لازمست ،

پس باهمدیگر خود چنین قرار دادیم که یکی از ما بر پشت در از کشیده غیر متحرك بماند و آن دیگر تا بوقتی که مانده شود شناوری کرده اورا باخود براند ، و باز چون او مانده شود آندیگر همچنین معامله ورزد باین حساب هفت هشت ساعت بر روی آب طاقت آوردن ممکنست ،

اگرچه تحمل زحمت ناکست اما چه چاره ! دریاهم چون آرام و بیموج بود آنقدر زحمت نمیکشیدیم ،

ازنیمشب یکساعت گذشته بود که وجودم ازماندگی وسردی خیلی بیتاب وناتوان گردید ، بازوها و ساقهایم بدردشد تنا کی گرفتار آمده ورفته رفته بیحس شدن را آغاز

نهاد . قونسه ی وجود خود رادرزیربغل من دراورده هم برای من و هم برای خود بدست و پازدن آغاز نهاد . ولی بعد از کمی ازحال افتاد وتنگ شدن نفسش را حس کردم لهذا گفتم :

— مرا بگذار قونسه ی !

— اصلا نمیگذارم ! من چسان مردن افندی خود را بچشم خود ببینم ؟ من بهمه حال پیشتر باید بمیرم !

درین اثنا که قمر از پشت یك کتله ابرکشتی که باد آنرا یکسر بجهت شرقی میراند عرض دیدار نمود . سطح دریابضیای آن بدرخشید . شعاع قمر یکقدری مرافوت بخشید سر خود را بالا کرده بهرطرف افق نظر کردم . واپور زرهپوش رادیدم که بقدر پنج میل دور تربطورکج ومایل مانند اسپ لنگی ایستاده ، وفلاکت ازوضعش نمایان بود . اززورق وانسان برسطح بحرهیچ اثری نبود .

فریاد کردن خواستم اما به اینقدر مسافهٔ دور فریاد چه فائده خواهد کرد ؟ قونسه ی بدورئی مسافه ندیده چند بار به بسیار شدت «امداد ! امداد !» گفته فریاد براورد . یکچند ثانیه حرکت نکرده گوش کشیدیم . من چنان گمان کردم که یکصدایی ازجهت مقابل جواب داد ! یا آنکه بگوش من چنان برخورد ! یا آنکه صدای قونسه ی دوباره عکس کرده بگوشم برخورد ! بهرصورت در بودن صدا هیچ شبهه ام نماند لهذا به آهسته گی ازقونسه ی پرسیدم که :

— آیا شنیدی ؟

— بلی .

قونسه‌ی باز بکمال نومیدی فریاد براورد . باز مانند اول جوابی آمد که درین بار

هیچ شبهه نماند که صدای قونسه ی را صدای انسانی جوابداد . آیا کدام بیچاره ایست که بامایکجادر دریاافتاده است؟ یا آنکه یکی از زورقهای واپور است که در تاریکی مارامی پالد ؟ قونسه ی برشانهٔ من تکیه زده خودرایکقدری بلندکرد . ولی باز ناتوا نانه بیفتاد .

من گفتم — آیاچه دیدی قونسه ی ؟

قونسه‌ی گفت — دیدم ! . . . دیدم ! . . . لکن خاموش باشیم . . . چیزی نگوئیم . . همه قوت خودرا نگهداریم .

اینسخنا نرا قونسه ی بسیار آهسته گفته خاموش ماند . من به اندیشه افتادم که آیا چه دیده باشد ؟ درین اثنا نمیدانم از چیست ؟ دفعةً جانور بخاطرم آمد ! امافرض کردم که قونسه ی جانور رادیده باشد ! خیلی خوب ! اما اینصدای انسان که بگوشم برخورد از چیست ؟ البته که در دهن جانور کدام انسانی نه نشسته خواهد بود ؟ حالا آنکه قونسه ی مرا میکشد . وامید وارانه شناوری میکند ، وگاه‌گاه سر خودرا بلندکرده بصدای امید فریاد میکشد ، وبمقابل فریاد او یك صدای شناختهٔ جواب میدهد . من اینچیزهارادر حالتمدهوشی وبیخودی میشنوم ، وحس میکنم چراکه تاب وتوانم سراسر محوشده وحیاتم باممات دست وگریبانست ، گاهی‌که یکقدری سرخودرابالا کردن میخواهم موج آب مراغوطه میدهد ولی قونسه‌ی مراباز میکشد . .

درین اثنایك چیزسختی بوجودم برخورد . بجابکی به آن چنگ زدم . یك دست پرقوتی ازبازویم گرفته مرابکشید . درین اثنانفسم تنگ شده بیهوش شدم .

وجودم راخیلی بقوت مالش داده باشند که بزودی پس بخود آمدم . چشمانم را بازکرده «قونسه‌ی» فریادکرده توانستم . قونسه‌ی بجوابم گفت — افندی مرامیخواهد؟

درضیای خفیفی که قمرانداخته بود درپهلوی قونسه ی یك آدم دیگریرا دیدم که بمجرد دیدن شناختم که کیست لهذا گفتم :

— ندلاند ؟

ند — بلی خودشست ! که هنوز در پی وعدهٔ اکرامیهٔ کپتان فرراژوت میدود .

معلم — دراثنای مصادمه آیا شما هم در دریا افتادید ؟

ند — بلی ! منهم بدریا افتادم . ولی طالع من از شما رساتر بود که بمجرد افتادن برین جزیرهٔ سیار جایگیر شدم .

معلم — چه ؟ آیا جزیرهٔ سیار ؟

ند — یا کرگدن بزرگ دریایی !

معلم — چه میگویی ند ؟ ندانستم !

ند — اما من دانستم که زیبقین من چرا کارگر تأثیر نشد !

معلم — آیا چرا نشد ؟ ازچه بود ؟

ند — چراکه وجود این جانوراز تخته های پولاد ساخته شده است .

به این گفتهٔ ندلاند مجبور شدم که افکار خود رابسر گرد آرم ، ودیدنیهای خود رابیاد آرم . سخن آخرین ند در فکرم یك کشایشی پیدا کرد . لهذا برین چیزیکه التجاگاه ماست هوش کردم ، وبر نقطهٔ بلند ترین آن برامدم . و با پای خود آنرا پالیدم . دیدم که سطح خارجئی این جسم مانند پوست حیوانات نیست . و مانند صدای آهن صدا میبرارد .

شبهه ام هیچ نماندکه آن چیزیکه تمام‌عالم دنیارا به‌ولوله انداخت ، وافکار همه بحریونرا زیر وزبرساخت وگاه‌جانور ، وگاه جزیرهٔ سیار گفته شد ، وقضاهای مدهشی

در بحر برانگیخت همین جسم آهن پوشیست که مارا درینوقت النجا گاه شده است ،
هرگاه وجود یك جانور و مخلوق فوق الطبیعیهٔ را میدیدم بدینقدر متحیر نمیشدم
چراکه درانوقت میدانستم که از قدرت خالق لم یزل برامده یك شئ فوق العاده است اما
چون درینوقت می بینم که از عمال کارخانهٔ ماشین دماغ انسانی برامده یك بدیعهٔ
رقه نمائیست ! از حیرت خود داری نتوانسته ام .

امکان تردد نماند ! دانستم که بر پشت یك سفینهٔ بزرگ تحت البحر ایستاده شده
ودر زیر بحر حرکت میکند وشکل آن بیک ماهی شباهت دارد چون ندلاند هم در
سه بقبول کردن انمسئله مجبور مانده ام و استدلال مرا دانسته هیچ نگفت . اما گفتم :
— چون چنین است برای حرکت کردن این سفینه ماشین لازم است . و برای حرکت
دادن آن دست انسانی لابد !

ندلاند — البته که همچنان خواهد بود . ولی من سه ساعت میشود که بران هستم
هیچ جاندار ی ندیده ام . و خود سفینه هر حرکتی و نشانی مشاهده نکرده ام .
معلم — آیا سفینه هیچ رفتار نکرده ؟

ند — بلی درمیان امواج جنبش دارد ولی رفتار ندارد .

قونسه ی — اما انچه بعد نو دیده شد از دوری خیلی سرعت میرفت . ظاهرا فوق
العاده ایست .

معلم - - بلی !

درین اثنا از طرف دنبالهٔ کشتی یك صدای گرگرشی برامد . و آبها کف سفیدی
برو آورد . کشتی بر رفتار آمد بگمان که این گرگر از پروانهٔ کشتی بعمل آورد . بر پشت
کشتی که بقدر یك متر از سطح دریا بلند بود بر روانتاده خود را محکم گرفتیم . اما جای



همین جسم آهن پوشیست که مارا درینوتت التجا گه شده است .

شکر است که کشتی بسرعت خارق العادهٔ که دیده بودیم رفتار ندارد . ندلاند گفت :

ـــ اگر همچنین رفتار کند هیچ گفتگو نیست اما اگر بنای غوطه خوردن را گذاشت قیمت زندگی گرانبهای ما بدو پیسه تنزل خواهد نمود .

پس معلوم شد که با این شناوری که در درون این کشتی اسرار انگیز هستند یک راه مخابرهٔ باز کردن لازم است و کیفیت احوال خود را به آنها فهمانیدن شرط است . بر هر طرف سفینه گردش کردم که یک سوراخی ایک دریچه بیابم نیافتم .

بناءً علیه حیات ما مدت کمی است که سفینه را میرانند . اگر سفینه را در زیر آب فرو برند زندگانی ما را بزودی بعدم آباد نیستی فرو خواهند برد . اما اگر غوطه نخورند امیدواری شان با آنها هست . زیرا اگر هوای تنفس را خود آنها در زیر بحر ساخته نتوانند بهمه حال میباید که بر روی کشتی یک سوراخی بگشایند تا هوای تازه و نو بگیرند .

ساعت چار بود که سرعت سفینه زیاده گردید در اول که سفینه آرام حرکت میکرد نیز خود را بهزار زحمت بر روی سفینه محکم گرفته نمیتوانستیم حالا کار ما خیلی مشکل گردید . اما شکر است که ندلاند یک حلقهٔ بزرگی بر روی سفینه یافت همهٔ دستهای خود را به آن حلقه بند کردیم و بکرم خداوندی توکل کرده منتظر سرانجام گردیدیم .

من به این فکر غوطه خوار گرداب حیرت بودم که آیا اسرار این حرکت تحت البحر چه خواهد بود ؟ آیا از چگونه قوت فائده برداشته اند که مالک اینگونه سرعت خارق العاده شده اند ؟ آیا در درون سفینه چگونه آدمها خواهند بود ؟ حال ما بچه منجر خواهد شد ؟ و الحاصل به اینگونه افکار غرق بودم که صبح شد . این سفینه که قسم بالائی آن یکقدری هواری پیدا کرده است برای آنکه بکمال دقت هر طرف

درداش یاپیام ندرامده ایم .

ند — اگرچه درداش آتش دارشان ندرا مده ایم اما درداش بی آتش شان درا مدیم . اماشکرمیکنم که حنجرم بامنست . وای بحال رهزن دریائی که اول بار با من ملاقی شود !

من گفتم — ند ، حدت مکنید ، ازین غضب بیهوده حال خود مانرا بدتر خواهیم کرد . بلکه سخنان مارا میشنوند . اول به بینیم که درکجاهستیم وباکه سر دوچار شده ایم !

اینرا گفته ودستهای خودرا به پیش درار کرده براه رفتن آغاز نهادم . بعد ار پنج قدم دستهایم بیك دیوار آهنین بسیار صافی برخورد . دیوار را گرفته گرفته چاراطراف را گردش کردم . دانستم که دراوتاق چارگوشهٔ آهنینی هستیم . بار بطرف وسط خانه روانه شدم . دروسط یك میزچوبینی تصادف کردم که در اطراف آن چند چوکی کوچکی گذاشته شده بود . برزمین خانه قالین پشمئی گسترده شده بود که ازانسبب صدای پای ما بلند نمیشد . بعد از نیمساعت دفعتهً نظر ما ار ظلمت کثیف برامده بیك ضیای شدیدی معروض گردید یعنی خانهٔ ما به آنقدر ضیای قوتناکی پر شد که یکمدت بهیچصورت نتوانستم که چشمهام را بکشایم . اما ار سفیدیٔ رنك آن دانستم که ضیای الکتریکست ، واینرا نیز درك کردم که ضیای سفیدی که در وقت اعماد جانور در اطراف این جسم دیده میشد ار همین منبعیست که حالا این ضیادر اوتاق ما ظهور یافته چون چشم خود را بار کردم دیدم که ضیا ازچراغ نلورین بیضوی شکلی که ار سقف آویخته شده است میبراید . ندلاند خنجرش را ار کمر کشیده بیك وضع مدافعه ایستاده گفت :

— الحمد الله که چشم رامی بیند !



ندلاند خنجرش را کشیده و بیك وضع مدافعه ایستاده گفت :

خانهٔ ماچون روشن شد اطراف را بکمال دقت معاینه کردم . اوتاق بغیراز همان یك میزوپنج چوکی وقالین وچراغ الکتریکی دگرچیزیرا حاوی نبود . چهار دیوار خانه آنقدر صاف ویکدستست که دروازه هیچ معلوم نمیشود که درکدام طرف و کدام جاست . ازبیرون هیچ صدا و ندایی نمی‌آید . آیا میرویم ایستاده ایم ، برروی بحریم درزیربحریم ؟ هیچ نمیدانیم ! اما باوجود آنهم من امیدوار بودم که درملاقات صاحبان کشتی تأخیروقوع نخواهد یافت ، چراکه روشن کردن اوتاق ما علامت خیر است . هرگاه محبوس میبودیم یافراموش شده میبودیم جای ما را روشن نمیکردند . بواقعیکه گمانم برخطا نبود . یکصدایی باز کردن قفل باکلید شنیده شد بعد ازان دریکطرف دیواریك دروازهٔ بازشده دو آدم داخل اوتاق ماشدند .

یکی ازین دونفر آدمی بودکوتاه قد ، تنومند ، کشاده شانه ، بزرك سر ، سیاه موی ، تیزنظرکه هیئت عمومئی آن بمردمان جنوبی ممالك فرانسه مشابهت میرسانید . آدم دیگرزیاده ترشایان تدریقست حکیم مشهور «دیده رو» گفته است که اوضاع واطوارانسان معنای مجازیٔ افکاراوست . این است که این آدم اثبات مشخص مدعای دیده روست من چون بسیمای او نظرکردم دانستم که این آدم برخود بسیاراعتماددارد . زیراسرش ازمیان قوس دوشانه اش بیك وضعیت اصیلانهٔ برامده است چشمان سیاه مژگان درازش بیك امنیت باردانهٔ نظرمی اندازد . ارزردی رنك پوستش معلوم میشدکه دایماساکنست . ازحرکات سریعهٔ پی های زیرابروانش چنان معلوم میشد که بر فکرخود ثابت قراراست . انبساط روحی که از تنفس سینه اش پدیداربود برجسارت وشجاعت فوق العاده اش دلالت میکرد . اینرانیزبگویم که این آدم بسیارکبرنفس رامالك است . درانظارا ستراحت آمیزاوآثار علویت

مشاهده میشد . از او ضاع وکلام این آدم یقین حاصل کردم که ناقابل تردیدك آزادیء فکر و حرکت را مالکست . در حضور او بدرجهٔ فوق العاده سکون و آرامی پیدا کردم .

سن این آدم را در مابین سی و پنج و پنجاه تخمین کرده توانستم . ازین معین تریکمددی تخمین کردن مشکلست . قدش دراز ، پیشانیش گشاده ، بینیش مستقیم وکشیده ، دهنش خوشنما ، دندانهایش ظریف دستهایش نازك و لطیفست .

این دو شخص از پوست سمور بحری کلاه های پست پاپتی بسر داشتند ، و از پوست ماهئی فوق موزه ها بپا کرده بودند ، و لباسهای بادنشان نیز از یك قماشی بافته شده بود که هیچ شناخته نمیشد .

شخص قد بلندی که شمهٔ از او صاف آن بیان شده و از وضع حال چنان معلوم میشد که آمر سفینه باشد بنظر بسیار تیز بین با کمال دقت از نظر تفتیش خود میگذرانید . بعد از آن برفیق خود روگردانیده بیك لسانی که هیچ ندانستیم بعضی سخنان گفت که این لسان بسیار آهنگدار و لطیف بگوش میرسید . رفیق او یکچند بار کله جنبانی کرده بیکدو سه کلمه جواب داد بعده شخص اول روی خودرا بطرف من گردانیده یك طوری اظهار نمود که معلوم میشد که احوال ما را میپرسد قونسه ی مرا گفت :

— افندی اگر سرگذشت ما را نقل بکنید بلکه این افندیان بدانند .

منهم سرگذشت خود را به نقل کردن آغاز نهادم خود مرا فرانسه معلم آروناقس ، و این یکی خدمتکارم قونسه ی ، و آن دیگر صیاد مشهور ندلاند تعریف و بیان کرده همهٔ سرگذشت خود را به تفصیل حکایه کردم . ولی در سیمای مخاطب خود هیچ

یك علامت دانستن کلام خودرا ندیدم . چون حکایتم را تمام کردم هیچ یك کلمهٔ نگفت .
باز بزبان انگریزی حکایه کردن خواستم چراکه زبان انگریزی لسان عمومئی همه بحر
یونست گفتم بلکه به این زبان بفهمد . خود من اگرچه بزبان انگریزی اشنا هستم
ولی چون در ینجا مقصدرا خوب فهمانیدن لازم است لهذا ندلاند را گفتم :

— استا ندلاند ! حالا نوبت شماست به خوبترین انگریزیهای خود سرگذشت
مارا بفهمانید به بینیم بلکه بدانستاندن موفق بشویم .

ندلاند نیز بحکایه کردن آغاز کرد . از اول تا به آخر بخوبی بفهمانید . وچون
او حدیدالمزاج بود در اثنای حکایت زیاده تر آثار هیجان وغضب نمودار میکرد حتی
اینرا نیز علاوه کرده گفت که « بکدام حق مارا حبس کرده اید ، بکدام قانون به
حریت ماتعرض میکنید . اگر کار همچنین دوام بکند برشما عصیان خواهیم ورزید »
بعد ازین گفتیها بیك وضعیت معنیداری از گرسنگی بحالت مرگ بودن مارا نیز
فهمانید . بواقعی که دانستاندن اینمسئله از همه الزمتر وضرورتر بود امامن در اثنای حکایه
کردن اینرا فراموش کرده بودم اما جای تعجب اینست که به اینسخنان ندلاند نیز
مخاطب او طورفهمید ترا نشان نداده هیچ جواب نداد . پس دانستیم که بزبان فرا
نسوی و انگریزی نمیدانند . فونسه ی گفت :

— اگر افندی امر کند مسئله را بزبان المانی من حکایه بکنم بلکه به اینزبان بدانند .

— وای ! آیاتو المانی هم میدانی ؟

— اگر خوش افندی آمده باشد عرض کنم که من مانندیك المان المانی رامیگویم .

— بسیار خوش من آمد ، چابك آغاز کن . همهٔ سرگذشت مارا حکایه کن .

قونسه ی بصدای مستریحانه بلسان المانی سرگذشت مارا ازجزوی و کلی حکایه

کرد . اماوا اسفا که اطوار ناطقه پردازانه ، و وضعیتهای پرکارانهٔ او نیز بیثمر ماند .
لاجرم کلمات زبان لا تینئی که در کوچکی در اثنای تحصیل بیاد م مانده بود یکان یکان
جمعکرده به آن زبان حکایه کردن آغاز نهادم . بازهیچ ثمر حاصل نشد .

شخصهای مجهول بز بان خود شان یکچند کلمات گفته بیرون برامدند . بازدر
وازه بسته شده ندلاند بحیرت و حدت گفت :

— اینچه دنائت و بی پروایی ! بزبان فرانسوی انگریزی ، الهانی ، لاتینی بااین رهز
نان بیدین سخن بگوئیم واین کافران بجواب ماهیچ تنازل نکنند !

من - - آرام شوید ! حدت و شان هیچ فائده مند نمیشود .

ند -- لکن اگر درین قفس آهنین همچنین بمانیم از گرسنگی هلاک شدن ما مقرراست-

قونسه ی — بگذار آدم ! اگر یکقدری فیلسوفانه گذرانیم بسیار وقت تحمل
قابلست .

من - دوستان من ! نومید نشوید ! ازین بد تر وحله ها اگر نیامدیم اینهم
خواهد گذشت ! یکقدری صبر کنید . حالا بشما یدم من ، أی خود راد رحق
کپتان این سفینهٔ عجیب الخلقه بیان کنم .

ند رأی من حاضر ! حریف دزدان دریائی میباشند والسلام !

من - بسیارخوب ! اما از کدام مملکت اند ؟

ند -- ازمملکت دزدان و رهزنان !

من -- دوست من ! مملکت دزدان و رهزنان در خریطه ها نوشته نشده است .
باوجود آنهم من نیزازتعیین ملیت و جنسیت این دو شخص مجهول عاجزم و درین
وقت همینقدر گفته میتوانیم که اینها نه فرانسیست ، نه انگیزاست . نه الهان . بگمانم

من که اینهااز اهالئی ممالك جنوبیه خواهند بود . اما آیااسپانیایی ، یاامریکایی ، یاترك ، یاعرب ، یا آنکه هندیست نمیدانم ؟ زبان شان نیزسراسرنا قابل فهمست .

قونسه ی — اینست علت ومحذوریکه ازتوحیدنشدن السنهٔ عمومیه یاندانستن همه زبانها حاصل میشود .

ند — السنهٔ عمومیه اگرتوحید هم بشود درینجا فائده ندارد . زیرا شما هم دیدید که زبان مردمان این کشتی برای خود شان مخصوص یکزبا نیست . مقصداینها اینست که مارا از گرسنگی بکشند . وگرنه درهر مملکت وهرکس که باشد اگر زبان ندا ند به اشارت میفهمد . چونکه انسان اگر دهن خودرا بازکند ، وجهٔ خودرا نشورا ند ، وشکم خود رابنماید البته گرسنه بودن آنرا یقین خواهند کرد . حالاآنکه این ظالمان بیرحم . . . . .

ندلاند هنوز سخن خودرا تمام نکرده بود که دروازه بازشد . ویك خدمتگاری داخلشد . برای هرکدام مایك یك دست کالاودریشی آورد . ماهم همانلحظه بپوشیدن کالا مسارعت ورزیدیم . خدمتگارما را به پوشیدن کالامشغول گذاشته خودش به ترتیب دادن یك سفرهٔ سه نفره برسرمیزمشغول گردید فونسه ی گفت :

— اینست کارفائده مند واعلا !

ند — شما چه گمان میکنید که برسراین سفره چه خواهید خورد . مثلا بجزدل جگرسنگ پشت ، وکباب گوشت سگماهی ، وقورمهٔ ران گاوماهی چه خواهیم یافت ؟

— ببینیم که چه میشود ؟

بعد ازکمی سفره حاضر گردید . صحنهای چینی بسیارا علا که باسرپوشهای نقرهٔ ثمین پوشیده شده بود برسرمیزصف کشید . ماهم بکمال اشتها برسفره نشستیم .

دانستم که مردمان این سفینه ازدرجهٔ اول مردمان متمدن هستند . زیرا ضیای الکتریکی که ازسرما درضیافشانی بودبااسبابهای منتظم سفره و لذت طعامها چنسان بخیالم می آورد که یادراوتل «اد . لفئی» لیوربول ، ویادر «غران اوتل» پاریس نشسته ام . امادرطعام ما ازنان خشك کندسی وشراب اثری دیده نمیشد . آب بسیار صاف و براق سرد درمیان صراحیهای بلورین بسیارا علا موجود بود . اما آب هرچه که خوب باشد باز آبست انهانداشت . ازان سبب هیچ خشنودنیست . درمیان طعامها ماهیان دریائی که به بازارا عتنا نیافته شده بود دیده میشد ولی بعضی ازطعامهارا هیچ نشناختیم که از چگونه حیوان یانبات ساخته شده است . اما باوجود آنهم بسیار چیزهای لذیذ ومغذی بودند . اسباب سفره نیز خیلی مکمل وگرانبهابود . بر قاشق ، وپنجه ، وکارد ، وطبق وسرپوش وسائر بزبان لاتینی این کلمات آتی محرربود :

«موبلی لیس ان موبلی لیس»

(ن)

معنای این کلمات لاتینی این میبراید که «متحرك درمیان متحرك» حرف «ن» زیرین عباره نیز یاحرف اول نام کشتی یاحرف اول نام صاحب کشتی تخمین میشد

ندلاندوقونسه‌ی پس ازاینقدر تحقیقات نکرده بودهم ، دن طعام کوشش میورزیدند . وچون باین دانستیم که صاحبان سفینه ما را ازگرسنه‌گی نمیکشند ازانرو یکقدری امنیت پیدا کردیم .

حال دنیا همین است که هرچیزی میگذرد . حتی حالت گرسنه‌گی فوق العادهٔ ما نیز درگذشت . گرسنه‌گی چون درگذشت خواب ظهور نمود . ازیکشب اول بسببی که بامرگ دست وگریبان بودیم تابه اینهم هیچ خواب نکرده ایم . پس حالا اگر

خواب بر ما مستولی گردد چیزی بعید نخواهد بود ! قونسه ی گفت :

— من میخوابم .

ند — من از حالا بخواب رفته ام .

اینرا گفته و هردوی شان بر فالین روی خانه درازکشیده بخواب بسیار سنگینی فرو رفتند . اما من بحالی نبودم که مانند آنها چرا ایکی بخواب بروم افکار های بسیاری بر ذهنم هجوم میکنند . خود بخود بسی سوالها ایراد میکنم ، از جواب آنها عاجز میمانم ، در پیشگاه نظرم بسی خیالاتی تجسم میکند ! آیا در کجا ئیم ؟ چسان بکفوت مجهولی مارا بکدام سمت مجهولی همیکشاند ؟ پاش ازین حس کرده بودم که سفینه در زیر بحر غوطه خورده بود لهذا خود را در بر صدها هزار خروار آبهای بحر محیط دیده بکابوسها دو چار میشدم . نهایت آهسته آهسته فکرم کسب سکون نمود . خواب هم غلبه کرد . منهم بخواب رفتم .

باب نهم

حدت ندلاند

خواب ما تاچقدر امتداد کرده نمیدانم اما در درازیٔ آن شبهه نیست . چرا که مانده گیم سراسر زایل شده من از همه پیشتر از خواب برخواستم . رفیقهایم هنوز بخواب بودند . در جائیکه افتاده بودند همچنان غیر متحرك مانده بودند .

وقتیکه از خواب برخواستم در ذهن و فکر خود از افکارات مدهشهٔ پیشینه چیزی نیافتم و یك اعتدال و آرامشی در فکر و وجود خود یافتم برخواسته اوتاق خود را باز

طرف معاینه کردم ۰ دیدم که هیچ تبدلات وتغیراتی وقوع نیافته ۰ محبوسخانه محبوسخانه ، محبوسها هم همان محبوسهاست! تنها ظرفها و آلات سفره را در اثنایی ما بخواب بوده ایم برداشته اند ۰ هیچ یك علامتی در تبدیل یافتن احوال خود م ۰ لهذا به اندیشه افتادم که آیا ابدیاً در همین قفس آهنین خواهیم ماند؟

این اندیشه مرا خیلی متألم ساخت ۰ وغیر ازان در سینهٔ خود نفس تنگی را نیز ن نمودم ۰ به بسیار دشواری تنفس میکردم ۰ هوای ثقیل اوتاق برای جگر سفیدم بت نمینمود ۰ اوتاق ما اگرچه واسع و فراخ بود ولی چون قسم اعظم ۰ ولدالحموضهٔ ی آنرا بلع کرده ایم وبجای آن حامض قاربون داده ایم ازانسبب به تنفس صالح مد ۰ بناءً علیه تجدید کردن وتازه ساختن هوای اوتاق ما ضروری دیده میشد ۰ در نخابهکرم یك سوالی وارد شد ۰ با خود گفتم که آیا کپتان این سفینه در خصو هوا چه میکند؟ هوای نسیمی را آیا خودش میسازد؟ یعنی بوسایط کیمویه ریت دو پوتاس را تسخین کرده ۰ ولدالحموضهٔ آنرا میگیرد و آنرا با حامض قار باقی ماندهٔ هوا بلع کرده هوا را بعمل می آرد ، وبرای اینعملیات ماشین مخصو کیمیوی دردرون کشتی خود ساخته؟ اگر اینچنین باشد با خشکهٔ روی زمین زرا بتهاش سراسر ۰ مقطع نگردیده ۰ است ۰ چونکه کاوریت پوتاس را بهمه حال باید ز روی زمین بیارد ۰ یا آنکه هوای نسمی را به تضییق و فشار بس قوی در مخز ی بزرگ بزرگی که درداخل کشتی ساخته پرمیکند وازانجابقدر لزوم صرف اید؟ یا آنکه ازهمه آسانتر گاه گاهی برسطح بحر برامده هوای خود را تجدید و میسازد؟ و الحاصل بهرطریقی که باشد میباید که بزودی هوا تجدید شود ۰ زیرا رفته تنفسم کسب صعوبت مینمود ۰

درین اثنایك هوای تازه وسردی برویم برخورد که این هوا ازهواهای صافئی سطح دریا بمشام حس میشد دهنم راباز کرده هوای صاف زیادی باع نمودم . جگرم سرد شد ، دماغم راتازه گئی حاصل آمد . بعد ازان خواستم که جهت وارد شدن هوارابیاموزم . لهذا ابپالیدن آغاز نهادم . بردیوار سردروازه یك سوراخ کوچکی یافتم که هوابشدت ازانجاوارد میشد .

درین اثنا ندلا ند ، وقونسه ی نیز بتأثیر هوای صافی ازخواب بر خواستند . بعدازانکه یکچندبار کهلئی خودرا کشیده وچشمهای خودرامالیدند برپاخواستند . قونسه ی بنابرنزاکت دایمئی که دارد بمجرد برخواستن ازمن پرسیدکه :

— انشاء الله افندی براحت خوابیدند ؟

— بسیارخوب خوابیدم قونسه ی ! شماچسانید اوستاندلاند ؟

ند — خوابم خیلی سنگین بود! اما اگردروغگو نشوم بگمان که هوای صافئی دریارا تنفس میکنیم !

من — نی ندلاند ! خطا نکرده اید بحقیقت که هوای صافئی دریارا تنفس میکنیم .

ند — آیاساعت چندخواهدبود بگمانم که وقت طعام شام نزدیك شده خواهد بود ؟

من — طعام شام مگوئید طعام چاشت بگوئید زیراهیچ شبهه ندارم که شب دراثنای خواب ماگذشته باشد .

قونسه ی — این اثبات میکند که تمام بیست و چارساعت خوابیده ایم !

ند — همچنین است . اما میدانی قونسه ی ! اگرطعام شام باشد یاطعام چاشت آمدن خدمتکار مرا بسیار ممنون خواهد کرد بیاید ویکی ازینده طعام را بیارد بعدازان هرچه که میشود بشود ...

قونسه‌ی — اگر هردو طعام‌را یکجا بیارد خوبتر نخواهد بود استا ؟

ند — البته قونسه ی ! هم حق دوطعام‌را برا نها داریم ٠من ضامنم که‌از عهدهٔ هر دوی آن برایم ٠

من — صبر کنیم حریفان مجهول مارا ازگرسنگی نمی کشند ٠ اگر به این‌فکر میبودند دیروز طعام نمیدادند ٠

ند — اما اگر بطعام مارا چاغ کرده باز شکمهای خود شانرا بگوشتهای تر وتازهٔ ما ضیافت کنند که دستهای شا نرا میگیرد ٠

من — نی بابا ! من قطعیاً امینم که بدست مردمان آدم خوار نیفتاده ایم ٠

ند — که میداند ! بلکه این آدمها درزیردریا گردش کرده کرده وگوشت خام خورده خوردن بخوردن گوشت خام عادت کرده اند ٠ پس مانند وجود ذات عالئی شما وقونسه‌ی ومن‌سه عددبره‌های‌تر وتازه چیزیست که آنها بروسرفه کنند ؟

— این فکرها‌راازسربرار ندلاند ٠ بمقابل صاحبان سفینه شدت وحدت منما ! حال مارا بفلاکت ووخامت منجرمکن ٠

— بسیارخوب حالا درگذشتیم ٠ اما شکمم بنهایت گرسنه گیست ! مهربانی کرده یاطعام شام یاطعام‌صبح هرچه که باشدیك چیزی بیارندتابرمدنیت‌شان قائل‌شوم ٠

— استاندلاند ! مایان به اطاعت قاعدهٔ کشتی مجبوریم ٠ وگرنه کشتی اوامر معدهٔ مارا نمیشنود ٠

قونسه ی — بلی‌افندی راست میگوید ٠ ما میبایدکه شکم خود رابراه بیاریم ٠

ند — توهمیشه درهرچیزهمچنین شوخ مشرب هستی قونسه ی، اصلا آثارحدت درتومشاهده‌نمیشود، اگرگرسنه هم بمانی بی آنکه شکایت بکنی بمردن حاضرمیشوی؟

قونسه ی — شکایت چه فائده میکند ؟

ند — شکایت ، برای شکایت کردن فائده میکند . معلم افندی میگوید که صاحبان کشتی یا میام یعنی آد مخوار نیستند ، منهم از خاطر آنها ایشانرا بعد ازین یامیا م نی رهزنان دریایی میگویم . اگر این رهزنان بی ایمان به این فکر باشند که مرا همیشه در زیر قفس آهنین نگهدارند خیلی خطا میکنند ! معلم افندی به آزادی فکر خودرا بیان کنید ، آیا بسیار وقت هنوز در ین قفس خواهیم ماند ؟

من — اگر راستی میخواهی منهم همانقدر میدانم که تو میدانی !

ند — لکن چه گمان دارید وچه فرض وتخمین میکنید آنرا فهمیدن میخواهم !

— من چنین فرض وتخمین میکنم که تصادف مارا بریک سر مهمی آگاه گردانید اگر این سررا صاحبان سفینه پنهان کردن میخواهند بدانید که حال ما وخیم ود تهلکه میباشد ! و اگر چنین نباشد این جانور که مارا حالا در شکم خود گرفته است البته در هر فرصتی که پیش آمد مارا ازدهن خود بیرون خواهد انداخت !

قونسه‌ی — اگر مارا مانند طایفه های خود بصورت دایمی در کشتی نگهدار چه خواهیم کرد ؟

ند — اگر چنین کنند تابوقتیکه از کشتئی ابراهام لنقولن سریع الحرکه تریک کشتی این جانور آهنین را گرفته ورهزنان آنرا اسیر کرده ومارا خلاص کنند در هم جا خواهیم ماند !

من — سخن شما راستست اما تا بحال درین باب برما تکلیفی نکرده اند . بیهو چنه نزنیم . باز میگویم صبر کنیم ، جسور شویم ، هیچ چیزی نکنیم ، چراکه هـ چیزی ازدست ما نمی آید .

ند — بالعکس بسیار چیز ها از دست ما می آید .

من — چه می آید استا ندلا ند ؟

ند — خود را رهایی دادن !

من — ازحبس خانهٔ روی زمین رهایی دادن ممکن است اما ازحبسخانهٔ زیردریا رهایی دادنرا به ذهن خود نمیتوانم بگنجانم !

قونسه ی — استا ندلا ند ! ببینم که اینسخن افندیرا چه جواب خواهی گفت ؟ زیرا من میدانم که امریکائیان به قحطئی جواب نمی افتند !

ندلا ند بسکوت کردن مجبور گردید . بوافعی که گریختن ازینموقعی که مادران هستیم غیرقابلست اما اعتراف ندلاند برمغلوبیت نیز بهماندرجه غیرقابل مینماید . لهذا بعد ازچند دقیقه که ملاحظه کرد گفت :

— پس معلوم شد که شما ازین آگاه نیستید که کسانیکه از حبسخانه بر گریختن مقتدر نشوند چه میکنند ؟

من — نی نمیدانیم !

ند — پس بدانید که بماندن آنجا راضی میشوند !

قو — که بماندن راضی شدند همه مساویست !

ند — اما چسان راضی ؟ به اینشرط که زندانبانان ومأموران وحبس کنندکانرا ازدر بیرون برانند !

قو — چه ؟ مگر میخواهی که این سفینه را مالك شوی ؟

ند — بلی بلی ! هم بکمال جدیت .

قو — این خیال محال وغیر ممکنست !

ند — چرا غیر ممکن باشد ، بلکه قابل استفاده یك فرصتی ظهور کند ؟ علی الخصوص اگر همه طایفهٔ کشتی از بیست نفر اضافه نباشد! بخدا در خود چنان جسارتی میبینم که درباب بدست آوردن کشتی اصلا تردد ی نکنم .

یاندلاند مباحثه بسیار مشکلست ، اگر دراز شدن سخن لازم نباشد کوتاه کردن آن لازمست . لهذا من گفتم — خوبست ندلاند ! حالا صبر کنیم! به بینیم که چه میشود ! تابوقت ظهور فرصت صابر شوید ! برای کامیاب شدن بر مقصد صبر و بصیرت لازمست .

درینجا مکالمه منقطع گردید . هر یکی از مابه اندیشه و فکری فرو رفتیم . من بخیالات ندلاند عطف نظر اهمیت نکرده اصلا به امید صاحب شدن سفینه ویار هایی یافتن از نجاتی افتادم . چراکه اینگونه کارها و فکرهارا مغایر عقل میدیدم . امید های ندلاند نیز آهسته آهسته زائل شدن گرفت که حدت وغضبش بیشتر شده میر فت . بعد از ملاحظهٔ بسیار دوست آتشین مزاج من همه ابواب امید را بروی خود مسدود یافته حدت و غضبش بغلیان آمد . هر کفری که بدهنش می آمد صرف میکرد . بادستهای خود اوضاع غضبناکانه اجرا مینمود . از جای خود برخواسته ما نند جانور گرسنه در اطراف اوتاق گردش میکند . بقهر وغضب دیوارهارا بمشتها میکوبد

بواقعیکه رفته رفته گرسنگی بر ما هم غلبه کرده میرفت اگر مردمان سفینه در حق ما یك فکری بدی نداشته باشند مارا به اینصورت فراموش نمیکردند . معدهٔ پرقوت ندلاند از احتیاج فوق العادهٔ که بطعام پیدا کرده بود به آندرجه جوش وخروش پیدا کرده بود که اگر درینوقت هرکس از صاحبان سفینه بااوسر دوچار شود مطلق بگردن اوخواهد آویخت .

دوساعت دیگر نیز بهمین منوال درگذشت ، حدت وغضب ندلاند بدرجهٔ نهایت رسید ، بتمام قوتی که داشت فریادکردن آغاز نهاد ، دیوارهای آهنین کراست ، هیچ جواب نمیداد ، درخارج هم هیچ صدا و ندایی نیست ، درسفینه هیچ حرکتی دیده نمیشود از ین یك دانسته شد که سفینه درزیر آبهای بحر محیط آرام ایستاده است ، چرا اگر رفتار میداشت یك اهتزازی درکشتی حس میشد ، یعنی از جملهٔ قطعات مسکونهٔ کرهٔ ارض تجرد کرده ایم ! درچنین محل بر سکونت متروك ماندن آیا چقدر حال خوفناکی خواهد بود ، جوش وخروش ندلاند خارج تصوراست ، کف برلب آورده ، چشمهایش بیرون برامده کلمات کفر بر زبان میراند ،

درین اثنا از بیرون یکصدایی شنیده شد ، صدای فنارپای انسان بگوش آمد ، کلید درقفل دروازه تاب خورد ، دروازه باز شده خدمتچی درامد ،

ندلاند بمجرد دیدن خدمتکار را دیدبیك حمله اورا بزمین انداخته ازگلویش بفشردن آغاز نهاد ! من و قونسه ی بمددکاری خدمتکار شتافته ندلاند را از روی سینهٔ او فروآوردن میخواستیم که درین اثنا ازپشت سرما اینسخنان بفرانسوی صحیح و صدای بسیارتأثیرناکی ما را برجای خود مامیخ نمود ،

— استاندلاند ! آرام شوید ، معلم افندی شما هم بمن متوجه شده سخن مرا بشنوید ،

باب دهم
آدم دریایی

گویندهٔ اینسخنان کپتان سفینه است که در اول بار دیده بودیم ،

ندلاند چون کلام کپتانرا شنید همانلحظه بر خواست خدمتکار از زیر دست و پای او رهایی یافته بنا براشارت آمر خود درحالتی که نیم خفه شده بود بیرون بر امد اما قوت و نفوذ کپتانرا ببینید که بر زیر دستان کشتئی خود چقدر تأثیر بخشیده که درجبین وسیمای خدمتکار از آثار حدت وغضب که در ینوقت از لوازمات طبیعی دیده میشود هیچ پیدا نبود .

قونسه‌ی بخلاف عادت خود یکقدری بمراق افتاده بود منهم متحیر مانده‌بودم که مابعد سخنش منتظر ماندم . کپتان بریك گوشهٔ میزتکیه زده مارا بدقت معاینه میکرد - آیادرسخن گفتن تردد میکند ؟ یاآنکه ازگفتن آن چندکلمه فرانسوئ خودپشیمان گردیده است ؟ والحاصل بعدازچند ثانیهٔ که ساکتانه ومدققانه بسوی مانظردوخت باز بکلام آغازکرده گفت :

— افندیان ! من فرانسوی ، و انکریزی ، ولاتینی را هم بخوبی میدانم وهم میگویم . دراول بار ملاقات اگرچه جواب شما را میدادم اما سبب جواب ندادن من آن بود که دراول امرشمارا خوب بشناسم ، ودرباب‌شمایك فکرواندیشهٔ بکنم . و چون بچهار زبان سرگذشت خود را بیان کردید وهمه سرگذشت شما عیناً مانند همدیگر بود امنیت‌واعتمادم برشمابیشترگردید ، ودانستم‌که شمامعلم موزه خانهٔ پاریس موسیوپیه رآروناقس هستید و این خدمتکارشما قونسه یست ، و اینهم تیراندازمشهورِ استاندلاند است‌که تصادف بسیارعجیب شمایانراازکشتئی ابراهام لنقولن درپیش روی من آورده است .

من در مقام تصدیق سرخم‌کردم . زیرا اینسخنان جواب نداشت . این آدم سخنان خود را بزبان فرانسوی بکمال لطافت و مهارت بیان میکند و لی با وجود

آنهم معلوم میشد که خود او فرانسوی الاصل نیست . کپتان باز بر سخن خود دوام نموده گفت :

— افندیان ! بسبب دیر آمدن و از شما خبر نگرفتن بلکه آزرده خاطر شده باشید امّا اینهم از ان بود که بعد از شناختن شما طریق معاملهٔ خود را با شما در میزان تدقیق محاکمه مینمودم . بسیار تردد کردم . زیرا تصادف ناگهانئی بسیار بدی شمارا در پیش روی یك آدمی که با جمعیت بشریه هر قسم معاملات و مناسبات خود را سراسر قطع کرده است انداخته . و اگر راستی را بگویم به این تصادف استراحتی که داشتم خلل پذیر گردیده

من — امّا ما بر ضاو خواهش نیامده ایم !

کپتان — بلی بلی ! اینچه عذر غیر معقولست ؟ آیا ابراهام لنقه لن بیرضاو خواهش مرا تعقیب میکرد ؟ شما هم بیرضاو خواهش در ان کشتی سوار شده بودید ؟ گلّه هارا بیرضا و خواهش بر من میریختید ؟ جناب استاندلاند بیرضاو خواهش بر من زیپقین حواله نمود ؟

در کلام کپتان دایماً آثار حدت و غضب مشاهده کردم امّا من بجواب اینسخنان او طبیعی و ساده یك جوابی داشتم آن جوابرا داده گفتم :

— افندی ! گمان میبرم که از سخنانی که در حق شما در اروپا و امریکا شایع شده بود خبردار نیستید . بمصادمهٔ سفینهٔ شما بعضی قضاهائیکه در بحرها بوقوع آمده افکار همه عالم رابه هیجان واضطراب آورد . لهذا عرض میکنم که ابراهام لنقولن سفینهٔ شمارا به این نیت تعقیب میکرد که وجود یك جانور بزرگ دریایی را که بسیر سفاین ضرر میرساند محو کنند .

کپتان از ینسخن من یك تبسم جزوی کرده بیك طور مستریحانه پرسید که :

— موسیو آروناقس ! هرگاه کشتئی زرهپوش میدانست که آن جسمی که در پیش

روی اوست جانورنی بلکه یك سفینه ایست که درزیربحرحرکت میکند درا نوقت اورا تعقیب نمیکرد؟وگله برونمی انداخت ؟ آیا این را گفته میتوانید که بگوئیدنی ؟

این سوال کپتان مرا متحیرساخت . زیرا هیچ شبهه نیست که کپتان کشتئی زرهپوش فورآ ژوت درتعقیب کردن وگله انداختن هیچ تردد نمیکرد ، ودرمابین محوکردن یك جانورو یا یك کشتئی زیربحرهیچ فرق نمیدید . محوکردن این هر دو را وظیفهٔ خود میشمرد . کپتان چون تردد وسکوت مرا دید گفت :

— پس می بینید افندی ! اگرمن شمارا بنظردشمن بینم حق بدست منست !

من هیچ جواب ندادم، ومباحثه رادرینباب بیفائده وناحق دانستم . کپتان گفت:

— بسیاروقت تردد کردم . خودرابرای قبول کردن شمادردرون کشتی خود هیچ مجبور نیافتم . اگرمیخواستم بدیدن شمانیزهیچ حاجت نمی افتاد . وقتیکه برپشت سفینهٔ من افتاده بودید شمارا برهمانجا گذاشته دردریا غوطه میخوردم ووجود ، یا عدم وجود شمارا سراسرفراموش میکردم . امامن چنین نکردم .

من — عفوبفرمائید افندی ! اینچنین کارراپك شخص وحشی میتواند بکند ولی مانند شمایك مرد متمدنی حاشا که برچنین کاروحشیانه اقدام بکند .

کپتان — معلم افندی ! من چنانچه شما گمان کرده اید یك مرد متمدنی نیستم ، از جمعیت بشریه قطعیاً انفکاك کرده ام ! سبب این را هم تنهاخود من میدانم ، غیراز من هیچکسی آنرا تقدیر نمیتواند ! به اصول وقواعد جمعیت بشریه هیچگاه رعایت نمیکنم . لهذا بعدازین ازقواعد مدنیت وهیئت جمعیت بامن بحث مکنید !

کپتان اینسخنانرا به بسیارقهروشدت بلا ترددوتوقف بیان نمود . درچشمانش شعلهٔ خشم واستحقارمشاهده میشد . دانستم که احوال ماضئی این آدم خیلی دهشت

آوریك سرگذشتی خواهد بود . چنانچه خود را ازجمعیت بشریه بیرون براورده ازاصول وقواعدی که درانجا جاریست نیز آزاده گردانیده است . البته که اینچنین ادعا رابکمال جسارت میتواند ! زیرا هیچ یك قوت واقتداری تصور نمیشود که اورا دردایرهٔ اطاعت وفرمانبرداری خوددراورده . کیست که اورادرزیر آبهای بحر محیط تعقیب کند ؟ به ضربهٔ مدهش سفینهٔ او کدام وابور تاب آورمقاومت میشود ؟

دراثنا ئیکه شخص مجهول ساکت مانده ماند بیرق خاطف بسیار فکرها ازذهنم گذارنمود . بخوف واندیشه بسوی او نظرمیکردم . بعد ازمدتی که سکوت دوام ورزید کپتان بازسربر اورده گفت :

والحاصل درباب شمایان بسیار تفکروملاحظه کردم . آخرالامر برین یك قرار دادم که شمارا درسفینهٔ خود قبول کنم وتنها درباب شما به حسیات مرحمتکارانه که درجبلت هرانسان موجوداست اطاعت ورزم . لهذابشما میگویم که در سفینهٔ من خواهید ماند . درینجا آزاد خواهید بود ، امامقابل آزادی خودیك شرط مارا قبول خواهید کرد .

بگمانیکه افندی ! امیدمیکنم که شرط شما ازان شرطهایی باشد که یك آدم ناموسکار بی آن قبول بتواند .

هیچ بیست افندی ! بنابر بعضی تجربه ریتها گاه گاهی شمارا دراوتاق شمایکچند ساعت یایکچند روز داخل کردن ضروری دیده میشود . وچون من بر شماشدت بجر ازوامیدارم ازان وهروقتیکه همچنین احتیاجی پیش شود اطاعت کردن شما امیدوارم ! اینست شرط من ، آیاقبول کردید ؟

ازین سخن کپتان معلوم شد که درسفینهٔ او بعضی چیزهایی در بعضی اوقات بوقوع

میآید که دیدن و خبر شدن بیگانه گان بران جائز نیست . لهذا گفتم :

— این شرط شمارا قبول میکنیم . اما یك سوالی از شما میکنم !

— بگوئید افندی !

— گفته بودید که در سفینه بتما مها آزاد میباشید . امادرجه وحد ود این آزادی مارا تعریف نکردید که چسان وچگونه است ؟

— بخواهش خود میگردید ، سیر میکنید ، می بینید دربالا و پایان به آزادئ تمام گردش میکنید . یعنی من وطایفه های من ازهر چیزیکه مستفید باشیم شماهم ازان مستفید میشوید ، تنها بنا برشرطی که گذاشته ام بعضی اوقات یکچند ساعت محبوس همین اوتاق خواهید شد .

— اما اینرا آزادی نمیگویند ! چرا که هر محبوس وهربندی را در بندیخانه حق آزادی وگردش را میدهند حالآنکه این بما کفایت نمیکند !

— حالآنکه کفایت کردن آن لازمست !

ند — چه ؟ مگر وطن ، واقربا ، ودوستان خودرا ابدیاً نخواهیم دید ؟

— بلی ! اما ندیدن آنها اینقدر الم انگیز نیست .

ند — برای شما همچنینست اما برای ما بسیار الم انگیز است . لهذا بکمال جدیت بشما میگویم که من ازطرف خود هیچگاه قول نخواهم داد .

ند — من هم ذاتاً از شما قول نمیخواهم موسیو ندلاند !

من — اما افندی ! انصاف کنید ! این بسیار ظلم است اینگونه حرکت بیرون درجهٔ تحملست !

کپتان — نی افندی ! این ظلم نیست ! بلکه رفق است . بعدازانکه بامن محاربه کردید

اسیر من شاید . بعوض آنکه شما را بیك اشارت در بحر محیط غرق ابدی میساختم اینست که بکمال رفق محافظه میکنم ! زیرا شما به اسرار حیات من که آموختن آنرا بهیچ فرد بشر آرزو نداشتم واقف شاید ، واگر این وقوفیت شما غیر اختیاری میبود عفو میشدید ولی شما قصداً بر من هجوم کردید وبزور بر اسرار حیات من خود را واقف ساختید ، پس چون چنین است محقق بدانید و آگاه باشید که شما را به قطعات مسکونه بهیچصورت اعاده نخواهم کرد! ودوباره روی ممالك متمدنه رانخواهیددید !

ازین سخنان کپتان بخوبی فهمیده شد که این قرار کپتان درباره ما قطعی ولا یتغیر است . لهذا درخصوص سخن گفتن را زاید و عبث دانسته ، و رفیقان خود را مخاطب کرده گفتم :

دوستان من ! به اینسخن کپتان هیچ جواب نداریم . ولی جناب عالئی کپتان هم بدانند که به ایشان هیچ قول نداده ایم ونه میدهیم .

کپتان — شما اگر بدهید یا ندهید یکسان است ! حالا مداعا مکنید تا سخن خود را تکمیل نمایم . موسیو آرونا من شما را خوب میشناسم . اگر دیگر رفیقان شما دقیق و منبه هم باشند ولی خود شما از زیاد تن بیبودن خود با من آنقدر بیزار و دل آزرده نخواهید شد . در میان آثار و تألیفاتی که برای مطالعه انتخاب کرده ام از خفایای اعماق بحر یك نام کتابیکه از تألیف خود شماست در کتابخانه ام موجود است . من اکثر اوقات آنرا مطالعه میکنم . اگرچه بسیار خوب توصیف وتعریف اعماق بحر را کرده اید ولی چون آدم دریائی نی بلکه آدم خشکه هستید از آن و همهٔ اسرار بحر اعماق آن ، واز اعماق پنهانی آن بخوبی آگاه نیستید . زیرا بر أی العین هرچیز آنرا ندیده اید بلکه بقیاس وتخمین نوشته اید . لهذا بشما میگویم که بر وقت و زمانیکه

درسفینهٔ من بگذرانید متأسف نخواهید شد . درمیان خارقه های عجایب وغرایب سیاحت خواهیدکرد . خارقه هاوعجایباتی که ببینید شمارا بزودی دق وخفه نخواهد کرد . سرازامروز من بسیاحت دورکرهٔ ارض تحت البحر ابتدامیورزم . شماهم رفیق سیاحت من خواهید بود . سرازامروزبیك عالم نوی میدرائیدکه آنرابخواب و خیال هم ندیده باشید . کرهٔ ازض بواسطهٔ من اسرارهای پنهانئی خود را بشما افشا خواهدکرد .

براستی که اینسخنان کپتان برمن بسیارتأثیرعجیبی اجرانمود . حریف رك خواب مرایافته آنرا گرفت . لهذاهمه چیزرا فراموش‌کرده گفتم :

— افندی ! اگرچه آزادی ودیدن وطن واقربا وتعلقات خودرا غائب کردم ولی ازنقطهٔ فنون بسیار استفاده هاکرده تلافئی ما فات خواهیم کرد لهذا تشکر میکنم . اما یك چیزی میپرسم ؟

— بفرمائید معلم افندی ! منتظرامرشما یم .

— آیا شمارا بچه نام خطاب خواهم کرد ؟

— نام‌من برای شما کپتان نمو ، ونام شما هم برای من مهمانان کشتی نویتلوس است .

کپتان نمو اینرا گفته وخدمتکار خودرا فریادکرد خدمتکارداخل اوتاق شده کپتان اورا بزبان خود بعضی چیزهایی گفت . بعد ازان ندلاند وقونسه‌ی را مخاطب کرده گفت :

— درکمرهٔ که برای شما تخصیص شده طعام شما حاضر است با این آدم بروید .

بعدازان ندلاند درمیان لبهای خودلفظ «صدکرت میرویم» راتکرارکرده باقونسه‌ی درپی خدمتکار ازاوتاق آهنینی‌کاسی وشش ساعت دران محبوس مانده ایم برامدند .

بعد ازان کپتان مرا مخاطب نموده گفت :

— موسیو آروناقس ! طعام ما مارا انتظار دارد بفرمائید برویم .

لهذا یکجا از اوتاق برامده دریك رهرو مفروش پاکی که با الکتریك روشن شده بود روانه شدیم . بقدر ده متر و رفتیم که در پیش روی ما یك دروازهٔ باز گردید . ازین دروازه بیك دالان نان خوری که به بسیار حسن طبیعت تزئین و تفریش شده بود داخل گشتیم . برسر رفهای بلندی که ازچوبهای جوهردار ارچه ساخته شده بود واز چوب آبنوس بران گل کاری شده بود ظروف واوانئ چینی و بلورین بسیار اعلا و قیمت داری چیده شده بود . ضیای بسیار شدیدا لکنز یکی که از فانوسهای بلورین تباشیریٔ رنکارنك ار سقف آویخته شده برطبقها وخمها وگلدانیها و دیگر ظروف چینی و بلورین داخل دالان پرتو نثاری میکرد زینت و لطافت دالانرا تزئید ودوبالا میساخت . در وسط دالان یك میز بسیار آراسته و پیراستهٔ نانخوری مشاهده میشد که باظروف بسیار قیمتداری تزئین یافته بود کپتان نمو چوکئی نشستنئی مرا بدست خود نشان داده گفت :

— بفرمائید ، بنشینید ، ومانند مردمان بسیار گرسنه طعام تناول کنید .

بکمال اشتها بمقابل همدیگر برسر سفره نشستیم طعام ما از چند نوع طعامی مرکب بود که نوع بعضی از انهارا نشناختم اگرچه لذت خصوصئی درانها موجود بود ولی همه گی بسیار لذیذ و نفیس بودند وچون دراکثر این طعامها مقدار بسیاری از فسفور استلذاذ مینمودم دانستم که همهٔ آنها محصولات دریائیست . کپتان نمو بدقت بطرف من میدید . فکر و اندیشهٔ مرا دانسته گفت :

— معلم افندی اگرچه نوع وجنس این طعامهارا نمیشناسید امابی اندیشه و وسواس

تناول بفرمائید چراکه همهٔ آنها نافع صحت ومغذی وجود است . با وجو دیکه از مدت بسیاری مأکولات زمینی راترك کرده ام باز هم در صحت وقوت خود هیچ خرابی واختلالی ندیده‌ام . طایفه های قوتناك تنومند من نیز دگر چیزی نمیخورند .

— مگر همهٔ این طعامها محصول بحر است ؟

— بلی افندی با محصولات بحری همهٔ احتیاجات خودرا دفع میکنم . گاه گاهی دام هاوشبکه های خود رادر دریاانداخته انواع ماهیا نرا صید میکنم گاهی در جنگل های زیر بحرخودکه تابحال از نوع بشر هیچکسی مجال دخولرا دران نیافته درآمده شکار میکنم ، گله های من در چراگاه های بزرگ بحر محیط بی خوف وبی پروا گردش وچرا میکنند ، دران چراگاه ها بی نهایت شکار ها دارم که بدست قدرت خالق لم یزل همیشه عدد آنهادرتزائدو بیشتریست . این کباب راتناول بکنید که از گوشت آهوی زمینی هیچ فرقی ندارد .

— وای مگراین گوشت حیوان زمینی نیست ؟

— نی عفو بفرمائید ! این گوشت سنك پشت بزرگ بحریست . واین قلیه جگرکه درین قابست قلیه جگرماهئی عنبراست . آشپزمن هم خیلی ماهر آشپزاست محصولات بحریرا بکمال مهارت میپزد . رجا میکنم ازهمهٔ این مأکولات بخورید . این فرنی را می بینید ؟ شیرآن ازماهیان پستاندار گرفته شده است . شیرینی آن از « اشنه » نام نباتی که در بحرشمال پرورش می یابد بعمل آمده است . از ین مربا میل بفرمائید که ازشقایق بحری نام نبات دریایی ساخته شده است وبربسیار میوه های زمینی مرجحست .

من ازحس اشتهازیاده بحس تفتیش وتفحص ازهرطعام میخوردم . کپتان نیز

نیز بر سخن خود دوام کرده میگفت :

— موسیو آروناقس ، این چنین گمان میبرید که بحر بی پایان تنها مر انحزینه های غذائیهٔ خود معمور داشته نی بلکه پوشاك خود را نیز از انجا بعمل میآرم ، قماشی که لباسهای شما ازان ساخته شده است از موهای بدن بعضی حیوانات بحریهٔ بافته شده که ازجنس استریدیهٔ بزرگ میباشد . رنك آنهم از بعضی حیوانات قشریه ایست که از بحر سفید صید کرده ام ، بوی خوشی که ازین اوتاق بمشام شما میرسد از تقطیر بعضی نباتات خوشبوی بحری بوجود آمده است . نهالین ولحاف ومتکای خوابگاه شما از خوبترین « زوستر » نام نبات نرم بحری پر شده که درنرمی وملایمی بارباراز پنبه بهتر است . اگر چیزی نوشتن بخواهید قلم شما از دندان ماهئی بالینه ، سیاهئی شما از مایعی که « سه پشی » یا « ماهی مرکب » نام حیوانی افراز میکنند خواهد بود خلاصهٔ کلام هر چیزیکه استعمال میکنم از بحر بعمل میآید چنانچه یکروزی باز همهٔ آن درهمان بحر خواهد رفت .

من — آیا بحر را بسیار دوست دارید کپتان ؟

کپتان — بلی معلم ! بسیار دوست دارم ، چراکه در یاهر چیز منست ! درده حصه هفت حصهٔ کرهٔ زمین را فرا گرفته است که بایحساب دایرهٔ جولان حکومت نوتیلوس من بار بار از دایرهٔ حدود همهٔ حکومات عالم واسعتر است . هوائیکه برروی بحر تنفس میشود خیلی صافی ونافعست ، درسطح دریایعنی آن صحرای واسع بیمنتها انسان هیچگاه خود را تنها نمی یابد . همیشه در پیش خود حرکاتی که دلیل حیاتست مشاهده میکند . بحر یك گردونهٔ خارق العادهٔ معجز نمای بدایع قدرت قادر قیوم است که بزرگترین مجسمهٔ ذیحیاتی شمرده میشود . بدایع گوناگون طبیعت باهر سه خاصهٔ عالیهٔ خود

درانجار ونما گردیده باحیوانات. ونباتات ومعادن بسیار توانگر میباشد، علی الخصوص حیوانات: حیوانات نباتی چار قسم، حیوانات مفصلیه پنج قسم، حیوانات ناعمه پنج قسم، حیوانات فقریه سه قسم، حیوانات پستاندار چهار قسم والحاصل زیاده از هجده هزار جنس ماهی در بحر و جو داشت. بحر از آثارهای بزرگ قدرتست. کرهٔ ارض بابحرا بتدا به تشکل ورزیده که میداندکه بازبا آن بختام نرسد! بحر چیزیستکه در زیر حکم وادارهٔ هیچ کس نمی دراید. اگرچه بر سطح خارجئی آن اجرای حکم قابل میشود اما بقدر یکچند متروکه فروتر آمدیم افتد ارحکم کردن منقطع میگردد، احکام حکمرانان عالم غیبوبت میکنند. آه افندی! شمارا نصیحت میکنم، در بحر زندگانی بکنید چراکه استراحت تامه رادرانجا خواهید یافت درانجابه ایفای هر آرزوی خود مقتدر خواهید شد. واه بحر! واه واه بحر!!

کپتان نمو اینسخنانرا بیك جوش وخروش غریبی گفته دفعتهً خاموش گردید. آیااززیاده گفتن خود پشیمان گشت؟ کپتان بر پاخواسته یکچند بار بهیجان تمام در دالان گردش نمود. ازین گردش اعتدال دم پیدا کرده سیمایش بازبرودت دائمئی خود را حاصلکرد بعدازان رو بمن آورده گفت:

— معلم افندی! اگر نویتلوس را گردش کردن میخواهید برای رهنمایی شما حاضرم.

باب یازدهم

نویتلوس

کپتان نمو به پیش افتاد منهم درپئی آن روان شدم دو دروازهٔ که در آخر دالان موجود بود باز گردیدازین دروازه هابیك دالان دیگر درامدیم که اینهم به بزرگئی

دالان نانخوری که دران بودیم میآمد . این دالان مگر یك کتابخانهٔ بود .

درمیان المار بهای بسیار بزرگ ومصنع که ازچوب آبنوس سیاه طلاکار ساخته شده بود در پشت آئینه های بزرگ بهزارها کتابهای بسیار خوش جلدی گذاشته شده بود . این المارها چار اطراف دیوارهای دالانرا احاطه داشته بود که در پیش روی آنها نیز کنابه های دراز روی چرمی گذاشته بود ودرمابین الماری وکنابه نیز میزهای کم رصاف آئینه نمایی موجود بود که برای مطالعه خیلی مستعد چیزهایی بودند .

در وسط کتبخانه یك میز بسیار بزرگی موضوع بود که برسر آن خیلی کتابهای پراگنده وبی جلد واخبارهای کهنه تاریخ گذاشته شده بود . از چهار فانوس بلورین تباشیری که بطرز گل شقایق ازسقف آویخته شده بود ضیای الکتریکی نشر انوار نموده لطافت وزینت دالانرا تزئید مینمود . بکمال حیرت به این کتبخانه نظر کرده گفتم:

— کپتان ، حقیقتاً که کتبخانهٔ شما خیلی مکمل وممتاز یك کتابخانه ایست که لایق سرایهای بزرگ حکومتیست وچون فکر میکنم که با شما چسان در زیر بحر فرو آمده است حیرت وولهٔ ام بیشتر وافزونتر میشود .

— استراحت وآسوده گی درینجا بسیار مکملست . در کتابخانهٔ موزه خانهٔ خود هیچگاه این آسوده گی واستراحت را نخواهید یافت .

— راستی همچنینست کپتان ! شر وشور مردمان ، آواز های گوشخراش ریلها وفابریکها ، گرگر عرابه ها وترامو ایهای ممالك متمدنه برای هوسکاران مطالعه هیچگاه به این سکون وسکونت مقابله نمیتواند . واین یك را نیز اعتراف میکنم که کتابخانهٔ من نسبت بکتابخانهٔ شما خیلی فقیر مینماید . زیرا اگر غلط نکنم زیاده از هفتهزار جلد کتاب در کتابخانهٔ شما موجود خواهد بود !

— موسیو آرو ناقس ! کتابهای من دوازده هزار جلد است که مرا با قطعات مسکونه تنها همینها ربط داده است . اما وقتیکه نوتیلوس اول بار در بحر غوطه خورده است در پیش من آن قطعه ها حکم نیست را گرفته . در آنروز آخر بار کتاب ورسایل واخبار گرفتم و بعد از ان از هرچه که نوشته شده و گفته شده خبر ندارم . معلم افندی ، شمارا اخطار میکنم که این کتابخانه درهر وقت و هر زمان برای شما گشاده و آزاداست .

کپتان نمو را تشکر کرده بدولابهای کتابها نزدیك شدم کتب حکمیه وادبیه وفنیه که بهر لسان نوشته شده بود در دولابها ورفهای المارها پر بود . شایان دقت بود که کتابهای لسانهای مختلف باهمدیگر مخلوط و آمیخته صف شده بودکه ازین هم معلوم میشد که کپتان نوتیلوس بر مطالعهٔ همهٔ کتابهای هرلسان مقتدر است .

کتب موجوده مشتملبر همهٔ آثار ومؤلفات جدیده وعتیقه است در فن تاریخ ، وادبیات ، وعلوم متنوعهٔ ریاضی ، وفنون حکمیات و طبیعیات هر چیزیکه نوشته شده است درینجا موجود است ! ولی ازهمه بیشتر کتب فنیه درکتابخانه جمع آمده است . کتابهای فن میخانیکی ، وفن انداخت ، وفن میاه . وفن معادن ، وفن جغرافیا ، وطبقات الارض بحرمنها افتاده است . کذالك درفنون طبیعیه نیز مؤلفات بسیاری موجوداست آثار جمعیتهای فنون جغرافیا ، ومؤسسین علم هیئت نیز بکثرت موجود بود . تألیف عاجزانهٔ من که بدان سبب مظهر حسن توجه کپتان گردیده ام نیز درسر صفوف کتابهای فن میاه بکمال اهمیت مشاهده میشد . از تاریخ تألیف بعضی کتابها دانستم که کپتان نموسه چهارسالست که درزیر بحر بسیاحت آغاز نهاده است .

پس کپتانرا گفتم :

— افندی من ! چون درباب مطالعه واستفادهٔ من ازین کتابخانه مساعده فرموده

اید بکمال خلوص بشما تشکر میکنم . کتابخانهٔ شما حقیقتاً خزینهٔ علومست .

— این دالان تنها کتبخانه نی بلکه برای سیکاره کشیدن نیز تخصیص شده است .

— چه ؟ برای سیکاره کشیدن ؟ وای مگر در سفینهٔ شما توتون موجود است ؟

— بلی ، موجود است !

— پس معلومست که برای بدست آوردن توتون باقطعات مسکونهٔ زمین مناسبت و تعلق رانبریده اید؟

— عفو بفرمائید موسیو آروناقس ! این سیکاره راقبول بفرمائید ، اگرچه از ممالك ترکیه یاهاوانه نیامده ولی اگر از اهل ذوق باشید از کشیدن آن ممنون خواهید شد .

اینرا گفته و یك لوله سیکارهٔ بمن تقدیم نمود . سیکاره را گرفته و از اتشدان بسیار زیبائی که بریك میز سیکاره کشی بسیار قیمتداری موضوع بود در دادم ، و بیك اشتهای تمامی پی هم چند نفس در کشیدم و گفتم :

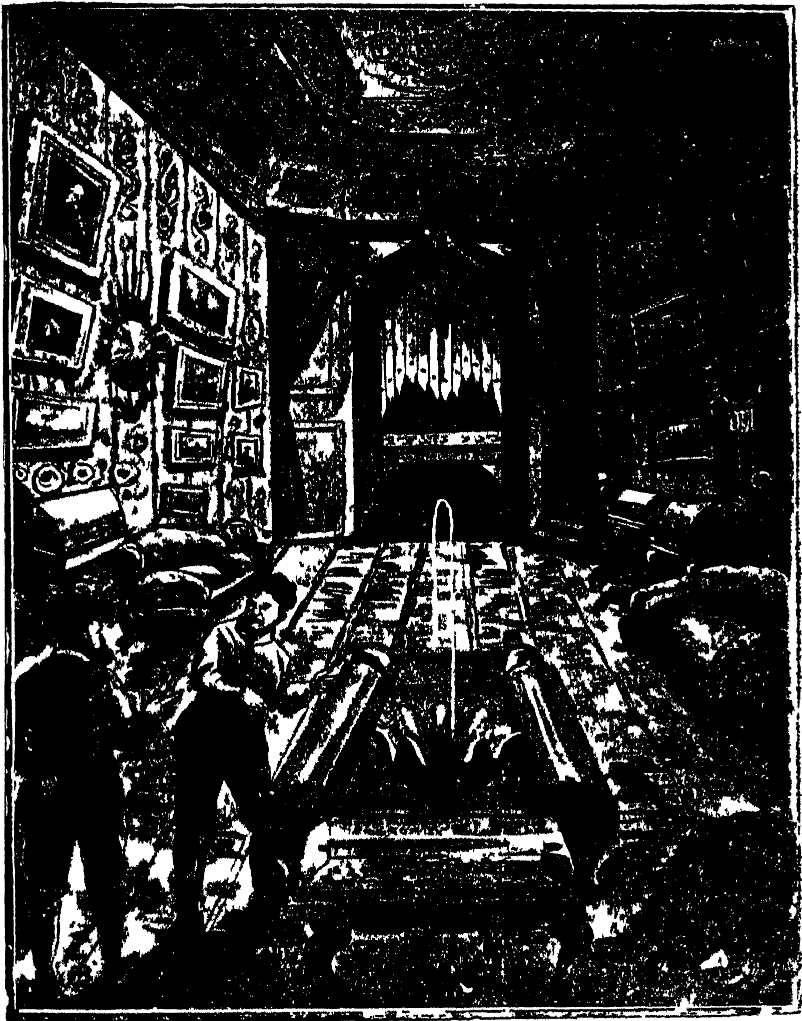
— بسیار خوبست ، اما توتون نیست .

— بلی توتون نیست . نه از ممالك ترکیه و نه از هاوانه آمده است ! برگ یك نباتیست که در بحر یافته ام بسبب بسیاری نیقوتینی که دران موجود است به توتون بسیار مشابهت دارد . آیا چسان دیدید ؟

— سر از امروز از توتون زمینی نفرت کردم .

— پس چون چنینست بکمال راحت بکشید که این توتون در زیر انحصار هیچ یکدولتی ندرامده است .

بعد از کشیدن سیکاره کپتان نمو برخاسته دروازهٔ که در آخر کتابخانه بمقابل دروازهٔ که ازدرامده بودیم موجود بود باز کرد . ازین دروازه به پیروی کپتان بیك



بیک دالان بسیار بزرگ و منوری داخل شدیم

دالان بسیار بزرگ ومنوری داخل شدیم .

این دالان بدرازی ده مترو وعرض شش متر ویك دالانی بودکه گوشه های آن مقطوع وسقف آن پنج متروبلند بود . ضیای الکتریکی که ازسقف بسیارمزین و منقوشی در پرتونثاری بودبراشیای ذیقیمت و نفیس دالان عکس انداخته لطافت وزینت دالانرا بنظرها جلوه گر میساخت این دالان بحالت یك موزه خانهٔ تحویل یافته بودکه جملهٔ آثار بدیعهٔ صناعیه وطبیعیه ازطرف یکدستی با اقتداری بوضعیت بسیارخوشنماوصورت خارقه پیرایی دران جمع شده بود .

برقالینهای ابریشمین بسیار اعلا وقیمتداریکه دیوارهای دالان بدان مستور بود بقدرسی عددلوحه های تصاویری که ازقلم مشهورترین رسامان نامدار برامده بود آویخته شده بود . درمابین لوحه هادرهرهرجااز اسلحهٔ عتیقه وجدیدهٔ موجوده بوضع بسیارمناسب و خوشنمایی چیده و آویخته شده بود . درین لوحه های تصاویر بعضی آنقدرقیمتدار وگرانبها لوحه هایی بود که درمشهرهای مشهور رسامی آنرا دیده بودم ودر دیگرهیچ سراهای حکومتی وموزه خانه هانطیرآنراندیده بودم وغیراز لوحه هاهیکلهای مجسمهٔ بسیار مصنع که اردست مهارت هیکلتراشان بسیارنامدار برامده بودنیزبرسهپایه های گرانبهاوخوشنمایی درهرهرجابوضع بسیارمناسب وخوشنمایی گذاشته شده بودکه اردیدن آنهاانسانراوله وحیرت دست میداد . دریك گوشهٔ دالان یك پیانوی بسیاربزرگ ذیقیمتی موجود بودکه نوطه های موسیقی شماسان بسیار مشهوردراطراف آن گذاشته شده بود .

بعدازآثاربدایع نشاریکه ازدست صنعت ومهارت بشربعمل آمده بودآثارنادرهٔ طبیعیهٔ قدرتی بنظرجلوه گرمیشد که اینها مرکب ازنمونه های نباتات ، وحیوانات ،

و معادنی بود که خود کپتان آنها را در بحرهای مختلف بدست آورده است . این آثار طبیعی در صندوقهای میزیٔ آئینه پوش خاتمکاریٔ خیلی گرانبهایی به ترتیب و وضع بسیار معتنابی چیده شده بود . در وسط دالان یك حوض بلورین فواره داری که کناره های آن بصورت برگهای گل نیلوفر ساخته شده و در پیش زینت و صنعت آن انسان دوچار حیرت میشد موضوع بود که فوارهٔ آن از یك عمود بلورین رخدار و جای آبریزش آن از یکپاره صدف بزرگی که آنرا «تریدافن» مینامند نمودار بود . از کنارهای طبیعی پوست پارهٔ صدف تریدافن آب درمیان حوض همیریخت .

در جامکانهای بلورین طلاکاری که در اطراف حوض موجود بود محصولات عجایب و غرایب بحری به ترتیب چیده شده و نامهای هریك جدا جدا برانها نوشته شده بود . محصولات مذکوره تابحال مصادف نظر هیچ یکی از علمای طبیعیون نشده است . پس درجهٔ مسرت مرا تصور کنید! بکمال حرص و شوق به نظارهٔ آنها مشغول شدم . از اصناف حیوانات نباتی بصدها انواع آنرا درمیان جامکانها مشاهده کردم که بسیاری ازانها را تابه اینندم ندیده بودم .

در جامکانهائی که محتوی برقسم حیوانات ناعمه بود آنقدر انواع و اجناس مختلفی دیدم که از حساب آن عاجز آمدم . مثلا بعضی ازانها آنقدر نادر و نادیده چیزهایی بود که بهریکی ازانها هوسکاران موزه خانه هالا اقل بیستهزار روپیه بلاشبهه میدهند یکی از جامکانها محض برای مرواریدها تخصیص شده بود که برانها ضیای الکتر یکی عکس کرده لطافت آنها را تزئید مینمود . درمیان این مرواریدها بزرگتر از تخم مرغ مروارید نیز مشاهده کردم که در پیش تابداری و آبداری و خارقه نمائی آن دوچار وله و حیرت گردیدم . مرواریدهای گلخار ، وسبز و آبی نیز بسیار

بود . جملهٔ این مرواریدها ئیکه درین جامکان موجود بود تمام خزینهٔ یکدولت بزرگ توانگری از قیمت آن عاجز می آمد اما از قیمت همهٔ اشیا ئیکه درین دالان کپتان نمو موجود است تخمین آن از قوهٔ هیچ مخمنی بر نمی آید .

من بطرف جامکانهای مروارید بنظر حیرت متحیرانه ایستاده بودم و باخود می اندیشیدم که آیا کپتان چقدر ملیو نهار سوخ برای جمع آوری اینها صرف کرده خواهد بود ؟ من به این اندیشه بودم که کپتان نمو گفت :

— معلم افندی ، صدفهای مروارید نظر دقت وحیرت شمارا جلب نموده است ، و آنهارا خیلی گرانبهامیپندارید حالاً نکه در پیش من قیمت آنهاخیلی افزونتراست . زیرا که همهٔ آنهارا بدست خود در بحرهای مخلف جمع کرده ام و هیچ یك طرف بحرهای موجوده از جستجو و پالیدن من دور نمانده است .

— کپتان ، میدانم که در مخصوص حق بدست دارید ، چراکه انسان از اشیای جمع آوردهٔ خود بسیار ممنون و خشنود است شما خزینهٔ ثروت وسعادت خود را بدست خود جمع آورده اید در تمام موزه خانه های اورو پابه ایندرجه آثار بدایعنثار بحری هیچگاه جمع نیامده است از دیدن این مخلوقات غریبهٔ که بقدرت خالق لم یزل خلق فرموده شده است دوچار گرداب حیرت شده ام و لی چون به این سفینه که واسطهٔ جمع آوریٔ اینهمه آثار خارق العاده گردیده است تفکر میکنم حیرت وولهٔ ام زیاده ترمیگردد اگرچه نمیخواهم که بر اسرار شما وقوف پیدا کنم اما میخواهم که بدانم که نویتلوس را کدام قوت بحرکت میآورد ، وچسان قوت خارق العاده ایست که نویتلوس را درزیر آبهای بحرهمیراند ، وبرای حرکت و راندن آن ازچگونه وسایط فنیه استفاده کرده اید ؟

— معلم افندی ! من بشما گفته بودم که در نو یتلوس شما آزاد و در گردش هر سمت آن مختار هستید . در مخصوص شما را رهبری کردن برای من ممنونیت بزرگی شمرده میشود .

— کپتان افندی ! نمیدانم که بچه زبان تشکر شما را ادا نمایم اگرچه شما مساعده فرموده اید لکن من نمیخواهم که آن مساعده را به بدی وهرزه در ایی استعمال کنم . هرگاه از همین آلات حکمیهٔ که درین دیوار است بیان بفرمائید موجب ممنونیت عظیمه ام خواهد گردید .

— این آلات در اوتاق خوابگاه من نیز موجود است از جهت استعمال و کیفیت حرکات آنها در انجا بشما بیان خواهم کرد . اما در اول امر شما باید کمرهٔ نشیمنگاه و فراش خوابگاه خود را به بینید تا بدانید که در نویتلوس چسان گذران میکنید .

کپتان برخواسته براه افتاد من نیز او را پیروی کردم در یك گوشهٔ دالان دروازهٔ را باز کرده از انجا از دالان بیرون برامدیم . کپتان مرا بطرف سر سفینه برد . در انجا مرا دریك اوتاقی داخل گردانید که این اوتاق هرگونه لوازم راحت و معیشت را حائز بود . تخت خوابگاه به فراش بسیار نرم و نظیفی آراسته ، و کنبه و آرام چوکی بسیار اعلایی نیز در یکطرف گذاشته ، و یك میز آئینه داری با جملهٔ لوازمات توالت یعنی آرایش نیز در ان موجود بود کپتان گفت :

— این اوتاق خصوصئی خود شماست که به این یك دروازه بااوتاق خوابگاه خود من مربوطست ، و اوتاق من بایك دروازه به صالون بزرگ مربوطست .

— تشکر میکنم کپتان !

کپتان دروازهٔ که درمابین من و او بود باز کرده مرا به اوتاق خود داخل کرد

نید. او تاق کپتانرا خیلی جد بتپرستانه ومنزویانه یافتم. کپتان مرا بریك چوکی نشاند وخودش نیز در مقابل من نشسته به اینصورت بکلام آغاز کرد:

باب دوازدهم

هرچیز به الکتریك

کپتان بعضی آلات وپیچهائیکه به دیوار اوتاق او مرکوز وموجود بود نشانداده گفت:

— معلم افندی، آلات وادواتی که نویتلوس را سوق وحرکت میدهد، ومیرا ند ومیبرد ومی آورد وبرسطح بحر یادر قعر بحر فرود وبرمیآرد همینهاست، وهمین آلات عیناً در دالان نیز موجودست که اگر در نجایادر دالان باشم بواسطهٔ همین آلات موقع ووضعیت خودرا در درون بحر محیط به بسیار آسانی میدانم. بعضی ازین آلات را خود شما هم میشناسید. مثلا این آلت درجهٔ حرارتست که حرارت داخلهٔ نویتلوس رانشان میدهد، واین آلت میزان الهواست که ثقلت هوا وتبدلات هوائیه را مینماید. این نیز یکنوعی از تحلیلات کیمیویست که ظهور طوفانرا اشعار میکند. اینهم پوصله یعنی جهت نماست. اینهم آلت سکستانست که ارتفاع شمس رامینماید تا درجهٔ عرض وطول راBدان تعیین کنم.

— این آلاتی را که تعداد فرمودید درهر سفینه موجود است که من هم جهت استعمال آنهارا میدانم اما بعضی آلات دیگری میبینم که آنهارا در هیچ سفینه ندیده م و نمیشناسم. مثلا این آلات مارپیچ عجیب برای چیست؟

کپتان درینجا ساکت مانده چیزی نگفت. بعد ازانکه کمی تفکر نمود گفت:

— این آلتها قوی، مطیع، سریع، سهیل یك واسطهٔ محرکه ایست که برای هر

چیز و هر خصوص در سفینهٔ من استعمال میشود، سفینهٔ من با آن گرم و روشن میشود، ماشین سفینه را بحرکت می آرد ، سکان و چرخها و آلات کشتی بواسطهٔ همین آلات بدور و حرکت میآورد . والحاصل حیات نویتلوس همین آلات و وسایطست که آن واسطه هم الکتریکست .

— آیا الکتریك ؟

— بلی الکتریك .

— حالا نکه سفینهٔ شما بسرعت فوق العادهٔ حرکت میکند، اینقدر قوت از الکتریك چسان حاصل میشود ؟ چونکه از قوهٔ محرکهٔ الکتریك تا به اینده م در قطعات متمدنه هنوز هیچ استفاده نشده است . وهنوز بسیار محدود و مجهول مانده است .

— بلی در قطعات متمدنه همچنینست ولی در نویتلوس قضیه بالعکس است . الکتریکی که قوهٔ محرکهٔ منست آن الکتریکی نیست که همه کس میداند بلکه بارها از ان بر تر و پر قوت تر است .

— از دیدن اینچنین نتیجه را از الکتریك مستغرق گرداب حیرت گردیده م کپتان! تنها این یك چیز را میپرسم که اجزاهایی که برای حاصلکردن الکتریك شما را لازم میآید شاید وقت تمام میشود . مثلا چینقو هر وقت بسیار شما را لازم میشود ، پس اگر با قطعات مسکونهٔ روی زمین رابطه نداشته باشید بجای چینقو یعنی جس چه چیز را استعمال میکنید ؟

— این سوال شما را جواب میدهم . اولا این یك را بدانید که در زمینهای زیر دریا هر نوع معادن موجود است معدنهای آهن ، مس ، طلا ، نقره ، جس و غیرهم را کشیدن و بکار داشتن نیز برای من آسانست . ولی من به آنها حاجت ندارم

الکتریك را از آب دریا بعمل میآرم .

ــ چه؟ آیا از آب دریا؟

ــ بلی از آب دریا ، ترکیبات آب بحر بشما معلوم است که در آب بحر نود و سه قسم آب شیرین ، دو قسم و سه ثلث قلور و سودیوم یعنی نمك عادتی ، و مقدار کمی قلور مغزیوم ، و قلور پوتاسیوم ، و برومنغزیوم . و کبریتیت مانیه زی ، و قار بونیت کلس موجود است . من اولا سودیوم آنرا میگیرم چراکه مقدار بسیاری موجود است و ازین جوهر الکتریك را حاصل میکنم .

ــ آیا از سودیوم الکتریك حاصل میکنید؟

ــ بلی ، لکن سودیوم را بواسطهٔ پیل استحصال نمیکنم زغال معدنی را استعمال میکنم .

ــ همین زغال معدنئی که از محصولات زمینی است؟

ــ نی زغال معدنئی که از محصولات بحریست!

ــ پس معلوم شد که معدنهای زغال زیر بحر را بر اورده بکار میدارید؟

ــ موسیو آروناقس ، یکقدری اگر صبور شوید برأی العین خواهید دید که من چسان آن معادنرا میکشم . این را بخوبی بدانید که همهٔ احتیاجات خود راحتی الکتریك را نیز از بحر استحصال میکنم . و این را هم فراموش نکنید که نویتلوس یك جسد یست بیجان که جان آن الکتریکست . قوت . حرارت حرکت . ضیا همه از الکتریکست .

ــ اما هوایی را که تنفس میکنید البته که از الکتریك نخواهد بود؟

ــ اگرچه هوا را به الکتریك ساخته نمیتوانم امادروقت لزوم برسطح بحر برامده بابمبه های جسیمی که بواسطهٔ الکتریك حرکت میکنند مقدار کلی هوارا درمخزنهای بزرگ نویتلوس به تضییق و فشار حبس و جمع میکنم و آن هوای تازهٔ جمع آمده را

به اداره و تصرف تنفس و صرف کرده مدت مدیدی در زیر بحر گردش میکنم .

— کپتان ، بغیر ازینکه آفرینها بخوانم دگر گفتنی نمیابم . آفرین بر قوهٔ درایت وفطانت شما که طریق استفاده را از قوهٔ شدیدهٔ الکتریك بمیدان بر اوردید .

— بلی معلم ، من اکثر عمر گرانمایه ام را در راه همین فکر و تحصیل همین علم صرف کرده آن قوهٔ بدیعهٔ شدیده را در زیر حکم آوردم ، و در هر خصوص و هر کار خود الکتریك را خادم ساختم . حتی این ساعتی را که می بینید نیز به الکتریك میگردد ، وازمکملترین ساعتهای قرونومترو که در اورو پاساخته شده است راست تر و درست تر است . من ساعت خود را بر بیست و چهار تقسیم کرده ام . زیرا برای من شب و روز شمس و قمر موجود نیست . ضیای الکتریك روح سفینهٔ منست . آن ضیار اتا بر زمینها ئیکه فرش آبهای دریاها گردیده است میبرم ، قعرهای بحر بواسطهٔ نویتلوس من منور گردیده است . این آلت معلقی که آویزان می بینید سرعت سیر نو یتلوس را نشان میدهد چونکه بایك سیم الکتریکئی به پروانهٔ کشتی مربوطست ، پروانه هرا نقدرکه بسرعت دور بکند سیم الکتریکی بر این آلت آنرا نشان میدهد . به بینیدکه درینوقت سفینه بسرعت متوسطی رفتار دارد یعنی درساعت پانزده میل میرود .

— بسیار خارقه نما ، حقیقت که در یخصوص مالك قوت بسیار عظیمی میباشید که آن قوت بر قوت آب و بخار و باد مرحج است .

— هنوز تمام نشد ، برخیزید که طرف دنبالهٔ کشتی را گردش کنیم که در انجا نیز چیزهای دیدنی بسیار است .

برخاسته روان شدیم . تا بحال طرف پیش کشتی را دیده بودم . از مرکز وسط کشتی که بطرف ، عقب یعنی کشتی رفته میشود در طعام خانهٔ که بدرازی پنج

متر و می آید داخل میشود که این طعامخانه بایك دهلیز تنگی از کتابخانه جدا شده است • بعد ازان بدرازیٔ پنج متر و کتابخانه ، وبدرازیٔ ده متر و دالان • وزه خانه و اوتاق من و کپتان میآید که بعد ازین دو اتاق تا بحد مهمیز کشتی مخزن های هوا موجود است • دروازه هائیکه در دهلیزها کشاده میشود بسیار مضبوط واطراف آن رابر گرفته شده است وبقوت ماشین مسدود میشود که هیچ منفذی برای آن باقی نمیماند ، یعنی اگر احیاناً آب در نویتلوس درآید همین دهلیزها پر شده درداخل خانه هاواوتاقها یکقطره هم نفوذ نمیتواند • کپتان نمورا پیروی کرده تابه وسط سفینه رسیدیم درینجا از دهلیزبیك فراخنای مربعی رسیدیم که بعضی آلات وماشینهادران موجود بود از ینجاباز بیك دهلیزی درآمدیم که بطرف دنبالهٔ کشتی میرفت درین دهلیزیك زینهٔ باریك مارپیچی دیدم که بسوی بالا برامده بود • ازکپتان پرسیدم که این زینه برای چیست ؟ او گفت که :

— ازین زینه به قایق یعنی کشتئی کوچك خود میبرایم •

— وای مگر قایق هم دارید ؟

— بلی ، بسیارسبك وخوب یك قایقی دارم که هیچ غرق نمیشود ، و ازمعدن آلومینیوم ساخته شده است •

— برای سوارشدن درقایق البته مجبور خواهید شد که نویتلوس رابرسطح بحربراورید ؟

— نی ، از زیر بحر درقایق نشسته بر روی بحر برامده میتوانم • چراکه قایق من بر پشت نویتلوس در یك چقوریٔ چپه گذاشته شده است • روی قایق یك سر پوش بسیار مضبوطی دارد که هیچ آب دران نفوذ نمیتواند وبکمانهای بسیار پر قوتی به نویتلوس مربوط میباشد • ازین زینه به چقوریٔ که قایق دران موجوداست میبرایم

قایق بسببی که سرازیر ایستاده است ازان و بفتحهٔ نویتلوس چسپیده است • اولا فتحه یعنی شکاف نویتلوس را باز میکنم ازان فتحه بدرون قایق میدرایم وسرپوش آنرا ازدرون بخوبی برخود محکم میبندم • فتحهٔ نویتلوس را نیز طایفه های کشتی می بندند بعدازان کانهای که قایق را به سفینه مربوط داشته باز میکنم • قایق بسبب خالی بودن وتضییق هوا بکمال شدت وقوت برروی آب میبراید ودرانجا راسته شده سرپوش آنرا میبردارم وپرکشیده به تفرج آغاز میکنم •

— باز به نویتلوس چسان عودت میکنید ؟

— من عودت نمیکنم نویتلوس می آید •

— چسان ؟

— از قایق تابه سفینه یك سیم الکتریك زابری موجود است بواسطهٔ آن سیم خبرمی دهم نویتلوس بالا برامده مرا میگیرد •

— بواقعیکه خیلی آسان کاریست !

ازین دهلیز هم گذشته بیك کمرهٔ رسیدیم که دران کمره قونسه ی وندلاندرا دیدم که بکمال اشتها برسرسفره نشسته بطعام خوردن مشغول بودند • از انجا هم گذشته بمطبخ رسیدیم • مطبخ را خیلی منور وپاك وباصفا یافتم که بواسطهٔ سیم های الکتریك دراوجاق ها همه چیزها را به بسیار آسانی وچابکی همی پخت • کذالك انبیق های بزرگ بزرگی انیز گرم میکرد که آن انبیق آبهای دریارا به آب شیرین تحویل میداد • بعد از مطبخ بیك حمامی درامدیم که بسیار پاك وگرم بود • بعد ازحمام بدرازی پنج مترو یك کمرهٔ می آید که مخصوص طایفه های کشتی میباشد ولی چون دروازهٔ آن بسته بود عدد طایفه های آنرا ندانستم • نهایت از یك دهلیز دیگری گذشته بما شینخانهٔ



درازیء این ماشینخانه بقدر بیست مترو میآمد

کشتی داخلشدیم ٠ درازی این ماشینخانه بقدر بیست مترو میآمد که بسیار روشن بود ٠ این خانه بدو قسم منقسم شده بود که در یك قسم آن آلات وادواتی موجود بود که الکتریك را حاصل میکرد ، ودر دیگر قسم آن ماشینها وچرخهایی موجود بود که کشتی را بقوت الکتریك حرکت میداد ٠ در ترکیب وترتیب آلات وادوات وچرخها وپیچهای این ماشینخانه بحیرت افتادم ٠ تابحال به ایندرجه مکمل ومنتظم وعجیب الخلقه ماشین را در هیچ جا تصادف نکرده ام ٠ چرخ بزرگی که آلات را بدور میآورد به بزرگی هفت ونیم مترو وقطرشش مترو میآمد کهدر هر ثانیه یکصدو بیست دور اجرا میکنند وازنحساب درساعت پنجاه میل سرعت به کشتی میدهد ٠

باب سیزدهم

یکچند رقم

بعداز چند دقیقه دردالان بزرگی که اوصاف زینت وخوبی آن مذکور گردید پس آمده نشستیم ویك یك سیکارهٔ در داده به اختلاط مشغول شدیم ، کپتان یك لوله کاغذی را برمیز باز کرده گفت :

ـــ معلم افندی ، نقشه وپلان کشتئی که دران سوار هستید اینستکه شکل و هیئت عمومئی او بیك اسطوانهٔ مخروطئی میماند وبهسیکار فرنگی بسیار مشابهت میرساند ٠ طول آن ازیك نوك آن تابدیگر نوك آن هفتادمترو میآید ، وعرض آن درحد وسطی هشت مترو است وهرچه بطرف بینی پیشتر رفته شود عرض آن کمتر شده میرود ٠ وبهاین سبب وقتیکه براه میرود آب به او بسیار برنمیخورد ٠ همهٔ وزن آن هزاروپنجاهو

شش طون میباشد ، و قتیکه بر سطح بحر باشد درده قسم یك قسم آن از آب بیرون میماند در طبقهٔ سفلای نویتلوس بعضی مخزنهای برای آب ساخته‌ام که ثقلت آبهائیکه درین مخزنها می گنجد به ثقلت همین قسمی که بیرون میماند برابر است ، هر و قتیکه خودرا ازسطح بحر پنهان کردن خواهم ودرزیر بحر فرو آمدن خواهم شیردهنهای که در طرف دنبالهٔ کشتیست باز میکنم و مخزنهای آب را با آب پر کرده نویتلوس رادر زیر آب فرو میآرم ، واگرتابقعر بحر فرو آمدن خواهم ماشین پر قوت الکتریك را قوت داده بزور وقوت ماشین و ثقلت آب تا هرقدر عمقی که دلم بخواهد فرو میآیم وچون بالا برامدن خواهم آبهارا ازمخزنها بقوت بنبه های بسیار پر قوت الکتریکی اخراج کرده ، وبزور ماشین ما ثلاً بالا میشوم .

— اما بنبه های شما بسیار قوتناك باید بود ؟

— بلی بسیار قوتناکست ! من آن قوترا ازالکتریك برمی آرم ، باز بشما میگویم که قوهٔ محرکهٔ ماشینهای من بیحد و بیپایانست بنبه های نویتلوس قوت خارق العادهٔ را مالکست که شماهم قوت آنرا در وقتیکه برکشتئی زر هپوش ابراهام لنقولن آب پاشانیدم دیده وتسلیم کرده خواهید بود . ودیگر اینکه من وقتیکه به نقطه های عمیقترین بحر ها فرو آمدن یاازانجاها بالا برامدن خواهم مخزنهای آبرا نادراً استعمال میکنم چراکه برای اینعملیات دیگر واسطه ها نیزدارم .

— آیاانچه واسطه است پرسیده میتوانم ؟

— این راهم میگویم تابراحوال نویتلوس بخوبی واقف شوید . اولاً اینرا بدانید که پروانهٔ سکان نویتلوس من دامن‌دار وخیلی فراخ یك سکانیست وغیرازاین سکان دنباله . دو سکان عریض پر قوت دیگرنیزدردوطرف شکم کشتی نصب کرده ام که آن

عبارت ازلوحه های پهن ودراز آهنین پرقوتیست که بقوت ماشین الکتریك حرکت میکنند پس اکراین لوحه هارابوضع افقی بدارم کشتی بوضع افقی حرکت میکنند و اکربسوی جنوب یا شمال میل بدهم بوضع مائل بزیریابالا حرکت میکند که به این واسطه و قوت خارق العادهٔ الکتریك تابقعر عمیقترین بحرهافرو آمده میتوانم وچون بالابرامدن خواهم ماشین رااز حرکت بازداشته سکانهارا ایستاده میکنم درانحال تضییق داخلئی آب بحر کشتی را بیکباره کی برسطح بحر برمی آورد .

— آفرین کپتان ! امااینجابازیك سوالی واردمیشود . آیاسکاندارشمادرمیان آبهای تیره وتاربحرراه راچسان می بیند ؟

— در سطح فوقانئی نوتیلوس یك برامده کئی موجود است که طرف پیش روی این برامده کی با بلورعدسی الشکل بسیارکافتی مسدود میباشد . سکان داردرین برامده کی می نشیند ، درپشت سرجای سکاندار یك معکس بسیارقوتناك ضیای الکتریکی موجود است که ضیا ازین معکس عکس اندا خته بقدردونیم میل راه رابه پیش تنویرمیکند سکاندار بواسطهٔ این ضیاو آئینه پیش روی خودراه رادیده کشتی رامیراند .

— هزار آفرین کپتان ! منبع ورود ضیای شدید یکه ازجانوردیده میشد حالا دانسته شدکه چیست . درمخصوص متفنین زمان بچه افکاروخیالات عجایب وغرایب افتاده بودند . این رانیزبپرسم که مصادمهٔ شماباکشتی سقوتیا آیاازچه پیش آمد مکرنه ناغلطی بود ؟

— بلی صرف به غلط بود ، درانوقت ازسطح دریابقدردومترو پایانتررهسپاری داشتم مصادمه ناکهانی وبه بیخبری بوقوع آمد . امامن توقف کردم چون دیدم که مصادمه موجب فلاکت نشد مطمئن شده براه افتادم .

— بواقعیکه موجب فلاکت نشد . اما آیاباابراهام لنقولن مصادمهٔ شما چگونه بود ؟

— تأسف میکنم که زرهپوش مکمل دولت امریکارا خسارت رسانیدم . اما چه چاره که او برمن هجوم آورد واعلان حرب نمود . منهم مجبور بمدافعهٔ نفس ونشاندادن قوت خود گردیده سکان آنرا برانیدم تا بجان خود گرفتار شده مراویل کند و میدانستم که این خسارت موجب فلاکت کائنی او نمیشود در نزدیکترین بندری از بندرها خسارت خودرا تعمیر کرده میتواند .

-- آه کپتان ! نویتلوس حقیقةً که خارقه نمایك سفینهٔ بوده است .

— بلی معلم افندی همچنینست . نویتلوس راچون جان خوددوست دارم . هما نقدر که در دیگر واپورها انسان از تهلکه حذر میکنند در نویتلوس هما نقدر برنفس خود امین میباشد . بدنهٔ آن فرسوده نمیشود . بادبانی ندارد که از باداندیشه کند . دیگ بخاری درونیست که از کفیدن بترسد . ازچوب ساخته نشده است تا ازحریق پرواداشته باشد . باآتش حرکت نمیکند که از تمام شدن زغال بیندیشد . ازمصادمه نمیترسد چراکه غیراز خود اودیگر کشتی درزیر بحر حرکت نمیکند تاباا و مصادمه کند . تهلکهٔ طوفان درونیست زیرا برسطح بحر هرچه قدر طوفان شدیدیکه باشد چون یکچند متر وفروشدیم سکونت مطلقه حکمفرماست . خصایل نویتلوس همینهاست که ذکر شد . من هم مهندس آن ، وهم استاکار آن ، هم کپتان آن ، هم ماکنیست آن ، هم طایفهٔ آنم . پس تأمل بفرمائید که بچسان امنیت وسعادت عمرمیگذرانم .

کپتان نمو بکمال شطارت وجسارت سخن میگفت حرارت نظر ، شدت اطوار هیئت این آدم عجیبه راسراسر تبدیل داده بود . درینجاباز ازوسوال کردم که :

— آیا به مهندسی وقوف دارید ؟

— وقوف دارم . هنگامیکه ازساکنان روی زمین شمرده میشدم در پاریس ، ولندن ، ونیورك فن هندسه وعلوم ریاضیه و طبیعیه را بکمال رسانیده ام .

— امانویتلوس رابه پنهانی چسان ساخته توانسته اید ؟

— موسیو آرو ناقس ، هر پارچهٔ نو یتلوس را درجدا جدا کار خانه ها به مختلف نامها سفارش کرده ساخته ام بدنهٔ آنرا درکارخانهٔ ریخته گریٔ « قروزو » ، چرخ بزرک آنرا درلندن بکارخانهٔ « پن » پروانهٔ آنرا درغلا سقو درکار خانهٔ « سقوت » خزینه‌های آنرادرپاریس بکارخانهٔ « قای » ماشین آنرادرپروسیابکار خانهٔ « گروپ مهمیز آنرا دراسوج بکار خانهٔ « مدتولا » سفارش کرده ساخته ام . این کارخانه ها بنامهای مختلف نقشه های سفارش گرفته‌وبهمان نامهای مختلف مجهول فرستاده است .

— بسیار خوب ! بعدازساختن این اسبابهاچسان ودر کجا ترکیب کرده اید ؟

— دستگاه کشتی سازیٔ خودرا دریکی ازجزیره های خالئی بحر محیط تأسیس دادم . درانجا بقدر سه چهار ماه من ورفقای من کوشش کرده نویتلوس را اتمام نمودم بعد از تمام کردن دستگاه را آتش دادیم ، وهیچ اثری ازخود نگذاشتیم . هر گاه ازدستم میآمد جزیره را سراسر محو وناپدید میساختم .

— پس به اینحساب معلوم میشود که برنویتلوس بسیار مبلغ صرف کرده اید ؟

— شانزده لك و هشتادو هفتهزارو پنجصد روپیه بر ساختن آن صرف شده ، با تقسیمات داخلی ومفروشات آن به بیست‌لك روپیه بالغ شده است . اما اشیای نفیسه ومرواریدها ونادرات بحریهٔ که دیده‌ایدداخل اینحساب نیست چراکه آنها بعد ازان جمع وگرد آمده که اگر آنهارا نیز داخل حساب کنیم از یك کرور میگذرد .

— پس معلوم شد که شما بسیار توانگرید کپتان ؟

— بلی معلم افندی ، بصورت غیرمحدود توانگرم یعنی ده ملیار فرانك دیون دولت فرانسه را بلا تردد تأدیه میتوانم .

باب چاردهم

نهراسود

این مسئله معلومست که سه حصهٔ کرهٔ ارض را آب فرا گرفته و یك حصهٔ آن خشکه میباشد . همین قسمیکه با آب مستور است سه ملیون و هشتصد وسی دوهزار وپنجاه وهشت میریامتروی مربع تخمین میشود که این از هشت ملیون هکتار بیشتر میآید . بحردو ملیار ودوصدوپنجاه ملیون میل مکعب آبرا حاوی میباشدکه ثقلت این آبها سه کنتلیون طون است . برای دانستن حقیقت مقدار عددکنتلیون بایدبگوئیم که عددیك نسبت به ملیار چقدر کوچك است عدد ملیار نیز نسبت به کنتلیون همان قدر کوچك است، یعنی دریك ملیار چند بار عدد (یك) موجود است دریك کنتلیون نیز همانقدر بار عدد (ملیار) موجود میباشد .

دراثنای تشکل ابتدائی کرهٔ ارض بعد از زمان آتش دور آب آمده بود ، یعنی هرطرف آن که با آتش مستور بود با آب مستور گردید . بعدازان آهسته آهسته زروه های کوهها از آب بیرون برامد ، و جزیره ها در هرطرف پیدا امد . بعداز عصرهای بسیار آبها کم کم فرو نشسته قطعات موجوده پیدا ان برامد ، و درمیان بحری که کره را احاطه کرده بود سی وهفت ملیون وششصد و پنجاه وهفت میل مربع آنرا خاك تشکیل نمود .

شکل قطعات موجوده بحرها را بر پنج قسم بزرگی تقسیم میکنند که آنها نیز به این صورت تسمیه میشوند (بحر منجمد شمالی) (بحر منجمد جنوبی) (بحر محیط هندی) (بحر محیط اطلاسی) (بحر محیط کبیر) .

بحر محیط کبیر از طرف شمال و جنوب با دو منطقهٔ قطبیه ، و از طرف شرق و غرب با قطعهٔ امریکا و آسیا مخاطست ، آسوده ترین بحرها بحر محیط کبیر است ، جریانهای آن آهسته و واسعست ، مدوجزر آن وسطیست بارانهای آن بسیار است . بعد ازین محل گردش وجولان ما با نویتلوس قعرهای همین بحر کبیر است . کپتان نمو گفت :

— معلم افندی ، حالا میباید که ارتفاع را گرفته موقع خود را قطعیاً تعیین بکنیم . ساعت وقت ظهر را میگذرد بر سطح دریا برائیم .

کپتان اینرا گفته و بریك دکمهٔ لکتریکی دست برده سه بار بفشرد . بنبه های پر قوت بحرکت آمده آبهای مخزنها را بیرون راندن گرفت . آلت مانومتر و رفته رفته بالا برامدن نویتلوس را نشان میدادتا آنکه توقف نمود . کپتان گفت «رسیدیم» برخاسته کپتانرا پیروی کردم در پیش زینهٔ که اول بار ازانجا ما را فرو آورده بودند رسیدیم . از زینه بالا را برامده بر سطح نویتلوس رسیدیم . سطح نویتلوس بقدر هشتاد سانتیمتر واز آب بلند بود . سر و دنبال نویتلوس مخروط و وسط آن عریضتر مانند یك سیکار بسیار دراز فرنگی مینمود . در وسط سطح کشتی بقدر رده متر و محل را از هر طرف بیك کنارهٔ متحرك برنجئی گرفته بودند که در وقت غوطه خوردن کشتی برداشته و در وقت برامدن گذاشته میشود . دهن شکاف زینه نیز در داخل همین کناره است . از کناره بطرف پیش گفته یك برامده گئی پدیدار است که آنهم محل قایق کوچکست . ازان پیشتر دو برامده گئی کوچك دیگر نیز دیده میشود که آنهم جای نشیمن سکان

دارومعکس ضیای الکتریکیست .

بحر آرام ، هوا هم صاف بود . سفینهٔ درازماحرکت دا یمئی بحرمحیط رابسیارکم حس مینمود . نسیم خفیفی که دروزش بود روی دریارا کمتر پرچین داشته بود . هر طرف افق ازابرخالی وتابسیارجا هامدنظر میشد . در هیچ طرف هیچ چیزی دیده نمیشد . بحرسراسرخالی بود .

کپتان آلت سکسنا را بدست داشته ارتفاع شمس را گرفت . برای رسیدن شمس به نقطهٔ زوال یکچند دقیقه انتظار کشید ، درأثنای این انتظار دستش هیچ نمیلرزید . آلت اگردریك دست آهنین میبود بازهم بدین درجه غیرمتحرك نمی ایستاد ، بعدها گفت :

— معلم افندی تام وقت زوال است . حالا ارتفاع را گرفتیم بفرمائید ، که بدالان رفته درجهٔ طولرا تعیین نمائیم .

به این دریای زرد رنك که نزدیك جزایر ژاپونیاست باریك نظری انداخته کپتانرا پیروی نموده بدالان آمدیم کپتان به پیش یك میزی نشسته نقطه را تعیین نمود و با ساعت قرونومتروی الکتریکی حساب خودرا ساخته گفت :

— موسیو آروناقس ، دریکصدوسی و هفت درجه و پانزده دقیقه طول غربی میباشیم .

دینجا بخاطرم گذشت که هرملت مبداء درجهٔ طولرا ازپایتخت مملکت خود اتخاذ میکنند ، یعنی همان دایرهٔ نصف النهاری که ازملك خودشان میگذرد همانرا برای درجهٔ طول معتبر میدارند لهذا بلکه ملیت کپتانرا این مسئله بمن اشکار کند از نسبب پرسیدم :

— کپتان ، برکدام دایرهٔ نصف النهار حساب درجهٔ طولرا نمودید ؟

— معلم افندی ، درپیش من یکچند ساعت قرونومترو که بر دایرهٔ نصف النهار پاریس ، وغرنیوویچ ، وواشنغتون عیار شده است موجود میباشد . اما امروز بنا

برشرف شما بر نصف النهار پاریس طولرا تعیین کردم .

از ینسخن کپتان بازبر آرزوی خود موفق نشدم . ازین جواب چه معلوم میشود ؟ کپتان برسخن خود دوام ورزیده گفت :

— بر نصف النهار پاریس دریکصد وسی و هفت درجه و پانزده دقیقه طول غربی ، و درسی درجه وهفت دقیقه عرض شمالی یعنی ازسواحل ژاپونیا سه صد میل دورتر میباشیم . امروز هشتم ماه تشرین ثانیست . بعد از یکساعت سیاحت دور زمین ما دزیر بحر آغاز میکند .

— خدا سلامت بدهد .

— حالا شمارا بمطالعات شما مشغول میگذارم ، نویتلوس را از سطح دریا پنجاه متر و پایانتر بجهت شمال شرقی رهسپار عزیمت گردانیده ام ، خریطه های بزرگ کرهٔ زمین درپیش روی شماست ، راههاو جاهای رفتن نویتلوس را بران خریطه ها تماشا و بخود معلوم کنید ، دالان وکتابخانه از شماست . حالا به اذن شما من میروم .

کپتان نمو مرا سلام داده برفت ، من باملاحظات وافکارات خود تنها ماندم ، ملاحظات وافکارات من به کپتان راجعست آیا این آدم دربانی ازکدام جنس وکدام قوم وملتست ؟ نفرت مدهشی که بعالم انسانیت حاصلکرده آیا ازچه پیش آمده است ؟ آیا یك داهیهٔ عظما نیست که قدر وقیمت آنرا کسی نشناخته ؟ یا یك مغدور ومظلو میست که ابنای جنس او بر وغدر وظلم روا داشته ؟ اینستکه این مسئله ها مجهولست . قدر وقسمت ناگهانی مرا درسفینهٔ او انداخت ، حیاتم درزیر قدرت او درامد . بمعاملهٔ مهمان نوازانه ولی بارادهٔ او مظهر میشوم ، تنها دستی که برای مصافحه بسوی او دراز میکنم نمیگیرد ونمیفشارد ، وخود او نیز هیچگاه دست خود را برای مصافحه بمن دراز

نکرده است .

تمام بقدر یکساعت بهمین افکارها متحیرماندم که درین اثنا نظرم برخریطهٔ بسیار جسیم کرهٔ مسطحه که برمیزا فتاده بود مصادف شده بلا اختیار انگشت خود را بر نقطهٔ که در ینوقت دران میباشیم گذاشتم .

چنانچه درخشکه ها انهار متعدد موجود است دربحرها نیز انهار هست . انهار بحرها جریانهای اوست که بسبب روانی ورنك ودرجهٔ حرارت شان از بحر تفریق میشوند . که مشهورترین آنها «کولف ستریم» نام دارد که درمنطقهٔ شمالی واقعست درکرهٔ ارض در میان بحرها پنج نهریعنی جریان بسیار بزرك موجود است که اول آن دربحرمحیط اطلسئی شمالی ، دوم آن دربحرمحیط اطلسئی جنوبی ، سوم آن در بحرکبیرشمالی، چارم آن دربحرمحیط کبیرجنوبی ، پنجم آن دربحرمحیط جنوبئی هندی واقع است کشتئی مادر ینوقت حاضردرداخل یکی ازین جریانهار فتار دارد که این جریانرا ژاپونیان «کوروسیوو» یعنی نهراسود مینامند . این جریان از آبهای گرم بحربنگاله که درمنطقهٔ حاره کائنست بعمل آمده از آبنای «مالافه» میگذرد ، وسواحل شرقئی قطعهٔ آسیارا تعقیب کرده درنزد جزیره های «آلوتیان» دربحرمحیط کبیرشمالی منتشرمیشود . اینست که نوتیلوس درهمین جریان گردش میکنند . نظرم جریارا پیروی کرد . خودرادرمیان جریان مدهش نهراسود بحرمحیط شوو نابود یافتم . بخوف وحیرت افتادم که درین اثنادر وازهٔ دالان باز شده قونسه ی وندلاند داخل دالان گردیده مرا ازگرداب حیرت برا وردند . رفقای من درپیش اشیای نفیسهء نوادر برگزیده وزینت ولطافت دالان واله وحیران شده ایستادند . ندلاند گفت :

— اما درکجائیم ؟ مبادا دردالان موزه خانهٔ شهر (که به ك) (۱) باشیم ؟

(۱) که به ك يك شهرمشهوريست درامريكا .

قونسه ی — اگر افندی قبول بفرماید میگویم که دردالان منزین اوتل [سوءرار](۱) خواهیم بود!

من — دوستان من، نه در فرانسه هستید ونه در کانادا . درینوقت از سطح دریا پنجاه متر و پایانتر درمیان نهر اسود دردالان کشتی نو یتلوس میباشید!

قونسه ی — بعد ازانکه افندی بگوید باور کردن لازم است . اما این بداندر چه با زینت است که مانند من یك فلامانی را نیز دوچار وله وحیرت میگرداند .

من — بحیرت دوچار مشو قونسه‌ی، به اطراف نظر کن زیرا در ینجا حیوانات خشکیدهٔ بسیاری می یابی که تا بسیار وقتها ترا به تصنیف و ترتیب خود مشغول خواهند کرد .

قونسه یرا ازین زیاده درینخصوص سخن گفتن لازم نیست مردکه در پیش جامکانهای نمونه های حیوانات نزدیکشده جنس ونوع هر حیوانرا موافق بر اصطلاح فنیهٔ آنها بگفتن آغاز نهاد . ندلاند که بفن حیوانات ودیگر فنون صرف ذهن کردنرا عبث میشمارد بمن نزدیکشده متصل درخصوص نتیجهٔ ملاقات من با کپتان سوالها ایراد مینمود . آیا کیست؟ از کجاست؟ بکجامیرود؟ مارا بکجامیبرد؟ وماننداینگونه سوالهاهزاران ابیات وتیره میپرسید که فرصت جواب هم برای من نمیماند . چیزیکه میدانستم وخبرشده بودم باو بیان کردم . و ازوهم پرسیدم که توچه شنیدهٔ وچه دیدهٔ؟ گفت:

— هیچ چیزی ندیدم ونه شنیدم . حتی طایفه های کشتی رانیزندیده ام . مبادا که طایفه هانیز الکتریك باشند؟

(۱) درفرانس است.

من — توهم عجب سخنهامیگویی ندلاند! طایفه هاچگونه الکتریك میشوند!

ند — چه میشود؟ چون اینقدرچیزهای خارق العادهٔ ناباوری دیده شدیك چیز ناباوری دیگررافرض کردن چه عیب دارد!

اینرا گفته باز بهمان فکر پیشتری خود رجعت کرده پرسید؟

— موسیو آروناقس، آیامن اینرا خبرنخواهی داد که درین کشتی چند نفرطایفه موجود خواهد بود؟ آیاده نفراست؟ بیست نفراست؟ پنجاه نفراست؟ یاآنکه صد نفر است؟

من — نمیدانم که چندنفراست، اما اگرازمن میشنوی درینوقت خیالهای خام ضبط کردن نوتیلوس، وفرارکردن ازانرا ازسر بیرون کن. چرا که این سفینه ازاختراعات خارق العادهٔ عالم شمرده میشود. اگرنمیدیدم بسیارتأسف میکردم. بسیار مردمان برای دیدن غرایبات بحریه بقبول کردن اینحال ماحاضروآماده اند، بناءً علیه شماهم صابروشاکرباشید، وبدیدن اطراف وجوانب خود سعی نمائید.

ند — جان من، شماسرسام شده اید، نمیدانید که چه میگوئید، درمیان چاردیوار این قفس اطراف وجوانب رادیدن آیاممکنست؟...

ندلاندهنوزسخن خودرا تکمیل نکرده بودکه دریك تاریکی بسیارکثیفی ماندیم. ضیای الکتریکی که ازسقف درشعشعه نثاری بود دفعةً منطفی گردید. هم به آن درجه سرعت منطفی شدکه چشمانم ازین تبدل بسوزش آمد. زیرا چشم همانقدر که ازتاریکی دفعةً بروشنی براید متأذی میشود ازروشنی که دفعةً بتاریکی دراید نیزهمانقدر متأذی میگردد بحیرت افتادیم، مجال حرکت برای ما نماند. عجبا چه میشویم وچه خواهیم دید؟ درین اثنا یکصدایی که ازمالش آهن برآهنی حاصلشود بگوش مابر

خورد . گویااز پهلوهای دیوار دالان بعضی پردهای آهنینی بالا میشود . ندلاند گفت:
— چنان معلوم میشود که بالای خود را یافتیم !

قونسه ی که تابحال هنوز بحساب کردن حیوانات موجوده مشغول بود بجواب گفت:
— ازجنس حیوانات ناعمهٔ پایدار چهار صنف !

ندلاند ازین بی پروائی قونسه ی بحدت آمده یك کفر غلیظی صرف کرد . دفعةً دالان باز روشن گردید. اما این بار ضیا از درون دالان نی بلکه از دو پنجرهٔ بزرگ یکپاره باورین بسیار شفافی که در دو طرف دیوارهای پهلوی دالان بصورت بیضوی شکلی پدیدار شده بود می آمد . ضیای شدید مذکور در دریا نیز عکس انداخته در اطراف نویتلوس تا بمسافهٔ یك میل را روشن ساخته بود . در مابین ما و آب دریا همین باور پارهٔ ببضوی شکل عدسئی کافئی حائل مانده بود . اطراف این بلورها را چار چوبهٔ بسیار محکم و مضبوط گلت طلاکاری احاطه کرده بود که بیم شکستن و یا افتادن از آن یکقلم مفقود بود .

سبحان الله چه منظرهٔ بدیعه ! آیا کدام قلم اوصاف این تماشا را تصویر و توصیف کرده خواهد توانست؟ در طبقه های شفاف آبهای بحر منظرهٔ نورانئی که ضیای الکتر یکی بحصول آورده است ، و آن منظرهٔ نورانی تناقض متناسبی که تا بعمیقترین نقطه های دریا حاصل کرده است کدام شاعر و یا محرر و یا مصور آنرا تصویر و تحریر خواهد نمود؟

شفافیت آبهای بحر معلوم است که تا چه درجه شفاف و صاف است ، یعنی درجه افی و بر افی از آبهای چشمه های بسیار زلال نیز برتر و اعلاتر است . زیرا مواد معدنیه و عضویهٔ که آب دریا محتوی آنست شفافیتش را بیشتر میکند . در بحر محیط به نزدیکئی سواحل «آنتیل» سنگ پاوریگهای قعر بحر که چهل و پنج متر و زیر است بسبب شفافیت آب بحر به بسیار خوبی مشاهده میشود . شعاع شمس تا به سه صد متر و عمق نفوذ

میکند ، حالا آنکه درینجا شعاع الکتریکی نویتلوس دروسط بحرحاصل میشود ، دوطرف نویتلوس راتابمسافهٔ یك میل راه راتنویرمینمود ، اینرا آب منورنی بلکه ضیای آب شدهٔ باید گفت !

والحاصل ازتصویروتعریف اوحهٔ خارق العادهٔ که درینجادرپیش نظرم تجلی کرده عاجزم ، علی الخصوص که تاریکی درون دالان شعاع خارجی را تزئید کرده بلورهای پنجره های نویتلوس رامانندیك پارهٔ نوری ساخته است ،

بکمال حیرت واستغراب درپیش پنجره هاماندهبودیم ، وچنان گمان میکردیم که نویتلوس حرکت نمیکند واین ازان بود که درخارج ثابت یك جسمی دیده نمیشد که رفتارنویتلوس بدان دانسته شود ، اما بعضی خط های آبی که ازشدت رفتارنویتلوس تفریق میشد بکمال سرعت ازپیش بلورمیگذشت که رفتارنویتلوس را اشعارمیکرد ، ازلطافت این منظره آنقدر واله وحیران مانده بودیم که برسخن گفتن مقتدرنبودیم ، اماقونسه ی این سکوت را اخلال کرده گفت :

— استادلاند ! دیدن میخواستید ! حالا به بینید تاسیرشوید !

ند — وای برادر ! حقیقتاً که بسیارعجیب دید نیست یعنی بسیارمردم بایدکه از بسیارجاهای دوربرای این تماشابیایند !

من — بخدار استی اینست که کپتان نمو برای خود یکعالم حیات بسیارغریبی تشکیل داده ، اما آنجهان یك عالم خارقه نمایی که بخیال وخاطرهیچ کس نگذشته !

ند — اماهیچ ماهی نمی بینیم !

قو — بگذاربخدا ! توکه ماهی به بینی چه خواهی کرد ؟ توما هیانرا کجامیشناسی ،

ند — چه میگویی دیوانه آدم ! مانند من یك ماهیگیرمشهورماهی نمیشناسد !

بعدازینسخن درمابین‌دورفیق‌من مباحثهٔ دور ودرازی‌درگرفت. قونسه ی گفت:

— دوست من ، شما ماهیگیرمشهورهستید در نخصوص هیچ شبهه وانکارندارم، اما ماهیگیری یاماهی‌کشی یاماهیخواری بماهی شناسی هیچ دخلی ندارد ، شماا گرچه ماهیخواری‌را خوب یاددارید امااین‌ئك‌رانمیدا نیدکه آیاآنها چسان تقسیم میشوند ؟

ند — چرا نمیدانم ، ماهیان بردوقسم منقسمست ، یکی ماهیانی که خورده میشوند ، دیگری که خورده نمیشوند !

قو — واه واه ، ماشاء الله ! باین تقسیم شکمپرورانه ! بگوئید به بینم ، آیافرقی که مابین ماهیان عظمی یعنی استخوان‌دار وغضروفی یعنی کگرکی دار موجوداست میدانید که چیست ؟

ند — نی !

قو — آیا ازتقسیماتی که این دوقسم بزرگ بران منقسمست خبردارید ؟

ند — ازینهم خبر ندارم !

قو — پس چون چنینست بدان وآگاه باش‌ای‌ماهیگیرمشهور که ماهیان عظمی برشش‌قسم تقسیم میشود ، اولا آن قسمیکه چنهٔ بالایی آن‌متحرك وبالهای آن‌شانه مانند است . درین قسم پانزده خانه واده موجود است مثلا [ماهئی خانیه] یکی ازین خانه واده هاست .

ند — شناختم ، شناختم ، بسیار مزه داراست !

قو — ثانیاً ماهیان بطنی میباشد که پرهای آن درشکم شان موجوداست وتمام ماهیان آب شیرین در همین‌قسم داخلست .

ند — درپیش من ازماهئی آب شیرین بحث مران !

قو — ثالثاً ، صدری ها که شکم شان درسینهٔ شان چسپیده میباشد در ینقسم چهار خانواده است مثلا «سپرماهی» ازانهاست .

ند — بسیار لذیذ بریانی دارد که انسان در پیش آن طاقت نمی آرد !

قو — رابعاً ، درازوجود که پوست شان سخت و بی پر که «مارماهی» مثال آنست .

ند — گم کن که اینرا دوست ندارم .

قو — خامساً ماهیانی که هر دو چنهٔ شان متحرك و پرهای شان مانند پو پك های کوچك که حصان بحری مثال آنست .

ند — ازین درگذر که نامش راهم شنیده نمیتوانم .

درین اثنا چشم ندلاند بسوی پنجرهٔ نویتلوس افتاده فریاد براورد که :

— ببینید ببینید که ازهر جنس میگذرد !

بواقعیکه سیلهای ماهی در پیش بلورکافت پنجرهٔ نویتلوس بازی کنان میگذشتند .

ازین منظره درجهٔ حیرت ما فوق العاده گردید . صدا های استغراب ما بعیوق میرسید . چونکه ازهر جنس ماهیان دیده میشدو بسبب عدسی بودن بلورهای پنجره ماهیانرا ذره بین وار نشان میداد . ندلاند نامهای ماهیانرا بیان میکرد ، قونسه ئی نیز صنف و جنس آنهارا تعریف مینمود ماهیان زرد ، و آبی رنك ، وسبز ، و سفید ، و سرخ که از جنس اسقومری میباشد و مخصوص بدریاهای چین و ژاپونیا میباشد بسیاها درگذر بود . ماهئی منجنیق وگاه گاهی سگماهیان بزرك زرد رنك ژاپونیا نیز پدیدار میشد که سیلهای ماهیان کوچك را تار و مار میکرد . در پیش اینهمه بدایع خالق لم یزل انگشت بردهان حیرت مانده بودم . آیا هیچ بخیال و خاطرم میگذشت که یکوقتی در قعر بحر گردش کنم و این ماهیانی که صورتهای آنهارا در کتابهای حیوانات

نیز نادراً میدیدم در نفس بحر بازی کنان آزادانه سیر کنم ؟

ماهیانی که درین اثنا از پیش چشم ما درگذر بود از تعداد اجناس و اصناف آن عاجز بودم چرا که بهزاران هزار ماهی، وشنی پنجره های نوتیلوس مانند پروانه هایی که بچراغ مجلوب شوند مجلوب شده درگذر بودند •

درین اثنا دفعةً درون دالان ما روشن گردیده پنجره ها باز بغلاف آهنین شان پوشیده گردید ، وآن منظرهٔ حیرت انگیز ازنظر غائب شد • بسیار وقت مبهوت و متحیر مانده بودم • نهایت چشمم بر آلات دیوار افتاده فکر خود را جمع کردم • جهت نما دایما شمال شرقی را نشان میداد ، مانومترو بعمق پنجاه مترو رفتار مارا اشعار میکرد ، آلهٔ پراکنده درساعت پانزده میل سرعت نوتیلوس را اخبار میکرد • کپتان نمورا انتظار کشیدم نیامد ساعت به پنج رسید • ندلاندو قونسه‌ی به اوتاقهای خود رفتند • من نیز به اوتاق خود آمدم • طعام مرا بر سفره حاضر کرده بودند • به طعام عجیب وغریب نوتیلوس رفته رفته عادت ولذت گرفته ام • بعد از طعام یکقدری بخواندن و نوشتن مشغول شده زمان خواب رسید • بر سر فراش خوابگاه خود دراز کشیده درجریان سریع نهرا سود بحر محیط بخواب بسیار سنگینی فرورفتم •

باب پانزدهم

(یك دعوتنامه)

روز دیگر بعد از خواب بسیار دور ودرازی بر خواستم قونسه‌ی بقرار عادت خود برای احوال پرسی وخدمت کردن من بیامد • ندلاند را که بجز خواب وخوراك بدیگر چیز وقت گذرانیدن را عبث میشمارد بحال خود گذاشته بود •

لباسهای خودرا پوشیدم . قونسه ی در باب قماش لباسها بسیار رأیها وفکرها بیان مینمود . لهذا مجبور شدم که خدمتکار صادق خود را بر حقیقت آن آگاه کنم وفهمانیدم که این از پشمهای حیوانات بحریه بافته شده بعد از ان بدالان آمده به تدقیقات حیوانات بحریه مشغول گشتم . جامکانها ، ودولابهایی که محتوی برنمونه های حیوانات ، ونباتات ، ودیگر محصولات بحری بود از نظر گذرانیدم .

کپتان نمورا دیشب هم ندیده بودم امروز نیز بی آنکه اورا ببینم گذشت ازین رهگذر خیلی دلتنك شدم چونکه یك الفت عجیبی دردل به آن آدم غریب الاطوار پیدا کرده ام . امروز پنجره های دالان باز نشد . وجه عزیمت نویتلوس دایما شمال شرق بود . عمق آن نیز در ما بین پنجاه و شصت مترو ، و سرعت آن نیز ساعتی دوازده میل بود .

روز دیگر باز از کپتان نمو هیچ اثری دیده نشد از طایفه های کشتی نیز هیچ کسی دیده نمیشد گویا نوتیلوس را برای ما گذاشته صاحبان کشتی بیکعالم دیگری رفته اند . ندلاند وقونسه ی قسم اعظم روز را بامن دردالان گذرانیدند . ازغیبوبت کپتان رفقای من نیز متحیر ماندند ، آیا ناخوش شده یا آنکه غیر از نویتلوس دیگر مأوایی هم دارد ؟

امروز را بنوشتن سرگذشت خود بسر آوردم . سرگذشت خودرا بر یك نوع کاغذی که از زوستر نام بنات بحری ساخته شده است مینویسم .

روز دیگر چون از خواب برخواستم دیدم که هوای تازه وصافی درسفینه پر شده است . دانستم که سفینه برسطح بحر برامده است . همان بسوی نردبان متوجه شدم وبرسطح کشتی برامدم . هوا راخیره ، بحر را تیره ولی بیموج یافتم امید داشتم که کپتان نمورا درانجا بیابم ولی بجز سکاندار که درقفس بلورین درپشت آئینه چسپیده بودهیچ

کسی را نیافتم • در پیش بر امده کنی قایق نشسته هوای صاف بحر را بکمال نشاط تنفس میکردم • آهسته آهسته دمه بحرارت شمس زایل شده میرفت • ضیای شمس طرف افق شرق را تنویر نمود • سطح دریا شعشعه پاش گردید • از نقطهٔ طلوع تا بجائیکه من بودم یك خط سیمینی تشکیل یافت • ابرهای پاره پاره شده از تأثیر شعاع شمس الوان لطیفهٔ پیدا نمودند • من بتماشای طلوع شمس غوطه خوار حیرت بودم که بر زینه صدای پایی بگوشم بر خورد • بگمانم آمد که کپتان خواهد بود • برپاخواسته برای ملاقاتش پیش شدم • دیدم که کپتان نمو نی بلکه کپتان دوم که در ملاقات اول با کپتان نمو به پیش ما آمده بود از زینه بالا برامده • چنان وانمود که گویا هیچ مرا ندیده است • هیچ التفاتی بمن نکرده بادور بین بزرگی که بدست داشت هر طرف افق را بمعاینه کردن مشغول گردید • بعد از انکه هر طرف را بکمال دقت معاینه نمود دور بین را فرو آورده باز پس بسوی زینه آمده این چند کلماتیکه عیناً درینجا مینگارم بر زبان آورد :

« نوتر ون ره سپوق لور نی ویرچ »

آیا این کلمات چه معنی دارد ؟ هیچ ندانستم ! واینسخن او از ان بخاطرم ما ند که هر روز وقت صبح که من بر سطح کشتی میبر امدم همین کپتان دوم نیز آمده همین کلمات را میگفت پنج روز بلا تغییر هر روز وقت صبح نوتیلوس بر سطح بحر برامده منهم بر سطح آن میبر امدم و از کپتان دوم همین کلمات را میشنیدم و بعد ازان علامت فرو آمدن کشتی را در زیر بحر حس کرده فرو میآمدم •

کپتان نمو را ازیکهفته هیچ ندیده ام ، وازین سبب خیلی متحیر مانده بودم • شانزدهم ماه تشرین ثانی بود که به اوتاق خود با ندلاند وقونسه ی داخل شدم که بر سر میزیك پاکت سربسته بنام خود افتاده دیدم •

بیصبرانه پاکت راباز کردم . خط بسیار خوانا وخوش نوشته شده بود مندرجات کاغذاینست که عیناً دراینجاقید میکنم :

درواپورنوتیلوس بجناب موسیو آروناقس

فی ۱۶ تشرین ثانی ۱۸۶۷

فردا درجزیرهٔ «قریسپو» درجنگلی که درانجاست شکاراجرا میشود . لهذا موسیو آرونافس راکپتان نمو برای این شکاردرجنگل مذکوردعوت میکند ، واگررفقای خود رانیز باخود ببرد هیچ مانعی نخواهد بود فقط (امضا)

کپتان نوتیلوس نمو

ندلاندوقتیکه این دعوتنامه راخواند بحیرت افتاده گفت :

— آیاشکار ؟

قو — بلی شکار ! درجنگل جزیرهٔ قریسپو !

ند — پس معلوم میشود که اینحریف بخشکه میبراید ؟

من — بلی ، ازتذکرهٔ اوهمچنین معلوم میشود !

ند — چون چنینست دعوت اورا بهمه حال قبول بایدکرد . یکبار پای ما برزمین برسد درانوقت میدانیم که چه کنیم . هم گوشت شکارحیوانات زمینی چیزی نیست که انسان ازان درگذرشود !

روزدیگرچون ازخواب برخواستم نویتلوس راایستاده وغیرمتحرك یافتم . بجابکی لباسهای خودراپوشیده بصالون آمدم . کپتانرادرانجایافتم . کپتان برپا خواسته گفت :

— آیادعوت مراقبول کردید ؟

من — همهٔ مابرای رفتن حاضریم ! امایك سوال میکنم .

نمو — بفرمائید اگر ممکن باشد جواب خواهم داد .

من — چون شما باروی زمین سراسر قطع مناسبت کرده اید پس چسان میشود که درجزیرهٔ قریسپو جنکلها داشته باشید ؟

— معلم افندی ، جنکلهای من محتاج بضیاوحرارت شمس نیست . شیر و پلنک ودیگر حیوانات چارپای هم دران موجود نیست . آن جنکلها را تنها من میشناسم . درختان آن تنها برای من نشو و نما میابد . یعنی آن جنکل درروی زمین نی بلکه درزیر بحراست .

— چه میفرمائید ؟ درزیر بحر جنکل ؟

— بلی معلم افندی .

— آیا مرا درانجا میبرید ؟

— بلی !

— آیا پیاده یا ؟

— بلی پای پیاده !

— آیا بتفنک شکار خواهیم کرد ؟

— بلی با تفنک که اختراعکردهٔ خود منست .

بحیرت بطرف کپتان نظرکردم . با خود گفتم آیا مردکه دیوانه شده‌است ؟ اینچه میگوید ؟ اماچون کپتان روانه شده مرا به پیروی کردن خود اشارت کرد حیرتم بر طرف گشته اورا پیروی نمودم . بدالان طعامخوری آمدیم طعام درانجا بر سفره حاضر بود . کپتان گفت :

— موسیو آروناقس ! رجا میکنم بی تکلف طعام بخورید ! دراثنای طعام مکالمه

خواهیم کرد • چونکه درجائیکه میرویم اوتل موجود نیست که شمارا درانجا طعام بخورانم • طعام شام را بسیار دیر خواهیم خورد لهذا بخوبی خودرا سیر کنید •

بکمال اشتها شکم خودرا سیر کردم • طعام از گوشت ماهیان و دیگر حیوانات مختلف بحری بود • کپتان گفت :

— معلم افندی وقتی که شمارا برای شکار جنگل زیر بحر دعوت کردم مرادیوانه یا آنکه سخن مرا مسخره گمان کردید حالانکه بی انصافی کرده اید چراکه سخن من حالا بالفعل به اثبات خواهد رسید •

— اما بسیار جای تعجب است • درکشتی نوتیلوس هوارا بواسطهٔ تضییق درمخزنها پرکرده باآن صورت تنفس میکنید اما اگر از نوتیلوس برائید هوا ازکجا خواهید کرد که تنفس کنید ؟ اولا چسان برامده خواهید توانست ؟ اینستکه اینمسئله ها مرا بحیرت انداخته !

— معلم افندی ، شما هم میدانید که اگر انسان هوارا باخود برده بتواند درمیان آب زندگانی میتواند • مثلا غواصان که آنها لباسهائیکه آب ازان نمیگذرد میپوشند سرخود شانرا نیز دریك محفظهٔ معدنئی میدارند از خارج بواسطهٔ بنبه ها درلوله ها ئیکه بمحفظ های سرشان مربوطست هوا میگیرند ودرقعر دریا کار میکنند •

— بلی میدانم آنرا سقافاندر میگویند •

— بلی ، ولی اینقدر هست که هرگاه بالوله ها تنفس بشود انسان آزاد نماند واز جائیکه لوله به بنبه مربوط است دور نمیتواند شد • پس اگر ما هم همچنین بکنیم از نوتیلوس دور شده نمیتوانیم وآزاد نی بلکه اسیر نوتیلوس میمانیم !

— پس چون چنین باشد چارهٔ آزاد ماندن را چسان کرده اید ؟

— من درینباب یك آلهٔ ساخته واستعمال میکنم که این آله ازطرف «رو فیرول» و «دەنیروز» نام‌عالمان فرانسوی تصور شده بود ولی آنها آن آله‌راا گرچه تصور کردند ولی تمام نتوانستند ۰ اینستکه من آنراازقوه بفعل آورده‌ازان استفاده میکنم و آن چنینست که یك صندوق چهار گوشهٔ معدنئی بسیار محکم وسبکی ساخته درون آنرابقوت بنبه های پر قوت خود به تضییق وفشار تمام هوا پر میکنم ۰ این خزینهٔ هوارا مانند کوت پارا نی عسکرها درمابین دوشانهٔ شما ربط میکنم برسر این خزینه یك قطئی کوچك دیگر نیز موجود است درما بین قطی وخزینه یك لولهٔ رابرئ موجود است که از قطی آن لولهٔ رابری دردرون محفظهٔ سرپوش شما تا به پیش دهن شما رسیده است ۰ مابین قطی ولولهٔ که در پیش دهن شماست ، ومابین قطی وخزینهٔ هوا یك پردهٔ معدنئی خفیفی موجود است که بهر نفس گرفتن یانفس دادن آن پرده ها پس شده مقدار یك نفس وار هوای صافی‌در دهن شما میدرارد ، وهوای مختل شده نفس شمارا گرفته درانبان مانند رابرئ که در لباس شما موجود است داخل میکنند ۰

— خیلی خوب ! اما این هوای خزینه خیلی زودتمام خواهد شد !

— نی دران محفظهٔ خزینهٔ هواآ نقدر هوایی‌که هشت نه ساعت تنفس به آن بشود بقوت بنبه ها به تضییق وفشار داخلشده است لهذا نه ساعت گردش در زیر بحر ما راکافی میآید ۰

— خیلی خوب درینباب قناعت حاصلکردم اما آیا درزیر بحرراه را چسان روشن خواهید کرد ؟

— بقدر یك میل راه را نوتیلوس روشن میکنند وغیر ازان چراغ مخصوص که‌از اختراعات خود منست نیز درکمر شما مربوط خواهد شدکه بواسطهٔ آن چراغ برراه

روشن بکمال سهولت خواهیدرفت این چراغ از بلور بسیار صاف کروی شکلی ساخته شده استکه در درون آن جوهر غاز قاربون پر شده مهیا شدبواسطهٔ دوسیم الکتریکی که دردرون کرهٔ بلوری داخلشده جوهر مذکور درگرفته ضیای بسیار شدیدی حاصل میکند بعد ازان سیمهارا برداشته بلور کروی رابر کمرمی بندید وبقدر دوازده ساعت از روشنی آن استفاده میکنید ۰

— کپتان ، شما هر سوال مرا آنچنان جوابهای معقول بفن برابر میدهید که هیچ گفتگو برای من نمیماند ۰ اماا گرچه به آلهٔ تنویر وتنفس عقلم رسید لکن برای تفنگی که استعمال بکنید هیچ عقلم نمیرسد ۰

— تفنگی که استعمال میکنم تفنگی نیستکه بهباروت محتاج باشد ۰ این تفنگ اختراع کردهٔ من نیز بقوت الکتریك کارمی بیندوگله آن نیز بلورینست که درون آن باالکتریك پر شده است بمجرد یکه برحیوان جانداری برسد اگرچه ماهئی بالینه باشد مانند صاعقه کار میکند ۰

— دیگر اعتراض باقی نماند ۰ همان تفنگم را بر شانه کرده بهر جائیکه میرویدباشما حاضرم ۰

کپتان مرا بطرف آخر سفینه برد ۰ درراه قونسه ی وندلاند را نیز طلب کرده یکجابیك اوتاقی که نزدیك ماشینخانه بود داخل شدیم ۰

باب شانزدهم

جنگل درزیر بحر

این اوتاق بمقام جبخانه وکدام البسهٔ نوتیلوس بود بقدر دوازده سقافاندرها

یعنی پوشاك غواصی آویخته بود . ندلاند چون بسوی سقافاندرها نظر کرد علایم ناخشنودی اظهار کرده بوضع وطور خودچنان وانمودکه آنهارا پوشیدن نمیخواهد .
من گفتم :

— ای ندلاند پهلوان ، جنگل قریسپو درزیر بحر است ، خیال پلوهایت عبث رفت!

ند — خوب ، حالا شما این بلاهارا میپوشید ؟

من — البته میپوشیم ،

ند — شما در پوشیدن آن مختارید لکن اگر جبری نباشد من هرگز در ین البسه نخواهم درامد .

نمو — استاندلاند ، بیغم باشید هیچکس برشما جبر نمیکند .

ند — آیا تو میروی قونسه ی ؟

قو — هرجا که افندی من برود منهم میروم !

بنابرا شارت کپیتان دونفر ازطایفه ها پیش آمده لباسهای سنگینی که ازرا برقالبئی نادوخته ساخته شده بود بما پوشانیدن گرفتند . البسه با وجود محکمی و غلاظتی که داشت آنقدر ثقلت بربدن نداشت وعبارت ازیك پانطلون ویك جاکت بود . پاچه های پانطلون بابوطهای بسیار سنگینی مربوط بود . سینه های جاکت کاندار بود که ازانسبب برسینه نچسپیده ما نع تنفس نمیشد . آستینهای جاکت نیز با دستکشها مربوط بودکه دست درمیان آن دستکش بحوبی و آزادی ایفای وظیفه میتوانست دامنهای جاکت باپانطلون مربوط بود .

کپتان نمو ، ومن ، وقونسه ی سقافاندرها راپوشیدیم تنها سرهای ما مانده بود که درمحفظه دراید . درینحال ازکپتان رجا کردم که تفنگ را معاینه کنم واستعمال

آنرا بیازمایم.

یکی از طایفه های تفنگی بمن داد که بسیار سبک و خوشنما بود. قونداق و میل و همه اسباب آن آهنین بود، قونداق آن کاواک بود و در میان آن بقدر بیست دانه کار توس بلورین الکتریکی موجود بود که بی آنکه به پر کردن حاجت افتد بواسطهٔ فشردن یك کانی که در نزد چاقماق آن بود کارتوس در میان که پر از آب میشود داخل گردیده آب و گله را کشیدن چاقماق شدت بیرون میپراند. تفنگ را حقیقت که خیلی مکمل وسهل الاستعمال و بسیار معمول یك سلاحی یافتم و کپتان را گفتم:

— تفنگ و الله حقیقتاً که خیلی مکمل است حالا بگوئید که آیا ما با اینها در بحر خواهیم برآمد؟

— بلی میبایستم در ینوقت بوتیلوس تقریباً ده متره در زیر آب بر سر یك تپهٔ بزمین نشسته است، ما هم بر این تپه از بوتیلوس برآمده بسوی جنگل سرازیر میشویم.

— اما چسان از بوتیلوس برآمده خواهیم توانست؟

— حالا کمکی باشد حالا خواهید دید!

اینرا گفته بر جهد را در محفظه درون کرده ودوریده ی باز محفظه ها را بسر کشیدیم. بدلابدل تکمال اسبهرا بسوی ماه بستند. در چهار طرف محفظ آئینه های عدسی بوده بنوع بود که بکمال سهولت سر خود را میان آن دور داده هر طرف خود را میدیدیم. و دیگه محفظ را بسر کشیدیم تا آنکه بسرما کشیدند خزینه های آب تنفس را بر لشانه های مربط کردند که با آن خوب تنفس میکردیم. چراغ را در کمرما آویخته تفنگها را شانه کردیم. کپتان با پاش ومارعقب از این اوتاق سر زینه پایان فرامده بیك او تاق کوچك دیگر درامدیم. دروازهٔ این اوتاق را بستند



دلاندىكىمال استر، سوى ماميديد

برمابستند در تاریکی ماندیم • درین اثنا بگوشم صدای شرشر آب برخورد حس کر دم که از طرف پایم آب بالا میشود • رفته رفته دیدم که آب از زانوها یم بلند شده تا بسینه و از سینه بالا بر امده هر طرفم را فرا گرفت • دانستم که بعد از انکه دروازه را برما بستند شیردهن را باز کرده آب دریا را در اوتاق پر کردند • بعد از انکه اوتاق از آب مالامال شد کپتان دست دراز کرده پیچ یك دریچه را که در قبورغهٔ سفینه بود تاب داد • دریچه باز شده اول خود او بازما از دریچه بیرون برامدیم • پایهایم بر ریگ زیر دریا بر خورد • یعنی از نوتیلوس برامده بر زمین قعر بحر قدم نهادیم •

سبحان الله ! این حسیاتی که ازین گردش و سیاحت قعر بحر بخاطرم مانده بر قارئین گرام بچه زبان بیان خواهم نمود ؟ کلمه های کلام از فهمانیدن اینچنین خارقه ها عاجز میماند • نوك خامهٔ کدام مصور یست که منظر خارق العادهٔ زیر بحر را تصویر بتواند ؟ پس قلم یك محرر به تقریر و تحریر چسان از هیئت حقیقی آن خبر خواهد داد ؟

کپتان نمو به پیش ، من و قونسه ی از عقب او میرویم از پی مانیز یکی از طایفه های نوتیلوس می آید • ثقالت محفظهٔ سرپوش و سنگینی لباسها و بوطها را در ینجا هیچ حس نمیکنم • چرا که از قوانین حکمت است که ثقالت در آب نسبت بمحلي که آب آنرا اشغال کرده بهما نقدر ثقلت توازن پیدا کرده کسب خفت میکند • ازین حکمتی که آرشیمید حکیم کشف آنرا کرده در ینجا خیلی ممنون شدم • چونکه با لباسهای سنگین خود درمیان آب بخواهش خود حرکت کرده میتوانم •

درین محلی که بران براه میرویم آب از سرما بقدر سی مترو بلنداست یعنی سی مترو بالا سطح بحر است شعاع شمس بکمال شدت چنانچه از بلور صاف مجلایی بگذرد از طبقه های آب مرور نموده بقدر صد مترو پیشتر را خوب میدیدم اما پیشتر از صد مترو

رفته رفته تیره وخیره میگردید ، ویك رنك نیلئی پیدا کرده از نظرغائب میگردید وچون ببالانظر میانداختم سطح دریارا نیز بخوبی مانند آئینهٔ برقناکی مشاهده میکردم .

برروی یك ریك بسیار نرم وبار یکی قدم میزنیم ریگی که درقعردریا فرش شده است مانند ریگهای ساحل دریایاریگ ریگستانها، وجدار وناهموار نیست بلکه دست خلقت آن ریگرا مانند قالین ابریشمین بسیار نرم و همواری بیك و تیره و یکدست گسترانیده است ، ضیای شمس چون ازطبقات شفاف آب گذشته برین قالین مشعشع وارد میشد ازمکملترین معکسهای ضیازیاده تربیك قوتی انکسار پیدا کرده تادرجاهای عمیق آبهایك برقناکئی بااهتزازی بحصول میاورد که انسان بلطافت آن حیران میماند . درحالتی که سی متر ودرزیر بحر گردش میکنیم اطراف خودرا بچنان خوبی مشاهده میکنیم که گویا برروی زمین گردش دارم .

بقدریك ربع ساعت برسطح ریگزاری که با پوستهای بسیاری ازحیوانات ناعمه مانندکودی سفید ، وکودیهای بزرگ منقش ، و صدف ، واستریدیه ، و میدیه و غیرهم مزین شده بود پیش رفتیم ، نوتیلوس مانند یك پشته سنگ بسیار درازی درعقب مابرسر ریگها نشسته بود وهر چه که بیشتر میرفتیم آن پشته سنك کوچك شده میرفت تاآنکه آهسته آهسته سراسر ازنظر نهان گردید . ضیای شمس وضیای الکتر یکی روشنی ونورانیتی که درقعر آب بعمل میآورد بمردمان خشکه نشین فهمانیدن آن بسیار مشکلست ! چونکه درخشکه ضیای شمس بسبب خاك هاو غبارهائیکه در هوای نسیمی موجود است یك خیره گی و آلوده گی بهم میرساند ولی درقعر آب بیك لطافتی عکس اندازمیشود که تصویر وتعریف آن خارج تعریف وتصویر است .

سطح ریگزاری که بران رفتا و داریم رفته رفته یك سر نشیبئی پیدا میکرد

چنانچه ازسرتپه انسان فرو آید وهرچه سرازیرشده میرفتیم ضیای شمس کمترشده میرفت . چون یکقدری فروترشدم بعضی سنگهای بزرگ بزرگی پیداشدکه باحیوانات نباتیه وناعمه مستور بود وازز یرواطراف آن نباتات بحریه بکمال زینت سرزده بود.

درین اثناساعت ده بود . بوقت ظهر دوساعت دیگرباقی مانده بود. ضیای شمس درینجابصورت مایل وکمتر روشن می آمد ، و بسبب این میلان آفتاب برسرسنگها . و اطراف آن گلها ونباتها وحیوانات صدفیهٔ که موجود بود مانند آویزه های بلورینی که آفتاب بران بتابد هفت رنگ ضیای قوس قزحی بحصول می آمد .

سبحان الله ! چه لطافت ! بهرطرف که نظرمی انداختم الوان سبعهٔ که ازتحلل ضیا حاصل میشد باتمام لطافت خود درپیش نظرم تجسم مینمود. حسیات خود راچون بارفیق خود قونسه ی گفته نمیتوانستم ازانسبب خیلی متأسف بودم چونکه محفظهٔ سرپوش ما بجز اینکه شنفتن وگفتن دران مفقود ست دگرعلتی ندارد .

درپیش این منظرهٔ لطیفهٔ خارالعاده قونسه ی نیز توقف نمود ، واز حرکت دستها و اوضاعش چنان معلوم میشد که خدمتکار صادق من به تصنیف کردن وتفریق دادن حیوانات ناعمه ، وحیوانات نباتیه ونباتات مختلفهٔ بحریه مشغول بود ، حیوا ناتی که آنرا شاخ مینامند . وپولیپها . وحیوانات متنفذ الجلد ، وسمارق بحری . و سونگر یعنی ابر ، وشقایق بحری . ونجمهای بحری . وکطو بحری ودیگرهرگونه محصولات نباتیه وحیوانیه دراطراف وسرسنگها بکثرت موجودبودزمین نیز باپوستهای انواع حیوانات صدفیه مستور بود شانه ها ، اسکرلمها ، کودیها ، صدفهای متنوعهٔ رنکارنگی را که درزیر پایهای خود لکدکوب کرده میگذشتیم خیلی حیف میخوردم . شمسیه های بحری رنکارنکی که ازجنس ناعمه هاست درزیر وبالا واطراف ما خود شانرا

گاه بازوگاه بسته کرده بکمال لطافت گردش میکردند .

رفتار ما دائماً بر یك سطح مائلی رو به نشیب وقوع می یافت . رفته رفته زمین ریگی تمام شده بر یك زمین گل آلودی قدم ما برخورد ، بعد از زمین گل آلود با پهای ما بر چمن که سبزهای آنرا ابوصون یعنی نباتات بحریٔ که در آب نشو و نما میکنند بعمل آورده بود تصادف کرد که رفتار بر ین یوصونها خیلی بهتر و خوشتر از قالین بود . چنانچه زیر پای ماسبزه بود بر سر ما و جوانب ما نیز سبزه ها موجود بود . بسیاری از نباتات بحری که زیاده از دو هزار نوع دارد از زمین کنده شده بسوی سطح بحر بالا میشد . اینرا هم بگویم که نباتات سبز رنك بحری بطرف سطح دریا . وسرخ رنك تر آن یکقدری پایانتر ، سیاه وسبز تیرهٔ آن در قعر بحر نشو ونما میکنند .

از وقتیکه از نوتیلوس برامده ایم یکنیم ساعت شده است . درین اثنا از یك سر بلندیٔ بسیار بلندی بفرو آمدن مجبور شدیم . و بقدر سه صد قدم فرو آمدیم . درینجا ضیای شمس خیلی خفیف گردید . بجای ضیای بسیار شدیدیکه در بلندی بر ما میتابید درینجا مانند شفق صبح گردید . اما هنوز به افروختن چراغهای الکتریکی کمر خود محتاج نشده ایم . کپتان نمو درینجا توقف نموده بدست خود یك سیاهئی غلو وجسیمی را که در پیش رو نمودار بود بمن نشا نداد . باخود گفتم که جنگل قریسپو همین خواهد بود .

باب هفدهم

جنگل قریسپو

بواقعیکه گمان من خطا نبود . در حدود جنگل قریسپو که بزرگترین وخوبترین

اراضئی که کپتان نمو مالك ومتصرف آنست ، میباشدو اصلشدیم . کپتان برین زمین ها چنان نظر میانداخت که گویااز پدر برای او میراث مانده ویا آنکه زرخریداوست . والبته که همچنین است زیراهرگاه کپتان نمو دعوا کند که این اراضئی وزمینها ازمنست کدام کس است که بگوید نی ؟ آیااز کپتان ماهر ترکیست که درین جنگل درامده یك شاخ چوبی ازان ببرد ؟

جنگل ازنباتات بحری که رفته رفته درخت گردیده اند بوجود آمده بود . در میان این جنگل چون درامدیم خودرا دریك عالم عجیب دیگری گمان کردم و بحقیقت که عالم دیگری هم هست چرا که درین عالم بجز کپتان نمو ورفقای او ومن وقونسهٔ ازمردم خشکه تابه اینندم هیچکسی داخل شده نتوانسته است .

اشجار ونباتاتی که در زیر بحر نشو ونما می یابد شاخ وشاخچه های یکی ازانها وضعیت افقی نمیگیرد بلکه همهٔ آنها سر راست بسوی سطح در یا بالا برامده است . هیچ یك شاخ وبرگ ضعیفی دیده نمیشدکه سر آن سرراست بسوی بالا برامده نباشد .

بعضی ازشاخهای این اشجاررا گرفته بوضع افقی می آوردم بمجردیکه ازدست رها میکردم بازپس سرراست میشدند . زمین این جنگل مانند مخمل بسیار نرمی با یوصون فرش شده بود ولی بعضی سنگهای سرتیز کوچك . و بعضی خرسنگهای بزرگ درراه ما پیش میشد که به آنسبب وسبب مفقودشدن ضیای شمس رفتار ما یکقدری بمشکلات برمیخورد . تاریکی نیز رفته رفته بسبب غلواشجار وعمق بحر ونرسیدن ضیای شمس بیشتر شده میرفت . آهسته آهسته چشمانم به آن تیره گی عادت گرفته عجائبات جنگل درنظرم جلوه گر میشد .

نباتات بحریه رادرینجا خیلی مکمل یافتم . قسم کلئی نباتاترا درینجا دیدم . حتی

بعضی ارحیوانات نباتی‌را نبات ، وبعضی نباتاترا حیوان گمان میکردم . درقعر بحر نباتات وحیوانات باهمدیگر خیلی بهم مشابهت میرسانند . این یك‌را نیز دقت کرده دیدم که این اشجار ونباتات بسیار کم ریشه واکثر هیچ ریشه ندارند . درجائیکه میباشند یك الصاق جزئی پیدا کردن برای آنها کافی میآید . درجائیکه می چسپند خواه خاك باشد خواه سنگ خواه پوست حیوانات نامیه برای آن ها مساویست . این نباتات خود بخود نشأت میکنند . نشوو نمای آنها بسایهٔ آبست بسیاری ازین اشجار بجای برگ شاخهای غریب الاشکال . وساقهای عجیب الاطواررا مالك بودند . رنگهای این اشجار ونباتات از بعضی گلابی . واز بعضی سبز زیتونی ، واز بعضی زرد مایل بسیاهی . واز بعضی سیاه مائل بسبزی مینمود . نباتی که آنرا بادزن بحری ، و آفتاب گردان بحری‌مینامند . ونباتی که آنرادم‌طاووس‌میگویند وتنها لان رنگا رنگ دیگر بدرازی وپستئی مختلف که بعضی ازانهاتاپانزده وبیست متر ودراز شده بودند درین جنگل بدیع الهیکل موجود بود .

درزمین این‌جنگل میان سنگها ، ویوصونها ، وبیخهای درختان انواع حیوانات نامیه . وماهیان کوچك خزیده بودندکه ازصدای پای مارم خورده مانند سیل مرغی که از تقرب صیاد بگریزند همیگریختند .

ساعت یك بودکه کپتان به نشستن ماراشارت کرد . ازین اشارت کپتان براستی که خیلی ممنون شدم زیرا اگرچه مانده نشده ام امایك دوران سروخواب آلوده گئی درخود حس میکردم . برسرنباتهای نرم درپای درختان درازکشیدیم ازین استراحت همهٔ ماخشنود شدیم . تنهاازلذت مکالمه محروم‌بودیم زیراسخن گفتن وجواب گرفتن ممکن نبود . گاه‌گاهی سر خود را به سر قونسه ی نزدیك کرده میدیدم

که چشمان خدمتکار صادق من از ممنونیت میدرخشد ، و بدهن ولبها وذقن خود او ضاع بسیار مسخرهٔ خنده آوری نشان میدهد .

بعد از کمتری که دراز کشیدیم یك خواب سنگینی که تا بحال هیچ برای من واقع نشده بود برمن مستولی گردیده بخوابرفتم رفقا نیز خوابیدند .

نمیدانم که چقدر وقت بایحالت مانده ام چون بیدار شدم کپتان نمو را برپا ایستاده دیدم . منهم فاجه کشیده میخواستم که برخیزم بناگهان چشمم بریك عنکبوت بحری که بقدر یك متر و بزرگی داشت و بقدر هفت قدم دورتر برای حمله آوردن بر من بسخو کرده بود بیفتاد ، جنگلهای مدهش و چشمهای احول درخشندهٔ این حیوان مرا بی اختیار از جایم برجهانید . درین اثنا قونسه ی وطایفه نیز بیدار شدند کپتان نمو طایفه را بدست عنکبوت بحری انشانداده طایفه نیز باقونداق تفنگ بیك حمله حیوانرا هلاك ساخت . دست و پا ردن این حیوان این غلاظت نشانرا بکمال دهشت تماشا کرده بنا براشارات کپتان براه افتادیم . اما این منظرهٔ عنکبوت بخاطرم آورد که ازین مهلکتر و مدهشتر حیوانات نیز در قعر بحر موجود است بایدکه بعدها احتیاط را از دست نباید داد حالآ نکه پیش از دیدن ایحیوان اینمسئله هیچ بخاطرم نگذشته بود .

کپتان نمو برگشت وگذار جسورانهٔ خود دوام نمود ، قعر دریا رفته رفته رو به نشیبی مینهاد که اگر همچنین دوام نمائیم تا بسیار جاهای عمیق خواهیم رسید . تقریبا ساعت سه بود که درمیان دو خرسنگ بزرگی دریك مجرای تنگی رسیدیم تاریکی درینجا سرا سر مارا فرا گرفت راه یکقلم معلوم نمیشد . ازین حال دانستم که زیاده از یکصد و پنجاه متر و از سطح بحر فرو آمده ایم چرا که ضیای شمس تا یکصد و پنجاه متر و درزیر آب عکس میتواند و از ان بیشتر نی . درتاریکی به بسیار زحمت راه میرفتیم که بناگهان یك

ضیای بسیار درخشنده‌ٔ از پیش رویم پدیدار گردید مگر کپتان نمو چراغ الکتریکئی کمر خود را روشن گردانیده است . مایان نیز چراغهای خود را پیچ داده روشن کردیم . دریابچراغهای ماچار نفر منور شده تا بیست و پنج متر مسافه را روشن ساخت .

کپتان به پیشرفتن دوام داشت تخمیناً سه صد قدم بزیر آمده بودیم . درینجا این یك چیز نظر دقت مراجاب نمود که در جاهای عمیق بحر نباتات را از حیوانات نامیه کمتر یافتم . رفته رفته از نباتات واشجار اثری نماند . حیوانات نباتیه و نامیه اگرچه بکثرت موجود بود ولی نباتات رو به ندرت مینهاد . اگرچه به این اندیشه و تأمل میبودم که آلت تنویریهٔ ما بلکه بعضی حیواناتیرا که از ساکنان این جاهای عمیق میباشند بسوی ما جاب بکنند ولی آنها همیشه از منزل گلهٔ تفنگ دورتر تکاپو نموده نزدیك نمیشدند . ازین هم دانستم که کپتان نمو درینجاها بسیار شکار کرده حیواناترا رم داده است نهایت ساعت چار بود که این رهروی‌ٔ خارق العادهٔ ما به آخر رسید یعنی در پیش روی ما یك دیوار سرراست بلندی که تا بسطح بحر بالا رفته بود و متشکل از سنگهای غرایبت بود پیداشد . دانستم که این ته دای جزیرهٔ قریسپو میباشد یعنی سر این دیوار جزیرهٔ قریسپوست که از روی زمین شمرده میشود !

کپتان نمو دفعتهً در پیش این دیوار بایستاد . اگرچه درمن خواهش بالابرامدن این دیوار بود ولی درینجاچون حدود ممالك کپتان نمو نهایت یافته است یعنی ازین دیوار ببالا ار قطعات مسکونهٔ روی زمین محدود است لهذا کپتان تجاوز کردن حدود را جائز نمیشمارد .

کپتان عودت نمود . ماهم از عقب او پیروی نمودیم کپتان بلاتردد پیش میرفت ، اما از راهیکه بران آمده بودیم نرفت . چراکه این راه یك سربلندیٔ بسیار سرتیزی

وزحمتنا کی بود ورفته رفته بسوی سطح بحر بالا شدن گرفت درین اثنا باز ضیای شمس پدیدار گردید که مایلاً برما عکس انداز میگردید ۰ موجودات بحریه باز بشعله فشانی و نمایش الوان لطیفه آغاز نهاد ۰

بقدر ده مترو ازسطح بحر پایانتر براه میرویم ۰ اگرچه مانند سیلهای مرغی که بهوا میپرند ماهیان متنوعه درینجا ازسر ما واطراف ما سیل سیل میگذرند ولی چیزیکه قابل تفنگ انداختن بروبا شد دیده نمیشود ۰ درین اثنا کپتان را دیدم که تفنگ خودرا برروی دست آورده یك چیزی رانشان کرده چاقماق را کشید ، یك صدای صفیرمانند خفیفی بگوشم برخورد ۰ یك حیوانیرا دیدم که مانند صاعقه رسیدهٔ ازبیخ یك سنگی برروی سبزه ها بغلطلید ۰

اینحیوانی که کپتان آنرا شکار کردیك سمور بحری بود سمور بحری ازحیوانات چار پائیست که همیشه در آب زندگانی دارد ۰ دیگر حیوانات چار پا اگرچه هم در بحرموجوداست ولی آنها هم در آب وهم در خشکه زیست میکنند ۰ این سمورشکار شده بقدریکنیم مترودرازی داشت ۰ پشت آن خرمایی رنگ وسینهٔ آن سفید بود ۰ پوست این حیوان درممالك روسیه وچین ازپوستهای بسیار معتبری شمرده میشود ۰ این پوست رالااقل دوهزار روپیه تخمین کردم ۰

آدم کپتان نمو حیوانرا بر پشت خود انداخته باز براه افتادیم ۰ بقدریکساعت برزمین ریگزاری رهسپاری نمودیم دراکثرجاها بقدر دومترو بسطح بحرنزدیك میشدیم و دروقت نزدیکئی مابسطح بحرعکس خودرا میدیدیم که پایهای مابالاوسرمابزیراست ، وازین عکس عکسی خود یك منظرهٔ بسیار لطیفی مشاهده میکردیم ۰ درین اثناز سطح بحر بقدردومتروبرروی هوایك مرغ بسیار بزرگی که آنرا آلباتروس مینامند

مشاهده شد . طایفهٔ کپتان حیوانرا از پشت خود گذاشته تفنگ خودرا بسوی مرغ نشان بست . مرغ بیفتاد و بسبب ثقلی که ازسقوط حاصل کرده بود تابه پیش روی مارسید . آنرانیز طایفه باحیوان دیگر بر شانه اندا خته روانه شدیم .

بقدر دوساعت دیگر گاه برزمین ریگزار و گاه بر بوصون زار و گاه بلند و گاه پست راه زدیم تا آنکه ازدور جسم سیاه نوتیلوس بکمال هیبت و حشمت هویدا شد . من هم مانده وهم به تنگ آمده بودم زیرا هوای خزینهٔ که بر پشتم بود رو بتمامی نهاده بود آهسته آهسته بیست قدم پستر ازکپتان براه میرفتم که بناگهان کپتان واپس گشته بدودست پر قوت خود مرا برزمین خاطانید و نسه ی رانیز رفیق او گرفته بیك حمله برزمین هموار نمود . دراول امرازین هجوم ناگهانی بحیرت افتادم ولی چون دیدم که خود کپمان نیز بر زمین دراز کشیده غیرمتحرك افتاد دانستم که چیست .

مگر دوسگماهئی بسیار بزرگ که خونخوارترین حیوانات بحریست بکمال شدت و تیزرفتاری ازسرمادر گذشتند . خونی که دربدنم بودازمشاهدهٔ آنها خشك گردید . چونکه شناختم که ازنوع بسیار مدهش سگماهیانست این جانورکه دمش بزرگ ، و سینه اش سفید ، وپشتش سیاه ، ودهنش خیلی فراخ ، ودندانهایش تیز و سرکج است انسانرا بیك لقمه فروبردن هیچ زحمت نمیکشد ، اما جای شکراست که باوجود چشمهای بزرگی که دارد دردیدن و انتخاب کردن کمقوه تست . ازانرو بی آنکه مارابه بیند ازروی سینهٔ ما بسرعت درگذشتند . هرگاه دریك جنگلی بایك پلنگی تصادف شود اینقدر دهشت برای انسان حاصل نمیشود چنانچه درقعر دریا بااینچنین جانور . زیرا سگماهئی بحری بار بار ازپلنگ وشیر مدهشتر وخونریزتراست . محض بلطف وکرم خداوندی ازین بلا نیز بسهولت رهایی یافتیم .

بعدازنیم ساعت به نوتیلوس واصل شدیم • دروازهٔ که ازان برامده بودیم باز بود • بعد از انکه همهٔ ما داخلشدیم کپتان در را بست و بریك دکمهٔ دست فرو برد در درون سفینه بنبه های الکتریکی بکار افتاد • بعدازکمی فرو نشستن آب را ازاطراف خود حس کردم تا آنکه رفته رفته او تاقیکه دران هستیم سراسر خالی گردید دروازهٔ دیگر نیز باز شده به او تاقیکه اسقافاندرها را پوشیده بودیم داخلشدیم • درانجا به بسیار زحمت اسقافاندرها را از ما کشیدند • کپتان بی آنکه چیزی بگوید بسوی اوتاق ، ومنهم برای رفع بخوابی و بیتابی به اوتاقی خود آمدم . وباخیالات خارالعادهٔ سیاحت قعر بحر خویش بخواب رفتم •

باب هشدهم

بحر محیط کبیر

روز دیگر درحالتیکه مانده گی روز اول را سراسر برطرف کرده بودم از خواب برخواستم از هوای تازهٔ سفینه دانستم که بر سطح بحر میباشیم لهذا بر سطح کشتی برامدم • سواری دوم را دیدم که بقرار عادتی که دارد برای گفتن همان کلمات حاضر شده است همینقدر دانستم که معنئی اینکلمات هرچه که هست بدریا تعلق دارد بحر محیط سراسر خالی بود • درافق هیچ بادبانی ، ویا کوهی ویادود واپوری مشاهده نمیشد • از جزیرهٔ قریسپو نیز بشب قطع مسافه کرده گذشته ایم • من بنظارهٔ بحر بیپایان وخیال قعر آن مشغول نشسته بودم که کپتان نمو نیز بر سطح کشتی برامد • چنان وانمود که گویا مرا ادرانجا ندیده و بتدقیقات خود مشغول گردید • بعد ازان درپیش برامده کئی معکس ضیا آمده برساعد خود

بران تکیه زد ونظرش بطرف محیط معطوف ماند .

درین اثنا بقدر بیست نفر طایفه های قوی البنیهٔ نوتیلوس بالا برامدند مگر برای کشیدن تور ماهئی که بشب بدریا انداخته بودند آمده اند ! درسیمای این آدمان اگر چه علامات اوروپایی بودنشان مشاهده میشد . ولی هیچ شبهه نبود که هریك از ملت جداگانهٔ باشد . این آدمها درباب سخن گفتن آنقدر بخیل اندکه درمابین خودشان نیز خیلی کم سخن میزنند واگر مجبوراً سخن هم بگویند بهمان لسانیکه غیر از خودشان کسی نداند مکالمه میکنند .

تور را کشیدن گرفتند . تور ماهئی نوتیلوس باینصورتست که از دنبال کشتی بدریا انداخته میشود وسفینه که رفتار میکند. آن تورها از دنبال کشتی در دریا آمده هرقدر ماهی وحیوانیکه به پیشش آید بمیان آن میدرآید . طایفه های قوتمند تورهارا ازدریا براوردند وبرسطح کشتی بریختند . شایان دقت بهزاران نوع ماهی موجود بود که از هزار چارك بیشتر ثقالت آنرا تخمین کردم . بد شکاری نیست !

طایفهها ماهیانرا اززینه فرو آورده بجائیکه برای اینگونه کارها مخصوصست بردند .

درین اثنا کپتان نمو بمن نزدیکشده گفت :

— موسیو آرو ناقس ! بسوی این بحر محیط عطف نظر بفرمائید وبچشم حقیقت ودیدهٔ دقت ببینید ، آیا یك حیات حقیقئی را مالك نیست ؟ آیا اوهم گاهی رفق وملایمی وگاهی شدت وغضب ندارد ؟ دیشب را بکمال راحت با ما بخواب بسر آورد ، حالا بکمال شطارت بیدار میشود ! به بینید که او بنوازش شمس برمیخیزد ! برای گذرانیدن روز خود حاضری می بیند . بحر رانیز رگهاست ، نبض دارد ، چنانچه در انسانها وحیوانها نهاد وراندم موجود است بحر نیز دوراندم را مالکست که باآن زنده

گی دارد. جناب خلاق عظیم‌الشان برای تأمین دوران دم، وادامهٔ حیات او مقدار بسیاری حرارت، و نمك، وحیوانات به او عطا فرموده است. تبخر شدیدی که در آبهای خط استوا حاصل میشود بقوت جریانهای پرقوت بسوی شمال از جنوب، وازطرف جنوب بشمال به سوق و حرکت می افتد، این جریانها را من دوران دم رگهای بحر میخوانم. خود برأی العین دیده ام که یکی از جزء های فردی‌که بحر را تشکیل داده است درسطح دریا تسخن کرده بزیر فرو آمده است، ودرانجا تبرد کرده باز بالا برامده است. انشاء الله اینمسئله را درطرف قطبها خود شما را نیز برأی العین نشان خواهم داد! آیا این عمل را که شما تنفس بحر نخوانید خطای بزرگی نکرده خواهید بود؟

کپتان نمو اینسخنانرا بیك نفس و بلافاصله بی آنکه منتظر جواب من بشود گفت، منهم بجز بلی بلی، وراست راست، وهمچنین همچنین دکر چیزی نمیگفتم، و چون سخن قطبهارا شنیدم باخود گفتم «آیا بتحقیق این کپتان جسور ما راتا به قطبها خواهد برد؟»

کپتان یکقدری سکوت کرده و بطرف دریا یکنظری انداخته گفت:

— معلم افندی در بحر مقدار بسیاری نمك موجود است یعنی آنقدر بسیار است که اگر همهٔ آن نمك را اخراج کرده بتوانید چهار ونیم ملیون فرسخ مکعب نمك بدست آورده خواهید توانست. واگر همهٔ آن نمك را برروی کرهٔ زمین فرش کنید هر نقطهٔ کرهٔ ارض را به بلندی ده متر و یك طبقهٔ نمك استیلا خواهد کرد. اما گمان مبرید که نمکین بودن بحرها بلا سبب است. نمك مانع تبخر کردن آبهای بحرها ودافع تعفن آنها میشود، هرگاه درزیر خط استوا آبهای بی نمك موجود میبود بحرارت قوی

شمس آبها تبخر کرده آب باقی نمیماند وکرهٔ ارض هرج ومرج میگردید ! پس ببینید وتأمل کنید معلم افندی که درکائنات چه کارهای بزرگ بزرگ اجرا میشود ؟ و انکار هابچه درجه محیرالعقولست که اینهمه برعظمت وقادری خالق لم یزل ولایزال واضح و آشکاری میباشد .

کپتان بازساکت مانده بقدم زدن آغاز نهاد . یکچندبار از اول کشتی تابه آخر کشتی بگامهای فراخ قدم زده بازدر پیش من آمده گفت :

— وجود حیوانات حزده بینئیه ئیکه در یکقطره آب ملیونهاازان موجود است، وبرای پیدا شدن یك گندم ثقلت ازان به هشتصد هزارعدد آن لزوم دیده میشود نیزازفائده خالی نیست . وظیفهٔ اینحیوانات صغیرة الحجم نیزخیلی مهم وبزرگست نمك بحررا اینحیوانات بلع میکنند ، وجود شان اجسام صلبیهٔ بحررابعمل میآرد . بانئی اراضئی کاسیه وقورایها همینهامیشوند وچون تصلب کنند ذرهٔ آبی راکه بلع کرده اندازمواد معدنیه تجرد یافته بازپس برسطح بحربرامده بااجسام معدنیه آمیخته میگردد وحیوانات صغیره ازان وجود یافته بازفرومیآید وباینصورت از زیربالاو ازبالابزیریك دوران دایمی بعمل میآید ، وحیات بحر ظاهر و آشکار میشود . این است عمربزرگ جاودانی !

اینکلماترا کپتان بیك وجد ونشاطی بیان کرده باز ساکت ماند . بعد از قدری سکوت پرسید که :

— معلم افندی آیاعمق بحر محیط رامیدانی که چه قدر است ؟

من — نتیجه ئیکه از پیمایشهای بزرگ ومشهوری حاصل آمده میدانم !

کپتان — این نتیجه را بگوئید که چقدر است ؟

من — بخاطرم چنین مانده است که در بحر محیط اطلاسی شمالی در حد وسطی هشتهزار و دو صد متر و ، و در بحر سفید بحد وسطی دو هزار و پنجصد متر وعمق پیدا شده است . اما عمیقترین جاها در بحر محیط اطلسئی جنوبی د ر ۳۵ درجه عرض پیمایش شده است که پانزده هزار و یکصد و پنجاه و نه متر و نتیجه بخشیده است .

نمو — معلم افندی ! امیدوارم که شمارا خیلی زیاده ترعمقها برأی العین نشان بدهم .

اینرا گفته و بطرف زینه متوجه گردید . من هم از پئی او فرو آمدم . کپتان بدیگر سو رفت منهم به دالان آمدم . از صداهای پنبه ها فرو آمدن کشتی را در زیر بحر حس کردم . پروانه نیز بکار افتاد . پراکنه درساعت بیست میل مسافه سرعت رفتار کشتی را نشان میداد . در هفته هائیکه بعد ازین روزیکی در پئی دیگر بیامد کپتان نمو باز دیده نشد .

قونسهٔی وندلاند اکثر روزهارابامن در دالان ، و در وقت صبحها گاه گاهی یك دو ساعت را باهم بر سر سطح نوتیلوس ، وگاهی بسیر ماشینخانه و دیگر اطراف کشتی بسر میآوردیم . قونسهٔی برفیق خود کشتیبان سرگذشت سیاحت جنگل قریسپو را به تفصیلات باشد ومد بیان کرده ، وسخن را آنقدر چربی وشیرینی داده که ندلاند بیچاره ازسبب نرفتن خود بسیار پشیمان وتأسف خوان شده است . ولی من اورا تسلی میدادم که اگر دیگر بار فرصت ظهور کند خواهی رفت وخواهی دید .

کپتان دوم نوتیلوس هر روز در دالان یکبار آمده بر روی خریطهٔ بزرگ موقع رفتار کشتی را اشارت مینمود که ازین سبب ما هم میدانستیم که درکجا میباشیم پنجره های دالان نیز هر روز یکچند ساعتی بازشده از نظارهٔ بدیعهٔ عجیبهٔ درون دریا ، و نشر ضیای الکتریك در طبقه های آبها ، ودیدن انواع مخلوقات بحری محظوظ و مستلذ میشدیم .

وضعیت . و روی عزیمت نوتیلوس همیشه بسوی جنوب شرقی مینمود . و در عمق یکصد تا یکصد و پنجاه مترو در زیر بحر رفتار میکنند . مگر یك روز بقدر دو هزار مترو در زیر آب فرو آمد که درجهٔ حرارت را میزان الحراره در انجا ٤ درجه و یك ربع سانتیغراد نشان میداد که این حرارت در اکثر انجا موجوده همچنینست .

در ۲٦ تشرین ثانی نوتیلوس از دایرهٔ طول ۱۷۲ از مدار سرطان مرور نمود . روز دیگر از پیش روی جزیرهای ساندو ویچ گذشت که در انجا در سنهٔ ۱۷۷۹ «قوق» نام سیاح مشهور وفات یافته است . پس به انحساب از نقطهٔ که حرکت کرده‌ایم تا به انجا چارهزار و هشتصد و شصت فرسخ قطع مسافه نموده ایم! صبح وقت چون بر سطح کشتی برامدم بزرگترین جزایر یکه ساندو ویچ را تشکیل داده ، و هاثو آی نام دارد دو میل دورتر ، و کوه بلند آتشفشان «رومارعا» که پنج هزار مترو از سطح بحر بلند است با جنگلهای غاوی آن را دیدم .

نقطهٔ توجه نوتیلوس نیز تبدیل یافت . در روز اول کانون اول از دائرهٔ طول ۱٤۲ خط استوار اقطع کردیم . در چارم ماه مذکور جزیرههای «مارکیز» که از مستملکات فرانسه و در ۸ درجه و ۵۷ دقیقه عرض جنوبی و ۱۳۹ درجه و ۳۲ دقیقه طول غربی میباشد بقدر سه میل دور مشاهده کردم . اما از بسیار دور مشاهده کرده کپتان نمو نوتیلوس خود را بچنین اراضئی مسکونه تقرب دادن نمیخواست .

بعد از انکه جزیرهای مارکیز را گذشتیم از چارم کانون اول تا به یازدهم ماه مذکور نوتیلوس بقدر دو هزار میل مسافه را قطع نمود . دامهای ماهیگیری نوتیلوس درین دریاها بسیار عجیب وغریب ماهیان شکار نمود . از جمله بسیاری از ماهیان ثوریکه ، وتارار واستورفین که درلذت وخوش گوشتی بر جملهٔ ماهیان تفوق دارد

مطبخ نوتیلوس رار ونق بخشیده بود که تنهاندلا ند نی بلکه همهٔ مابحس شکمپر و
ری افتاده بودیم .

پنجره های نوتیلوس نیزدر او قات معینه بارکشته بنظارهٔ عجائبات مخلوقات بحری
دیده های ما رامتلذد میگردانید . دراثنایی‌که اینمسافهٔ دو هزارمیل راقطع میکردیم
به سیلها ی بسیاری ازاختاپوطها که ازصنف حیوانات ناعمه میباشند برخوردیم .
نوتیلوس به این گله های اختاپوط درشب دهم کانون‌اول مصادف گردیدکه ازمنطقهٔ
بارده برخواسته بمنطقهٔ معتدله مهاجرت میکردند . ازپشت بلورکلفت عدسئی پنجرهٔ
نوتیلوس این سیلهای مخلوق خیلی غرائب الشکل وعجائب الهیئت را تماشامیکردیم
که بکمال سرعت معکوسانه رفتاروشناوری داشتند ، وده عدد پاهای خرطوم مانند
زلوخاصیت خودشانرا که دست قدرت بسرآنها خلانیده بچپ و راست حرکت
میدادند ، وماهیان کوچك کوچك رابدان گرفته سدرمق زندهگی مینمودند وگاه
گاه ماهیان بزرگترازانهادرگلهٔ شان درامده نمونهٔ گرك وگلهٔ گوسفند رانشان‌میدادند
نوتیلوس با وجود سرعت خارق العادهٔ که دارد مدت دوساعت در میان گله های
اینحیوانات عجیب الخلقه که هیچ تمامی نداشت رفتارنمود . دامهای نوتیلوس نیزمقدار
بسیاری ازانهاراداخل شبکهٔ خودگردانیده بود که روزدیگر بوقت صبح چون بر
سطح کشتی آمدم دردامهای مذکورنه نوع اختاپوطهایی‌که دربحرمحیط‌کبیرموجود
اند همه را دیدم .

دراثنای سفرما مناظرلطیف دریا درپیش انظار ماعرض دیدارمینماید . وهمیشه
یك منظره بدیگرمنظره تبدل ورزیده لوحه های فوق العادهٔ متنوعهٔ میدیدیم وبر
اسرارهای مدهشهٔ پنهانئی بحرمحیط واقف میشدیم .

یازدهم ماه کانون اول بودکه دردالان بمطالعه مشغول بودم . ندلاند وقونسه ی درپیش پنجره آبهای آرام بیموج بحرمحیط و مخلوقات عجیب آنرا تماشا میکردند نوتیلوس نیزازسطح بحربقدرهزارمترو یا یانترغیرمتحرك ایستاده بود . درحالتیکه من خیلی درمطالعه فرورفته بودم قونسه ی درنزدمن آمده گفت :

— افندی یك قدری درپیش پنجره تشریف نمی آرند ؟

من — چیست قونسه ی ؟

قو — افندی یکبار بیاید به بیند !

برخاسته درپیش پنجره آمدم . دیدم که درمیان آبهای تیرهٔ بحرمحیط که شعاع الکتریکئی نوتیلوس آنراپرتو افشان ونورانیت نشان ساخته یك جسم سیاه بسیار بزرگی غیرمتحرك پدیداراست . باخود به اندیشه افتادم که این ازکدام نوع حیوانات بحریه خواهد بود . امابعد ازکمتری دقت شناختم که این جسم حیوانی نی بلکه یك کشتیست ! ندلاند گفت :

-- بلی یك کشتیست که دکلهایش شکسته وغرق گردیده است !

بواقعیکه سخن ندلاند راست بوده ، درپیش روی ما یك سفینهٔ مغروقی نمودار است . دکلهایش ازمیان دوپاره گردیده درمیان آبهاچپ وراست میجنبید وریسمانهایش آویخته مانده است . بدنه اش درست وسالم مینمود . بعد ازملاحظه دانسته شدکه این سفینه پیش ازچند ساعتی غرق شده باشد .

سبحان الله ! چه منظرهٔ کدرانگیزرقت آمیز! آیااین سفینهٔ فلاکت زده ملجاء چقدر آنسانهاشده بود ، وچه جانهاراباخود درینقعرنایاب بحرفروآورده وچه خانمانها را بواسطهٔ آن جانها خراب کرده است ؟ حقیقت که دیدن دهشت آوراین یك بغله

ایستادن سفینهٔ فلاکتزده مرا خیلی متأثر و مکدر ساخت • کشتی از نوع باد باندارهای سه دیرکهٔ بسیار بزرگی بود هنوز بعضی از کشتی نشینان غرقشدهٔ آن معلوم میشد بروی کشتی چهار مرد ویك زن را مشاهده کردم ، در آغوش زن یك طفل نیز موجود بود • بضیای الکتریك سیمای زن نیز معلوم میشد که جوان وخوشصورت است چراکه هنوز در آب تحلل نکرده بود • زن بیچاره طفلك نامراد خود را در آخر کار که آب کشتی را پر کرده است برای رهایی دادن از غرق بدو دست خود از سر خود بالا کرده است • طفل نیز چنان وضعیتی گرفته که گویا میخواهد که دستهای خود را بگردن مادر خود بیندازد • از وضعیتهای چهار نفر مردمان چنان معلوم میشد که در اثنای طوفان شدیدیکه بر کشتی پیش شده خودشان را بر ریسمانهای کشتی بسته اند، ولی چون غرق شدن کشتی را دیده اند کوشش میورزند که خود را از رهانند • تنها یك مرد ریش سفیدی که از وضعیتش معلوم میشد که کپتان کشتی باشد چرخ سکان کشتی را چنان وضع دلیرانه وساعیانه گرفته بود که بینندگان گمان میبردند که سفینهٔ خود را در قعر بحر محیط نیز راندن آرزو دارد !

از دیدن این منظرهٔ مدهشه متحیر و ساکت مانده بودیم • علی الخصوص چون دیدم که سگماهیان بسیار بزرگ خونریز بکمال استعجال بسوی سفینه شناوری دارند موهایم را بر بدنم راست کرد • سبحان الله این جانورهای خونخوار بچه حرص وشدت بر جسدهای بیچارگان مغروق هجوم بردند ! زیاده برین نتوانستم که ببینم ، چشمهایم را فرو بستم •

نوتیلوس که از طوفانهای مدهش سطح بحر خبر ندارد در قعر بحر بر اطراف این سفینهٔ طوفان زدهٔ مغروقه یك دوری اجرا نمود • در تختهٔ دنبال کشتی این کلمه هارا

که نام کشتیست بخواندم :

فلوریدا سوندرلاند

باب نوزدهم

وانیقورو

دیدن این منظرهٔ مدهشه برای دیدن دیگر آفات بحریه مقدمهٔ بازداشتن چشمان ما گردید . چرا که پیش ازین هوش و فکرما برای دیدن اینگونه دیدنی منتظر نبوده نوتیلوس بعداز نجاباز برفتار سریعانهٔ خود آغاز ورزیده در ۱۲ کانون اول از دور جزائر «پوموتو» رادیدم که این جزایر از ۱۳ درجه و ۳۰ دقیقه تا به ۲۳ درجه و ۵۰ دقیقه عرض جنوبی ، ودرمابین ۱۲۵ درجه و ۳۰ دقیقه و ۱۵۱ درجه و ۳۰ دقیقه طول غربی بقدر پنجصد فرسخ مسافه رادربرگرفته است جملهٔ این جزیره هابقدر شصت عدد جزیره های کوچك وبزرگست که مساحهٔ سطحیهٔ جملهٔ آنهاسیصدوهفتادمتروی مربع میآید ومهمترین این جزایرجزیره های « غامبیه » است که حکومت فرانسه آنهارا درزیر حمایت خودگرفته است اکثراین جزایرازگردآمدن « قورای » نام حیوانات صغیرة الحجم بعمل آمده است .

تصادف نوتیلوس راجزیرهٔ «کارمون تونر» سوق نمودکه این جزیره مهمترین جزایریست که درسنهٔ ۱۸۲۲ ازطرف کپتان سفینهٔ «مینرو ابال» کشف گردیده است . این جزیره وسایردیگر بعضی جزیره های بحرمحیط را « عرق اللؤلو » نام حیوانات خردهبینیه که ازجنس قورای میباشدولی خود قورای نیستند بعمل آور

ده پوست این حیوانات را یك مادهٔ کلسی پوشانیده است که رفته رفته باهمدیگر جمع آمده مانند پشته ها و رفته رفته بقدر کوهها شده جزیره وار از سطح بحر بالا میبرایند ، و استاد چابکدست باد بمرور اعصار بران خاکها و تخمهای نباتات را ریخته جزیرهای مکمل منبت بعمل میآورد .

نوتیلوس وقتیکه از بیخ این جزیرهها در قعر بحر میگذشت عرق اللؤلؤهارا از بسیار نزدیك تماشا کردم و آثار جسیمهٔ که بمیدان آورده اند برأی العین بدیدم . یعنی همهٔ این جزایریکه جسامت و بزرگئی آنها را بیان کردم از وجود تحجر شدهٔ همین حیوانات خرده بینیه متشکل شده اند .

قونسه ی ازمن پرسیدکه :

— آیا این استادان چابکدست خرده بینیه درچقدر وقت چقدر جای ساخته میتوانند ؟

من — بنا بر قول متفنین علوم حکمیه دریك عصر هشت انگشت جای میسازند !

ازینسخن ، رفیق مرا حیرت گرفته گفت :

— پس معلوم میشود که برای وجود یافتن این اراضئی که می بینیم یکصدو نودهزار سال لازم آمده است !

من — بلی همچنینست ! ولی متحیر مشوزیرا وجود یافتن زغال سنگ نیزکه از حالت نباتیت بحال معدنیت دراید بمرور یافتن زیاده تر از یمدت محتاج است .

وقت صبح چون نوتیلوس برسطح بحر برامد جزیرهٔ قلرمون تونر را بخوبی تماشا کردم . سطح ایجزیره پست و خیلی پر درخت مینمود . اراضئی آن که از آشیانه های عرق اللؤلؤها بوجود آمده بواسطهٔ گرد باد های طوفانئی عظیم بمرور اعصار بیشمار طبقات خاکی پیدا کرده است ، وروزی ازروزها بازکدام گرد باد شدیدی

بعضی تخمهای نباتات را از اراضئی قریبهٔ همجوار آن آورده دران پاشانیده است ،
بارانهای موسم را طبقات خاکی جذب کرده چشمه سارها بعمل آورده وتخمهای
درختان ونباتات پرورش یافته بهرطرف ریشه دوانیده است حیوانات پرنده نیز
بهپر و از از اطراف آمده دران اشجار آشیان نهاده اند ، جزنوعه های بعضی خزنده
هارا باد و بعضی را امتزاج عناصر خاك و آب بوجود آورده است که فاعل حقیقی
وخلاق یگانهٔ اینهمه ذات متعال حضرت مسبب الاسباب واجب الوجود جل
اسمه است که برای خلقت اشیا اسبابهای بدیعهٔ گوناگون طبیعت را خلق وتکوین
فرموده است .

وقت شام جزیرهٔ قلرمون تون از چشم ما نهان گردید ، جهت حرکت نوتیلوس
تبدیل یافت یعنی بعد از انکه ما رجای را دردایرهٔ طول بی و پنجم درجه قطع نمود
بسمت غرب شمالی توجه نمود .

در یازدهم کانون اول جزیره های « سوسیه ته » و « تاتی » را در جهت شرق
خود گذاشته براهی که داشتیم دوام نمودیم . وقتیکه ازما بین جزیره « تابور » و
جزایر « سیاحین » میگذشتیم پراکنه نه هزار وهفتصد میل مسافه را نشان داد که از ابتدای
حرکت تا به اینهم قطع کرده بود . ازینجاها چون میگذشتیم بعضی خاطره های تاریخی
بخاطرم آمد . چراکه درجزیرهٔ تابور کپتانها و طایفه های سفینه های « آرغو » و
« اوینس » و « دوق پور تلاند » ازدست وحشیان بومئی آنجا محو گردیده اند .
ودر جزیرهٔ سیاحین نیز « کپتان لانغل » که از رفقای سیاح مشهور « دولاپه روز » بود
تلف گردیده است . بعدازان جزیرهٔ « ویتی » را مشاهده کردیم که درینجا کپتانها و
طایفه های کشتیهای « اونیون » و « نانت » را وحشیها تلف کرده اند .

این جزایر وجزیره های « و یتی‌له وو » و « وانو عالو » و « قاند وبون » را در سنهٔ ۱٦٤۳ « تاسمان » نام سیاح مشهور کشف کرده است که درهمین سال « توریچللی » نام حکیم آلت « میزان الهوا » را اختراع کرده بود . بعد از تاسمان درسنهٔ ۱۷۱٤ « قوق » نام سیاح مشهور ، ودرسنهٔ ۱۸۲۷ « دومون دورویل » آمده این جزایر که مجموع آنرا جزایر سیاحین مینامند تحقیق وتدقیق کرده اند . اسرار مغروقیت دو لاپه روزرا اول‌بار « کپتان دیللون » در دریاچهٔ « بایلا » که نوتیلوس درینوقت دران درامده است کشف کرده . درین‌دریاچه فوق العاده لذیذ استریدیه پیدا میشود .

دربیست‌و پنجم کانون اول نوتیلوس درمابین‌جزایر « هبرید جدید » بقطع مسافه آغاز نهاد . انجا درسنهٔ ۱٦۰٦ ازطرف « کرو » نام سیاح کشف گردیده ودر سنهٔ ۱۷٦۸ « کنویل » نام سیاح داخل‌آنرا گشت وگذار نموده است . ودرسنهٔ ۱۷۷۳ قوق آنرا هبرید جدید نام نهاده است .

مدت هشت روزاست که کپتان نمورانديده ام دردالان نشسته برروی خریطه موقع نوتیلوس راکه درینوقت درکجاست میپالیدم . درین اثنا کپتان نموماننده که پنج دقیقه پیش ازین ازمن جدا شده‌باشددردالان درامد ، وبمن نزدیکشده انگشت خودرابریك نقطهٔ خریطه نهادوگفت :

— وانیقورو ، نوتیلوس درینوقت درجزیرهٔ وانیقوروست .

اینسخن برمن خیلی‌تأثیرنمود . چراکه سفاین دولاپه روزدرهمین‌جزیره بسنگ برخورده وغرق گردیده است پرسیدم که :

— کپتان ، آیااین جزیرهٔ راکه « بوسول » و « آسترو بال » نام سفینه ها دران غرق گردیده است زیارت کرده خواهم توانست ؟

— اگر بخواهید چرا نمیتوانید !

— چه وقت به وانیقور خواهیم رسید ؟

— اینستکه رسیده ایم !

در پئی کپتان بسطح کشتی برامدم . در جهت شمال شرقی دوجزیرهٔ وولقانیك بنظرم مصادف شد . اطراف آن باخر سنگهای قورا ی محاط شده بود . دورهٔ آن بقدر چهل میل میآمد . جزیره ازساحل تابه کوهی که بقدر چارصدو هفتاد قولاج بلند مینمود بکمال سبزی و پردرختی امتدادیافته بود . نوتیلوس از آنبای بسیار تنگی مرور کرده در سنگلاخی که از جزیره دردریا ریخته شده بوددر آبی که بقدر سی چهل متر و عمق داشت بر سطح بحر بسوی جزیره پیش رفت . یکچند نفر وحشیانیرا دیدم که اززیر درختان سایه انداز جزیره بکمال حیرت وتعجب بسوی نوتیلوس میدیدند ، وسفینه هرچه که پیشترشده میرفت آثارحیرت ودهشت شان بیشتر میشد . آیا این جسم سیاه مدهش بزرگ را یك جانور دهشت پروری گمان نخواهند کرد ؟

درین اثنا کپتان نمواز معلوماتیکه درحق غرق شدن سفینه های « لاپه روز » داشتم پرسید . گفتم :

— آنچه که دیگر مردمان میدانند منهم همانقدر معلومات دارم .

کپتان کمتری تبسم مستهزیانهٔ کرده گفت :

— آیا مهربانی کرده میگوئید که مردمان چه میدانند وچه دانسته اند ؟

منهم احوالی که ازنتیجهٔ پالیدن وتحریات دومون دورویل بمرتبهٔ ثبوت واصل شده بود حکایه نمودم که نتیجهٔ مآل آن بدینصورتست :

درسنهٔ ۱۷۸۵ قرال فرانسه « لوئی شانزدهم » برای کشفیات ارضیه دوکشتی

بسیار بزرگ ومتینی که دران اوقات ازکشتیهای جنگی شمرده میشد حاضر گردانید، نام این کشتیهایکی «بوسول» ویکی» استروبال» بود . قرال مذکور «کپتان دولابه روز» و «کپتان ده لا نژ» را درین کشتیها نشانده برای کشفیات روی زمین مأمور گردانیده بود ولی بعدازانکه کشتیهای مذکورازبندرگاه مما لك فرانسه بادبان کشای هزیمت گردید دو باره ازانها هیچ خبری واثری پدیدار نشد .

حکومت فرانسه ازغیبوبت آن دوکشتی وکپتان های نامدار خود دوچاراندیشه شده بازدوکشتی دیگرکه یکی «ره شه رش» ودیگری «اسپه رانس» نام داشتند در زیرادارهٔ «دانترقاستو» نام کپتانی تودیع نموده باد بانکشای البحار محیط گردانید .

جستجووتحریات این دوسفینه نیزبی ثمرماند یعنی بی آنکه ازکشتیهای گمشده اثری بیابد خودش نیز باچند نفرطایفهٔ خود محووتلف شدند .

دلایل وامارات پاره پاره شدن وغرق گشتن کشتیهای په روز را اول بارکسیکه بدست آورده هما نا «کپتان دیلونست . مومی الیه درسنهٔ ١٨٢٤ دراثنایی که از جزایر «هبرید جدید» میگذشت یك سیمساربومئی آن جزایردریك قایقی نشسته به سفینهٔ او آمد ، و یك شمشیرقبضه نقرهٔ را بروفروخت ، وچون کپتان دیلون سیمسارمذکوررا استنطاق نمود گفتند که پیش ازدوسال درجزیرهٔ وانیقورودوکشتئی مردمان اوروپایی درانجاغرق گردیده است . دیلون دانست که این کشتیان غرق شده بهمه حال ازکپتان په روزاست . وخواست که درانجارفته تحقیقات اجرا نماید ولی بطوفان شدیدی گرفتارآمده به کلکته آمد و این کیفیت را بحکومت انکلتره خبرداد .

درین اثنا حکومت فرانسه بی آنکه هنوزازین کشفیات دیلون خبرشود «دومون

دورویل » نام کپتانی را برای جستجوی په روز فرستاده بود ، دورو یل بقد ردو ماه درجزایر بحر محیط جستجو نمود ، نهایت از زبان بعضی بالیه شکاران شنیدکه در جزیرهٔ نیقورو بدست وحشیان آنجابعضی اسلحه ونشانهای فرانسیس دیده شده است ، لهذا با آنطرف متوجه گردید ، درسنهٔ ۱۸۲٦ به نیقو پیانام جزیرهٔ واصل گردید ، وازانجا یك ره بلدی گرفته بهمین جزیرهٔ وانیقورو بیامد ، در ۱۲ ماه شباط درینجا مواصلت کرد ، دوروز دراطراف جزیره باسفینهٔ خود گردش نمود نهایت بهمین دریاچهٔ که نوتیلوس حالا دران است داخل گردیده لنگر انداخت ،

در ۲۳ ماه مذکور بعضی از افسران سفینه وچند نفر طایفهٔ مسلح بخشکه برامده جزیره را دور وتفتیش کردند دراول امر اهالئی وحشیهٔ جزیره از یشان کناره جوئی واجتناب ورزیدند ولی چون دانستند که ایشان به آنها غرضی ندارد ، وبرای کشتی های غرق شدهٔ سابقه تجسس و تفحص دارند لهذا به آنها پیش آمده کپتان دوم « موسیو ژاکینه » را با همراهان اوبجائیکه کشتی های پروز قضا زده شده بود بر دند ، درانجابعضی لنگرها وگله هاوطوپها یافتند ، به بسیار زحمت یك عدد طوپ ، و یك لنگر را که نام سفینهٔ استروبال بران محکوك بود کشیده بسفینه آوردند ،

دومون دورو یل درجائیکه کشتیهای په روز غرق شده بود یك هیکل اهرام شکلی ساخته ونام په روز را بران نوشته عودت نمودکه طوپ ولنگر مذکور درینوقت درموزه خانهٔ بحریهٔ فرانسه موجود است ، این بود خلاصهٔ حکایهٔ سفینه های بوسول واستروبال که به کپتان نمو بیان کردم ، کپتان نمو گفت :

— بیائید که فرو آئیم !

بدالان آمدیم ، نوتیلوس درزیر آب غوطه خورد ، پنجره های نوتیلوس باز

گردید • در پیش پنجره آمده بنظارهٔ قعر بحر مشغول گشتم • در میان انواع نباتات بحری آلات وادوات مختلفهٔ مابقئی کشتی را دیدم که بعضی در ریگها پنهان و بعضی نمایان بود • من بدیدن آنها مشغول بودم که کپتان بسخن آغاز کرده گفت :

— معلم افندی ! به بینید که کپتان لاپه روز ورفقای اوچقدر مسعودانه وبختیارانه در بستر زمین بخواب راحت ابدی رفته اند • برای کشتیبان حقیقتاً که ازینجا خوبتر مزاری تصور نمیشود • درمیان قورایها مدفون گشتن خیلی استراحت بخش است • ازجناب حق دایما تضرع ونیازمیکنم که مرا ورفقای مرا در دیگرگونه مزار مدفون نگرداند •

باب بیستم

آبنای تورس

در ۲۸ ماه کانون اول نوتیلوس ازسواحل جزیرهٔ وانیقورو جداشده بکمال سرعت بسمت جنوب غربی رهسپار عزیمت گردید • در ظرف مدت سه روز هفصدو پنجاه فرسخ مسافه‌را قطع نمود • دوروز بعد پرا کنه از نقطهٔ حرکت ما قطع کردن یازده هزار و سه صدو چهل میل مسافه را نشان داد •

در پیش روی ما سواحل مدهشهٔ جزایر قطعهٔ اوسترالیا که اکثر آنها از پشته های قورایها متشکلست و برای سیرسفاین خیلی مهلکست پیش مانده • این سنکلاخ بحری که بقدر سه صدو شصت فرسخ امتداد یافته خیلی دیدن آنرا آرزو داشتم ولی نوتیلوس لوحه های معدنی شکم خودرا بازکرده بجاهای بسیار عمیقی فرو آمده ازدیدن آن سوا

حل که دریا در انجاها خیلی متموج وهمیشه مانند رعد صداها بر میآرد محروم ماندم .
سفینهٔ سیاح مشهور قوق در سنهٔ ۱۷۷۰ درهمین سواحل به پشتهٔ از قورا بها بر خورده قضازده گردیده بود . بعدازانکه ازسواحل قورا بها گذشتیم سواحل «پاپو آزی» معلوم شد . درینجا کپتان نیت مر ورخود را از آبنای «تورس» به بحر محیط هندی بیان نمود . آبنای تورس بسبب سنگلاخهای جسیم ووحشیانی که در اطراف آن ساکن هستند خیلی مهلك شمرده میشود این آبنا جزیرهٔ جسیم پاپوآ که آنرا گینهٔ جدید میبامند از قطعهٔ اوسترالیا تفریق داده است .
گینهٔ جدید چارصد فرسخ طول ، ویکصد وسی فرسخ عرض دارد . مساحهٔ سطحیهٔ آن چهارهزار فرسخ مربع جغرافیست . از درجهٔ صفر و ۱۹ دقیقه تا به ۱۰ درجه و ۲ دقیقه جنوباً عرض اوست ، واز ۱۲۸ درجه و ۲۳ دقیقه تا به ۱٤٦ درجه و ۱۵ دقیقه دایرهٔ طول واقعشده است . این جزیره در سنهٔ ۱۵۱۱ از طرف «فرانسیسقوسرانو» ی پورتگیزی کشف شده است . بعد تا به سنهٔ ۱۸۲۷ بسیاری از سیاحین رفت و آمد کرده است . وحشیان اینجزیره خیلی مدهش وخونخوارند منهم خیلی آرزومند بودم که ازین وحشیان یکی را ببینم .
نوتیلوس به مدخل آبنای تورس که مهلکترین آبناهای کرهٔ ارض شمرده میشود نزدیك گردید . ازین آبنا کشتیبانان بسیار ماهر نیز بگذشتن جسارت نمیکنند . اول کسیکه ازین آبنا با کلوگاه گذرنموده «لویی پاژده ترس» نام کپتانست که از بحر محیط جنوبی آمده ازین کلوگاه به «مالیزیا» گذشته است . ثانیاً کپتان «دومون دورویل» نیز ازینجا درگذشته است ولی خیلی مشکلات و تهلکهٔ عظیمی برایش پیش آمده است اینست که دینبار نوتیلوس که از هیچ تهلکهٔ بحری پرواندارد باسنگلاخ

های مخوف قورابهای این آبنا بجنگ و محاربه پیش میرود .
آبنای تورس اگرچه سی و پنج فرسخ عرض دارد اما آنقدر جزیره های کوچك کوچك و پشته ها وسنگلاخها دران موجود است که مرور از ان خیلی مشکل و تهلکه ناکست . ازانرو کپیتان نمو احتیاط را لازم دانسته به بسیار آرامی و آهسته گی نوتیلوس را سوق نمود .

نوتیلوس بر سطح بحر بکمال آهسته گی واحتیاط درمیان جزیره ها وسنگلاخهای آبنای تورس پیش میرود . از نحال ما نیز استفاده کرده بارفقای خود بر سطح سفینه که دیگر هیچکس درانجا نبود برامده بنظارهٔ اطراف مشغول شدیم . خریطه های بسیار مکمل این گلوگاه را در پیش گذاشته راه های که نوتیلوس بران میگذشت دران دیده تطبیق مینمودم . دراطراف نوتیلوس دریا بکمال شدت جریان مینمود وبا سنگلاخها مصادمه کرده کف های سفید بعمل میآورد ورعد آسا صداها رمیکشید . ندلاند گفت :

— بسیار بد دریا !

من — بواقعیکه بسیار بد ! اگر بایك پشته سنگی مصادمه بعمل آید پاره پاره خواهیم شد .

براستی که موقع ما بسیار تهلکه ناك بود ولی نوتیلوس بکمال سهولت ازمیان جزیره ها وسنگلاخها راه برای خود پیدا کرده بطرز مار پیچ میگذرد . از پیش روی جزیرهٔ (مووری) گذر نموده بمرگاه (کمبرلاند) توجه نمود . ودرمیان سنگلاخهای بیشمار گاه گاه (موده) وجزیرهٔ (تونه) برفتار آغاز نهاد . من بحیرت افتادم چرا که این راه خیلی تهلکه ناك دیده میشد . حتی بسیار کشتیها درهمین جا بسنگ برخوده است اما کمتری نگذشته بود که باز تبدیل استقامت ورزیدو بطرف غرب برگشته بجزیرهٔ (که بهروعار) متوجه شد درین اثنا تمام وقت زوال بود جزیرهٔ مذکور نیز بقدر دومیل

دور بود که رفته رفته نوتیلوس به آن تقرب میورزید . کمتر از یك میل بجزیره مانده نوتیلوس میخواست که از مابین دو سنکلاخ مرور کنند که به ناگهان یك مصادمهٔ بوقوع آمد . ار شدت مصادمه بر پشت افتادم . مگر نوتیلوس از زیر بریك سنکی نشسته وبیك پهلو یکقدری میل کرده غیر متحرك بماند . چون برپا خواستم کپتان نمو وکپتان دوم را دیدم که بر سطح کشتی آمده وبحال سفینه نظر کرده بزبان خود بعضی چیزها گفتند .

به بینید که در چگونه حالت مانده ایم : طرف دست راست ما جزیرهٔ که به روعار که بزرگترین جزیره های این آبنایست بکمال سبزی و پردرختی نمودار است بسبب آغاز یافتن جزر در طرف شرق وجنوب بعضی پشته سنگها از دریا بیرون برامده است . نوتیلوس در میان دریا از زیر برروی پشته سنکی نشسته است درچنین دریا که مدجزر آن خیلی کمست رهایی یافتن نوتیلوس خیلی مشکل مینماید . مع ما فیه در سفینهٔ ماخسا رت بسیاری بوقوع نیامده است . زیرکشتی اگرچه برسنگ تصادف نموده ولی هیچ سوراخ وشکسته گئی به آن راه نیافته است . تنها بروی سنگ بسبب کشتی آب بند مانده است . بنا برین اگرچه بیم غرق شدن نیست ولی بیم آن هست که ابدیاً در همین جاغیر متحرك بماند پس وای برحال کپتان نمو !

من بهمین افکارها منفکر مانده بودم که کپتان نمورا دیدم که خیلی ساکن ومستریح ایستاده است . لهذا به او نزدیکشده گفتم :

— به بدتهلکهٔ گرفتار آمدید کپتان !

— نی معلم ! تهلکه نیست ولی یك حادثهٔ بی اهمیتی پیش آمده است .

— اما چنان حادثهٔ بی اهمیتی که شمارا ابدیاً مجبور برماندن خاکی که ازان نفرت دا رید بسازد !

کپتان نمو بیك صورت بسیار غریبی بسوی من نظر کرده گفت :

— نوتیلوس در تهلکه نیست . هنوز بسیار وقتها شمارا درقعرهای ابحار محیط خواهد گردانید . امروز پنجم ماه کانون ثانیست . چهار روز بعد ماهتاب بحالت بدر تمام میدراید . درانوقت قمر مد دریارا خیلی بلند میکند و نوتیلوس را وامیرهاند .

اینرا گفته کپتان نمو با کپتان دوم فرو آمدند . ندلاند بمن نزدیکشده گفت :

— خوب . بگوئید که چه خبر است افندی !

— در نهم ماه کار تمام میشود . تابه آنوقت بکمال استراحت مد را انتظار میکشیم . چراکه کرهٔ قمر دران روز مارا میرهاند !

— چه ؟ کرهٔ قمر مارا میرهاند ؟

— بلی بلی ندلاند !

— معلم افندی . این سخنها خامست ! محقق بدانید که بعدازین نوتیلوس نه درروی بحر ونه درزیر بحر شناوری نخواهد توانست ! بجز آنکه آهنهای کشتی خودرا خروار یك شاهی بفروشد بدیگر هیچ کار نخواهد آمد ، اگر ازمن میشنوید وقت و فرصت آن آمده است که خودرا از رفقت کپتان وارهانیم !

— دوست من ندلاند ، من مانند شما بزودی گرفتار نومیدی نمیشوم . چهار روز بعد می بینیم که چه میشود ! آمدیم برفکر فرار کردن ، اگر نوتیلوس درسواحل اوروپا بدینحالت گرفتار میآمد البته که فرارکردن معقول ومقبول مینمود . اما درینجا مردود وغیر مقبولست .

— خوب ، هیچ نباشد بخشکه هم برامده نمیتوانیم به بینید که در پیش بینئی ما یك جزیرهٔ معلوم میشود ، بران جزیره درختان دیده میشود ، البته که بران در

ختان میوه هم خواهد بود، در جنگلهای آن طبعاً حیوانات نیز موجود است. یکچند دانه از ان حیوانات را زده واز گوشت آنها یك کبابی تناول کردنرا خیلی آرزو دارم.

قونسه ی — در یخصوص ندلاند حق بدست دارد منهم به این فکر مشترکم. برای فراموش نکردن راه رفتن بر زمین، وخوردن گوشت حیوانات زمینی رفتن بجزیره را خیلی مناسب می بینم. اگر افندی ار کپتان در ینباب یك اذنی بطلبد بدنخواهد بود!

منهم بفکر رفقا موافقت کرده به نزد کپتان آمده کیفیت بیرون برامدن ویك شکار کردنرا بیان کردم کپتان بکمال خشنودی رخصت داد. حتی عهد وپیمان هم نخواست. چرا که میدانست که در یجرد هاوحشیان آدمخوار موجود است که ما هیچکام خود در القمهٔ آنها نخواهیم کرد. وامارت نونیلوس را باز بران مرجح خواهیم شمرد.

روزدیگر کپتان موفایقی کوچك نوتیلوس را بما تسلیم نمود. تفنگ وتبر وبعضی لوازمات را گرفته درقایق نشستیم. من وقونسه ی به پارو کشیدن وندلاند بچرخ دادن سکان آغاز نهاد وازکمال مسرت غزل سرائی گرفت. مانند بنده ی که از بندخانه آزاد شده مسرور ومممنون مینمود، وقونسه ی را مخاطب نموده میگفت:

— قونسه ی، گوشت میخوریم! گوشت! هم چه گوشت! گوشت حیوان بری! ترا بخدا راست بگو کبابی که بر روی آتش انداخته بخوریم وبوهای آن دماغ مارا تازه بکند بد گفتنیست؟

قونسه ی -- چپ شو! آبهای دهن مرا ریختی!

من — دراول امر به بنیم که آیا در یجزیره شکار پیدامیشودیانی! واگرباشد مبادا حیوانی باشد که مارا شکار کند،

ند — او! بخدا اگر پلنگ هم بگیرم بیاید تا از گوشتش کباب نخورم واگذار نخواهم شده

من — بی پروایی خوب نیست احتیاط باید کرد .

ند — مترسید معلم افندی ! شما به کشیدن پرهاسعی وقوت کنید . بعدار بیست و پنجدقیقه کباب بسیار اعلا بشما تقدیم خواهم کرد .

ساعت هشت ونیم بود که بلاعارضه قایق برریگزارهای ساحل توقف نمود .

باب بیست و یکم

چارروزدرخشکه

وقتی که به خشکه پا نهادم بحقیقت بیك هیجان عجیبی دوچارشدم . حالا نکه دو ماهست که پای مابرروی زمین برنخورده است . ندلاند پایهای خود را برزمین بیك صورت بسیارحریصانهٔ میفشرد .

بعدازیکچند دقیقه ازساحل بقدریك تفنگ رس راه دورشدیم . هرطرف افقرا یك کسوهٔ سبزی پوشانیده بود . اشجارونباتات مختلفهٔ رنگارنگ اطراف را احاطه کرده بود . ندلاند درین اثنا یك درخت جوزهندی رادیده ازمیوه های آن یکچند عدد برکند جوزها راشکستانده شیرآنرا بنوشیدیم . ومغزآنرا بکمال اشتها بخوردیم . امابچنان حرص واشتهائیکه تعریف قبول نمیکند . ندلاند گفت :

— چه لطیف میوه ایست !

قونسه ی — هم بسیارلذیذاست .

ند — ازین میوه اگرمقداربسیاری با خود به سفینه ببریم گمان میبرم که کپتان نمو آزرده نخواهد شد ؟

من — آزرده نخواهد شد امابد من خودهم نخواهد زد .

قونسه ی — ما هم ممنون میشویم چراکه تنها برای خود ما میماند .

من — بوا قمیکه جوزهندی میوهٔ بدگفتنی نیست اما همهٔ قایق خود رابااین میوه پرنکنیم به بینیم بلکه خوبتر ونا فعتراز ان دیگر چیزها هم بیابیم . اگر سبزی کاری خوبی یافتیم هم بد نخواهد بود !

قو — بلی افندی حق میگوید . درقایق سه جای تقسیم کنیم یکی برای میوه ، یکی برای سبزه ، یکی برای شکارهائیکه هنوز اثری ازان ندیده ایم .

من — بسیار خوب ! امااز حالا هنوز از نیافتن شکار مأیوس نشویم . پیشتر برویم اما احتیاط را هم از دست ندهیم چراکه اگرچه تابحال جزیره خالی مینماید اما بلکه ساکنان مدهش هم داشته باشد آنها هم در انتخاب کردن شکار ما یان مشکلپسندی نخواهند کرد .

ند — چه میکنی که در آدم خواری هم یك لذتیست هرگاه کدام وحشی هم بدستم بیاید برکباب آنهم صرفه نخواهم کرد .

قو — چه میگویی ند ؟ آیا آدمخواری را پیشه میکنی اگر چنین باشد من بر جان خود امین نخواهم شد زیرا هر دوی مادریك اوتاق میخوابیم مبادا که یك روزی صبح چون برخیزم به بینم که پایها و دستهای مراخورده باشی !

ند — دوست من قونسه ی ! بیغم باش ، من ترا بسیار دوست دارم . تا بسیار ضرورت نیفتد ترانخواهم خورد .

قو — باور نمیکنم . افندی از برای خدایك شکاری پیدا کنیم که حرص این آدمخوار را تسکین بکند وگرنه برای شما خدمتکار مفقود خواهد شد .

درین اثنا چشم ندلاند بریك درختی برخورد که آنرا بشناخت وگفت :

— اینست درخت نان ، حالا یك گوشت باقی ماند .

بواقعیکه این درخت « آرو یا قوس » بودکه بدرخت نان مشهور است . ندلاند همان یك آتشی افروخته وازمیوه‌های این درخت یکچند عدد کنده در آتش پخته کرده همهٔ مابکمال اشتها ازان بخوردیم بواقعیکه خیلی لذیذ وتماماً بنان گندمی مشابهت در لذت میرسانید .

بازبراه افتادیم که شاید یك شکاری پیدا کنیم درختان کیله نیزیافتیم هم خوردیم وهم مقدار بسیاری باخود برداشتیم . درخت اناناس رانیز پیدا کرده ازمیوه های بزرگ آن نیزخود را محروم نگذاشتیم .

ندلاند به پیش افتاده هر میوه وسبزهٔ نافعی که میافت کنده درتوبرهٔ که به شانهٔ خود آویخته بود می انداخت . قونسه ی گفت :

— دوست من ، حالا چیزی کمبودی برایت نماند نی ؟

— نی . هنوز کمبودی بسیاراست چراکه میوه ها وسبزه ها چیزیست که بعد از گوشت کباب خورده میشود حالآنکه هنوز به اصل مسئله نرسیده ایم .

من — براستی که همچنینست ند . توبما کباب وعده کرده بودی حالآنکه تا بحال هیچ چیزی ازان وعده بما نشان ندادی .

ند — یکقدری صبر بفرمائید بهمه حال یا حیوان پوست دار چارپا ، یا حیوان دو پای بالدارخواهیم یافت . اگردرینطرف جزیره نباشد در دیگرطرف جزیره بهمه حال خواهد بود .

قو — اگرامروز نشود فردا خواهد شد چراکه شام نزدیکشدا گربقایتی خودرا

برسانیم بد نخواهد بود !

ند — چرا عجله میکنی قونسه ی !

قو — چونکه پیش از شام بسفینه عودت باید کنیم .

ند — اما حالا ساعت چند است ؟

قو — نزدیك به دو میآید .

ندلاند بکمال تأسف یك آهی کشیده گفت :

— امان یاربی انسان وقتی که برروی زمین میگردد وقت چسان چابك میگذرد ؟

قو — عودت کنیم .

بر راه جنگل به عودت آغاز نهادیم در راه کرم بیابانی نیز یافتیم مقدار بسیاری از ان نیز جمع کردیم . یکنوع کوچك فاصولیه وسیبهای زمینی هندی نیز پیدا کرده در میان سبزه های جمع آوردهٔ خود داخل گردانیدیم و بجائیکه قایق خود را بسته بودیم آمدیم . درین اثنا بنظر ندلاند درختان بسیار بلند خرما که مخصوص قطعهٔ مالیزیاست برخورد اگرچه وقت نمانده بود بازهم حرص ندلاند تسکین نیافت تا مقدار کافی از ان برکنند .

ساعت پنج بود که میوه ها وسبزه هائیکه یافته بودیم همه را به قایق گذاشته به نوتیلوس آمدیم . در نوتیلوس هیچ کسی را ندیدیم ، چنان پنداشتی که هیچکس در سفینه موجود نیست . من بکمرهٔ خود ، ورفقا بکمرهٔ خود رفتیم در انجا طعام خود را برسفره حاضر یافته بعد از طعام بخواب رفتم .

روز دیگر ٦ کانون ثانی بود که باز برسطح کشتی برامدم ندلاند وقونسه ی را دیدم که پیشتر از من در انجا آمده بودند و منتظر من بودند . در کشتی هیچکس دیده

نمیشد . قایق مادرجائیکه دیشب آنرا باریسمان بکنار سفینه بسته بودیم بحال خود باقی بود . ندلاند درینبار بدیگرجهت جزیره رفتن میخواهد تاآنکه شکاری بدست آرد . باطلوع شمس به قایق نشستیم وبکمال سهولت بساحل واصل شدیم .

قایق خود را محکم بسنگها بسته بشرطیکه ندلاند بهرطرفیکه بخواهداورا پیروی کنیم براه افتادیم . ندلاند بطرف غرب ساحل روانه شد . بیك وادی که اطراف آنرا جنگلهای بسیارلطیفی احاطه نموده بود داخل شدیم .

صداهای انواع مرغان اشتهای ندلاندرادوبالا نمود، ولی هرچه سعی کردم یکی رازده نتوانستیم چراکه بسیاردورمیگریختند . ازین نیزمعلوم میشدکه جزیره خالی نباشد چونکه مرغها انسانرا میشناسندکه تاچه درجه مضرمخلوقیست . وقت ظهربودکه بوسط جزیره واصل شدیم، ولی هنوزهیچ شکاری بدست مانیفتاده بود . شکمهای مابسیار گرسنه شده بود ولی قونسه ی درین اثنایك کبوترصحرایی ، وندلاندیکمرغ بسیار خوشنمایی رنگین بالی را شکارکرده وبکمال چابکی یك آتشی حاضرکرده مرغانرا کباب وگرسنگی رابدان تایکدرجه دفع کردیم .

من — خوب ندلاند حالا چه کمبودی ماند شکارهم شد ، میوه وسبزه هم خوردیگرچه ؟

ند — کمبودی هنوز آنست که یکحیوان چارپایی بگیربیارم تاازان یك کابا صدیی پخته بخورم شکارمرغها بچه بازی ومزهٔ دهنست .

من — راست گفتی ندلاند ، منهم اگریك مرغ جنت رانگیرم ممنون نمیشوم .

قو — پس چون چنینست برشکارخود دوام ورزیم اما بسوی ساحل سعی کنیم که نزدیك شویم .

بحقیقت که رأی قونسه ی بر صواب بود چرا که احتیاط از لوازمات ست . بقدر یکساعت در جنکل بسوی ساحل رهسپار شدیم . مرغان جنت در جزیره بسیار دیده میشد ولی وا اسفا که بکرفتن و شکار کردن یکی ازانها . وفقیت حاصل نمیشد درین اثنا که قونسه ی در پیش میرفت دفعةً یك چیزی را کرفته بتاخت در پیش من آورد . چون نیك نظر کردم دیدم که مرغ جنت است فریاد براوردم که :

— هزار آفرین قونسه ی !

قو — به اینقدر مدح وثنای افندی نمی‌ارزد .

من — نی قونسه ی بسیار شایان ستایشی چونکه ایمرغ را زنده وبدست شکار کردن کار هر کس نیست .

قو — اما اکر افندی خوب به بینند میدانندکه لایق اینقدر مدح یك کاری نکرده ام چرا که ایمرغ بیهوش ومست لا یعقل است .

من — آیا مستست ؟

قو — بلی مستست . چرا که در پیش غار کربهٔ مشك از بوی آن بیهوش افتاده بود و کربه میخواست که بروحمله آردکه من رسیدم .

براستی چون نظر کردم همچنین بودکه قونسه ی میکفت . ایمرغ ازمرغهای بسیارمعتنا ئیست که درممالك پاپو آها وجزایر مالیز یاخصوصست طول آن سه دسیمتره وسرش خیلی کوچك وچشمانش نزدیك منقارو رنکهای بسیار عجیب وغریبی ملونه است که دررنکینی پرهـاوزینت شکل وشمایل بهترین نوع طیور شمرده میشود . منقارش زرد، پاهاو پنجه هایش سیاه، بالهایش برنك لعل سرخ ، سروکردنش نارنجی ، کلویش زنکاری، شکم وسینه اش برنك پوست جلغوزه ، دمش خیلی بزرك ومانند

ابریشم نرم و سیمابیست مالیزیان اینمرغ را « آفتاب مرغ » و اوروپائیان مرغ جنت مینامند .

بسیار تأسف کردم که اگر ممکن میبود که اینمرغرا به باغچهٔ حیوانات پاریس ارسال میتوانستم . زیرا در انجا زندهٔ اینمرغ موجود نیست . اما چه سود که این کار غیر ممکن مینمود . من اگرچه بگرفتن اینمرغ بمقصد رسیدم اما ندلاند هنوز بشکار کردن حیوان چارپایی موفق نشده است .

درین اثنا بیك بیشه زاری واصل شدیم که خیلی درختان کوچك بهم پیوست داشت . دفعةً از پیش روی ما چند عدد حیوانی که آنرا « قانغورو » مینامند بتاخت شدند . هر سه نفر ما نشان گرفته بگله های الکتریکی سه عدد از انهار امانند صاعقه زدهٔ بر زمین غلطانیدیم .

ایحیوان نیز از حیوانا تیست که مخصوص همین نواحیهاست . گوشتش خیلی لذیذ وخلقتش خیلی غریبست پا های پس آن بسیار دراز ، ودستهای پیش او بغایت کوتا هیست . و قتی که براه میرود بصورت خیززدن وجهیدن میرود . ایحیوان از نوع حیوانات ذوات الکیس است یعنی در شکم شان یك کیسهٔ زائدی موجود میباشد که چوچه های خود را دران میپرورانند .

قانغورها ئیکه هدف گله های ما شده بودند هریك بقدر یك آهوبرهٔ می آمد . ندلاند از مسرت بسیار در پوست نمی گنجید .

ساعت شش بود که بساحل رسیدیم . قایق را بجای خود یافتیم . ندلاند همان بدر دادن آتش وحاضر ساختن طعام شام مشغول گردید . ندلاند در فن آشپزی بسیار مهارت بخرج رساند . کبابها را بچوبها در کشیده برروی آتش صف نمود . بوی لطیف آن بهوا پیچید . دهنم پرآب گردید . مگرمنهم بقدر ندلاند شکمپرور بوده ام ولی از

خود خبر نداشتم .

طعام ما بسیار بکمال آراسته شد . از یکطرف کباب از یکطرف نان درخت نان وکیله وسبزه وخرما حاضر شده بود بکمال اشتها نان میخوردیم که دفعةً یك سنکی پرتاب شده درسفرهٔ ما برخورد ، ودر پی آن یك بردیگر سنك ریختن آغاز نهاد .

باب بیست ودوم

صاعقهٔ کپتان نمو

قونسه ی گفت :

— سنك آیا از آسمان میریزد ؟

هنوز این سخن بدهنش بود که یك سنکی آمده لقمهٔ که بدست داشت وبدهن میخواست ببرد از دستش بپرانید . چون بطرف جنکل نظر کردم یك کله وحشیان خونخوار برهنهٔ نیزه دار کماندار را دیدم که فالا خنها بدست بسوی ما در پیش آمده است . بکمال خوف وهراس از جای خود برخاستیم . ندلاند درینحالت نیز شکمپروری خود را فراموش نکرده قانغورو هاو کبابهارا جمع کرده همهٔ ما بسوی قایق روانه شدیم .

شکارهارا در قایق کذاشتن وخود مادران نشستن وبه پرکشی آغاز کردن همه بیکدقیقه اجرا کردید . بقدرده متر واز ساحل دور شده بودیم که بقدر صدنفر وحشیان بساحل ریختند ، وتابکمر در آب درامده ، وبدستها ونیزه ها حرکات تهدیدکارانه بطرف ما نشانداده مانند حیوانات وحشی فریاد هامیبراوردند . باخود اندیشیدم که آیابظهور این وحشیانرا کپتان نمو ازسفینه دیده باشد و بمایك معاونتی خواهد رسا

نید ؟ ولی هر چه که نظر کردم بر نوتیلوس هیچکسی را ندیدم . لهذا چیزی قوتیکه داشتیم به پر کشیدن صرف نموده بعداز پانزده دقیقه به نوتیلوس رسیدیم . قایق را بسته بکشتی براٰمدیم اززینه فرو آمدم ازدالان صدای پیانو بگوشم آمد چون بدالان آمدم کپتانرا دیدم که بر پیانو تکیه زده مقام بسیار حزینی رامینوازد گفتم :

— کپتان !

سخن مرا نشنید ، آهسته بر شانه اش دست گذاشته باز آوازدادم . کپتان لرزیده روی خود را بطرف من بگردانید و گفت :

— وای شماستید معلم افندی ! چسان شکار کردید؟ چگونه بر سبزه ها گردش کردید؟

— بلی ، اما سبب بسیار کارمدهشی شدیم چونکه سبب جمع آمدن وحشیان برابر ساحل شدیم تجمع آنهارا بسیار تهلکه ناك می بینم .

نمو — چه ؟ وحشیان جمع آمده اند ؟

من — بلی ،

کپتان به بسیار استهزا خنده کرده گفت :

— ببینید روی زمین خودرا ! بمجردیکه پای خود رابران نهادید بوحشیان مصادف شدید ! در روی زمین کدام نقطه استکه وحشی دران نباشد استراحت درزیر بحرا ست . درزیر بحر !

— بلی همچنینست کپتان ، ولی حالا وقت اینسخنها نیست . باید یك چارهٔ درباب دفع مضرت اینها بکنید .

— معلم افندی ! اگر ازمن میشنوید بیغم باشیدکه ازانها هیچ ضرری نخواهد رسید .

— اماوحشیان بسیاراند اگر بر کشتی هجوم بیارند کارخیلی تهلکه ناکست .

مردمان تجمع مینمودند .

بعد از وقت زوال درمیان و حشیان یك شورش و جنبشی پدید آمد . رؤسای قبیله قبایل خود را بردورخود حلقه جمع کرده بعضی چیزها میگفتند ، و آنها نیز بیك زبان فریادها میبرا وردند . تا آنکه بقدر پنجاه شصت نفر درقایقها نشسته بسوی نوتیلوس هجوم آوردند . قایقهای وحشیان از تنه درختان کاواك شده ساخته شده بود بکمال مهارت قایقهای خود را ویرا ندند وبه نوتیلوس تقرب میورزیدند .

هیچ شبهه نیست که وحشیان کشتیٔ جدید پیش از ین نیزاورو پائیانرا دیده و سفینه های آنرا شنا خته اند اما این جسم سیاه دراز و بی دکل غیرمتحرك راچون دیده اند به خوف وهراس افتاده اند ، و ازاین سبب بتقرب کردن آن جسارت نکرده اند . وچون دیده اندکه هیچ حرکتی درین جسم موجود نیست خوف شان زایل شده به هجوم آوردن قرارداده اند .

قایقها اطراف نوتیلوس را احاطه کردند . من و قونسه ی از سطح کشتی بکمال خوف نزدیکشان آنها تماشامیکردیم . درین اثناوحشیان تیر و سنگ انداختن را برما بنا نهادند . قونسه ی گفت :

- زیاده برین درینجا توقف کردن جائز نیست بلکه تیرهای شان زهرناك باشد ؟

- راستست قونسه ی ، فرا ئیم من رفته کپتانرا خبربدهم .

به دالان درآمدم درانجا هیچکس رانیافتم . به اوتاق کپتان تقرب کردم ، دروازه راآهسته زدم . ازدرون کپتان « درائید » گفت . درآمدم ، دیدم که کپتان به حل کردن معادلهٔ فن جبر مشغولست . به نزاکت سلام داده گفتم :

— بلکه شمارا زحمت دادم .

— بلکه ، اما گمان میبرم که یك کار ضروری داشتید که مرا زحمت دادید •

— بلی ، بسیار ضرور ومهم! چونکه قایقهای وحشیان نوتیلوس رااحاطه کردند • بعد ازچند دقیقه بصد ها وحشی سفینه را پرخواهند کرد !

— وای ، مگرباقایقها آمدند ؟

— بلی ،

— چون چنین باشد دروازهٔ زینه راکه بسطح کشتی بازمیشود بسته کردن کفایت میکند •

— منهم برای طلب کردن همین مسئله آمده ام •

کپتان یکی ازدکه های آلات را فشارداده گفت :

— اینست که سرپوش زینه مسدودگردید • گله های مدهشهٔ واپور زرهپوش شما باژیقین ندّلاند که بروجود نوتیلوس کارگرنیفتاده باشد البته که وحشیان آنرابا تیرهای خود شکافته نخواهند توانست ؟

— البته ازینجهت بیم نیست ، امابرای تجدیدکردن هوا ، ومحبوس نماندن درکشتی سرپوش را فردا باز کردن لازمست • پس اگردرانوقت پاپو آها بر سطح سفینه باشند آنهارا ازدرامدن کشتی که منع خواهدکرد ؟

— یعنی شما میگوئید که پاپو آهابه نوتیلوس خواهند درامد ؟

— هیچ شبهه نیست که بمجرد بازشدن دروازهٔ زینه پاپو آهادرون کشتی پرشوند !

— وحشیا نراازگردش برسطح سفینهٔ خود منع کردن نمیخواهم • چراکه پاپو آهامخلوق بسیارمسکین وبیچارهٔ هستند • نمیخواهم که بسبب مهمان شدن نوتیلوس درجزیرهٔ «که به راعور» یکی ازانها تلف شوند •

بنابر این سخن کپتان خواستم که وداع کرده بروم ولی کپتان مرا باز داشته به نشستن امر نمود . و بقدر نیم ساعت بکمال بشاشت و شطارت از هر در و از هر گذر مکالمه و مباحثه نمود ، و از وحشیان هیچ سخن بمیان نیاورد .

بعد از نیم ساعت برپا خواسته از من وداع کرده منهم به او تاق خود آمدم . قونسه را دیدم که در انجا منتظر من بود . و میخواست که از نتیجهٔ ملاقات من و کپتان آگاهی یابد . گفتم :

— دوست من برو براحت بخواب . از وحشیان پاپوآ هیچ اندیشه مکن ، چرا که کپیتان هیچ اندیشه ندارد بر سخن او اعتماد کردن لازم است !

— خیلی خوب ، آیا افندی چیزی کار و خدمتی بمن ندارد ؟

— نی دوست من ! آباندلاند چه میکنند ؟

— ندلاند بساختن کباب داشتی قانغور و مشغول است که در وقت خوردن آن باید احتیاط بکنیم که انگشتها و زبان کوچک خود را بالفمه فرو نبریم !

قونسهی رفت . من بر جای خود دراز کشیدم . بسبب شماتت صداهای پای وحشیان و آوازهای مهیب آنها که بر بام نوتیلوس گردش داشتند خوب خواب نرفتم .

صبح وقت از خواب برخواستم . امروز بوقت ظهر از قرار وعدهٔ که قمر کوبا با کپتان نمو داده باید که نوتیلوس بسبب حاصل شدن مد کامل از خرسنگهای قورایها رهایی یافته رهسپار صوب مقصود خود گردد . البسه ام را پوشیده به دالان آمدم . کپتان را در آنجا یافتم . بکمال بشاشت بمن پیش آمده گفت :

— مد از حالا آهسته آهسته آغاز کرده بعد از چهار ساعت انشاءالله بسیاحت خود ابتدا خواهیم کرد .



سرپوش بازشد، سیماهای مستکره بیست نفروحشی دفعتهً نمایان گردید

— آیاسرپوش زینه را بازکرده اید ؟

— نی هنوز نکرده ایم ، اما حالا امر به بازکردن آن خواهم داد !

— پاپوآهارا چه خواهیدکرد ؟

— اوه ، معلم افندی ! پاپوآها فکر شمارا خیلی مشغول داشته ! حالآنکه هیچ اهمیتی ندارد .

— سرپوش که بازشود آیا بسفینه نمیدرایند ؟

— معلم افندی بخوبی بدانید که اگربارهم بشود درنوتیلوس داخلشده نمیتوانند .

بحیرت بطرف کپتان نظرکردم . گفت :

— آیا معنئی سخن مرادرك نکردید ؟

— هیچ ندانستم .

— پس بیائید وببینید !

درپئی کپتان بسوی زینه متوجه شدم . دراچاقونسه‌ی وندلاندرانیزایستاده دیدم که بتماشای بازکردن سرپوش منتظر بودند . صداهای مهیب انبوه وحشیان نیز می آمد .

سرپوش بازشد . سیماهای مستکرهٔ بیست نفر وحشی دفعتهً نمایان گردید . وهمان شش نفر آنها دستهای خودرا برکنارهٔ آهنین زینه نهاده میخواستند که فرو آیند . امادفعتهً بصداهای بسیار مدهشی فریادها براورده افغان وخیزان واپس گریختند . ده نفردیگر پیش آمده فروآمدن خواستندولی ازنفری های اولی زیاده ترفریادها برآورده غلطان غلطان خودرا بدریا پرتاب کردند . نفریهای دیگر که بربام بودند نیزبیکبارهگی خوف وهراس براینها مستولی گردیده یکی درپئی دیگرخودرا بدریا انداخته ودرقایق ها نشسته بطرف جزیره بفرار شتاب ورزیدند .

قونسه‌ی و من متحیرانه بسوی این حالت نگاه میکردیم ندلاند خواست که بر زینه برا مده فرار وحشیانرا تماشا کند بمجردیکه پای خود را بر زینه بنهاد بی محابا فریادی براورده برزمین غلطید وکفرهای غلیظی برزبان آورده گفت :

— صاعقه است ! صاعقه !

از این سخن ندلاند دانستم که مسئله چیست ! مگر کپتان نمو جریان الکتریکی نوتیلوس را با کناره و زینهٔ آهنین سفینه اشتراک داده است . لهذا کسیکه در انجادست و یاپای خودرا تماس دهد گویاحالت صاعقه‌رسیده‌ٔرا میگیرد ، وچنان حالت برو پیش میشود که گویا ماشین بسیار قوتناک بجلی را بدست گرفته باشد .

درین اثنا یعنی قریب یک بجه بود که نوتیلوس بسبب مد کامل ازجائیکه برخشکه نشسته بود آب درزیر آن درامده بشناوری آغاز نهاد . پروانه آهسته آهسته بدور کردن ابتدا کرد . سرعت سفینه رفته رفته تزاید نمود درسطح بحر قطع مسافه کرد وبدون خسارت ازگلوگاه مهلک توره س بیرون برامد .

باب بیست وسوم

خواب غیر طبیعی

روز دیگر یعنی دوازدهم ماه کانون ثانی نوتیلوس بسیاحت زیربحر خود دوام ورزیده امادرینـدفعه سرعت آنرا درساعتی ۳۵ میل ازروی پراکه تخمین نمودم . دور پروانه آنقدرسریع بود که بچشم آنرادیدن وبزبان حساب کردن غیرممکن بود .

چون دیدم که الکتریک غیرازانکه نوتیلوس را حرکت وسرعت وضیا وحرارت

بخشیده است چنان قوت مدافعهٔ که تماس آن موجب هلاك گردد نیز عطا کرده وله و حیرتم بیش از پیش گردید. نوتیلوس را خیلی خارقه نمایك جسمی یا فتم بالطبع با شی آن نیز بنظرم خیلی قدر و قیمت پیدا کرده، گاه نوتیلوس همهٔ جریان الکتریکئی خود را در زینه و کناره در انروز اشتراك میداد بسیار لاشه های پا پو آها بلکه لاشهٔ ندلاند نیز بالا درسفینه برروی همدیگر می افتاد اینچه قوت؟ اینچه حکمت؟

نوتیلوس یکسر بجهت غرب رهسپار است در ۱۳ ماه کانون ثانی بدریای «تی‌موره» داخل شدیم جزیرهٔ تی‌موره راکه در ۱۲۲ درجهٔ طول وا قعست دیدیم مساحهٔ سطحیهٔ این جزیره هزار ششصد و بیست فرسخ مربعست که درزیر حکم وادارهٔ یك راجای مستقل میبا شد. راجا های انجزیره چنان اعتقاد دارند که از نسل تمساح یعنی واکو هستند، و باینصورت خود را ممدوح ومفتخر میدانند. تمساحهای که در تالاب ها و نهرهای انجزیره موجود است آنقدر مظهر حرمت ورعایت هستند که غیر از حیوانات و نواله ها ئیکه برای آنها درهر وقت برای پرورش شان پیشکش میشود گاه گاهی دختران باکرهٔ خوشصورت را نیز برای دندانهای تیز آن حیوانات مستکره الخلقت می اندازند.

بعدازین جزیره جهت عزیمت نوتیلوس بسوی جنوب غربی برگشت. یعنی پوز نوتیلوس بسوی بحر محیط هندی توجه نمود. آیا کپتان مارا کجا خواهد برد؟

چند روز متمادیاً با کپتان به تجربه های فنی مشغول گشتیم. کپتان در اثنای تجربه ها ئیکه درخصوص درجهٔ حرارت ابحار موجوده، وثقلات اضافیهٔ آنها، و درجهٔ ملح، وعمق، وشفافیت، وخاصهٔ الکتریکیه آنها اجرا مینمود بامن خیلی آثار نزاکت ومودت نشان میداد. بعدازین تجربه ها چند روز از نظر پنهان گردید.

شانزدهم کانون ثانی نوتیلوس ازسطح دریا یکچند متروپایا نترغیرمتحرك توقف نمود . ازصداهای چکش ها ومطراقها معلوم میشد که در ماشین بعضی تعمیرات اجرا میشود پنجره های دالان باز بود . بارفقای خود بتماشای مناظر لطیفهٔ آبهای بحر ومخلوقات عجایب آن مشغول بودیم ماهیان بسیار متنوع الجنسی از پیش نظرماسیل سیل درگذر بود . بعضی ازا نهادر پیش آئینهٔ کافت عدسئی پنجره خود راچسپانیده آئینه رادندان کنند ن میخواستند ولی بهیچصورت دندانهایشان کارگر تاثیر نشده بسرعت درمیگذشتند . بعضی ماهیان بسیار بزرگ عنبر یا بالینه خود را به آینه مالش داده ودالان مارا تاریك کرده درمیگذشتند .

نوتیلوس بعدازسه چارساعت توقف براه افتاد دفعةً از خارج وداخل ضیای الکتریکی مفقود گردید بحیرت افتادیم که چه شد ؟ بعدازکمی دریارایك نور آتشین بسیار خوشرنگ غریبی فراگرفت که بضیای الکتریکی هیچ مشابهت نداشت . به تعجب افتادم که آیااین روشنی ازچیست ؟ چون نیك نظرکردم دانستم که نوتیلوس از یك طبقهٔ فسفوری میگذرد . این طبقهٔ فسفوری چنان روشنی بعمل آورده بودکه گویا آبهای بحرمانند یك ابرتنك سفیدی شده که آفتاب از پشت آن درتابش باشد . انحلال ازاجتماع حیوانات خرده بینیه فسفوریهٔ پیش آمده بود که مانند ابرهای سفیدو روشنی یك طبقهٔ تشکیل داده بودند .

اینست که دایمابه اینچنین مناظر بدیعهٔ خلقت گاه درقعربحر وگاهی برسطح بحر بر خورده درپیش عظمت وکبریایی حضرت خالق عظیم الشان بحروبرجل اسمه واله وحیران میشدیم .

در ۱۸ کانون ثانی در ۱۰ درجهٔ طول و ۱۵ درجهٔ عرض جنوبی برسطح بحر

رفتار داشت . هوا ظهور طوفانرا نشان میداد . دریا متموج بود . کپتان دوم بقرار عادت سابقهٔ خود به تعیین موقع مشغول بود . من منتظر آن بودم که باز همان کلمات عادتی اورا از زبانش بشنوم اما امروز آن کلماترا برزبان نیاورده دیگر بعضی کلماترا بر زبان راند . کپتان نمورا دیدم که به بسیار تلاش اززینه بالا برامد وبادوربینیکه بدست داشت افقرا معاینه کردن گرفت .

یکچند دقیقه غیر متحرك مانده دوربین را ازهمان یك نقطهٔ که توجه نموده بود بر نداشت . بعد ازان دوربین را فرو آورده بقدرده کلمه بهمراه کپتان دوم سوال وجواب نمود . کپتان دوم بسیار بهیجان بود . کپتان نمو باردانه وغضوبانه یك طوری داشت . کپتان نمو بار دور بین را بطرف افق گردانیده بهمان نقطهٔ اولین نظردوخت . ازصورت جریان مکالمهٔ دوکپتان چنان مفهوم میشد که یك چیز مهمی دیده اند .

من نیز نظر خودرا بطرف نقطهٔ که آنها میدیدند دوخته خیلی دقت کردم ولی هیچ چیزی ندیدم . کپتان نمو بمن هیچ التفات نکرده برسطح کشتی بقدم زدن آغاز نهاد اماحالت غضب و انتقام ازچهره و چشمانش پدیدار بود . لب خودرا بدندان میگزید ، و باکپتان دوم بزبان خود شان بعضی اوامر وتعلیمات تبلیغ مینمود ازکپتان دوم نیز اوضاع تصدیق ومسرت معلوم میشد . والحاصل چندبار دیگر نیز هر دوکپتان افقرا بادوربین معاینه کردند ، وباهمدیگر دوروردراز مذاکره نمودند .

مرا نیز خیلی مراق حاصل شده بدالان فرو آمدم ویك دوربینی را گرفته بالا شدم . دوربین را بهمان نقطه دورداده چشم خودرا برعدسه هنوز ننهاده بودم که یك دست برقوتی دوربین را ازدستم بربود .

چون نظر کردم کپتان نمورا دیدم که دوربین را ازدستم ربوده برزمین انداخت .

سیمایش آنقدر تغییر پیدا کرده بود که شناخته نمیشد . از هیئت وقیافتش درجهٔ نهایت غضب ، ونفرت واخذانتقام نمودار بود بگمانم دراول چنان رسیدکه سبب غضبش من شده ام ولی چون دیدم که بسوی من هیچ نظر نمیکند و متصل بطرف همان نقطه می بیند دانستم که بامن نیست هرچه که هست باهمان نقطه است .

نهایت کپتان نموخود را جمع نموده امرسرعت را به نوتیلوس عطا نمود . پروانه بسرعت تمام بدوران افتاد بعد ازان بمن نزدیکشده گفت :

— موسیو آروناقس ، بیاد داریدکه دراول ملاقات باشما یك شرط ووعدهٔ کرده بودم اینست که حالاوقت آن رسیده که بشرط ووعدهٔ خود وفا کنید .

— چه امر میکنید کپتان !

— باررفقای خود دراوتاقی که اول باردران داخل شده اید محبوس میشوید ، و تاوقتیکه آزادی شمامناسب دیده شود درانجامیمانید .

— امرازشماست کپتان ! امایك چیزی سوال کرده میتوانم ؟

— نی !

سکوت کردم . زیرابجزاطاعت دگرچارهٔ نبود بکمرهٔ ندلاند و قونسه ی فرو آمدم . امرکپتانرا برفقای خود تبلیغ کردم . بتأمل بیائیدکه این خبررا ندلاند بچه صورت قبول کرده باشد اما برای شدت وحدت ندلاند وقت نماند چراکه چارنفرطایفه هاما را گرفته بهمان اوتاقی که اول دران محبوس شده بودیم بردندودر رابرمابه بستند . قونسه ی پرسیدکه :

— آیاافندی بما خواهدگفت که سبب این محبوسیت چه خواهد بود ؟

منهم هماقدرچیزیکه میدانستم برفقا بیان کردم . ایشان نیزمتحیرماندند .

چنانچه من چیزی ندانسته بودم ایشان نیز هیچ نفهمیدند . به تفکر و ملاحظه افتادم .
حالت متهیجانهٔ کپتان نمو هیچ از نظرم دور نمیشد . تا آنکه درین اثنا این کلام
ندلاند که :

« — وای . طعام بر سفره حاضر چیده شده است مرا از گرداب تفکر وارهانید .
بواقعیکه سفره حاضر شده بود . مگر کپتان وقتی که سرعت سفینه راامر کرده بود حاضر
کردن طعام را نیز باا و منظم ساخته بود . قونسه ی گفت :

— اگر افندی مساعده فرماید یك نصیحت میکنم .

— بگو دوستم !

— افندی باید که خوب خود راسیر کنند . که میداند که چه میشود چه نمیشود ؟

— راست میگویی قونسه ی .

بر سفره نشستیم . بکمال سکوت و آرامی طعام خوردیم . بمجردیکه از طعام فارغ
شدیم یك سنگینی عجیبی درسر و چشمان خود حس کردیم . هر یکی از ما بر گوشهٔ میز
تکیه زدیم .

درین اثنا چراغ الکتریکی نیز خاموش گردید تاریکی نیز خواب مارا زیاده گردانید .
ندلاند و قونسه ی بخواب سنگینی فرو رفته بنای خورنش را گذاشتند . آهسته آهسته بر
من نیز بلا اختیار خواب غلبه کرد . هرقدر خواستم که خود داری نمایم و چشمانم را باز
کنم . مقتدر نشدم درها نحالت دانستم که این خواب غیرطبیعیست . بهمه حال در
طعام ما چیزی دوای بیهوشی انداخته اند . آیا اینچه سر عجیبی خواهد بود که تنها
محبوس ماندن مانی بلکه بیهوش شدن مارا لازم دانسته اند تا ندانیم که درسفینه
چه میشود !

باب بیست وچارم

پشتهٔ قورای

فردا صبح چون از خواب برخاستم در سر وو جودم هیچ سنگینئی حس نکردم وچون خود را در کمرهٔ خود برخوابگاه خود یافتم مبهوت و متحیر ماندم . مطلق که برفقای من نیز همین معامله اجرا شده باشد . آیا کپتان نمو درینشب گذشته چه کرده . وچه اسرارها داشته ؟

از او تاق برامدم ، دروازهٔ زینه را بازیافته برسطح کشتی برامدم . قونسه ی و ندلاند را در انجایافتم . آنها را استجواب کردم . ازهیچ چیزی خبر نداشتند . بخواب بسیار سنگینی فرورفته هیچ چیزی حس نکرده اند . صبح خود را بر فراشهای خوابگاه خود یافته اند .

نوتیلوس نیز مانند هر وقت از سیر اسرار انگیز خود فارغ نبود . دریا یکقدری متموج بود . سفینه نیز کمتری جنبش داشت ، وبسرعت معتدلانهٔ سیر وحرکت مینمود گویا هیچ چیز خارق العادهٔ ظهور نیافته است ! بعد از تجدید کردن هوا نوتیلوس بنای غوطه خوردن را نهاد ماهم فرو آمدیم .

ساعت دو بود که در دالان نشسته به تنظیم دادن همین محررات خود مشغول بودم که کپتان بدالان درامد سلام دادم ، بصورت بسیار ساده رد سلام کرد ، دیگر هیچ سخنی نگفت . امیدوار شدم که بلکه از وقوعات دیشب چیزی معلومات بدهد . نافله امید ! هیچ چیز نگفت . در سیمایش آثار ماندهگئی بسیار و کدورت بیشمار دیده میشد

واز چشمانش معلوم میشد که دیشب را به بیخوابی و بسیارماندگی گذرانیده است • از حالتش حزن وکدر بسیاری مشاهده میشد • متصل گردش میکرد گاه می نشست ، گاه برمیخواست ، گاه یك کتابی گرفته بمطالعه مشغول میشد • بازطاقت نیاورده بر میخواست و بسوی آلات میدید • و الحاصل یکدقیقه مستریح نمیشد • نهایت بمن نزدیکشده پرسید که :

— موسیو آروناقس . آیایکقدری حکیمی میدانید ؟

چون به اینچنین سوال هیچ منتظرنبودم یکمدت متحیروساکت ماندم • کپتان باز پرسید که :

— آیا حکیمی میدانید ؟ چراکه هم مسلکان شما اکثر تحصیل طب رامیکنند •

— بلی کپتان ، بطبابت وقوف دارم • حتی در بعضی خسته خانه ها خدمت نیز کرده ام •

ازینسخن من کپتان خیلی ممنون شده گفت :

— بسیار خوب ! آیایکی ازطایفه های مرامعاینه کردن میخواهید ؟

— آیابیمار است ؟

— بلی !

— حاضرخدمتم کپتان !

— بیائید •

برخاسته درپئ کپتان براه افتادم • اما دلم خیلی بطپش بود ، نمیدانم ازچیست ، درمابین واقعهٔ دیشب واین بیماری یك مناسبتی میدیدم •

کپتان نمومرا بطرف دنبال کشتی ببرد ، دریك اوتاق کوچکی که متصل دالان

طایفه هابود مراد اخل کردانید درانجابر بستریك آدم چهل سالهٔ تنومندی افتاده بود . معاینه کردم ، بیمار نبود مجروح بود ، سرش باپارچه های خون پ ی پیچانیده درمیان دو متکایی گذاشته شده بود . قماشهائیکه برسرش پیچیده شده بود به احتیاط تمام بازکردم . جریحه بسیارمدهش بود کوئی سردوپاره شده بود ، دماغ یعنی مغز بیرون برامده بود ، و بسیارتجرش هم پیدا کرده بود ، هرطرف جریحه راعلقه ها احاطه کرده بود . تنفس مجروح نیز بسیارسنگین بود ، التهاب دماغ نیز بدرجهٔ نها یت رسیده بود .

نبضش رامعاینه‌کردم . ضربانش را مفقود یافتم نوکهای پای ودست او رانیز بسیارسردیافتم که ازین علامتهاتقرب ممات را درمجروح مشاهده کردم . جریحه را قابل تداوی ندیدم . هرانقدرکه ممکن بود زخم راپاك‌کرده وبه اصول جراحی به بستم و ازکپتان پرسیدم که :

— اینزخم ازچه پیش آمده است ؟

— چه میکنید ؟ بوتیلوس یك مصادمهٔ کرد . دران مصادمه یك میل آهنینی خطا خورده برسراین رفیق بیچاره ام خورد و سرش راکفانید . آیا جریحه اش را چسان دیدید ؟

من درجوابدادن ترددکردم ، کپتان گفت :

— بگوئید تردد مکنید مجروح بفرانسوی نمیداند .

— تادوساعت دیگرتکمیل انفاس حیات میکنند .

— چارهٔ برای رهایی دادن آن نیست ؟

— نیست .

کپتان دستهای خود را بهمدیگر مالش داده ازچشمانش قطرات اشك جاری گردید که این حالت اورا بسیار غریب دیدم .

بسوی مجروحیکه آهسته آهسته بمرگ تقرب مینمود یکچند ثانیه نظر دوختم . ازجبینش آثار ذکاوهوشیاری لمعه نثار بود . ضیای الکتریك بر بسترمماتش پرتوانداخته لحظه بلحظه زرد شدن رنگش را نشان میداد . خواستم که یك کلمهٔ آخرینی که در وقت جا ندادن اززبانش براید بشنوم وازان کله تایکدرجه براسرارحیاتش آگهی حاصل کنم ولی کپتان :

— معلم افندی ، برای شما دیگر ضرورت ماندن درینجا نماند ، رفته میتوانید !

گفته نگذاشت که بمطلب خود برسم . کپتانرا دراوتاق مجروح گذاشته به اوتاق خود آمدم . آنروزتابشام باحسیات بسیارکدرانگیزی پرهیجان ماندم . شب نیز براحت خواب نتوانستم . روزدیگر بوقت صبح برسطح کشتی آمدم . کپتان درانجا بود . بمجردیکه مرادید گفت :

— معلم افندی ، امروزخواهش گردش زیربحررادارید ؟

— آیابارفقای خود یا تنها ؟

— اگررفقای شما هم آرزوکنند چیزی مانعی نیست .

— منتظرامرشمائیم کپتان .

— چون چنینست بروید سقافاندرهای خود راپپوشید .

ازمجروح هیچ بحث نراند . ندلاند وقونسه ی رایافته تکلیف کپتانرابه آنها گفتم . دربنبار ندلاند نیزنازنکرد . بعد ازنیمساعت لباسهای گردش قعربحرخود راپوشیده ، وآلت تنویر وتنفس خود را برکمروپشت خود آویخته و بسته حاضرشدیم . دراو

تاق زیرین آمده بقرار سابق از دریچهٔ بغل کشتی در پئ کپتان بقعر دریا قدم نهادیم ۰ از عقب ما نیز بقدر رده نفر طایفه های نوتیلوس که بالسقافاندرها ملبس بودند میآمدند ۰

قعر بحریکه نوتیلوس بران نشسته وما از ان برامده ایم بقدر بیست متر واز سطح بحر فرو بود ۰ یك سر نشیبئی کمی فرو آمدیم ۰ درینجا از ریگ وسبزه زار نبات بحری هیچ اثری دیده نمیشد ۰ لهذا دانستم که این محلیکه بران راه میرویم عبارت از پشته زار قورایست ۰

چراغهای الکتریکئی خود را روشن کرده درمیان پشته های پست وبلند قورای که درابتدای تشکل بودند براه رفتن آغاز نهادیم ۰ روزی از روزها خواهد شد که این قورا یها ئیکه درینوقت آهسته آهسته بجمعشدن وتشکل کردن آغاز نهاده اند از سطح بحر محیط بالا برامده جزیره یاقطعهٔ بشوند ۰

روشنئی چراغهای ما برقورا یهاعکس کرده یك منظرهٔ بسیار لطیف و نظر ربائی بعمل میآورد ۰ دوطرفهٔ راه مارا قورا یهای درخت مانندی که با گلهای سفید ستاره شکل زینت یافته بودند احاطه کرده بود ۰ اما این درخت های قورای که ازحیوانات شمرده میشوند ولی بشکل نبات بنظر میآیند معکوسانه بسنگها چسپیده نشو ونما مییابند ۰ یعنی بیخهای آن بالا وشاخهای شان سر بپایان بزرگ شده میروند ۰ ضیا درمیان این شاخهای متلونی که بشاخ گوزن مشابهت میرساند عکس انداخته لطافت فوق العادهٔ بهم میرسانید ۰

تصادف مراشایان دقت حیوانات نباتیه رانشان داد ۰ این حیوانات که مرجان، و پولیپ وبسی انواع دیگر نیز دران داخلست ازاجتماع قورای نام حیوانات صغیرهٔ خورده بینیه بوجود می آید ۰ تابسیار زمانها این مسئله درمیان حکمای طبیعیون مختلف

فیه بود که بعضی نبات و بعضی حیوان و بعضی معدن آنهارا میگفتند ، ولی در سنهٔ ۱۶۹٤ « په میسونل » حکیم بصورت قطعی اثبات کرد که اینها از نوع حیوانست . من چون بر تجارب عدیده که بر قورایها اجرا شده است آگاه بودم از تماشای نزدیك این حیوانات که در ابتدای امر بشکل نبات میباشند وهر چه که نشو ونما بیابند حال معدنیت را کسب میکنند خیلی ممنون بودم .

غنچه های تازه که بر شاخهای شاخ گوزن مانند این نباتات حیوانیه بعضی نو شکفته . و بعضی پس بهم پیش آمده بود آنقدر لطیف وظریف مینمود که انسان از تماشای آن در پیش حکمتهای خلاق عظیم الشان واله وحیران میماند بعضی از ان گلهای نوشکفته را کندن خواستم امابه این گلهای ذیحیات بمجردیکه دستم تماس مینمود هیئت کلئی آن برهم میخورد ، وگلها خود را جمع کرده درمیان محفظه های سرخ رنگ خود میدرامد .

این جنگل مرجانی که مادران رفتاردار بهم رفته آنقدر بهم پیوست وغلوشده بو که ازمیان شاخهای آن بزحمت میگذشتم . این مرجانهائیکه درینجادیدم برجملهٔ مرجانهائیکه درسواحل اناطول وعمان ، وطرابلس غرب ، وبحراحمر صید میشود دررنگ وصفایی وخوبی مرجح وبرتر بود . یك چارك مرجان پنجصد روپیه قیمت دارد . حالا نکه اگر کپتان نموتنها تجارت مرجانرا آرزو کند ازهمین جنگل بملیونها طلا منفعت میبردارد !

هرچه که فروتر میرفتیم درختان مرجان غلوتر وبزرگتر میشدند ، ازحالت نباتی و حیوانی برامده تحجر میکردند . نهایت بعد ازانکه بقدر دوساعت درین جنگل قطع مسافه نمودیم بعمق سه صد متر وفرو آمدیم که انجا نقطهٔ مبداء تشکل قورایها بود .

اما اینجاقورالیهابدرجهٔ نهایت بزرگی یافته وتحجریعنی حالت سنگی را پیدا کرده مانند یك جنگل بزرگ درختی که درختانش همه از سنگ باشد بنظر می آمد . شاخهای بزرگ بزرگ آنها باهمدیگر رابطه والتصاق پیدا کرده کمرها وپلها وششکها بعمل آورده بود . زمین آن مانند یك یك قالیچهٔ پر از هاری دیده میشد که باانواع نباتات بحری ، و پوستها ومحفظه های حیوانات دریایی مانند فرنفل وشقایق و اسفنج یعنی ابر و صدف وکودی واستریدیه وسائره مستور بود .

سبحان الله چه منظرهٔ غریبه! آیاتصویران قابلست که به نوك خامه اداو بیان شود؟ کپتان نمو توقف نمود . ما نیز ایستادیم . طایفه هابراطراف افندی خود شان یك نصف دایرهٔ تشکیل دادند چون بدقت نظر کردم دیدم که چهار نفر از آنها یك صندوق درازی مانند تابوت برشانه گرفته اند . باین صندوق از زیر چهار کرهٔ اسربی آویخته بود دانستم که اینرا محض ازبرای ثقلت پیدا کردن آن به آن آویخته اند . چراکه پاپوشهای سنگین آهنینی که بپاداریم برای فرو آمدن مادر قعر بحر کفایت میکنند . چونکه کپتان نمو آنهارا بکمال موازنه ساخته است . پاپوشهای مذکورما را بقعر بحر فرو می آوردولی بسبب احاطه نمودن آب که هر طرف مارافرا گرفته است در اثنای راه رفتن ثقلت آنراحس نمیکنیم ولی صندوق بسبب خفت لازمست که کره های اسربی برای موازنهٔ ثقلت آن بدو آویخته شود .

درجائیکه توقف کردیم یك میدانی کوچکی بود که اطراف آن بادرختهای کلفت وبزرگ سنگئی رنگارنگ مرجان ومه لیت وابریسمه وغیرهم جنس قورای محاط شده بود . چراغهای الکتریك ماهر طرف را خیلی خوب ضیادار کرده بود ، سایه های مارابیك صورت بسیار غریبی برزمین ترسیم مینمود .

قونسه ی وندلا ندد پیش من بود سرهای خود را با همدیگر نزدیك آورده بچشم وروی اشارتهای تعجب وحیرت میکردیم ، و لی وا اسفا که به تکلم مقتدر نبودیم بروی میدان چون خوب دقت نمودم بعضی بلندیهای دیدم که بدست انسان ساخته شده بود ! بنابر اشارت کپتان دو نفر از طایفه ها پیش شده در پهلوی یکی ازان بلندیها زمین را با کلنگی که در کمر داشت به کندن آغاز نهاد .

ازین کار حقیقت مسئله را دانستم که چیست ! ! مگر این میدانی یك قبرستانی بوده است ! و آن بلندیها که دیده میشد قبرهایی بود که بقبرهای مسلمانان مشابهت داشت ! وحالا نیز قبر کنده میشود ! واین صندوق نیز تابوتیست که جسد مجروحیکه دیشب ترك حیات کرده است درانست !

پس معلوم شدکه کپتان نمو رفقای خود را همیشه در نجاد فن میکنند .

قبر آهسته آهسته کنده میشد . ماهیانی که از صدای کلنگ زدن بخوف می افتادند ازاطراف ما بکمال سرعت میگریختند . نهایت مدفن کنده وحاضر گردید . طایفه هائیکه حامل تابوت بودند نزدیکشدند ! تابوت راباز کرده جسد را که بایك کفن سفیدی تکفین شده بود براوردند . ودرچقوری که با آب مملوشده بودفرو آوردند، وخاکهائیکه ازمدفن براورده بودندپس دران ریختند، وباسنگهای قورالها و پارچه های صدف وگلهای نباتات بحری تحکیم وتزئین نمودند . درمیان چهار پنج قبریکه از پیش بود یك قبر دیگر نیز علاوه گردید .

کپتان نمو ورفقای او دراطراف قبر صف بسته بکمال تضرع دستهای خود را بدعا برداشتند . مانیز به بسیار تأثر زانو برزمین زدیم . بعدازانکه دعا تمام شد کپتان نمو و رفقای او ازجسد بیروح رفیق خودکه درقعر بحر در مدفن راطب تودیع نموده اند

وداع آخر خودرا اجرا کرده بعودت کردن آغاز نهادند . از جنگل مرجان گذر کرده ، وبر بلندی برامده تا آنکه چراغ نوتیلوس پدیدار گردید . ساعت یك بود که برسفینه واصل شدیم .

سقافاندرهای خودرا کشیده برسطح کشتی برامدم . چرا که نوتیلوس نیز بعد ازانکه ما ازقعر بحر دران داخلشده ایم برسطح بحر برامده است . . من برای تسکین دادن حسیات کدر انگیزی که ازین سیاحت امروزی برایم حاصلشده بود درپیش برامده گئی جای سکا ندار نشسته بودم که کپتان نمو نیز بیامد برپا خواسته گفتم :

— مجروح چنانچه تخمین کرده بودم آیا درشب وفات یافت ؟

— بلی معلم افندی .

— حالا درپیش رفقای قدیم خود درقبرستان جنگلی مرجان خوابیده است .

— بلی ، آنموقعیکه ازسطح بحر یکچند صدقدم پایانتراست مدفن استراحت آمیز ماست ! بغیرازطرف ما که هیچگاه فراموش نمیشود ازطرف همهٔ عالم فراموش شده یکمال راحت درانجا بخواب ابدی رفته است ! مامزاررا میکنیم ، وجسدرا دران میگذاریم ، پولیپها آنرا چنان سد میکنند که هیچ بازشدنی نیست .

درین اثنا ازدهن کپتان یکصدای جانخراشی برامد بعضی چیزها بزبان خود زمزمه نمود ویکچند قطرات سرشك برویش بریخت . گفتم :

— دران مدفن بواقعیکه ازدندانهای سگماهیان جسد رفیق شما خیلی آسوده وفارغست .

— تنها ازدندان سگماهی نی بلکه ازتعرض انسانها نیز فارغست !

انتهای کتاب اول محمود طرزی



﴿ بیستهزار فرسخ ﴾

سیاحت درزیربحر

﴿ کتاب دوم ﴾

﴿ باب اول ﴾

﴿ بحر محیط هندی ﴾

حالا قسم دوم سیاحات ما که درزیربحر اجرا کرده ایم آغاز میکنند . قسم اول سیاحت ما بالوحهٔ مزارستان قعربحر که تأثیر بسیارشدیدی برفکرم نهاده بود ختام پذیر گردیده بود . معلوم شد که کپتان نمو درزیربحر زندگانی ابدیٔ خودرا قطعیاً قرار داده است . حتی مدفن وقبرستان خودرا نیز درزیربحر انتخاب کرده .

فرضیات وتخمیناتیکه قونسه‌ی درحق کپتان نموکرده بعد ازین واقعه شایان قبول دیده نمیشود . قونسه‌ی میگوید : که کپتان نمو یك عالم داهیهٔ عظیما ئیستکه مردمان روی زمین قدر وقیمت آنرا نشناخته . ومهارت ولیاقت اورا تقدیر نکرده لهذا به اثر علم

ومهارت خودنوتیلوس را ساخته ودرمیان آن درامده درقعر بحردرامده است .

حالا آنکه معاینه کردن کپتان نمو وکپتان دوم افق را ، وتغییریافتن احوال او ، وربو دن دور بین را بشدت ازدستم . ومحبوس ساختن وبیهوش کردن ما ، ودر همان شب مصادمه کردن نوتیلوس بایکچیزی ، وهلاك شدن یکی از طایفه های او چیزهائیستکه فکر مرا بدیگر معانیها سوق مینماید . آیا نوتیلوس باچه چیز مصادمه کرد ؟ آیا در افق چه چیز اسرار انگیزی بود که کپتان نشا ندادن آنرا بمن نخواست ؟

پس معلوم میشود که کپتان نمو تنها بگریختن از انسانها اکتفا نمیکند! بلکه سفینهٔ مدهش خودرا آلت بعضی انتقامهای مدهشی که سبب آنرا هنوز ندانسته ام نیز میگرداند معهذا فیه تابحال هنوز در بخصوص هایك قرار قطعئی داده نتوانسته ام ، تنها بنوشتن مشاهدات خود اکتفا میورزم وامید میکنم بلکه استقبال مرا بر احوال مطلع گرداند .

آیا ماهم ابداً درین کشتی خواهیم ماند ؟ مزار مانیز در همان جنگل مرجان خواهد شد ؟ امابا کپتان چون وعدو قول درباب نگریختن نداده ایم هرگاه یك فرصتی برای گریختن بدست آید هیچ قصور نخواهیم کرد . کپتان نیزچون دانسته است که گریختن ما محالست ازانرو بیغم وامین میباشد . ولی آیا فرصت گریختن بدست ما خواهد آمد ؟ اینهم مجهول هرگاه فرصت گریز بدست هم بیاید بسبب محروم شدن از تماشای بدایع بحریه متأسف ومحزون خواهم شد !

رفته رفته بقطعات مسکونه تقرب مینمائیم . درین اثنا هرگاه یك فرصتی ظهور نماید تنها برای دیدن بدایع بحریه رفقارا ازان فرصت محروم گذاشتن آیا ظلم نیست ؟ اما آیا این فرصت ظهور خواهد یافت ؟

تابحال تنها ششهزار فرسخ درزیر بحر قطع کرده ایم ببینیم که هنوز چقدر مسافه

قطع خواهیم کرد؟ وهنوز چه چیزها خواهیم دید؟ من به این افکار ها بر سطح نوتیلوس نشسته بودم . چون دیدم که کشتی بنای غوطه زدنرا گذاشت بدالان فرو آمدم .

حالا رفتار ما در آبهای بحر محیط هندیست که پنجصد و پنجاه ملیون هکتار آب را محتوی میباشد . آبهای بحر محیط هندی آنقدر صاف وشفافست که بینندگانرا متحیر میگرداند . نوتیلوس بقدر دوصد متر ودر زیر آب رفتار داشت . چندروز بهمینصورت دوام نمود . غیراز من هر کس که میبود در یانسفر دلتنگ میشد . ولی من هر روز بر سطح واپور برامده اطراف را نظر میکنم ، وهوای صاف را تنفس کرده بدالان فرو میآیم ، وگاه بمطالعه ، وگاه بنوشتن سیاحت نامه ، وگاه به نظارهٔ آبها وحیوانات قعر بحر از پنجره بخوبصورت وقت خود را میگذرانم .

صحت ما نیز خیلی مکماست ، تابحال هیچ ناخوش نشده ایم . یکچند روز متمادیاً نوتیلوس بسبب خالی بودن بحر بر سطح آب رفتار نمود . ازدور هر کس که بوضعیت شکل و رفتار نوتیلوس نظر کند ، بهمه حال آنرا بیك جانور بسیار بزرگی تشبیه میکند . در ۲۵ کانون ثانی تمام روز را بر سطح واپور گذرانیدم در افق هیچ چیزی دیده نمیشد اما بوقت ظهر یك واپور بسیار بزرگی دیده شد که بطرف غرب رهسپار بود . اگرچه ما یان دگلهای بلند آنرا از دور مشاهده کرده توانستیم اما آن واپور نشینان هیچ شبهه نیست که نوتیلوس را ندیده باشند چرا که با سطح بحر برابر میباشد .

بر روی هوا مرغان بسیار گوناگونی مشاهده میشد دامهای ماهیگیری نوتیلوس نیز انواع حیوانات بحریرا شکار میکرد . ازجمله کاسه پشتهای بسیاری که کاسه های آنها خیلی مقبول وقیمتدار است نیز در شبکه ها گرفتار آمده بودند . ماهیان گوناگون نیز دیدیم که بعضی از آنهارا تابحال هیچ ندیده بودیم . ازجمله ماهی عجیب الهیئت استریدیه

واذکر کنیم که آنهانیز مانند سنگ پشت یك محفظهٔ دارند وگاه مثلث وگاه مربع شده شناوری میکنند . دیگرماهئی عجیب تریغون بود که بسبب صدا های عجیبی که بر می آرند آنراغوك بحری نام نهاده اند . ساعت پنج بود که با قونسه ی یك حیوان بحری بسیار عجیبی رامشاهده کردیم . این حیوان که قدماآنرا « نوتیلوس » مینامیدند وکپتان نزکشتئی خود رابنام آن موسوم نموده ، ودرینوقت آرغونوت میگویندش حقیقتاً که بسیا ظریف ولطیف یکحیوا ناست . قدما دیدن آنرانیزفال خیر میشمردند . اگرازقونسه ی پرسیده شود میگویدکه حیوانات ماعمه برپنج قسم منقسمست که اول آن قسم « مرجول الرأس » میباشدکه بعضی ازانها محفظه دارو بعضی ازانها بی محفظه است . اینست که آرغونوتهاواختاپوطهادرینقسم داخلست .

منظرهٔ غریبی که مادیدیم عبارت ازگله های آرغونوت ابودکه برسطح بحر گردش وشناوری داشتند . آرغونوتهابقدرهشت عدد لواحق لامسهٔ خرطوم مانند رامالك میباشند که باشش عدد آن مانندپرهای قایق شناوری میکنند ودوعددآنرامانند بادبان بالامیگیرند وبه این سبب شناوری شان یك منظرهٔ عجیبی تشکیل میدهد .

بقدریکساعت نوتیلوس درمیان گله های انحیوانات غریبه رفتارنمود . امادفعةً همهٔ انحیوانات لواحق لامسهٔ خود شانراکه بالاگرفته بودند فروآورده بیکبارگی همه درزیربحرغوطه زدندکه هیچ کشتئی جنگی نیز به اینقدرچه زودی مانوره اجرا کرده نمیتواند .

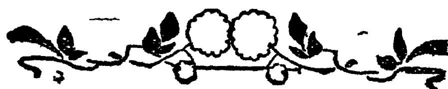
روزدیگرخط استوارا بر ۸۲ دایرهٔ طول قطع کرده به نصف کرهٔ شمالی داخل شدیم . امروزنوتیلوس درزیربحرحرکت کرد هیچ برسطح بحرنبرامد . ازپشت پنجره دیدیم که یك گلهٔ سکماهی ازهرطرف نوتیلوس را استیلا کرده ازپیش پنجره ها

هیچ جدا نمیشدند . سگماهی در بحر محیط هندی بسیار است . بعضی ازین سگماهیان بدرازی پنج شش متر می آمد که پشتهای شان اسمر و شکمهای شان سفید و دهن بسیار فراخ و دندانهای بسیار مدهشی داشتند . گاه گاهی بدندانهای خود بلور پنجره را گرفتن میخواستند ولی موفق نمیشدند .

نوتیلوس سرعت خود را تزئید کرده سگماهیان بسیار تیز رفتار را در عقب گذاشت . در ۲۷ کانون ثانی به دریاچهٔ بنگاله درامدیم . یکچند بار بر سطح بحر بعضی جسدهای انسانهای مرده دیدیم که اینها لاشه های هندوهایی بود که بعد از مردن به نهر گنگ انداخته شده بودند، و حالا برای طعمه شدن دندانهای سگماهیان میرفتند . از دور بعضی جزیره ها معلوم گردید . ندلاند گفت :

— موسیو آروناقس . اینستکه به اراضئی متمدنه تقرب میورزیم ! نسبت به ممالک پاپوآها اینجاها خیلی اعلاجاهاست . برپدر جزیرهٔ که به عو آر لعنت که از حیوانات چارپا زیاده تر وحشیان دوپا داشت . معلم افندی ، معلوم شماست که در هندستان راههای شمند وفرها ، ومانند شهرهای اوروپا شهرها موجود است پس آیا زمان وداع کردن ما از نوتیلوس نرسیده خواهد بود ؟

— نی دوست من ، هنوز نرسیده . یکقدری هنوز صبر کنیم . نوتیلوس بعد ازین رفته رفته بقطعات متمدنه تقرب میکند . حتی آهسته آهسته ما را به اوروپا میبرد یکبار که در انجاها قدم بگذاریم البته یک چارهٔ خواهیم جست !



باب دوم

(معدن مروارید)

در ۲۸ کانون ثانی نوتیلوس در ۹ درجه و ٤ دقیقه عرض شمالی وقتیکه صبح بر سطح بحر برامد درجهت غربی بمسافهٔ هشت میل دور یك خشکهٔ دیدم ۰ همان بدالان آمده بر روی خریطه پالیدم که این خشکه کجا باشد ؟ یافتم که این خشکه جزیرهٔ سیلانست که در جنوب قطعهٔ هندستان واقع میباشد ، برای مطالعه کردن احوال این جزیره که از جزا یر بسیار منبت کرهٔ ارض شمرده میشود بکتابخانه رفتم تایك کتابی درین باب بدست آ رم ۰ بعداز تجسس کردن یك کتابی یافته باز بدالان آمدم ۰ در اول امر موقع جزیره را تحقیق کردم جزیره در ٥ درجه و ٥٥ دقیقه عرض شمالی و ۷۹ درجه و ٤۲ درجه طول شرقی غرنویچ واقع شده بود طول این جزیره را شصت و پنج میل ، وعرضش را یك صدو پنجاه پنج میل ، ومساحهٔ سطحیهٔ آنرا بیست و چار هزار و چهل و هشت کیلو متروی مربع نوشته بود که ازجزیرهٔ ایرلاندیك کمی کوچك میباشد ۰ این جزیره را سراندیب نیز مینامند ۰ من بمطالعه مشغول بودم که کپتان نمو با کپتان دوم نیز آمدند ۰ کپتان بعد ازانکه بسوی خریطه یکنظری افگند بمن نزدیکشده گفت :

— جزیرهٔ سیلان به محصول مروارید خیلی مشهور است ۰ معلم افندی ، آیا دلتان میخواهد که سیر صید کردن مروارید را بکنیم ؟

— چسان نمیخواهد کپتان !

— بسیار خوب ۰ تنها محل صید را می بینیم ۰ صیادها را سیر کرده نمیتوانیم چراکه

هنوز صیادهای صدف مروارید بصید کردن آغاز نکرده اند .

— هرچه که شما میفرمائید کپتان !

— معلم افندی ، این یك را نیز بشما بگویم که اگرچه در دیگر بسیار جا های کرهٔ زمین صدف مروارید صید میشود اما مکمل ترین آنها در جزیرهٔ سیلان اجرا میشود . اگرچه بجزیره ما یکقدری وقت تر از صید کردن مروارید آمده ایم چرا که صیاد های مروارید در ماه مایس در ینجا می آیند و مدت سی روز با صد قایق بکشیدن خزاین بحریه مشغول میشوند . صیاد ها پنج پنجنفر در بحر غوطه میخورند و تا به پانزده متر و عمق واصل میشوند وقتیکه غوطه میخورند یك سنگی را در میان دو پای خود میگیرند و بایك ریسمانی بقایق مربوط میباشند .

— آیا تا بحالا هنوز بهمین اصول صید میکنند ؟

— بلی تا بحالا هنوز همین اصول جاریست !

— سقافاندر های شما برای این کار خیلی فائدهٔ عظیمی میرساند .

— بلی میرساند ، زیرا آن صیاد های بیچاره بسیار مدت در زیر آب توقف کرده نمیتوانند . ماهر ترین آنها بقدر یکدقیقه در زیر آب ایستاده میتوانند شد اما وقتیکه میبرایند از بینی و گوشهای شان خونابه سر میکنند هرقدر صدفی که در یمدت بگیرشان بیاید جمع کرده در توبرهٔ که بگردن آویخته دارند می اندازند و بالا میبرایند اما عمر این بیچارگان خیلی کوتاهست . در جوانی از قوهٔ باصره محروم میشوند .

— بلی بسیار صنعت کدر انگیزیست . علی الخصوص که بجز آنکه مدار زینت و ممنونیت بعضی توانگران عیش پرست بشود دیگر هیچ فائدهٔ نیز از ان متصور نیست . آیا یك قایق که ده نفر صیاد در ان باشد در یکروز چقدر صدف کشیده خواهند توانست؟

— بقدر چهل پنجاه هزار دانه !

— آیا غواصان بسیار اجرت میگیرند ؟

— نی معلم افندی خیلی کم اجرت میگیرند .

— بیچاره ها ، حالا نکه صاحبان آنها بسایهٔ ایشان مالك چه ثروتها میشوند .

— کار دنیا همچنینست معلم افندی ! باشید که در اثنای گشت وگذار کشتزار صدف مروارید بلکه بعضی صیادانیرا به بینیم که پیش از وقت بشکار مشغول شده باشند در انوقت خواهید دانست که این بیچارگان چقدر زحمت میکشند ؟

— بسیار خوب خواهد شد کپتان !

— اما این را بگویم که آیا از سگماهی میترسید یانی ؟

— چه ؟ سگماهی ؟

این سوال کپتان مرا خیلی متحیر ساخت آیا سگماهی چیزیست که انسان از ان نترسد؟ اینچه سوال بیفائده ؟ باز کپتان گفت :

— چرا جواب نمیدهید معلم افندی ؟

— کپتان ، راستی اینست که با این ماهیان خونریز هنوز داد وستد بی تکلفی پیدا نکرده ام !

— ما پیدا کرده ایم ، شما هم رفته رفته عادت خواهید گرفت . ذاتاً مسلح خواهیم بوده بلکه در اثنای گشت وگذار کشتزار مروارید یك چند سگماهی نیز شکار بکنیم! هم این نوع شکار بسیار لذت آوراست .

کپتان اینرا گفته از دالان برامد . من بگرداب حیرت فروماندم ، دانه های عرق سرد سرد که بر جبینم گرد آمده بود بدست پاك کردم . هرگاه در کوههای اسویچره

برای شکار خرس انسان دعوت شود «بسیار خوب میرویم» میگوید . واگر برای شکار شیر و پلنگ در جنگلهای افریقایاهندستان دعوت شود میگوید «اوه ! اوه ! شکار شیر بسیار اعلا ! اگرچه تهلکه ملحوظ هست اماصدکرت میرویم !»

لاکن این دعوت کپتان نمو که عبارت ازشکار سگماهی درقعردریاست ازان شکارها یی نیست که انسان بزودی به آن راضی بشود . هرگاه مانند دعوتیکه برای شکار جنگل قریسپو نموده بود بی نام میماند کار آسان بود ، درانجا رفته یك سمور بحری را شکار کرده پس عودت میکردیم . ولی چنین نام گرفته بشکار سگماهی رفتن یکقدری جای تأملست .

اینسخنان را باخود گفته به تخیل و تصور سگماهی افتادم . و وصف دندانهای تیزخنجر مانند آن جانورها . بادهن بزرگ مدهش آنها که بیك حمله انسانرا دوپاره میسازد هیچ از پیش چشمم دور نمیشد . ازحالا موهای بدنم راست شدن گرفت . حالا آنکه کپتان این دعوت مدهش را بچنان طور بیقیدانه ولاابالیانه نمود که گویابیکد شتی برای شکار خرگوش میرویم ! باخود گفتم که :

— قونسه‌ی البته به رفتن این شکار راضی نخواهد شد . منهم نرفتن اورا بهانه گرفته نمیروم والسلام ! اما بر نرفتن ندلاند امیدوار نبودم ، چراکه میدانستم که تهلکه هرچه که بزرگتر باشد برطبیعت مجادله پرست او موافقتر میآید .

اینرا باخود قرار داده باز بمطالعهٔ کتاب خود مشغول شدم . اما خواندنی خود را نمیدانستم . غیر اختیاری صحیفه‌هارا میگردانیدم . درمیان سطرها دهنهای کشادهٔ مدهش سگماهی بنظرم برمیخورد !

درین اثنا ندلاند و قونسه‌ی بطور بسیار مسترشانه و مسرورانه به دالان درامدند . ندلاند گفت :

— معلم افندی ، خبردارید که دوست شما کپتان شیطا نها یعنی نمو مارا بیك طور ناز کانه برای کشت و گذار کشتزار های مروارید خود که در جزیرهٔ سیلان دارد دعوت نموده
من — آیا دیگر چیزی بشما نگفت ؟
ند — نی دیگر چیزی نگفت !
پس دانستم که کپتان از مسئلهٔ سگماهی رفقای من چیزی نگفته . از بیخبر ماندن ایشان از نقطهٔ مهمترین کار خیلی دلتنگ شدم . حالا نکه ایشانرا باید بگویم ؟ اما چسان بگویم ؟
قونسه‌ی گفت :
— آیا افندی در حق صید مروارید ما بعضی معلوماتی خواهند داد ؟
ند — بلی بلی ! پیش ازانکه بصید برائیم باید در ینباب چیزی بیاموزیم !
من — چون چنینست بیائید در پیش روی من در ینجا بنشینید تا معلوماتیکه در همین کتاب یافته ام بشما نقل دهم .
قو — اول اینرا بفرمایند که مروارید چیست ؟
من — بقول شاعرها مروارید قطرهٔ سرشك دریاها بوده ، مردمان مشرق زمین میگویند که قطرهٔ باران نیسانست که در شکم صدف تحجر کرده . خانمها میگویند که یك سنگ غیر شفاف ذیقیمتیست که برای زینت گوش ، وگردن . وسینهٔ ما بکار میاید . ارباب فن کیمیا میگویند که از اختلاط فوسفوریت ، وقاربونیت کلس ، وژه لاتین بعمل آمده است . حکمای حکمت میگویند که مروارید یك موادیست که در صدف نام حیوانات غلاف دار در همان عضوشان که مادهٔ صدفی را حاصل میکنند از همان مادهٔ صدفی جوهر وخلاصهٔ آن ترشح وتقطر نموده بهم جمع میاید .
قو — اصداف از جنس حیوانات ناعمهٔ معدوم الرأس ، و از نوع موجودات

ذیحیات غلاف دار است .

من — راست گفتی ای قونسه ی ملا ! اینست که مروارید عبارت از جوهر مادهٔ صدفئی این حیوان ناعمهٔ معدوم الرأس غلافدار است که بمرور ایام ترشح کرده کرده بشکل کریوات تصاب میکنند گاه درمصرع اینحیوان یعنی درجائیکه غلاف بالائی و غلاف زیرین آن بهم چسپیده است موجود میشود ، وگاه درمیان گوشتهای آن پیدا میشود . هرگاه مروارید شکستانده شود بهمه حال در وسط مرکزی آن یك دانه سنگریزهٔ کوچك ویا یکدانهٔ ریگی موجود است که بمقام تخم آن قایمست . پس مروارید درمدت چند سالهادر اطراف آن سنگریزه طبقه طبقه جمع آمده بحصول می آید .

قو — آیادریك استریدیه یعنی صدف یك چند دانه مروارید موجود میشود ؟

من — بلی بعضی صدفهامیباشندکه مانند قطئی جواهر بسیار دانه های مروارید موجود است . حتی خود ندیده ام ولی شنیده ام که صیادان مروارید یکباریك صدفی صید کرده بودند که بقدر یکصد و پنجاه دانه (سگماهی دران موجود بود !

ندلاندیك قهقههٔ بسیار بلندی کرده گفت :

— چه میگویی معلم افندی ؟ یکصد و پنجاه سگماهی چسان درصدف موجود بود ؟

من — وای ! سگماهی گفتم ؟ نی نی غلط کردم عفوبفرمائید ! مرواری میگفتم سگماهی بد هنم آمد .

قو — ضرر نیست ! دهن انسان گاهی خطاهم میشود . آیااین رابفرمائیدکه مرواریدهاراازصدف بچه صورت میبرارند ؟

من — صدفهائیکه ازدریامیبرارند بربوریا هائیکه برساحل هموارکرده اند میگسترانند، وبقدرده‌ده روزهمچنان میگذارند . حیوانات مذکوره درانجاپوسیده وبوناك

میگردند . بعد ازان درحوضهای بزرگی که از آب دریا پرشده است می اندازند و درانجاباز کرده غلافهای آنهارا درصندوقهابرای صدفکارهامیفرستند وگوشتای پوسیدهٔ آنرادردیگها انداخته میجوشانند تاآنکه ریزه ترین مرواریدهانیزضایع نشده ته نشین کردند .

قو — آیاقیمت مروارید نسبت به بزرگی آن میباشد ؟

من — بزرگی . آبداری ، درستئی شکل ، موجب قیمت آنست . بهترین مرواریدها نست که درمصرع صدف چسپیده باشدکه آنراباانبوریکه دهن آن رابرگرفته شده است میکنند این قسم مروارید هم شکلش منتظم وهم شفاف میشوند .

قو — لکن چقدر درازیکمدتی میخواهدتا یگان یگان آنرادیده وبزرگ وکوچك آنراجدا کنند ؟

من — نی درمخصوص غربالهای مخصوص مخصوص استعمال میکنند . مثلا اوله ازیکغربال سوراخ کوچکی . ودوم باراز یکغربال سوراخ میانهٔ ، وسوم بار ازغربال سوراخ بزرگی میگذرانند . مرواریدهایی که ازغربال هشتاد سوراخه نیفتددرجهٔ اول ، ومرواریدهایی که ازغربال هشتصد سوراخه نگذرددرجهٔ دوم ، ومرواریدهائیکه ازغربال هزارسوراخه نگذرددرجه سوم شمرده میشوند .

قو — آیاازکشتزارهای مروارید یعنی جاهایی که درانجا صدف مروارید پرورش می یابدوبکثرت موجود میشود چقدر واردات ومحصولات سنوی برداشته میشود؟

من — بنابرقول همین کتابیکه مطالعه میکنم تنها ازکشتزارهای جزیرهٔ سیلان در سال سه ملیون سکماهی محصولات گرفته میشود !

ندلاند بازیکقهقهٔ کرده گفت :

— او ! معلم افندی ! کاش از عوض سگماهی دیگر ماهی خوشگوشتی حاصل میشد .
من — بازسگماهی گفتم ؟ نی نی روپیه میگفتم غلط کردم !
قو — بگمانم میآید که اینقدر مرواریدهای بزرگی که کپتان نمو مالك آنست در دنیا هیچکس بران مالك نباشد ؟
من بزرگترین مرواریدیکه درجامکان بلورین بود نشان داده گفتم :
— راستست قونسه‌ی . مثلا این دانه تابه اینده به این بزرگی نه کسی دیده ونه کسی شنیده .
قو — آیا چقدر قیمت برای آن تخمین کرده میتوانید ؟
من — کم ازکم دوملیون سگ ....
— قونسه ی بچابکی سخن را ازدهنم گرفته گفت !
— دوملیون روپیه سگماهی نیست .
ندلاند گفت :
— معلم افندی دریں سگماهی گفتن بسیار شما یك سری هست ؟
من اگر راستی میخواهید بحدافکرم آنقدر بسگماهی مشغولست که شکل تو وقونسه‌ی نیز گاه گاه بنظرم سگماهی میآید ! آیا تو ارسگماهی میترسی ندلاند ؟
ند — ازماهی ترسیدن ؟ مانند من یك صیادماهی ازچیزیکه آنرا صید میکند چسان میترسد ؟
من — اما مسئله اینچنین نیست که سگماهی را بادام شکار کنی ودرکشتی براری وباتبر دم آنرا ببری وشکمش را پاره کنی ودلش را براورده بدریا بیندازی . نی بلکه درقعر بحر سینه بسینه باهم مجادله ومحاربه کردنست !

ند — در زیر آب هم نمیترسم بشرطیکه ژیپقین بدستم باشد . چراکه سگماهی تا بر پشت برنگردد هجوم کرده نمیتواند تا او برگردد من ژیپقین را بجگر گاهش میدارم .

من — خوب قونسه ی ، توچه میگویی ؟

قو — اگر افندی بترسد منهم میترسم و اگر افندی نترسد منهم نمیترسم !

باب سوم

یکدانه مرواری ده ملیون روپیه گی

شب شد . بخوابگاه خود آمدم ، خواب بخوبی نتوانستم ، هر خوابیکه دیدم متعلق به سگماهی بود صبح از خواب برخاسته و لباسهایم راپوشیده بدالان آمدم . کپتان نمو در آنجا منتظر من بود گفت :

— موسیو آروناقس ، برفتن حاضرید ؟

— بلی حاضرم کپتان .

— بفرمائید برویم .

— رفقای خود را خبر ندهم ؟

— آنهارا خبرداده ام برسطح نوتیلوس منتظر ما هستند .

— آیا سقافاندرهای خود را نمیپوشیم ؟

— حالا نمیپوشیم ، چونکه نوتیلوس را بد ریاچهٔ ما ناعارکه دریاچهٔ کشتزار صدف مرواید جزیرهٔ سیلانست بسیار نزدیک نکردم و ازینجاتابه آنجا در زیر بحر راه رفتن یکقدری درازمیشود . لهذا قایق را حاضر کردم تابه آنجا به قایق میرویم . اسقافا

ندرهادر قایقست وقتیکه بمحلق مطلوب واصل شدیم اسقافاندرهای خودراپوشیده بدریامیدرائیم .

کپتان نمورا پیروی کرده بسطح کشتی برامدم . ندلاند وقونسه ی درانجا بودند کپتان نمو بطرف پنج نفر طایفه هاکه منتظر کپتان بودند اشارت کرده قایق را به کشتی نزدیك کردند ، هرسه مابه قایق نشستیم یك طایفه برای چرخ دادن سکان وچهارنفر برای پرکشیدن نشستند . قایق بسوی جنوب رهسپار گردید . همهٔ ما ساکت بودیم . ساعت پنج ونیم بود که شعاعات ابتدائی شمس خاوری وباغچهٔ درازی که ازجزیره بسوی دریا ممتد شده بود بمانشان داد .

جهت شرق این ساحل دماغه پست وجهت جنوبیش بلند بود . بقدر سه میل ازخشکه دورتر کپتان نمواطراف رایکنظری کرده بلنگرانداختن اشارت کرد . زنجیر لنگر بسیارکم درآب فرورفته قایق بایستاد زیرادرینجا آب دریابسیارکم وتنك است . و مزرعهٔ مرواریدهم ازقرارقول کپتان درهمین حوالیست کپتان گفت :

— موسیو آروناقس . ایندریاچه رامی بینید بعدازیکماه قایقهای متعدد صیادان صدف درینجاپر میشوند . غواصهادرین آبهاغوطه خورده صدف مروارید میکشند . آبهای این دریاچه برای غواصها بسیار موافقست چراکه بسیار موج ندارد . ما نیز حالا اسقافاندرهای خودراپوشیده بگشت وگذار خود آغاز میکنیم .

من هیچ جواب نداده بسوی این آبهای شبهه ناك نظر کردم وبمعاونت طایفه ها سقافاندرهاراپوشیدم کپتان ورفقای من نیز بزودی پوشیدند . ازطایفه ها هیچ کسی بامانمی آمد چونکه هیچ یکی ازانهاالبسهٔ غواصی نپوشیدند .

والحاصل تابگلو درسقافاندرهادرامدیم آلت تنفس رانیز بر پشت مابستند . میخوا

ستند که محفظه های سرپوش را بسر مابنهند که ازکپتان پرسیدم که :

— آلت تنویر وتفنگ چرا نیست ؟

نمو — چرا که ضرورت به آنها دیده نمیشود ، در بسیارجا های عمیق نمیرویم که بچراغ حاجت افتد ، بعوض تفنگ نیزاین قمه رابگیرید بکمر بیاویزید .

بنابرامر کپتان قمه را بکمر آویختیم ودیگر چیزی نگفته سرخود را در محفظه درآوردم . کپتان ورفقایم نیزهمچنین کردند . تنها ندلاند ژیپقین مدهش خود را بدست داشت .

طایفه هایکان مارا اززیر بغلها گرفته ازقایق به آب فروانداختند . بقدر یکشنیم متروقایماً در آب بزیر رفته پاپهای ما بریک قعربحر برخورد کپتان نمو بدست خود اشارت کرده درپئ آن براه افتادیم . ضیای شمس قعردریارا بخوبی تنویر مینمود ، همه چیزرا بخوبی میدیدیم . بقدرده دقیقه رفتیم که بعمق پنج مترو از سطح بحر فرو آمدیم . زمین نیزهمواری پیدا کرده . مارماهیهای بسیاری ازصدای پاپهای مازم خورده بهرسومیگریختند . کذالك ماهیان سفیدو برقناك پهن وجودی نیزبسیار بود .

شمس آهسته آهسته به جوسما بالا میشد ، ودریا را زیاده ترتنویر مینمود . حال زمینی که بران براه میرویم نیزرفته رفته تبدل میورزید . ازریگزار گذشته بریك زمین سنگستانی براه افتادیم که سنگهای کوچك وبزرگ غیرمنتظم زمین را فرا گرفته بود . برروی این سنگهاوزیر واطراف آنها به لکهاحیوانات ناعمه ونباتیه موجود بود .

درمیان اینحیوانها صدفهای پوست باریك وغیرمنتظمی که مخصوص بحر محیط هندیست بکثرت موجود بودو بسی حیوانات مختلفهٔ دیگر نیزمشاهده میشود . علی الخصوص خرچنگ های بزرگ بزرگی نیزدیده میشدکه بعضی ازبغل سنگهاو بعضی ازسرسنگها

بچشمهای درخشندهٔ غیرمتحرك خودبسوی ما میدیدند ، وچون نزدیك شدن مارا میدیدند بکمال سرعت کج کج میگریختند .

انحیوانات کریه المنظر بساحلهای دریا بردرختان جوز هند بالا میشوند . وجوزهارا کنده برزمین می اندازند و باپنجه های پرقوت خود آنرا شکسته بدان تعیش میکنند کاسه پشتهای بسیاری نیز دیده میشد . که نسبت به خرچنگها زیاده تر بناز واستغنا برفتار میکردند .

تخمیناً ساعت هفت و نیم بود که بمزرعهٔ عظیم یا آنکه معدن جسیم صدف مروارید که درسالی بملیونها صدف ازان برداشته میشود واصل شدیم . استریدیه هایعنی صدفهای مروارید برسنگها خیلی محکم چسپیده ازانجائیکه یکبار چسپیده باشند بدیگرطرف حرکت نمیکنند . صدف مروارید خارجاً غیرمنتظم ، وسیاه وگرد میباشد . برروی پوست بعضی ازانها خطهای سبز و پوستهای بعضی ازانها سیاه وسخت است . خطهای آنها دلیل تازه گی وجوانئی آنهاست وسیاه پوست آنها لااقل ده ساله میباشند که بدرازی ده گره یابیشتریا کمتر میباشند .

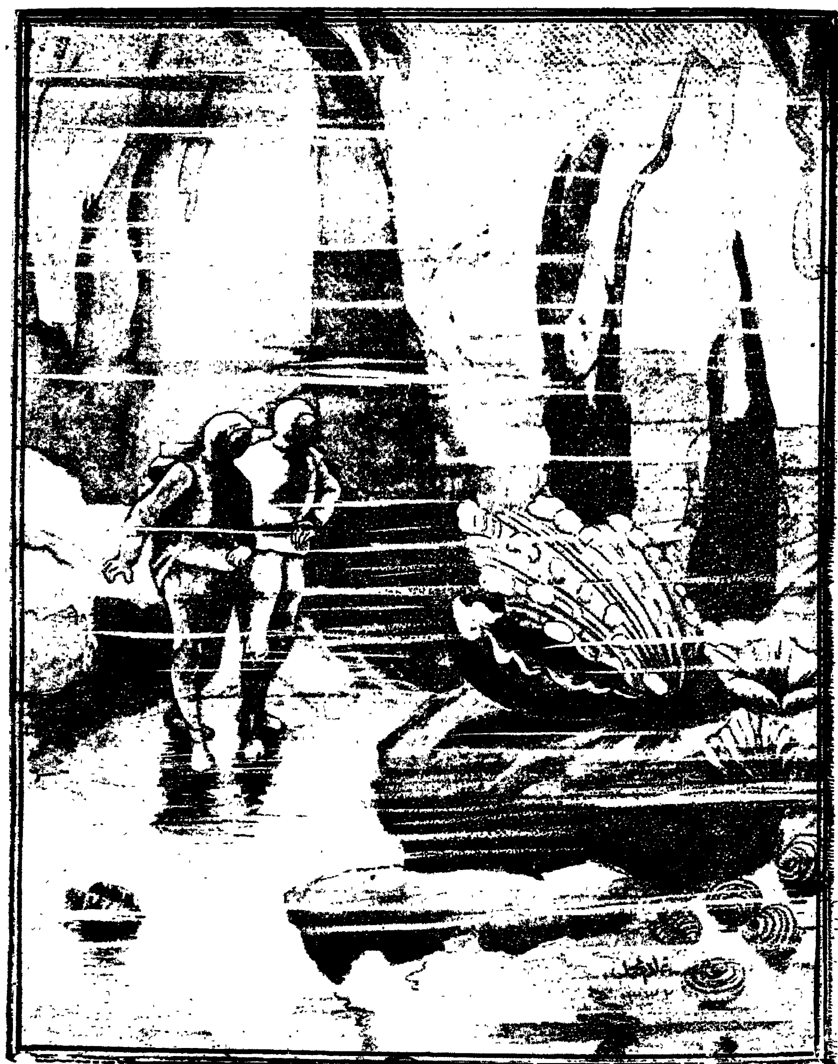
کپتان نمو بدست خود مراجسامت مزرعهٔ صدف مرواریدرا نشا نداد . دیدم که دست خلقت درپرورش ووجود دادن اینمخلوقات بردست انسانها باربرتری و افزونتری دارد ، یعنی انسانها هرا نقدر که دراستخراج واستهلاك آنها کوشش ورزند آفرینش آفریدگار خیلی بیشترازان اینمزرعه رابرکت وکثرت داده است .

درراهیکه رهسپار بودیم بلا توقف پیش میرفتیم چراکه کپتان نمو بزراهیکه باو معلوم بود بیدرنگ شتابان بود . علی الاکثرازمیان خرسنگهای اهرام شکل بسیار بلندی میگذشتیم . حیوانات ناعمهٔ صدفیه که برسراین سنگهاواطراف آن چسپیده

بودند گویا بنظرهای ثابت خود متحیرانه مارا مینگریستند . رفته رفته زمین سرنشیبی پیدا میکرد تا آنکه بقدر پنجاه متر از سطح بحر بزیر آمدیم . درینجا سنگلاخهای بزرگی موجود بود که سنگپاره های صاف صاف و بلند بلندی در هر جا ایستاده بود . درین اثنا در پیش روی ما یك مغارهٔ واسع و تاریکی که در میان یك پشته سنگی باز شده بود وضیای شمس دران پرتو نمی انداخت پدیدار گردید . کپتان نمو درین مغاره در امد . مغاره تاریك بود رفته رفته چشمانم بتاریکئی مغاره عادت گرفته اطراف و سقف مغاره را دیدم که همه از سنگ بود چون یکقدری پیشتر رفتیم بیك چقوری چاه مانندی فرو آمدیم که زمین آن بابوصون نام نبات بحری مفروش شده بود . کپتان نمو درینجا توقف کرده بدست خود یکچیزی را که دریك گوشهٔ چاه افتاده بود بمن نمود چون نیك نظر کردم دیدم که یك استریدیه یعنی صدف نام یکحیوان بسیار بزرگیست . این صدف آنقدر بزرگ و جسیم یك صدفی بود که یك پلهٔ آن خیلی بزرگتر بود از حوض دالان نوتیلوس که پیش ازین تعریف آن مذکور گردیده بود .

به این صدف بزرگ نزدیك شدم . صدف مذکور درمیان آبهای آرام و مستریح مغاره بکمال راحت و آسودگی برسریك سنگ صاف و همواری آرام گرفته بود . مگر کپتان وجود انحیوانرا درین اینجا میدانست و حالا برای زیارت واحوالپرسئی او آمده است -

حیوان مذکور پلهٔ غلاف خودرا خیلی بالا گرفته جوف آن بخوبی معلوم میشد . کپتان آهسته آهسته بحیوان تقرب کرد ودستهٔ قمهٔ خود را درمیان دو پلهٔ آن دراورده مانع بهم آمدن آن گردید . بعد ازان بدست خویش بکمال دقت گوشتهای درون صدف را که بقدر سه سیر آنرا تخمین کردم بیکسو کرده یکدانه مرواریی پدیدار گردید که جسامت آن ازیکدانه جوز هندی اصلا کمتر نبود . منتظمئی شکل . شفافیت ، آبداری



به این صدف بزرگ نزدیکشدم

این گوهر بدایع پرور آنقدر قیمت به او بخشیده بود که خارج تقدیر و تخمین بود .

از دیدن آن بحیرت افتاده مبهوت ماندم . دست دراز کرده خواستم که گوهر را بدست گرفته ثقلت آنرا بدست وزن کنم . ولی کپتان مانع آمده اشارت کرد که نمیشود . و بچابکی قبضهٔ قمهٔ خود را کشیده دهن صدف بهم آمد . مگر کپتا نرا ندانستم که چیست مگر کپتان ایحیوانرا سالها دیده وشناخته است و مخصوص دریجا گذاشته تا آنکه بسیار بزرگتر شود . هیچ شبهه نیست که هر سال مواد مایعی صدفیهٔ که حیوان آنرا افراز میکند بر مروارید مذکور جمع آمده و تصلب کرده جسامت آنرا می افزاید . واین مغارهٔ که این میوهٔ بسیار عجیب خلقت دران پرورش میابد بجز کپتان نمو بدیگر هیچ آفریدهٔ معلوم نیست . یك روزی خواهد شد که این گوهر خارقه نما را ازین مغاره کشیده بدالان موزه خانهٔ نوتیلوس نقلی بدهد بذهن خود بزرگی و آبداری این گوهر عجیبه را با دیگر گوهرهای دیده گی وشنیده گئی خود مقایسه و موازنه کرده ازده ملیون روپیه کمتر قیمت کرده نتوانستم .

این هم تمام یافت از مغاره برامده باز به اصل مزرعهٔ مروارید که هنوز به آمدن صیادان بهم برنخورده بود آمدیم .

بعد ازانکه بقدر ده دقیقه کپتان نمو ومادر میان این کشتزار گوهربار گردش کردیم کپتان دفعةً توقف نمود و بدست خود اشارت کرد که درمیان یك چقوریکه از خرسنگها حاصل شده بود وبقدر ده قدم دورتر بود درائیم همهٔ مادران کود ال آمده درپشت یك خرسنگی نشستیم . کپتان بدست خود بمن یك نقطهٔ را که درپیش بود نشانداد . بکمال دقت بدانسو نظر انداخته یك سایهٔ دیدم که ازبالا بقعر دریا فرو آمد . همانلحظه فکر سگماهی که ازیادم رفته بود وجودم رابلرزه انداخت . اما چون خوب دیدم

دانستم که این سیاهی سگماهی نبود ٠

مگر یك هندی بیچارهٔ بود که پیش از زمان آمدن صیادان مروارید برای صید کردن بمزرعهٔ مروارید فرو آمده است ٠ حتی چون ببالا نظر کردم زیر قایق صیاد را نیز دیدم ٠ صیاد غوطه میخورد ، و برمی آمد چون بقعر دریا میرسید بجا بکی زانو بر زمین زده استریدیه هائیکه بدستش میآمد جمع میکرد، و در توبرهٔ که بگردنش بود انداخته بالا میبرامد ٠

غواص مارا نمیدید ٠ زیرا سایهٔ سنگی که در پناه آن نشسته بودیم مارا از نظر او پنهان داشته بود ، و هم بخیال و خاطر هندی بیچاره نمیگذشت که مانند خود او انسانها در قعر بحر نشسته حرکات اورا سیر و تماشا میکنند ! من بکمال دقت حرکات صیاد را سیر میکردم بقدر ده دفعه فرو آمد ، در هر دفعه بقدر ده دانه استریدیه صید کرده باز بالا برامد ، آیا در کدام یك ازین صدفها که هندی بیچاره حیات خود را در راه بدست آوردن آنها به تهلکه انداخته مروارید موجود خواهد بود ؟

دفعهٔ یازدهم بود که غواص بیچاره باز فرو آمده در قعر دریا زانو بر زمین زده بچیدن صدف مشغول گردیده بود ٠ اما دفعةً بیچاره صدفها را ترك کرده بکمال خوف و هراس برای بالا برامدن یك حرکتی اجرا نمود ٠ مگر بر طرف سر خود یکسایهٔ بسیار بزرگی مشاهده کرده بودم از ان سبب بدهشت افتاده بود ٠ چون خوب نظر کردم سایه را شناختم که چیست ؟ مگر یك سگماهئی بسیار بزرگ و دهشتناکی بود که چشمانش مانند آتش میدرخشید ، و دهنش همچون مغارهٔ خنجرداری باز بود ٠ از نظارهٔ این منظره من بر جای خود مانند مردهٔ خشك و بیحرکت ماندم ! جانور مدهش یك حملهٔ مدهشی بر صیاد نمود ٠ صیاد بیچاره یك حرکتی اجرا نموده خود را بیکسو کشید ٠ اگرچه به این حرکت



کپتان بیکدست بیك بال ماهی آویخته وبدست دیگر متصل خنجر خود رادرشکم او فرو برده و برمیکشید ·

خود را از دهان حیوان خم [illegible]

لهذا جانور یك ضربهٔ مدهش دم خود صیاد را بزمین غلطانیده از این ضربه که بر سینهٔ بیچاره اصابت نمود بیهوش افتاد ، جانور یکقدری خود را پس کشیده باز چنانچه عادت اوست خود را بر پشت چنبره کرده برای دو پاره کردن هندی خود را حاضر و آماده ساخت تمام بهمین ساعت که جانور میخواست هندی را القمه نماید کپتان نمو قمهٔ خود را کشیده مانند برق بر جانور هجوم نمود جانور چون این مهاجم نورا دید هندی را گذاشته باز خود را راست کرده بر کپتان نمو دهن کشاد .

وضعیت کپتان نمو تا بحال در پیش چشم منست بیك وضع بسیار جسورانه ؟ و متانت دلاورانه خود را خم کرده منتظر هجوم جانور گردید . بمجردیکه حیوان خود را بروی میانداخت حرکت سریعی کرده خود را از ضربهٔ او وارهانید و قمهٔ خود را در شکمش فرو برد . اما کار بهمین قدر تمام نشد یك مجادلهٔ بسیار مدهشی در مابین کپتان و جانور بوقوع پیوست . سگماهی از درد جان خیلی بجوش آمده آبهارا بهم میزد در یا آنقدر موج پیدا کرد که خود را بمشکلات قایم میگرفتم .

خونهائیکه از زخم جانور مانند سیل جاری شده بود دریا را تیره ساخت ، از انسبب هیچ چیزی دیده نتوانستم .

بعد از کمی دیدم که کپتان بیك دست بیك بال ماهی آویخته و بدست دیگر متصل قمهٔ خود را در شکم او فرو برده و بر میکشید اما چه فائده که قمهٔ او بر دل سگماهی بر نمیآمد و تا بر دلش زخم نرسد فائده نمیکنند .

بعد از انکه یکمدتی بهمینصورت مجادله دوام نمود رنگ مجادله تغییر یافت . کپتان در زیر ثقلت جانور آمده بر زمین افتاد ، دهن جانور مانند داش باز گردید . در ین

اثنا اگر ندلاند بسرعت تمام خود را نمیرسانید وژیپقین را درقلبگاه جانور فرو نمیبرد جانور کار کپیتانرا تمام ساخته بود .

آبها باز سرخ گردید موج هم بیشتر گردید. در یك موج خون آلودی پیدا کرد . ژیپقین ندلاند تمام بموقع رسید ، ودل جانور را شکافت جانور بیجان شده از حرکت افتاد .

ندلاند کپیتانرا بیکسو کشید . کپیتان برپا خواسته سر راست بسوی هندی بیچاره برفت ، وریسمانیرا که به سنگ به او مربوط بود باز کرده اورا به آغوش برداشت ، وپاهای خود را بشدت بر زمین زده بر سطح بحر بالا برامد . من وقونسه ی وندلاند نیز اورا پیروی کرده بعداز چند ثانیه به قایق غواص بنشستیم . اول کاریکه کپتان به آن تشبث نمود همانا بهوش آوردن هندی بیچاره بود . قونسه ی وکپیتان بمالش اعضا ودیگر کارها بعداز چند دقیقه هندی را بهوش آوردند . چشمانش را چون باز کرد چهار کله های معدنی بلورین راچون دیده باشد آیا بچه درجه دوچار دهشت واستغراب شده باشد ؟

کپیتان نمو از جیب خود یك کیسه مروارید براورده به هندی بداد . تصدق و عطائیکه این آدم دریایی به اینمخلوق بیچاره نمود از طرف او بدست لرزه ناکی قبول شد واز نظرش چنان معلوم میشد که هیچ ندانست ونشناخت که این مخلوقات عجیب الهیکل چه جنس وچه نوع مخلوقی خواهد بود که هم حیات به او بخشیدند وهم صاحت ثروت گردانیدند !

بعدازان بنابر اشارت کپیتان باز بدریا فرو رفتیم . بقدر نیمساعت در میان کشتزار صدف رفتار کرده به جائیکه لنگر قایق ما آویخته بود رسیدیم وبه قایق برامده بمعاونت طایفه ها اسقافاندرها را کشیدیم . اول سخن کپیتان به ندلاند بود که گفت :

— استاد ندلاند، تشکر میکنم !

ند — هیچ نکرده ام کپتان ! تنها مقابلهٔ با لمثل اجرا کردم. چونکه من نیز بحیات خود تبشما مدیون بودم چراکه اگر نوتیلوس نمیبود ماهم غرق شده بودیم.

از ینسخن ندلاند در لبهای کپتان یك تبسم خفیفی پیدا گردید. طایفه هاقایق را بنا بر امر کپتان بسوی نوتیلوس راندند. در راه جسد خون آلود سگماهی را دیدم که بر سطح بحر بر امده بود از لکه های سیاهی که بر نوك بال او بود دانستم که از مدهشترین انواع سگماهیان خونریز است. طول آن زیاده از بیست وپنج قدم بود دهنش بقدر یك ثلث وجود اورا تشکیل داده بود. ازشش صف دندانهای سرتیز مثلث متساوی الاضلاع آن دلیل بود بر ینکه این سگماهی نرباشد. بقدر دوازده عدد سگماهی دیگر نیز در اطراف قایق ما پدیدار گردید امابا ما مشغول نشده بخوردن وپاره پاره کردن همجنس خود مشغول شدند.

ساعت هشت بود که به نوتیلوس واصل شدیم. از ین سیاحتی که در دریاچهٔ مانا قارجزیرهٔ سیلان درمزرعهٔ صدف اجرا نمودیم حسیات وملاحظات غریبی برایم حاصلگردید. در پیش شجاعت ومرحمت کپتان که دربارهٔ رهایی دادن صیاد بیچارهٔ هندی اجرا نمود بحیرت افتادم. حتی این فکر وملاحظهٔ خود را به کپتان نیزبیان کردم کپتان گفت :

— معلم افندی، آن هندی از بیچارگان ظلم دیدهٔ دست ظالمانست. منهم از ان مظلومانی امکه از دست همان ظالمان بی ایمان انواع ظلم وتعدی دیده ام یعنی منهم هندی وهموطنی این صیاد بیچاره میباشم لهذا تابه نفس واپسین دوستدار آن وطن وگیرندهٔ انتقام آن هستم.

باب چارم

بحر احمر

در ۲۹ کانون ثانی جزیرهٔ سیلان از نظر مادر افق پنهان گردید . نوتیلوس درساعتی ۲۰ میل قطع مسافه مینمود . جزایر مالدیو ، ولاقه‌دیورا نیز بسرعت طی نمود . به این حساب از دریای ژاپون که ابتدای حرکت ماست تا به اینجا هفتهزار و پنجصد فرسخ قطع مسافه کرده ایم .

روز دوم نوتیلوس بر سطح بحر برامده دریارا خیلی خالی یافتم . از هیچ طرف هیچ خشکهٔ پدیدار نبود . سفینهٔ ما بجهت شمال غربی توجه کرده بود که برین راه میباید که بدریای عمان که بدریاچهٔ بصره نهایت پذیر گردیده داخل شود . پس اگر بدین دریا رود نهایت آن باخشکه مسدود داست ! آیا نوتیلوس باز بکجا خواهد رفت ؟ باخود گفتم البته بعد از گردش دریای عمان ودریاچهٔ بصره باز عودت خواهد کرد ! واگر به بحر احمر هم در اید چون نهایت آنهم بابرزخ سویس مسدود است وهنوز « کانال » کشاده نشده است پس برامدن ازان مجبور شده از گلوگاه باب المندب د ماغهٔ امیدافریقارا گردش کرده به بحر محیط اطلسی خواهد درامد لهذا از رفتن به آبهای سواحل اوروپا قطع امید کردم .

تابه سوم ماه شباط نوتیلوس بحرعمانرا بسرعتهای مختلف وعمقهای مختلف گردش نمود . درچارم ماه مذکور بحرعمانرا بنهایت رسانیده وا پس رجعت کرد . وقتیکه از بحر عمان میبرامد شهر « مسکت » را که از شهرهای مشهور سواحل عمانست مشاهده کردم . منظرهٔ غریب شهررا که برسنگلاخ سیاه قلعه وخانه های سفید ش

بنا گردیده تماشا کردم . مناره های جوامع ونخلستان های آنرا نیز دیدم . اما تماشا بسیار کوتاه بود . زیرا نوتیلوس بر سطح بحر کمی توقف کرده باز بزیر بحر درامد ازینجا سواحل «حضرموت» را شش میل دورتر گذاشته بر راهیکه داشتیم دوام ورزیدیم .

در ٥ ماه شباط بدریاچهٔ «عدن» داخل شدیم که این دریاچه که درنهایت آن تنگاه یا ابنای باب المندب واقعشده بشکل یك قیفی میباشد که آبهای بحر محیط هندی بواسطهٔ این قیف به بحر احمر میریزد .

روزدیگر که نوتیلوس برای تجدید هوا برسطح بحر برامد از دور شهر «عدن» نمایان گردید . اینجا ازسنهٔ ۱۸۳۹ درزیر ادارهٔ حکومت انکلیز درامده است شهر یك دماغهٔ کوچکی واقع است که بایك برزخی بقطعهٔ عربستان النصاق پیدا کرده است .

در هفتم ماه شباط به تنگاه «باب المندب» که بزبان عرب معنئی آن «دروازهٔ سرشك» است تقرب نمودیم این تنگاه یا آبنایی را که ۵۲ کیلومتر وطول و ۲۰ میل عرض آنست نوتیلوس بیکساعت طی نمود . اماهیچ برسطح بحر برنیامد سراسر در زیر بحر قطع مسافه نمود . زیرا بسیار واپورها ازینجا درهمه وقت مرور وعبور دارد . و مسافهٔ تنگاه نیزتنگست لهذا نوتیلوس نمیخواهد که خود را هویدا کند نهایت وقت پیشین بود که به بحر احمر داخل شدیم .

بحر احمر یك دریائیست که باران دروهیچ نمی بارد وهیچ یك نهر بزرگی دران نمیریزد . آبهایش همیشه تبخر میکنند . یعنی درهر سال بقدر بلندی یکنیم متر وآب از سطح آن به بخار منقلب شده بهوا طیران میکنند . پس هرگاه بحر محیط هندی بواسطهٔ قیف طبیعئی باب المندب آب دران نمیریخت یکوقتی خشکشده پئی کارخود میرفت .

بحر احمر به درازی دوصد وشش هزار متر وعرض و سطئی آن سی هزار وچار

صد متر و میباشد . در زمان حکماداران روما این بحر اهمیت فوق العادهٔ را مالك بود ، و اگر کانال سویس کشاده شود اهمیت آن خیلی با لاو اعلا خواهد گردید .

اگرچه فکر کپتان نمو را نمیدانم که چیست ؟ وبچه خیال و تصور به بحر احمر کشتئی خود را رانده است ؟ ولی خود من بسیار ممنون و مسرور شدم که این بحر را دیدم . سفینهٔ مادر ساعت بیست و یك میل سرعت داشت گاه در سطح وگاه در قعر بحر رفتار مینمود که باینصورت داخل و خارج بحر را تماشا کرده میتوانستم .

در ۸ ماه شباط بوقت صبح شهر «مخا» معلوم گردید . قلعهٔ خرابه و نخلستانهای اطراف آن را دیدم . این شهر در زمانهای قدیم تجارتگاه و معمور یك شهری بود . شش عدد بازارهای بسیار بزرگ و بیست و شش مساجد و جوامع در ان بود . دورهٔ آن سه کیلومتر بود و باشش قلعهٔ بسیار متین محافظه شده بود . بعد ازانکه از پیشگاه اینشهر درگذ شتیم نوتیلوس باز در زیر بحر درامد و سواحل عربستانرا ترك کرده طرف سواحل افریقارا گرفت که عمق آن طرف از ینطرف بیشتر بود .

از تجره های نوتیلوس درمیان آبهای بسیار براق و صاف بحر احمر منجانهای رنگارنگ ، وسنگهای بسیار عجیب و ملوی که بایوصونهای سبز مخمل مانندی مستور بود ، ودرختهای بزرگ زمه را تماشا کردیم اسفنجها یعنی ابرها . و پولیپها از هرنوع . وجود بود و نباتات مختلفهٔ بحری ، وحیوانات مختلفهٔ نباتیه و ناعمه از اجناس بسیار اعلاها درین بحر دیده میشد .

ماهیان گوناگون مختلف الاجناس نیز بکثرت پدیدار بود . نهم شباط نوتیلوس در واسعترین نقاط بحر احمر که درمابین «سواکن» و «قونفودا» میباشد رفتار داشت عرض این محل بحر یکصد و نود میلست امروز چون نوتیلوس برسطح بحر برامد

منهم بر امده بتماشای بحر مشغول گشتم درین اثنا کپتان نمو به پیش من آمده وبکمال نزاکت یك سگارهٔ تقدیم کرده گفت :

— خوب معلم افندی ! آیا بحر احمر را پسندیدید ؟ ماهیان آنرا ، حیوانات نباتیهٔ آنرا ، اسفنجهای آنرا ، جنگلهای زمه های آنرا بخوبی تماشا کردید ؟

— بلی کپتان ، نوتیلوس تدقیقات وتماشاهای مرا به بسیار خوبی ایفا نمود . حقیقتاً که سفینهٔ ما بسیار عاقلست .

— حقیقت که همچنین است . نوتیلوس عاقل وصابر وبی تهلکه است . از طوفانهای بسیار مدهش بحر احمر وسنگلاخهای آن هیچ نمیترسد .

— براستی که سفینهٔ شما محیر العقولست ولی وا اسفا که اینچنین کشف بدیع بهمراه مخترع آن محو و نابود خواهد شد !

کپتان یك تبسمی کرده سکوت نمود . منهم سخن را بردیگر وادی دور داده پرسیدم که :

— کپتان ، تدقیقات شما در بحر احمر بسیار است آیا سبب چیست که آنرا بحر احمر میگویند؟

— در بخصوص رأیها مختلف است . بعضی میگویند که هنگامیکه حضرت موسی علیه السلام بنی اسرائیل را از بحر بگذرانید وفرعون نیز با عونهٔ خود از پئی آن در بحر درامد حضرت موسی دعا کرد که خدایا بلای احمر را بران ها مسلط کردان لهذا آبهای دریا بر انها هجوم آورده همه را غرق ساخت . ازان روز نام این دریا بحر احمر گردید !

من — اما این تعریف یکقدری شاعرانه است فنی نیست من تعریف فنی آنرا میخواهم .

نمو — متقدمینی که نام این دربار الاحمر نهاده اند از سبب کلمهٔ « ادروم » که بمعنی سرخ در زبان عبرانیست پیش آمده واین سرخی نیز از بعضی حالاتیست که در آب آن مشاهده میشود .

من — حالا که تابحال آبهای آنرا براق ومانند دیگر بحرها دیده ام سرخی دران هیچ مشاهده نشده است .

نمو — همچنینست اما اگر بطرف آخر آن که بخشکه من بوطست پیش رفته شود رنگ سرخ را در آب خواهیدید . حتی دریکوقتی دریاچهٔ « طورسینا » را مانند خون سرخ دیده بودم .

من — آیااین سرخی را ازچه دانسته اید ؟

نمو — این سرخی ازحیوانات نباتیهٔ صغیرهٔ خورده بینیه ایست که ازغایت کوچکی جرم ووجود آن هیچ بچشم نمی آیدوبرای پرشدن یك ملیمتره جای چهاهزار عدد آنها لازم میآید وقتیکه به طور رسیم شماهم این رنگ سرخ حیوانات مذکوره را خواهید دید .

من — پس معلوم میشود که شماپیش ازین نیزدر بحر احمر گشت وگذار کرده باشید ؟

نمو — این پنجم بار است که نوتیلوس درین بحر درامده است .

من — پیش ازین ازمرور نمودن نبی اسرائیل وغرق شدن فرعون بحث راندید . آیابعضی دلایل واماراتی که مرور آنهارا نشان بدهدیافته اید ؟

نمو — نی نیافته ام . چراکه آنجا دریندوقت بحر نی بلکه خشکه میباشد . یعنی بمرور آیام آن بحر یکه حضرت موسی ازان گذر کرده و فرعون دران غرق شده باریك پرشده است .

من — آیاآن محل کجاست ؟

نمو — از سویش یکقدری بالاتراست درقدیم آنجابحر بوددرینوقت ریگستانست وگمان میبرم که اگر درین ریگستان حفریات اجراشود بسی آثار عتیقه پیداخواهدشد .

من — بلی این حفریات میباید که پیشتر ازحفرشدن کانال سویس اجرا شود و گرنه بعدازتمام یافتن کانال درانجاهاشهرهاو عمارتهاساخته خواهدشد وحفریات باقی خواهد ماند اما این لك را نیزبپرسم کپتان ، آیا کانال سویس که کنده شودبسبب عدم عمق بسیار برای نوتیلوس فائدهٔ نخواهدکردهمچنین نیست ؟

نمو -- اگرچه برای نوتیلوس فایده ندارد ولی برای عالم انسانیت فائدهٔ عظیمی می بخشد ، وچون این امرعظیم بقوت پرکار هموطنئی شما موسیو «دولسپس» اجرا میشود ازاز وهرقدر فخرکه بکنید جا دارد .

من — راستست کپتان ، دراینباب فخر ومباهات بفرانسویان عائداست .

نمو — چه فائده که نوتیلوس دران داخل شده نمیتواند . معهاذا نوتیلوس پس فردا به بحرسفیدچون براید شهر پور تسعیدراکه عملیات کانال ازانجا آغازشده خواهیددید .

ازینسخن کپتان حیرت عظیمی مرا استیلاکرد ، فریاد براورده گفتم :

من — چه گفتید ؟ آیا پس فردا به بحرسفیدمیبرائیم ؟

نمو — بلی میبرائیم . اما شما چرا اینقدر متحیر شدید ؟

من — چسان متحیر نشوم کپتان افندی ! انصاف بفرمائیدچگونه مبهوت نگردم ، درظرف مدّت چهل وهشت ساعت تمام بحراحمر رازوبعقب طی کردم ، وباز ازگلوگاه باب المندب برامده تمام قطعهٔ افریقارا دور و بحرمحیط اطلسی را قطع کردن ، و ازگلوگاه «جبل طارق» گذشته بحرسفیدرا پیمودن ، وبه پورتسعید آمدن چیزیستکه هرکس راغوطه خوارگرداب حیرت خواهدکرد !

نمو — آیابشما که میگوید که اینهمه مسافه هاراطی کرده بهپورتسعیدخواهیم رفت ؟

من — اگرنوتیلوس مانند بالون برهوانه پرد ، ویا مانندشمندوفر برخشکه ندود

برای رفتن به بحر سفید دگر چه چارهٔ خواهد بود ؟

نمو — معلم افندی نوتیلوس نه برروی هوا میپرد ، ونه برروی زمین میدود . اما اززیر همین زمینی که حالا درمابین بحر احمر و بحر سفید حایل افتاده و مهندس فرانسوی شما کانالرا میخواهد دران بکشاید مرور نموده بحر سفید داخل میشود !

من — این ازهمه عجبتر ! آیا چسان اززیرزمین میگذرد ؟

نمو — بلی به بسیار آسانی میگذرد ! زیرا خالق عظیم الشان ذی قوت وقدرت همین کانال سویس را که انسانها حالا برای کشادن آن سعی وکوشش میورزند اززمانهای بسیاد درازی در زیر زمین باز فرموده است .

من — سبحان الله ! مگر شما آنرا پیدا کرده ازان مرور مینمائید ؟

نمو — بلی ، این پنجم باراست که ازین کانال زیرزمینی نوتیلوس گذر کرده و میکنند . نام این کانالرا « تونل عرب » نهاده ام ، اززیر کانال سویس آغاز کرده به بحر سفید میبراید ، وبجز من هیچکسی از وجود آن خبر ندارد .

من — اما زمینی که کانال سویس بران کنده میشود سراسر ریگستا نست .

نمو — بلی بقدر پنجاه متر وچقوری ریگست بعد هاسنگلاخ بسیار سختست که درزیر ریگ میباشد وتونل کشف کردهٔ من درهمین سنگلاخ کشاده شده است .

من — آیا این راهرا به تصادف پیدا کردید ؟

— هم به تصادف وهم بملاحطه یافته ام ! امار استترش اینست که بملاحطه وتفکر یافتم .

من — مهربانی کرده بفرمائید که چگونه بکشف آن موفق وکامیاب شده اید ؟

نمو — معلم افندی چون بعد ازین ازهمدیگر هیچ جدا نخواهیم شد لهذا هیچ اسرار پنهانی ازشما ندارم . اینست که این سر خودرا نیز بشما میگویم . بسیار وقت بودکه در

هر وقتی که ماهیان وحیواناتی که در بحر احمر بنزدیکئی سویس میدیدم عیناً همان ما هیانرا در بحر سفید در قرب پور تسعید مشاهده میکردم ، ومانند این دیگر بعضی منا سبات نیز در مابین این دو نقطه یافتم . لهذا بفکر افتادم که آیا درمابین این دو دریا یك رابطهٔ پنهانئی موجود خواهد بود یانی ؟ واگر رابطهٔ موجود باشد بسبب بلندیٔ سطح بحر احمر بر بحر سفید بهمه حال آبهای بحر احمر بشدت در بحر سفید خواهد ریخت ؟ بناءً علیه در بحر احمر بسیاری از ماهیا نرا صید کرده در دمهای شان حلقه های آهنینی گذرا نیدم بعد از چندی چون در بحر سفید آمده ماهیگیری کردم عیناً همان ماهیان حلقه دار خود را یافتم . باینصورت محقق دانستم که در ما بین این دو بحر رابطه موجود است بس به تحری وجستجوی آن افتادم تا آنکه دهنهٔ تونل را یافته نوتیلوس را دران راندم وبه بحر سفید برامدم که انشاء الله بعد از دو روز شما نیز ازین تونل مرور خواهید کرد .

—﴿ باب پنجم ﴾—

—﴿ تونل عرب ﴾—

این حوادث را قسماً به قونسه ی وندلاند فهمانیدم . قونسه ی چون شنید که بعد از دو روز به بحر سفید میبرائیم از مسرت بسیار کف زدن آغاز نهاد . ندلاند به شانه ها ولبها وچشمهای خود اوضاع تعجب وانکار نشانداده گفت :

— در زیر بحر یك تونل ها !! آیاتابه ایندم کسی اینچنین چیزیرا شنیده ؟

قو — دوست من ، آقای من ، تابه ایندم کسی موجود بودن نوتیلوس راشنیده

بود ، اینست که خود شما دران نشسته وسیر وسفر کردید • لهذا باینطور باور نکردن شما به های خود را نجنبانید •

ند — خواهیم دید ! اگر نباشد هم بایدکه باور کنیم ، وجود نوتیلوس هرچیزرا به انسان باورمیکناند وهم برامدن بحرسفید رابسیار آرزومندم چرا که به اوروپا تقرب میکنیم • بلکه فرصتی بدست افتد •

وقت شام نوتیلوس در ۲۱ درجه و ۳۰ دقیقه عرض شمالی به نزدیك سواحل عربستان قطع مراحل مینمود • ازدور بندر « جدّه » رانیزدیدم • خانه های سفید شهر، ومناره های مساجد، وقایقهائیکه به بندرمربوط بود ووابورهائیکه دورتر لنگرانداخته بودیکان یکان معلوم میشد • بعد ازکمی جده نیزازنظرپنهان گردید • آفتاب نیزغروب کرده نوتیلوس درزیربحر برفتارخود آغازنهاد •

فردا که ۱۰ ماه شباط بود نوتیلوس برسطح بحر برامد. ولی چون ازدور بعضی وابورها دیده شد بازپس غوطه خورد • وقت ظهربازبرروی آب بالا برامد • دریا سرا سرخالی بود • من با قونسه ی وندلاند برکنارکتارهٔ نوتیلوس تکیه زده ازهر درورهگذر بحث میراندیم • درین اثنا ندلاند یك جسم سیاهی رادربحر نشانداده گفت :

ند — معلم افندی، شما به آنطرف ببینید ، یك جسم سیاهی متحرکی معلوم میشود • آیاچه خواهد بود ؟

قو — مبادا که کدام نوتیلوس دیگرباشد !

ند — نی ، هیچ شبهه نیست که این یك مخلوق بزرگ بحریست •

قو — ماهئی بالینه نباشد ؟ چرا که بسیاربزرگست •

ند — نی ، اینحیوان بالینه نیست ، چونکه باآلینه هاازقدیم الفت دارم ورفتارآنها

راخوب میشناسم .

من — چون نیك نظر کردم حیوان مذکور را شناخته گفتم :

— براستی که این حیوان نه بالینه است و نه ماهئ عنبر ، اما « دوغونق » نام حیوان بسیار عجیب الخلقی میباشد که در بحر احمر یکچند دانهٔ ازان باقی مانده است .

قو — وای ، دوغونقست ؟ دوغونق از حیوانات پستاندار ذوی الفقرا تست !

درین اثنا کپیتان نمو بالا برامد . بطرف حیوان یك نظری انداخته ، و از حال ندلاند هوس فوق العادهٔ او را برای شکار حس نموده گفت :

— استاندلاند ، آیا گر برای شکار این حیوان ژیپقین را بدست بگیرید کف دست شما را نخواهد سوخت ؟

ند — کف دست مرا نی بلکه جان ماهیرا خواهد سوخت !

نمو — معلوم میشود که اگر امر و رصنعت قدیم خود را اجرا کرده اینمخلوق را شکار بکنید خیلی ممنون خواهید شد ؟

ند — بلی کپتان بسیار خوشنود خواهم شد چرا که هنوز این نوع حیوانرا هیچ صید نکرده ام .

نمو — بسیار خوب صید کنید . لکن هوش کنید که نه از پیش شما بگریزد ، و نه بر شما حمله بیارد .

من — آیا شکار دوغونق تهلکه ناکست ؟

نمو — بلی ، گاه گاه دوغونق بر مهاجمان خود برگشته هجوم میآورد ، و قایق صیادانرا چپه میکند . اما برای مثل استاندلاند شکاری تهلکه ملحوظ نیست چرا که خوب می بیند و خوب میزند ! و چون گوشت این حیوان بسیار لذیذ و معتبر است

چیزی فحشهای مستهجن وکفرهای غلیظی که بود صرف میکرد .

بقدر یکساعت به تعقیب آن دوام ورزیدیم درین اثنادوغونق کویا ازالم زخم خود بحرص انتقام افتاده وضعیت هجوم آوردنرا گرفت . ندلاند فکرانتقامجویانهٔ حیوانرادانسته گفت :

— دقت کنید ، هوشیارباشید !

سکاندار نیزبزبان خود طایفه ها را یکچند سخن گفت که ازفحوای آن نیزمعلوم میشدکه بدقت کردن توصیه میکند . دوغونق بقدر بیست قدم به قایق نزدیکشدو پره های بینی ودهن مهیب خود راباز کردهٔ یك صفیرهولناکی براورد . ندلاندتامیخواست که خودرا برای هجوم کردن حاضرکند دوغونق بشدت برقایق حمله آورد ، و با قایق بشدت مصادمه نمود . قایق یك بغله شده آب بسیاری دران بریخت ولی بمهارت سکاندارسراسرچپه نشد . همهٔ ما یك بردیگرغلطیدیم . صدای فشاردادن دندانهای دوغونق برکنارقایق معدنی بگوشم برخورد .

درین اثنا اگرندلاند چابکدستی نمیکرد ، و ژیپقین را برقلبگاه دوغونق نمی خلانید حال ما بفلاکت منجرمیشد حیوان مدهش بازژیپقین غائب گردید ریسمان و پیپ رانیزباخود ببرد . بعدازکمی بقدرصد قدم دورتر پیپ برروی آب براٰمد ، ودر عقب آن لاشهٔ حیوان نیزبرپشت چپه شده معلوم گردید . طایفه هادرحال دوغونق را باریسمان بقایق بسته بطرف نوتیلوس به برکشیدن آغازکردند .

دوغونق رابقوت جراثقال به نوتیلوس براوردند چراکه بیشترازده خروار ثقلت داشت . برسطح کشتی آنرا پاره پاره کردند . گوشتهای لازمئی آنرا بمخزنهای مطبخ نقل دادند ، وفضلات آنرا بدریاریختند . امشب برسرسفره طعامهای گوناگون

گوشت دوغونق رونق افروز گردید . گوشت دوغونق رابسیار لذیذ یافتم . در لذت وغلظت خیلی بگوشت گاو مشابه بود .

روز دیگر گاه برسطح بحر وگاه درزیر بحر قطع مسافه کرده بوقت شام از پیش کوه «طور» که در آخر یک حوضهٔ دریایی بود درگذشتیم . رفتار نوتیلوس بعد ازین خیلی آهسته گی پیدا کرد . دانستم که به سویس نزدیک شده ایم . از ساعت هفت تا بساعت نه نوتیلوس ازسطح در یا بقدر پنجاه متر و درزیر آب رفتار نمود . از پنجرهٔ سفینه بقوت ضیای الکتریک در یکطرف راه سنگلاخها دیوار مانند بزرگی مشاهده میکردم .

ساعت نه سفینه بسطح بحر برامد . همان برسطح کشتی آمدم . بهوس مرور کردن از تونل کپتان نمو بیتاب مانده هیچ آرام نداشتم . ازدور یک چراغی بنظرم بر خورد که بسبب هوای دمه دار خیلی خیره معلوم میشد .

درین اثنا کپتان نمو نیز بالا آمده گفت :

— آن روشنئی که می بینید چراغ ساحل کشتی نمای سویس است که کشتیها را بشب رهنمایی میکنند .

من — پس معلوم میشود که به دهنهٔ تونل شما نزدیک شدیم ؟

نمو — بلی نزدیک شدیم .

من — اما گمان میبرم که گذشتن ازانجا بسیار آسان نباشد ؟

نمو — بواقعیکه آسان نیست ، دراثنای مرور نمودن از تونل خود من سکان را بدست میگیرم وکشتی را میرانم . بیائید که فرو آئیم زیرا نوتیلوس غوطه میخورد . شما را نیز باخود در پشت آئینهٔ محل سکان خواهم نشاند تا بچشم خود تونل را به بینید .

من — خیلی تشکر میکنم کپتان .

درپئی کپتان فرو آمدم ، سرپوشهای سطح سفینه رابستند ، شیردهنها را باز کردند ، مخزنهااز آب پرشده نوتیلوس غوطه خورد، کپتان بمن مرابه پیش یك زینهٔ که ببالا میبرامد بیاورد ، اوازپیش ومن ازعقب برزینهٔ مارپیچ تنگی بالا شدیم ،درپیش روی ما یك دروازهٔ پدید آمد،کپتان آنرابازکرد،ازیك رهروتنگی گذشته دراوتاق سکان که قریب بینئی سفینه بودداخلشدیم ،

این اوتاق بطول‌وعرض‌شش متروو‌ارتفاع یکقدآدم یك خانهٔ بود،دروسط آن یك دولاب‌یعنی‌یکچرخ عمودی موجودکه‌به این چرخ زنجیرسکان که دردنبالهٔ سفینه است مربوط بود،درچارم دیواراوتاق بلورهای عدسئی‌کلفتی موجود بود که بواسطهٔ آنهاهرطرف بخوبی دیده میشد ،

اوتاق اگرچه تاریك بودولی چون اطراف خارجی بضیای الکتریکی منور بود ازخارج هرطرفراخوب میدیدم یك آدم‌بسیارتواناوتنومندی چرخ دولاب سکارابدست گرفته بود، کپتان گفت حالا ،

— باید مدخل تونل رابیابیم ،

این خانهٔ سکان چون باماشینخانهٔ سفینه باتلفون مربوطست ازاینروکپتان از نجاهراسریکه داشته باشدبکمال سهولت داده میتواند ،بریك دکمهٔ دست برده‌حرکت نوتیلوس آهسته‌کردید ،

به پیش پنجره نزدیك شدم،بکمال سکوت وسکونت برسنگلاخهای دیوار مانندی‌که درپیش روی‌نوتیلوس‌واقع شده بود نظرمی انداختم،یکچند متردور ترازسنگلاخ مذکورگاه بطرف یمین وگاه بطرف یساربقدریکساعت متجسسا نه رفتارنمودیم،چشمان کپتان نمواز آلت جهت نمایکلحظه جدانمیشد ، وبدست خود

متصل سکاندار را آشارتها میکرد . در بیرون بر سر سنکها انواع مرجانها ، وحیوانات نباتیه ، ونباتات بحریه ، وحیوانات قشریه دیده میشد .

از ساعت ده یك ربع کذشته بود که کپتان نمو دولابرا بدست خود کرفت ، وخودش بچرخ دادن آغاز نهاد چونکه در پیش رویك مغارهٔ واسع وتاریکی پیدا کردیده بود . نوتیلوس بکمال جسارت به آن مغاره درامد . ماشین سفینه رو به پس بحرکت آغاز نهاد زیرا آبهای بحراحمر به بسیار شدت وسرعت بطرف بحر سفید درجریان بود . باوجودیکه ماشین رو به پس دور میکرد بازهم سفینه مانند تیردر جریان پرقوت مغاره رفتار داشت دیوارهای مغاره راخوب دیده نمیتوانستم زیرا سرعت جریان آب فوق العاده بود . دلم خیلی بطپش بوددستم رابقوت برسینه ام میفشردم .

کپتان نمو ساعت ده ونیم بودکه دولاب را کذاشته به پیش من آمد ، و بیرونرا نشانداده کفت :

— بحر سفید !

نوتیلوس باینصورت درضرف بیست دقیقه اززیرزمین برزخ سویس راکذر کرده به بحر سفید برامد .

باب ششم

جزایر بحر سفید

روز دیکر نوتیلوس برسطح بحر برامد . همان برسطح کشتی برامدم . درطرف جنوب سه میل دورتر سوادشهر پورتسعید معلوم میشد . ندلاندوقونسه‌ی نیز آمدند .

ندلا ندبیکصدای استهزاکارانهٔ گفت :

— ای معلم افندی ! بحرسفید کجا ست؟

من — اینست که برسطح آن میباشیم .

ند — چه میگوئید ؟

من — راست میگویم دیشب درضرف یکچند دقیقه اززیر برزخ سویس گذرکرده اینست که حالادربحرسفید رفتارداریم .

ند — اینسخن را هیچ باور نمیکنم !

من — اگرباور نکنید بسیار خطا کرده خواهیدبود زیرااین سواد خشکهٔ که می بینید اراضئی مصراست .

ند — اینسخن رابدیگرکسی بفهمانید !

قو — مادام که افندی میگوید بسخن افندی باورکردن لازمست !

من — علی الخصوص که در اثنای مروراز تونل مرا کپتان دراوتاق سکان با خودداشت .

قو — باینسخن چه میگوئید ؟ هنوزهم باور نمیکنید ؟

من — ندلاند ، چشمهای شما تیزبینست ، هرگاه خوب دقت کنید سنکلاخ درازدماغهٔ پورتسعید را خواهید دید .

ندلاندبدقت نظر کرد گفت :

— بواقعیکه دیدم، باور کردم ! حقیقتاً که کپتان شما بسیار ماهریك کپتانیست . براستی که دربحرسفید میبا شیم . بسیار اعلا ! حالا میبایدکه مشا وره کنیم .

من — چه مشاوره کنیم استاندلاند ؟

ند — اینهم پرسان میخوا هد ؟ غیرازمسئلهٔ فرارکردن دگرچه مشا وره دار یم ؟

اما دقت کنید که سخنان ما را کسی نشنود .

من — خوب ، بگوئید ! چه میگوئید ندلاند ؟

ند — گفتنئ من بسیار ساده و بسیطست . حالا گویا که در اوروپا هستیم . پیش از آنکه کپتان نمو ما را بقطبها ببرد همان بگریزیم !

راستی اینست که مکالمهٔ ندلاند در بخصوص مرا خیلی دلتنگ میسازد . زیرا از یکطرف نمیخواهم که رفقای خود را محبوس عمری در نوتیلوس بسازم ، و از دیگر طرف نمیخواهم که از کپتان نمو و سیاحت خارقه نمای زیر بحر جدا شوم . از سایهٔ کپتان نمو بدیدن چیزهائی موفق شده ام که بخواب هم ندیده بودم . اینچنین فرصت آیا هیچگاه بدستم خواهد افتاد ؟ اصلا نخواهد افتاد ! تا تدقیقات بحریهٔ خود را اکمال نکنم و این سیاحتنامهٔ خود را بسر نرسانم از نوتیلوس بهیچصورت برامدنرا آرزو ندارم . لهذا گفتم :

— دوست من ندلاند ! راست بگو ببینم ، آیا در نوتیلوس دق وخفه شده اید ؟

ندلاند یکچند ثانیه جواب نداد . بعد از آن گفت :

— اگر راست بگویم از سیاحت زیر بحر خود خیلی ممنونم . اما ممنونیت کاملهٔ هر سیاحت آنست که انسان زمان ختام آنرا بداند . آیا زمان ختام سیاحت ما چه وقت است ؟

من — زمان آنهم خواهد رسید !

ند — چه وقت ، ودر کجا ؟

من — اینرا نمیدانم که در کجا ، اما وقت آن وقتیست که هیچ دیدنی در دریا نماند .

قو — منهم بفکر افندی اشتراك میکنم . یعنی میگویم که کپتان نمو بعد از آنکه هر طرف را بما نشان بدهد خود بخود ما را رها خواهد کرد .

من — نی بسیار مبالغه هم نکنیم ، ما چون بر اسرار حیات کپتان نمو واقف شده ایم

کپتان هیچوقت فاش کردن اسرار خود را نمیخواهد ، و ما را هم نمیگذارد که برائیم و راز اورا بعالم فاش کردانیم .

ند — پس امید شما به چیست ؟

من — امید من آنست که البته بعد از چندی یك فرصتی بدست خواهد افتاد ، ماهم از ان استفاده خواهیم کرد !

ند — اوه جانم ! چرا برای آن استفاده حالا شتابان نشویم ؟ که میداند که در انوقت کجا خواهیم بود ؟

من — یا در نجا خواهیم بود ، یا در چین ، یا در امریکا ؟

ند — معلم افندی سخنان شما همه هوائیست حال را گذاشته دائما از استقبال بحث میرانید من میگویم حالا در بحر سفید میباشیم همان فرار کنیم .

من — دوست من ندلاند، در نخصوص هیچ ممانعتی ندارم هر وقت که یك فرصت جدی و حقیقی بدست آوردید مرا خبر بدهید همان با شما همراهی خواهم کرد اما اینقدر توصیه میکنم که باید بسیار احتیاط بکنید که فرصت جدّی و درست باشد زیرا اگر درست و جدی نباشد و یکبار در اثنای گریختن گرفتار آئیم دوباره هیچ وقت روی آزادی را نخواهیم دید ، و کپتان بهیچصورت گناه ما را عفو نخواهد کرد .

ند — آفرین معلم افندی ، اینسخن شما بسیار عاقلانه است ، ما هم تا فرصت جدّی نباشد بر گریختن اقدام نخواهیم کرد .

من — منهم قبول کردم ، اما اینرا بگوئید که فرصت جدی شما کدام فرصت را اندیشه کرده اید ؟

ند — فرصت جدّی آنست که در یك شب تاریکی نوتیلوس از کنار کدام ساحل نزدیکی

بگذرد یادر انجاتوقف کرده باشد .

من — یعنی بشناوری گریختن میخواهید ؟

ند — بلی ، امّا به این شرط که سفینه درسطح بحر و بساحل خوب نزدیك باشد ، واگر ازساحل دور ویادر قعر بحر باشد دیگر چاره یافته ام .

من — چه چاره ؟

ند — برای بدست آوردن قایق نوتیلوس کوشش میکنم . چونکه اصول جدا کردن آنرا از کشتی آموخته ام . درمیان آن میدرائیم ، سرپوش آنرا بسته کمانهایش را باز میکنم ، وازز یر بحر بر سطح بحر میبرائیم حتی سکاندار نیز این فرار ما را نمی بیند .

من — بسیار خوب ندلاند! شما درپی جستجوی این فرصت باشید . امّا اینرا هم فراموش مکنید که این فرصت اصلا درچنین جاها ظهور نخواهد کرد !

ند — چرا ؟

من — چونکه کپتان نمو فکر فرار ما را میداند . لهذا درچنین جاها که برای فرار ما یان مساعد باشد خیلی هوشیاری و بصیرت بکار میبرد .

قو — منهم به این فکر افندی مشترکم .

ند — ببینیم که چه میشود ؟

من — زیاده مشاوره بکار نیست همینقدر بس است هروقت که فرصت جدی یافتید بما خبر بدهید ، به پیروی شما حاضر خواهم بود . این کار را بتو حواله کردم !

اینمکالمه که در آخر بسیار نتایج مهمی بروی کار آورد درینجا منقطع گردید . فکر من که در بارهٔ هوشیارانه و بصیرتکارانه حرکت کردن کپتان بود نتیجهٔ حقیقت بخشید . نوتیلوس در بحر سفید نه بسواحل تقرب نمودونه ازقعر بحر بر سطح برامد ، دردوسه

روزیکبار تنها قبهٔ اوتاق سکاندار را از آب کشیده تجدید هوا میکرد وباز درقعر بحر درامده درجا های بسیار عمیقی تحریك چرخ عزیمت مینمود . زیرا درمابین سواحل اناطولی وجزایر بحرسفید زیاده ازدوهزارمترو عمق موجود است .

در ۱٤ ماه شباط جزیرهٔ «سقارپانتو» را که درمابین جزیرهٔ «رودوس» وجزیرهٔ «کرید» واقعست از بسیار دور مشاهده کردم . بوقت شام در دالان بهمراه کپتان نمو تنها نشسته بودم . کپتان بازکردن پنجره ها را امر نمود . وبسیار متفکرانه بتماشای دریا مشغول گردید . منهم بیك گوشهٔ نشسته به تدقیقات حیوانات بحریهٔ بحرسفید پرداختم . کپتان نمو امشب هیچ سخن نگفت . منهم تانزدیك به نیمشب بتماشای انواع ماهیان پرداخته بخوابگاه خودرفتم وبراحت بخواب رفتم .

روز دیگر بعدازطعام بدالان آمدم . وبنوشتن همین سیاحتنامهٔ خود مشغول گردیدم . درین اثنا یك گرمی بسیاری حس کردم که بکشیدن کوت خود مجبور گشتم . عجائب مسئله ! نوتیلوس چون در منطقهٔ حاره نیست دردرون دریا باید که هیچ گرمی حس نشود به ما نومترو چون نطر کردم شصت متر وعمق رانشا نداد . حالا نکه دربنقدر عمق حرارت شمس هم هیچ نفوذ نمیتواند . پس این گرمی ازچیست؟

بازبکار خود مشغول گشتم . ولی گرمی رفته رفته بدرجهٔ رسید که خارج تحمل بود . باخود گفتم : مبادا سفینه درگرفته باشد ! برپاخواسته ازدالان برامدن خواستم که درین اثنا کپتان درامد وبمیزان الحراره نطر کرده گفت :

— تمام چهل وهفت درجه !

من — بلی منهم دیدم ! هرگاه حرارت ازین بیشترشود هیچ تحمل نخواهیم توانست .

نمو — اگرما نخواهیم حرارت بیشتری نخواهدکرد .

من — یعنی انحرارت بکیف خود شما تابعست ؟

نمو — بلی ، ازمنبعی که انحرارت راحاصل کرده است نوتیلوس را دور میکنیم .

من — وای ! مگر حرارت در بیرون کشتی میباشد ؟

نمو — بلی. نوتیلوس دراینوقت درمیان یك نهر یعنی جریان آب جوشان رفتار دارد.

من — این چه ؟ آیا ممکن است ؟

نمو — به بینید !

اینرا گفته بریك دکمهٔ دست فشرد . درحال پنجره هاباز گردید . آب در یارا در اطراف نوتیلوس سراسر سفید یافتم . مانند آبی که از دیگ بخار واپور یا انجن ریل براید بخار آلودوجوشان بود . دست خودرابه بلور پنجره چسپانیدم . آنقدر گرم شده بود که بسرعت پس کشیدم . بحیرت پرسیدم که :

— آیا درکجا ئیم ؟

— درنزدیك جزیرهٔ « سانتورن » میان گلوگاهی که «نه قامانی » رااز « پاله آمانی » تفریق داده رفتار داریم .

شناختم که دراینجابحر وولقانیك است ـ یعنی درزیر بحر زمینهای آتشفشان موجود است . لهذا گفتم :

— گمان میبردم که تشکلات این جزیره های نوپیدا تمام شده باشد حالاً نکه هنوز درتشکل وتجدد دوام دارند !

— درجا های وولقانیك تشکلات ارضیه اصلا تمامی ندارد . حرارت مرکزیٔ زمین همیشه آثار خودرا نشان میدهد . بنابر قول مؤرخین مشهور درتاریخ ۱۹ میلادی . درهمین جائیکه حالا این دوجزیره موجوداست یك جزیرهٔ اززیر بحر برامد ، بعد

از چند مدت آن جزیره پس غائب گردیده در سنهٔ ٦٩ میلادی باز برامده بعد از یکعصر پس در آب فرو رفت وتا به سنهٔ ۱۸٦٦ دیگر ظهوراتی از تاثیرات حرارت مرکز ارض درینجاها بوقوع نیامد . ولی در ابتدای سنهٔ مذکور در پهلوی جزیرهٔ « نه قامانی » یك جزیرهٔ ظهور نمود که آنرا « ژورژ » نام نهادند بعد از چندی جزیرهٔ مذکور بانه قامانی بهم چسپید . درهمان سال باز یك جزیرهٔ برامد که آنرا « آفورهسا » نام نهادند ویك آبنای تنگی در مابین این جزیره ونه قامانی باقی ماند . هنگامیکه این حادثه ظهور می یافت من در انجابودم وبخوبی تماشا کردم . بواقعیکه بسیار حادثهٔ غریبی بود . حرارت مرکزیهٔ ارض زمین را آماسانده آماسانده مانندیك جانوری آنرا از آب بیرون میبراورد تا آنکه بقدر سه صد جریب زمین مدور شده بر سطح بحر برامد . خاك آن از مواد مذاب شده سیاه رنگ « فلد سپاتی » مرکب بود . رفته رفته این سه جزیره بهم پیش آمده یك جزیره گردید . پس ببینید معلم افندی که خالق کائنات در زیر بحر وروی زمین و جو هوا چه اجرا آت عظیمه را بواسطهٔ آلات طبیعت تخلیق وتکوین میفرماید !

من — راستست کپتان ! اما درمیان این آب جوشان زیاده ازین ایستادن نمیشود !

نمو — بواقعیکه همچنینست معلم افندی !

اینرا گفته بریك دکمهٔ دست برده نوتیلوس ازمیان این نهر جوشان بیرون برامده بعد ازنیمساعت برسطح بحر برامده تنفس میکردیم .

بخیالم گذشت که اگر ندلاند درینجافکر فرار را اجرا میکرد لاشه های پخته شدهٔ مهرا گشتهٔ مابه ساحل افتاده ساحل نشینان راحیران میساخت !

روز دیگر درمابین جزیرهٔ رودوس واسکندریه بوده ازحوضهٔ بحری که سه هزار متر عمق داشت جزایر بحر سفید را درعقب گذاشته ازدماغهٔ « ماتابان » به آنسو

رفتار داشتیم .

باب هفتم

﴿ از بحر سفید بچهل وهشت ساعت مرور ﴾

بحر سفید که ترکها آنرا « آق دگز » وعبرانیها بحر جسیم ، ویونانیها روح الابحار نام نهاده اند اطراف آن بادرختان لیمون و پورتقال و انواع میوه ها شاداب میبا شد ، و بانباتات بسیار خوشبو معطر گشته ، و باکوههای بسیار بلند سبز و خرم محاط شده و باهوای بسیار صاف وجیدی اشباع گردیده. ودایما در زیر تاثیرات حرارت مرکزیه مانده است . سطح خارجئی آن تقریباً بدو ملیون کیلومتر مربع بالغ میشود . بحر سفید یك حوضهٔ بزرگ بسیار لطیف و ظریفیست که سواحل آن خیلی آباد ، ومنبت ، و معمورا ست ولی واأسفا که درین بحر واسع بینظیر بغیر ازمرور نمودن بسیار سریعانه هیچ کاری نکردیم . از معلومات خصوصیهٔ کپتان نمو نیز چیزی استفاده نتوانستم . زیرا درا ثنای این مرور سریعانه این آدم غریب الاطوار بسیار کم دیده شد . مسافهٔ که درظرف چهل وهشت ساعت در آبهای بحر سفید قطع کردیم از ششصدفرسخ هیچ کمتر نبود . در ١٦ شباط از آبهای جزیرهٔ رودوس حرکت کرده در ١٨ ماه مذکور ازجبل طارق مرور نمودیم .

هیچ شبهه برایم نماند که کپتان بحر سفید را که درمیان قطعات مسکونه درا مده و محصور مانده است هیچ دوست ندارد ! به آزادیٔ افعال و حرکاتی که در بحرهای محیط نائل وکامیاب میشود درینجا آنرا نمی یابد ، واین بحر را بر خود خیلی تنگ می بیند!

از تجربه های نوتیلوس که درهر ساعت بیست و پنج وسی میل مسافه قطع مینمود ماهیان بوقلمون وحیوانات گوناگون بحر سفید را خیال میال دیده میکذشتیم . معلومست که ندلاند درچنین سرعت سیر از فکر فرار کردن فارغ شده است . زیرا ازچنین سرعت خود را انداختن چنانستکه گویا خود را انسان از ریل بسیار سریع السیری پرتاب نماید .

درین اثنا در مابین جزیره سیچلیا و اراضئ تونس رفتار داریم . درین محل قعر دریا یك بلندی پیدا کرده است که رفته رفته مانند یك کوهی میشود . برزروهٔ این کوه بقدر ۱٦ متر آب بلند است و از دامنهٔ آن تا بسطح بحر بقدر سه صد و پنجاه متر آبست که از نحساب ارتفاع این کوه دانسته میشود .

در ۱۷ شباط حوضهٔ دوم بحر محیط را مرور کردیم که عمیقترین این محل بقدر سه هزار متر است. نوتیلوس بقوت ماشین و لوحه های پهلوی خود تا بعمیقترین جاها فرو آمده

درین جا در پیش انظار ما منظره های بسیار رقت انگیز و لوحه های حسرت آمیزی جلوه گر گردید چونکه اینجا مدهشترین قسم حوضهٔ بحر سفید است که طوفانهای بسیار شدید آن موجب هلاك بسی نفوس و غرق بسی کشتیها و وابورها گردیده است .

درین محلات درمیان ریگهای قعر بحر کشتیها و وابورهای غرق شدهٔ بسیاری مشاهده کردم که اسبابهای آهنین آنها درمیان ریگهای زیر دریا بعضی درمیان نباتات بحری و گلهای زیر بحر زنگ بسته و نیم پنهان مانده افتاده بود . بعضی دیگهای بخار پاره پاره شده ، ونوله ی دودکش شکسته انسانرا دهشت می داد . لنگرها و میلهای آهنین بسیاری بکمال فلاکت دیده میشد .

تنه های چوبین کشتی بزیر نرسیده بعضی چپه و بعضی یك بغله خیلی مدهش

منظره ها تشکیل داده بود به این سفائن قضازده چون بدقت نظر کردم دیدم که بعضی بسبب مصادمه ، و بعضی بسبب کفیدن دیگ بخار ، و بعضی بسبب خوردن بکوه غرق شده بودند . کذالك بعضی بسبب طوفانهای شدید نیز غرق شده بودند .

وهرقدر که به گلوگاه جبل طارق تقرب میکردیم درقعر بحر سفینه های قضازده بیشتری میگرفت . چه نکه درینجا بسبب نزدیکئی سواحل اوروپاوافریقابا همدیگرو کثرت دمهٔ که واقع میشود مصادمهٔ سفاین زیاده تر بوقوع میآید . بعضی بیك پهلو افتاده ، و بعضی بر دنباله نشسته ، و بعضی از طرف بینی بزمین فرو رفته دنباله اش بالا مانده بود .

درین سفینه ها آیاچقدر رجانها ومالها تلف گردیده ! آیاچقدر رخانمانها خراب گردیده ! وچه قدر اشکها برای آنها ریخته !

حالا نکه نوتیلوس بکمال بیقیدی بسوی این منظره هاولوحه های تأثیرانگیز دیده بسرعت تمام ازمیان آنها گذر مینمود . در ۱۸ شباط بوقت صبح در مدخل گلوگاه جبل الطارق واصل شدیم .

درین گلوگاه بسیار مشهور ومعروف جبل طارق که آبهای بحر محیط اطلسی را در بحر سفید میریزاند دوجریان آب موجود است که یکی جریان فوقانی ودیگری جریان تحتانیست . جریان فوقانی آبهای بحر محیط را در بحر سفید وجریان تحتانی آبهای بحر سفید را ببحر محیط میبرد .

جریان فوقانی از وقتهای بسیاری در بین بحریون معروف ومعلوم بوده است ولی این جریان زیر را در ینبار مشاهده کردم ، وبایدکه این جریان بهمه حال موجود باشد زیرا اینقدر نهرهای جسیم که درین بحر میریزد اگر یك مجرایی نباشد ممکن نمیشود که

تنها بخرِ برای آن کفایت کنند .

نوتیلوس ازین جریان استفاده کرده به بحر محیط اطلسی مرور نمود ، و ممر تنگ گلوگاه جبل طارق را گذر کرده بر سطح بحر برامدیم .

باب هشتم

کمانهٔ ریغو

مساحهٔ سطحیهٔ بحر محیط اطلسی بیست و پنج ملیون مربّعست . طول آن نه هزار میل ، عرض آن دو هزار و دوصد میلست . این بحر مهم که در نزد متقدمین مجهول مانده بود درقرون اولی تنها برای گردش سواحل افریقا از طرف ملاحان سوریه ، وهولاندا ، وقارتاجه استعمال شده بود . اول بارکسیکه این بحررا بعرض طی کرده کاشف قطعهٔ امریکا « قریستوف قولومب » است . بزرگترین نهرهای دنیا مانند « سن لوران »و« مسیسپی » و « امازون » و « لا پلا تا » و « نیژر » و « اورهنوق » و « سنه غال » و « آلب » و « لوار » و « رن » ازمتمدن‌ترین ، ووحشیترین ممالك دنیاو ازسه قطعهٔ جسیمهٔ ارض مانند اوروپا ، وافریقـا ، وامریکادرهمین بحر جسیم وسعت نماهمیریزد . واپورهای هرملت دنیادر سطح آن شب وروز درتکاپو میباشد . دماغه های خیلی مشهور « هورن » و « فورتنه »که بطوفانهای بسیارمدهش وشدید معروفند نیز درهمین بحراست .

نوتیلوس نیز بقدر ده هزار فرسخ مسافهٔ قسم اعظم کرهٔ ارض را در سه ماه قطع نموده ، وبحر محیط کبیر ، وبحر محیط هندی ، وبحر عمّان ، وبحراحمر ، و بحرسفید

را پیموده حالا پروانهٔ او در میان آبهای بحرمحیط اطلسی دردوران افتاده است . آیا ازینجا بکجاخواهیم رفت ؟ استقبال هنوز چه چیزهای نشان خواهدداد ؟

نوتیلوس بعد ازانکه ازجبل طارق برامدوازسواحل دور گردید باز بقرارسابق هرروزه گردش سطح سفینه برای ماميسر گردید . اول بارچون برسطح بحر برامددر جال رفقای خودرا گرفته برسطح سفینه برامدم . دماغهٔ « سن ونسن » که منتهای جنوبئ ممالك اسپانیارا تشکیل داده درمیان دود ودمه بقدر دومیل دوردیده میشد . باد ازجهت جنوبی تا یکدرجه بشدّت درورزیدن بود . ازانسبب دریا متموج وپر طلاطم بود . موجها برسطح بحرمیآمد . لهذا یکقدری هوای صافئی بحررا بلع نموده فرو آمدیم .

من بطرف اوتاق خودرفتم ، قونسه ی نیزبرفت اما ندلاند ذهناً بسیار مشغول بوده درپئی من آمد . بسبب سرعت سیری که دربحرسفید نوتیلوس اجرانمود برای دوستکانادائی من فرصت فرار نمانده ازان وخیلی غضوب وخشون مینمود .

در اوتاق درامده دروازه رابست، ودرپیش روی من نشسته ساکت ماند . گفتم:

— دوست من ندلاند ! میدانم که بسبب فرصت نیافتن برای فرار خیلی آزرده و دلتنگ شده اید . اما قباحت برشما نیست . زیرانوتیلوس فرصت برای فرار نگذاشت . بازهم ناامید نباید شد چونکه حالادانستیم که نوتیلوس ازبحرهای داخلئی مسکونه نمیگریزد بلکه یکچند روز بعد بازیك فرصتی بدست خواهد آمد .

ندلاند سرش راپایان انداخته، وبروتهایش را جویده ، وسرش راجنبانیده بگرداب تفکرفرورفته بود دفعةً سرش رابالا کرده گفت :

— فرارامشب خواهد شد .

ازشنیدن اینسخن بیجا با ازجا برجستم ، چونکه اعتراف میکنم که اصلا به اینچنین خبرمنتظر نبودم . خواستم جواب بدهم هیچ سخن نیافتم . یك رعشه و اضطراب بر وجودم مستولی گردید . من چون ساکت ماندم ندلاند گفت :

— تردد مکنید ، قول وعهد کرده بودید که هر وقت فرصت بیابیم فرار میکنیم . اینست که من آن فرصت را یافته ام ، از سواحل اسپانیا یکچند میل دور میباشیم مهتاب هم نیست باد هم بطرف ساحل میوزد . وعده داده بودید ، برسخن شما اعتماد دارم . امشب بساعت نه حاضر باشید . قونسه ی راهم گفته ام . درانساعت کپتان بخواب میباشد مردم سفینه هم مارا نمی بینند من وقونسه ی بطرف زینهٔ قایق میرویم شما در کتابخانه منتظر اشارت ما میباشید . چوبهای پرکشی وبادبان درقایق موجوداست . یکقدری مأکولات نیز دران گذاشته ام . حتی یك کلیدی که پیچهای فنرقایق را که بسفینه مربوطست بدان باز نمایم نیز پیدا کرده ام . خلاصهٔ کلام هرچیز حاضر ومهیاست . امشب امشب !

من — اما دریا طوفانیست !

ند — بواقعیکه طوفانیست . اماچه چاره یکقدری جسارت لازمست ، قایق بسیار سالم ومحکمست باد هم از پشت ما میوزد یکچند میل را باآن پیمودن چیزی نیست . عنایت جناب حق را منتظر باشیم وبساعت نه حاضر والسلام .

اینرا گفته ندلاند برامد . من بحیرت افتادم . اما چه باید کرد . ندلاند حق دارد ، فرصت موجود . استفاده کردن معقول . اگر از وعد وعهدیکه کرده ام برگردم باید که برای سیاحت کیفیهٔ خود دو دوست خودرا باخود ابداً محکوم اسارت بسازم ! که میداندکه کپتان نمومارا به بسیار دور جاها نمیبرد ؟

من به این افکار و ملاحظات فرو رفته بودم که درین اثنا صدای صفیر بازشدن شیر دهن نوتیلوس بگوشم برخورده دانستم که مخزنهای آب راپر کرده بقعر بحر فرو می آئیم.
ازاوتاق خود امروز هیچ نبرامدم. برای نشان ندادن هیجان و اضطراب خود را به کپتان از دیدن او تحاشی میکردم. امروز را به بسیار اضطراب وکدورت گذرانیدم. زیرا در زیر تاثیر غم والم ترك کردن نوتیلوس و نا تمام ماندن سیاحت خارق العادهٔ خویش مانده بودم.
دلتنگئ بسیاری دارم. برای اشارت دادن ندلاند یکصدو بیست دقیقه باقی مانده. ساعت انتظار بسیار دور بمن معلوم میشد. عقربهای ساعت را می پندارم که بجای خود میخ شده است. طعام مرا دراوتاق من آوردند. بسببی که ذهناً بسیار مشغول بودم بسیار کم نان خوردم. نبضهایم بشدت میپرید، دلم میطپید. برای وداع آخرین دالان بدالان آمدم. به اشیای نفیسهٔ خارق العادهٔ دالان که ساعتهای بسیار خوبی با آنها گذرانیده بودم بنظر حسرت وتأسف میدیدم خواستم که درون دریارا به بینم ولی چون پنجره ها بند بود موفق نشدم. درمابین من و بحر محیط اطلاسی که هنوز نه آبهای زیر آنرا دیده ام ونه حیوانات آنرا تدقیق کرده ام دیوار کلفت آهنین نوتیلوس حائلست. درین اثنا زنك ساعت بزرگ دیواریٔ دالان ساعت هشت را اشعار نمود. این زنگ ساعت مرا بلرزه آورد. چونکه تقرب یافتن زمان فرار را دانستم. آیا بگریختن موفق خواهیم شد؟ آیا اگر در اثنای گریختن گرفتار شویم بروی کپتان بکدام چشم دیده خواهم توانست؟
نظرم بر جهت نما معطوف ماند. جهت عزیمت ما یکسر بجهت شمال بود. پرا کته سرعت معتدلرا نشان میداد مانومترو شصت متر وعمق را مینمود.

باز به اوتاق خود رفته یك لباس بسیار کلفتی پوشیدم و خودرا حاضر کردم . بساعت ه یکچند دقیقه باقی مانده بود . گوش خود را بدروازهٔ اوتاق کپتان نزدیك کردم . هیچ صداوندایی نشنیدم . بدالان آمدم . باز یك نظر حسرت آمیزی برین مسکن عزیز انداختم . بعدازان دروازهٔ کتبخانه را باز کرده خواستم که درانجا رفته منتظر اشارت ندلاند بشوم .

درین اثنا صدای ماشین نوتیلوس کم شده ورفته توقف نمود . بعد از کمی یکصدای مصادمهٔ بسیار خفیفی حس کردم . دانستم که نوتیلوس درقعر بحر بر زمین نشست . بحیرت افتادم که آیا این تبدل حرکت نوتیلوس ازچیست ؟ آیا حیلهٔ فرار ندلاند مکشوف گردید؟ خواستم که ندلاند را ایافه ازفکر فرار اورافارغ گردانم هیجان و اضطرابم بدرجهٔ نهایت رسیده بود . باز بدالان آمدم . درین اثنادروازهٔ دالان بازشده کپتان نمو پیداشد . مراچون درانجادید بطور بسیار نازکانه و بشوشانهٔ پیش آمده گفت :

— اوه معلم افندی ، این شمائید ؟ آیا تاریخ اسپانیارا خوانده واحوال آن بشما معلوم هست ؟

ازین سوال کپتان بحیرت افتادم . درچنین حالتی که من هستم تاریخ مملکت خودم رانیز فراموش کرده ام چه تاریخ اسپانیا ! کم مانده بودکه بگویم « نی فرار نمیکنیم » لکن زود ضبط نفس نموده ساکت ماندم . کپتان باز پرسیده :

— بگمان سوال مرا نشنیدید . بگوئید که آیا تاریخ اسپانیا بشما معلوم هست ؟

من — نی ، خوب معلوم نیست .

ند — این چه گونه معلمیست ؟ چون چنیست پس درینجابنشینید که من بشمایك

فقرهٔ غریب تاریخ اسپانیارا حکایت کنم .

کپتان بریک کنبهٔ نشسته منهم بغیر اختیاری در پیش او بنشستم . کپتان گفت :

— خوب بشنوید که این فقره یك مسئلهٔ را که بحل آن موفق نشده اید بشما واضح میگردانند .

ازینسخنان کپتان هیچ ندانستم که مقصدش چه خواهد بود ؟ آیا مسئله به فرار ما تعلق دارد ؟ بهرصورت منتظر نتیجهٔ کلام مانده گفتم :

— بفرمائید کپتان میشنوم !

نمو — معلم افندی ، تا به سنهٔ ۱۷۰۲ میلادی ارجاع نظر میکنیم . البته معلوم شماست که درین دور قرال فرانسهٔ شما « لوئی چاردهم » پسر کوچك خودرا که « دوق دانژو » نام داشت با بعضی شرایط و معاهدات به قرالئی اسپانیا نصب کرده بود . این پرنس بعنوان فلیب پنجم اگرچه بخوبصورت تایکدرجه اجرای حکومت نمود ولی از خارج به بسیار تعرضهای دول خارجه مصادف گردید . چونکه حکومتهای فلمنگ و انگلیز و اوستریا اتفاق کرده خواستند که تاج قرالئی اسپانیار ا از فلیب پنجم مذکور گرفته به شارل سوم نام شهزادهٔ دیگری بدهند .

حکومت اسپانیا به این تعرض مقاومت کردن میخواست ، ولی این مقاومت او ممکن نمیشد مگر برسیدن کشتیهای او که از امریکا طلا بارکرده بطرف اسپانیا روانه شده بودند .

دولتهای معارض نیز از روانه شدن کشتیهای پرطلای اسپانیا خبر گرفته در بحر محیط اطلسی آنهارا مترقب و مترصد بودند . لهذا حکومت اسپانیا برای محافظت و بسلامت رسانیدن آن طلاها مجبور شده بود که از قوهٔ بحریهٔ دولت فرانسه استمداد نماید .

لهذا دولت مشار الیها «امیرال شانتوره نود» نام کوماندان بحری خود را بحمایت کشتیهای پر طلای اسپانیا که از امریکا می آمد مأمور و تعیین نمود امیرال شانتوره نود بابیست وسه قطعه کشتی که درزیر کوماندائی او بود کشتیهای طلابار دولت اسپانیارا در زیر حمایت ومحافظت خود گرفته به لیمان یعنی بندرلنگرگاه «قادیکس» رسانیدن میخواست . ولی چون امیرال مذکور خبر گرفت که در انحوالی کشتیهای دول مختلفه موجود میباشد از انسبب خواست که بیکی از لیمانهای فرانسه برود .

کپتانهای کشتیهای طلابار اسپانیا به این امر امیرال اعتراض کردند و گفتند که به بندرهای فرانسه یکقلم نمیرویم اما اگر بندر قادیکس درزیر محاصرهٔ دول دشمنست دریاچهٔ «ویغو» که در ساحل شمال غربئی اسپانیا واقع میباشد درزیر محاصره نیست درانجا میرویم امیرال شانتوره نود این قراررا قبول کرده بدریاچهٔ «ویغو» کشتیها را براند .

این دریاچه عبارت از یك مرسای گشاده ایست که قابل مدافعه و محافظه نیست . لهذا پیش از آنکه کشتیهای دشمن خبر شده بیایند طلاهارا به بندر خالی کردن لازم میآمد . اما چه فائده که درمیان یك مسئلهٔ رقابتی ظهور یافته طلاهارا از خالی کردن مانع آمد .

— آیا خوب میشنوید معلم افندی ؟

— بلی خوب میشنوم کپتان !

— پس چون چنینست دوام نمایم . به بینید که این رقابت چسان پیش آمد . تاجران بندرگاه قادیکس یك امتیازی ازدولت اسپانیا حاصلکرده بودند که هرنوع امتعه واموالی که از امریکا بیاید بهمه حال میباید که دربندر قادیکس اخراج بیابد . لهذا تجار مذکور شکایتنامه های متعدد به «مادرید» پایتخت اسپانیانوشتند . فلیب پنجم نیز امر نمود

که کشتیهای پر طلا تا بوقتیکه بندرگاه قادیکس از زیر محاصره برآید در دریاچهٔ ویغو لنگر انداز اقامت بشوند ولی وا اسفا که در ۲۲ ماه تشرین اول سنهٔ ۱۷۰۲ سفائن دولت انکلیز در دریاچهٔ ویغو درآمد .

باوجودیکه قوت حربئی امیرال شانتوره نود نسبت بقوهٔ حربئی سفائن انکلیز خیلی کمتر بود بازهم بکمال متانت وشجاعت محاربه ومقاومت نمود . آخرالامر چون دید که کشتیهای پر طلا بدست دشمن خواهد افتاد سفینه های مذکوررا آتش زده بابار و طلاهای آن غرق گردانید .

کپتان نموتا به اینجا حکایت را رسانیده سکوت نمود من حالا هنوز نمیدانستم که جهت تعلق این فقرهٔ تاریخیه بمن چه خواهد بود ؟ وکپتان بچه سبب این فقره را حکایه کرد ؟ لهذا پرسیدم که :

— خوب کپتان ! بعد از ان چه شد ؟

— بعد از ان معلم افندی آنهمه مبالغ جسیمه وثروت عظیمه در قعر دریاچهٔ ویغو غرق شده بماندکه درینوقت ما نیز در قعر همان دریاچه میباشیم . لهذا مقصد من از حکایت این فقره آن بود که آن طلاها را بشما برأی العین نشان بدهم .

اینرا گفته کپتان به پیش پنجره های دالان نزدیک شد و مرا اشارت کرد . پنجره ها باز گردیده چراغ الکتریکئی درون دالان خاموش شده ضیای بسیار شدیدی قعر دریا را تا بقدر یک میل مسافه مانند روز بسیار روشنی تنویر نموده در نجابقیهٔ بسیاری از کشتیهای فرسوده شدهٔ سیاه گشتهٔ معلوم میشد که بوضعیتهای بسیار عجیب و غریبی روی هم افتاده بودند . در میان این انقاضهای سفاین سوختهٔ غرق شده بقدر ده پانزده نفر طایفه های کشتئی نوتیلوس دیده میشد که سقافاندرها پوشیده و تبرها بدست گرفته

صندوقها و پیپهای پر طلارا میشکستند ، از ین صندوقها کلچه های طلا و نقره بر روی ریگهای قعر دریا همیریخت ، طایفه ها نیز آن کلچه هارا متصل در زنبیلها انداخته و دو دو نفر برداشته به نوتیلوس نقل میدادند ، و آن معادن قیمتدار را در نوتیلوس گذاشته بازمیرفتند و می آوردند .

دانستم که اینجا موقع وقوع محاربهٔ سنهٔ هزار و هفصد و دو میباشد . سفینه های پر طلای اسپانیا که از امریکا آمده بود در همین جاغرق شده است . کپتان نمو نیز مخصوص در ینجا آمده بکمال بیغمی و راحت آن طلا هارا که گویا از امریکا برای او فرستاده اند جمع میکنند . کپتان نمو تبسم کرده پرسید که :

— چسان معلم افندی ؟ دیدید که مراچه بانکهای توانگری در زیر دریا موجود است ؟

— دیدم کپتان ! حقیقاً که ثروت بسیار عظیمیست زیرامقدار این مبلغی را که در ین دریاچه غرقشده است پنجصد ملیون روپیه تخمین کرده اند .

— بلی معلم افندی ؛ ازین تخمین بیشتر هست کمتر نیست . حالا نکه در زیر بحر تنها مراهمین یك بنك نی بلکه بنکهای متعدد دیگر نیز هست که موقعهای هریك ازانها در خریطهٔ من موجود است . هر موقع محاربات بحریه یا غرقشدن کشتیهای تجاریه یکی از بنکهای منست . پس حالا دانستید که صاحب ملیارها روپیه میباشم .

— بواقعیکه همچنینست کپتان ! ولی ازینهمه ثروت و توانگری چه فائده . چونکه بهیچ کارخیری صرف نشده در زیر بحر نابود میگردد .

— چه میگوئید معلم افندی ؟ از چه روحکم میکنید که من برراه خیرات و مبرات آنرا استعمال نمیکنم ؟ آیا نمیدانید که من چقدر محتاجانرا دستگیری کرده و میکنم ، چقدر بیچارگانرا حمایه کرده و میکنم چقدر مغدور و مظلومانی هستند که انتقام آنهابايد

گرفته شود ، ومن برای انتقام آنها کوشش میورزم ؟

کپتان نمو درینجا بازسکوت کرده آثار حسرت ورقت ازسیمایش پدیدار گردید . دانستم که کپتان نمو اگرچه بنابر بعضی اسباب مجهوله درزیر دریا درامده ، وخود را ازعالم انسانیت تجرید نموده ولی حسیات انسانیت در دل ودماغش به درجهٔ اعلاست . مرحمت خارق العادهٔ که دردل دارد اورا بمعاونت بیچارگان و افتادگان بسیاری سوق مینماید .

حتی در بحر محیط هندی غیر از انکه به صیاد بیچارهٔ مرواریدمعاونت ومرحمت نمود یك شب دیدم که در قایق نشسته، ودر قایق چیزهای بسیار سنگینی بارکرده از نوتیلوس جدا گردید . درانوقت ندانسته بودم که چیست اما امروز دانستم که کپتان طلاهائی که از قعر بحر بدست می آرد آنرا درقایق بارکرده به امداد بعضی بیچارگان میفرستد .

باب نهم

قطعهٔ غائب گشته

روز دیگر بوقت صبح هنوز از اوتاق خود نبرامده بودم که ندلاند در نزد من بیامد . درسیمایش بسیار آزردگی وخفقان معلوم میشد . گفت :

— چه میگوئید ؟ معلم افندی !

— چه بگویم ؟ استاندلاند !

— دیروز طالع ما موافق نیفتاد . کپتان شیطان تمام بوقتیکه میخواستیم بگریزیم کشتئی خودرا در قعر بحر بنشاند .

— بلی، بنگ خودرادیدن میخواست !

— چه ؟ بنگ خود را دیدن میخواست ؟

— بلی ، بنگ اوسرادازقعربحر محیط است که طلاها درانجا ازهرگونه قاصه ها یعنی صندوقهای آهنین بنگ های دنیااهینتر ومحفوظترنگهبانی میشود .

درینجا واقعهٔ دیروزینه را بتمامها به ندلاند حکایه کردم ، وبه ایحکایه خواستم که ندلاند را یکچند وقت دیگرهنوزازفکرفرارکردن بگردانم . ولی ایحکایه بر ندلاند هیچ تأثیری نه بخشیده گفت :

— غرق شود بابنگهای خود ! ماباید چارهٔ کارخودرا بکنیم . آیا وجه عزیمت نوتیلوس بکدام سمت است ؟

— نمیدانم ، فردا که طول وعرض تعیین شود خواهیم دانست .

ندلاند برخواسته به پیش قونسه ی برفت . منهم البسه امراپوشیده بدالان آمدم . به جهت نما چون نظرکردم دیدم که وجه عزیمت نوتیلوس یکسربجهت جنوب غربی میباشد . پس معلوم شدکه به اوروپاپشت گردانیدیم .

ساعت یازده ونیم بودکه نوتیلوس برسطح بحربرامدبچابکی برسطح کشتی برامدم . ندلاندراپیشترازخوددرانجایافتم . ازهیچ طرف هیچ خشکهٔ معلوم نمیشد هرطرف مارا بحرمحیط احاطه کرده بود . ندلاند بکمال حدّت باطراف میدید ، وهزاران کفربرزبان میراند چراکه خشکهٔ که مشتاق آنست نمیدید .

دروقت ظهرآفتاب یکقدری اززیرابربرامد کپتان دوم ازین استفاده کرده ارتفاع گرفت بعدازکمی باد شدیدی برخواسته دریا طوفانی شد . ماهم فروآمدیم . سرپوشها بند شده نوتیلوس درزیرآب فرورفت .

بعد از یکساعت چون بر خریطه نظر کردم خود را در درجهٔ ۱٦ طول و ۳۳ درجهٔ عرض یافتم که بانحساب از نزدیکترین ساحلها یقدر یکصد و پنجاه فرسخ دورتر افتاده ایم . درینحال چون امید فرار یکقلم مفقود میباشد لهذا درجهٔ تهورندلاندرا تصور بکنید ! اما اگر از من بپرسید اصلا مأیوس نشده بلکه خیلی ممنون و مسرور شده ام گویا از زیریك بار بسیار ثقیلی رهایی یافته باشم . باز بقرار عادت پیش بگذرانیدن وقت ، ومعیشت مستریحانهٔ خود دوام ورزیدم .

بساعت یازده و نیم شب که نزدیك وقت خواب بود کپتان نمو در نزد من آمده گفت :

— معلم افندی ! انشاء الله احوال شما خوبست دیشب تا بسیار دیر نشسته بودید ، انشاء الله چیزی زحمتی و بیراحتئی ندارید .

— نی ، الحمد الله خیلی خوب و براحتم .

— چون چنینست شما را شایان مراق یك تنزهی تکلیف میکنم .

— بفرمائید کپتان ! من حاضرم .

— تابحال قعر دریا را روز بروشنئی شمس گردش و تماشا کرده اید . یکبار هم در شب اگر یك گردش و تنزهی بکنید بد نخواهد بود !

— خیلی ممنون میشوم کپتان !

— اما از حالا شما را خبر بدهم که این گردش موجب ماندگئی شما خواهد شد . بسیار راه رفتن ، بر کوه بالا بر امدن را در پیش چشم خود باید بگیرید .

— کپتان ، اینسخن شما زیاده تر موجب مراق من گردید . بمشرف شدن رفاقت شما حاضر و آماده ام .

— چون چنینست ، بیائید که سقافاندرها را بپوشیم .

چون به اوتاق البسه آمدیم دانستم که از طایفه ها ورفقای من هیچکس با ما همراه نخواهد بود . درظرف یکچند دقیقه اسقافاندرهای خود مانرا پوشیدیم . آلت تنفس های مارا که باهوای بسیاری مملوشده بود برشانه های ما به بستند . اما آلت تنویردرمیدان نبود . حالآنکه آلت تنویردرچنین گردش شبانه خیلی ضروری دیده میشد . سبب آنراچون ازکپتان پرسیدم گفت :

— به آلت تنویرلزوم نیست .

تامیخواستم که دریناب باکپتان مباحثه کنم کپتان سرش را درمحفظه درآورده سوال وجواب ممکن نشد منهم محفظه رابسرکشیدم . یك یك عصا چوب درازی که سرآن چنکل آهنین داشت بدست های مادادند بعد ازچند دقیقه بهمان اصولی که هروقت ازنوتیلوس میبرامدیم برامده پاهای خودرابرخاك قعربحرمحیط اطلسی بنهادیم که این محل ازسطح بحربقدرسه صد متروعمق راماللك بود .

نیمشب تقرب میکرد . آبها اگرچه خیلی تاریك وتیره بود ولی ازدومیل دورتریك شعلهٔ سرخ روشنی معلوم میشد . کپتان نمو بدست خود آن نقطه رابمن نشانداده بهمانطرف متوجه شد . باخودگفتم آیا این آتش چیست ؟ ازکجا حاصل میشود ؟ درمیان آب چسان شعله ور میگردد ؟ اینستکه اینهارا ندانستم ولی چون راه مارا تاینکدرجه روشن کرده بود ورفته رفته چشمانم نیز بآن عادت گرفت راه را بخوبی میدیدم ، و تسلیم کردم که آلت تنویر رالزوم نیست .

باکپتان نمو پهلوی همدیگرراست بسوی همان نقطهٔ سرخ پیش میرفتیم . زمینی که بران رفتار داریم رفته رفته به بلندی رومینهاد . بمعاونت عصاچوبها گامهای بزرگ بزرگ میزدیم . دراثنای راه رفتن برجهت سرخود یك شرشر عجیبی حس میکردم دراول امر

ندانستم که این شرشر از چیست ، پسان پسان دانستم که بر سطح بحر باران بسیار پر شدتی میبارد . بی اختیار بفکر آن افتادم که مبادا باران مرا تر کند . اما زود فکرم بسرم آمده برین فکر غریب خود خود بخود خنده کردم آیا انسان درمیان آب با آب چگونه تر میشود؟ این راهم بدا نیدکه انسان خود را درمیان این سقافا ندرهای کلفت چنان نمی پندارد که در آب رفتار میکند بلکه چنان میپندارد که درمیان یك هوای بسیار ثقیلی رفتار دارد .

بعد از نیمساعت راه ما بر سنگستانی افتاد که دامنهٔ کوه بلند و پر سنگی بود . بعضی سنگپاره هایی میدیدم که بلامبالغه بملیونها حیوانات نباتیهٔ خورده بینیه بران چسپیده بودند . پاهای ما زود زود میلغزید اگر عصاچوبهای چنکل دار معاونت نمیکرد یکچند بار برزمین افتاده بودم . گاه گاه در اثنای راه بعضی تخته سنگهای تراش یافتهٔ منتظم میدیدم ، گاه گاه بر بعضی راه های سرك مانند سنگ بستی رفتار میکردیم که سبب انتظام این سنگها و راه ها را نمیدانستم . غریبتر اینکه پاپوشهای آهنین ما گاه گاهی بر استخوانهای پوسیده شدهٔ اصابت کرده صدای شکستن آنها میبرامد . آیا این دامنهٔ وسیعه کجاست ؟ پرسیدن هم از کپتان نمیشود !

نقطهٔ سرخی که دیده میشد رفته رفته بزرگ شده میرفت ، و روشنئی آن افقرا زیاده تر روشن میکرد درمیان قعر بحر این تنور شعله ور مرا خیلی متحیر و به مراق انداخته بود . راه ما رفته رفته زیاده روشن میشود . ضیا از پشت کوهی که ما بر دامنهٔ آن بالا میشویم از دهنهٔ تالاق کوهی که بقدر هشتصد قدم ارتفاع دارد دیده میشد .

کپتان نمو بلا تردد پیش میرود یعنی این راه تاریك را بارها دیده و شناخته است . منهم بکمال امنیت و اعتماد از پی او قدم میزنم . کپتانرا یکی از بدایع مخلوقات بحریه تلقی میکنم .

از نیمشب یکساعت گذشته بود که ببالا بر امدن بر کوه مجبور گشتیم، اما پیش از بالاشدن کوه گذشتن از یك جنگل بسیار صعب المروری لازم آمد که این جنگل عبارت از مرجان یا دیگر نباتات بحریه نی بلکه از تنه ها و شاخهای بی برگ درختان قوی الجثهٔ بری بنظر میخورد که در زیر تأثیرات آب بحر مانده، وسیاه گشته شکل معدنی را کسب نموده بودند. جنگل بیك معدن زغال سنگئی مشابهت میرساند راهیکه در درون جنگل ممتد شده بود بابوصونها وانواع نباتات بحری پوشیده شده بود. درمیان این بوصونها انواع حیوانات قشریه جاگیر شده بودند. بر تنه های بسیار کلفت و ستبر درختان که برزمین افتاده بود میگذشتیم ازشاخهای درازشدهٔ بابوصونهاتاب خورده گرفته رو به بلندی بالا میرفتیم. ماهیان کوچك و بزرگی که درمیان تنه هاوشاخهای جنگل خرابشده مأوا گزین بودند بصدای پاهای مارم خورده مانند سیلهای مرغان از شاخی بشاخی میگریختند. ماندگی درخود اصلا حس نمیکردم.

سبحان الله! چه منظرهٔ بدیعه؟ این منظره راچگونه تعریف خواهم توانست؟ درمیان آب این درختان را که بعضی ایستاده و بعضی افتاده، و بعضی مایل شده ریشه های آن اززمین برامده در آب معلق مانده، واین کوسنگهای جسیم جسیمی که در هرهرجا میان جنگل افتاده، ومغاره های تیره وتاریکی در بغله ها پدیدار گشته وجملهٔ اینها نه بتأثیر ضیای غریب ومجهولی یك رنگ سرخی پیدا کرده وضعیت وهیئت آنها را بکدام قلم رقم توانست؟ خرسنگهای جسیم الخلقهٔ که بعضی ازانها بسبب رفتار ماو اهتزاز آب ازجای خود غلطیده صداهای مدهش میبراوردند، ومغاره های مظلم و عمیقی که درچپ وراست ماپدیدار میشدند موهای بدنم راراست میکرد.

بعضی جاهایی دیده میشدکه از آثاردست انسانها بعمل آمده بود. اما کپتان نمو

متصل ببالا برامدن بی قیدانهٔ خود دوام میورزید ۰ منهم نمیخواستم که واپس بمانم بکمال جسارت رفیق خود راپیروی میکردم ۰ عصاچوب من نیزبسیار معاونت بمن میرسانید ۰ در دوطرفهٔ راهیکه بران بالا میرویم بعضی لاشهاوکند هایی پیدامیشود که معاذالله اگردران بیفتم نتیجه های بسیاربدی برسرم خواهد آمد ۰ گاهی ازچنان خندقهای بر میجهم که اگردرخشکه باشد خیززدن ازان نی بلکه بدیدن آن نیز جسارت کرده نخواهم توانست ۰ گاهی ازسر بعضی تنه های درختی که مانند پل بر یك شیلهٔ تنگ و بسیارعمیقی افتاده میباشد میگذرم که ازدیدن آن انسان ازترس پایان افتادن هلاك میشود ۰ لکن من هیچ بسوی پایان نمی بنم ۰هرچه که برکوه بالاشده میرفتیم بچنان سنگلاخهای مایل شدهٔ زیرکاوا کی مصادف میشدیم ، وچندان منارهها ، وسدها ، وکمرها وشکلهای طبیعی میدیدیم که اگرازآب بیرون باشند ازروی قانون موازنت بهیچصورت این هیئت ووضعیت خود شانرا محافظه کرده نخواهند توانست ۰ ولی ثقلت آب موازنهٔ آنها مددرسی کرده بانحالت ووضعیت ایستاده اند ۰

این مسئلهٔ غریبهٔ قانون ثقلت آبرا در وجودخود نیزمشاهده میکنم ۰ باوجودیکه لباسهای ثقیل وسرپوش وپاپوشهای بسیارسنگین آهنین ثقلتم را دوسه چندان کرده باز هم دردرون آب آن ثقلت را هیچ حس نکرده مانند آهو برسر سنگلاخها وذروهٔ کوهها خیزان خیزان میدوم که اگر برزمین باشد ممکن نیست که به این چستی وچالاکی بر چنین جاهای مدهش حرکت بتوانم ۰

بسیاری ازخوانندگان گرام این گردش زیربحر مرا بردروغ ومبالغه حمل کرده هیچ باورنخواهند کرد ، امامحقق بدانند ومعلوم شان باشد که من اصلادروغ نمیگویم وتنها ناقل بدایع طبیعیهٔ میباشم که وجود آن قابل رد وانکار نیست ! همین چیزهائیکه

میگویم همهٔ آنرا بچشم دیده و بحواس حس کرده ام ٠

بعدازدوساعت رهسپاری ازقسم درخت دار کوه برامده برقسم سنکلاخ بسیار بلند وسرتیز آن برامدن گرفتیم ٠ ازینجا ذروهٔ جبل بقدر صدقدم بلندترسر راست دیده میشد که ضیای سرخرنگ مذکور درپشت آن بوده سایهٔ این ذروه مارادرتاریکی مانده بود ٠

مانند خیلهای مرغانی که ازتقرب صیاد به پرواز آیند سیلهای ماهیان مختلفهٔ نیز ازمیان سنگهاوغارهای کوه ازنزدیکشدن مایان برامده فرارمینمودند ٠ دربن سنگلاخها آنقدرشکافها ، ومغاره ها ، وچقوریهای موجوداست که عمق بعضی ازانهاهیچ تخمین نمیشد ٠ درمیان بعضی ازان مغاره ها حرکت کردن بعضی حیوانات عظیم الجثة بحریرا نیزحس میکردم ٠ گاه گاه بعضی خرچنگ های بسیاربزرگ بزرگی دیده میشدکه دندانهای انبورانبورمانند بسیارکلفت خودرابرهمدیگرزده صدای مدهشی میبراورد ٠ بعضی عکبوتها ، واستاقوزها یعنی عقربهای بحری بسیاربزرگ کریه المنظربرفتارهای عجیب وغریب خودوشکلهای مستکره خود موهایم را بربدنم راست برمیخیزاند ٠ دربعضی مغازه ها بسیاری نقطه های درخشندهٔ دیده میشد که اینها هم چشمهای بعضی حیوانات قشریهٔ عظیم الجثة بود ٠

علی الخصوص حیوانات مستکره الشکل غریب الخلقتی که آنرافرینطی میگویند و چون پایهای خودرابحرکت می آرند مانند زنجیرهای واپورصدابرمی آید ، وحیوانا تیکه آنرا جغانوس میخوانند وشکل آن بعینه بطوبی که برعرابه سوارشده باشد میماند ، ومدهش اختاپوطهائیکه هشت عددلواخن لامسهٔ که هریك مانند مارهای بسیار بزرگی بحرکت میباشد دیده میشدکه بعضی ازانها ازغارهای خود برامده وبعضی می

درامدند .

کپتان نمو باایحیوانات مدهشه هیچ سر و کاری نداشته متصل میبرامد . بیك طبقهٔ کوه واصل شدیم که آنجا نیز بسی چیزها نظر حیرت مرا جلب نمود . آنچنان خرابه زارهایی دیدم که از دست واعمال انسانها برامده بود اینها عبارت از قصرها ، و معبدها ، و بناهای خراب گشته بود که روی آنها بانباتات وحیوانات قشریهٔ بحریه مستور شده بود . باخود میگفتم که آیا این قطعهٔ زمین کدام قطعه ایست که در زیر بحر غرق و ناپدید گشته؟ ازطرز بنا و معماری این بناها معلوم میشد که برطرز واصول قرون اولی ساخته شده است . آیا ازاثر دست کدام قوم و ملت خواهد بود ؟ آیا کپتان نمو مرا بکجا آورد ؟ خواستم که از کپتان بپرسم ولی چون سخن گفتن ممکن نبود از دستش گرفته بشدت بجنبانیدم . ولی کپتان نمو بدست خود ذروهٔ کوه را نشاندانده بدست خود اشارت چابك رفتن را بنمود . لهذا سرعت را به پیروی کپتان بیشتر کرده بعدازچند دقیقه به ذروهٔ جبل واصل شدیم .

روی خود را چون بطرف راهیکه بران آمده بودیم گردانیدم از انطرف ارتفاع کوهی را که بران برامده ایم اگرچه بقدر هشتصد قدم تخمین کردم ولی این جهت دیگر آنرا انقدر دومثل آن عمیق یافتم . این کوه که ما حالا بر تالاق آن میباشیم مگر وولقان یعنی کوه آتش فشانست ! پنجاه قدم پایانتر از سنگلاخی که ما بران ایستاده ایم یك ذروهٔ دیگری موجود است که تا لاق آن مانند دهنهٔ تنور بسیار فراخی یك مجرایی تشکیل داده سنگها ، و مواد مذاب شدهٔ معدنیه بابخار بسیار سرخرنگ تیرهٔ ازان درمیان آب بالا برامده به اطراف همیریخت . اینست که این وولقان هر طرف را به یك نور سرخرنگی تنویر نموده بود .

این وولقان ازتمام وولقانهای روی زمین خیلی پرشدت تر، ومجرای داخلی آن بقوت حرارت مرکزیهٔ زمین بسیار افروزنده تراست . چونکه درزیر آبست، وآب بحر بمجرد داخل شدن وتماس نمودن درمجرا ازشدت حرارت حالاً به بخار منقلب شده با مواد مذابهٔ معدنیه ازدهنهٔ مجرا واپس میبرایدیعنی آب بر آتش غلبه نمیتواند .

ازین وولقان تحت البحرتنها مواد مذابهٔ معدنیه وآب به بخار تحویل یافته خروج میکنند ، ولی شعله موجود نیست . زیرا حاصلشدن شعله بوجود مولدالحموضهٔ که در هوا میباشد موقوفست و چون درینجا هوا نیست ازان روشعله نیز پیدا نمیشود . اما چون درمواد مذابهٔ مذکوره بعضی اجسامی که نارابیض ازان حاصل میشود موجود است بمجرد خروج یافتن باآب تماس کرده اولاً یك رنگ سرخی پیدا کرده و بعد ازان بشدت باآب مبارزه کرده آبرابه بخار تحویل میدهد .

جریانهای شدیدیکه بحصول می آید بخاررا بازبه آب تحویل میدهد ، مواد مذابه نیزازدهنهٔ مجرای وولقان به پایان جریان یافته تصلب میورزد .

بعدازانکه کوه نهایت مییابد یك صحرای واسعی آغازمیکنند که درین صحرا خرابه زاریك شهر بسیار بزرگ زیروزبر گشتهٔ معلوم میشود که ستونهای جسیم جسیم مرمر و سماقی ، وقبه های مندرس شدهٔ عالئی آن به بناهای متین مخصوص ازمنهٔ متقدمه مشابهت میرساند .

ازدیدن این شهرخرابه ومنظرهٔ این کوه آتشفشان آنقدر واله ومتحیرماندم که حد ونهایت ندارد . آیا این جاکجاست؟ واین شهرکدام شهراست ؟ بهمه حال اینرا بایدبدانم . حتی برای دانستن آن بدرجهٔ عراق افتادم که میخواستم محفظهٔ سرخودرا بردارم . کپتان نمواین هیجان وتلاش مرا حس کرده بمن نزدیکشد ، ویك سنگ پارهٔ سرتیزی

را از زمین برداشته بانوك آن برروی سنگلاخ سیاهیکه بران تکیه زده بودیم این کلمه را بنوشت :

(آتلانتید)

ازخواندن این کلمه دفعةً فکرم روشن شد ووقوعات تاریخیهٔ ازمنهٔ قدیمه درنظرم جلوه گر گردید . مگراین « آتلانت » نام قطعهٔ جسیمه ایست که درازمنهٔ قدیمه موجود بوده است .

موجودیت این قطعه رابسیاری ازمؤرخین قبول و بعضی رد کرده اند . حالا آنکه آن قطعهٔ جسیمهٔ مشتبه فیه درینجا در پیشگاه نظرمن مجسم وهویدا افتاده است که آثار باهرهٔ فلاکت دهشتناك خودرا که به آن دوچار گردیده بود تابحال هنوز محافظه کرده است .

این مسئلهٔ آتلانت را که بزمانهای بسیار کهنهٔ تاریخ سرمیزند کسیکه به بسیار شعشعه وتفصیلات نقل وبیان کرده ها نا « افلاطون » است . افلاطون میگوید که دوهزار سال پیش اززمان او در یونانستان قدیم « سایی » نام یك شهر بسیار بزرگ ومعموری موجود بود که این شهر ازدست مردمان قطعهٔ آتلانتید بعد ازمحاربه های شدید وفتح وظفر آتلانتیان بریونان خراب گردید . آتلانتیان دریکقطعهٔ بسیار بزرگی که بقدر قطعهٔ افریقامی آید و در ۱۲ درجه عرض شمالی کائنست دولت وحکومت تشکیل داده بودند ودایرهٔ حکومت شان تا بمصر وارض فلسطین ممتد بود . بریونانستان نیز چندبار هجومهای شدید بردند ولی یونانیان مردانه وجسورانه مدافعه کرده آنهارا برجعت مجبور گردانیدند . نهایت الامر بعد ازعصرهای بسیاری دفعةً دریکشبانه روز مملکت اتلانتیها محو وخراب شده درزیر دریا غرق گردید وتنها ازروه های بسیار بلند آن مملکت ازدریا بیرون ماند که درینوقت جزیره های « مادر » و « آصور » و

« قناریه » و « سبزد ماغه » عبارت ازهمان زروه هامیباشند . متقدمین جغرافیون مبداء طول راازهمین جزایر حساب میکردند ، واین جزایر را « جزایر خالدات » مینامیدند . اکثراین جزیره هادرینوقت درزیر ادارۀ اسپانیامیباشد .

بنابرارشادکپتان نمو خاطرات تاریخیهٔ که درباب آتلانتیدبرفکرم هجوم نمودعبارت ازهمین چیزهابود . مگرطالع مسعود من مرابه این قطعهٔ عتیقهٔ قدیمه که درقعر نایاب بحرمحوونابودگردیده رسانید ! پاپهای مرابرزمین آن نصیب قدم زدن دادا بدست خود سنگهاودرختهای آنرالمس میکنم ! برزمینی که مردمان ابتدائی کرهٔ ارض راه رفته اند منهم براه میروم ! هرگاه ندلاندبفرارموفق میشد دیدن این مملکت خارقه نمامرا اکجا میسر میشد ؟

آه ! چه میشدی که زمان مساعد میبودواین قطعه راتابسواحل افریقا که امریقا راباهم مربوط داشته بود سراسر تماشا میکردم ، وبرخرابه زارهای شهرها ئیکه پیش ازطوفان موجودبوده اندگردش مینمودم !

درینمواقع بحرمحیط اطلسی درزیربحرو ولقانهای بسیاری موجوداست . سفائینی که ازینجاها میگذرندا هتزازولرزهٔ بسیار دربحرحس میکنند . بعضیها صداهای بسیار مدهشی اززیربحرشنیده اند . بعضی ها سنگهای بزرگ بزرگی رادیده اندکه بیك قوهٔ خارق العادهٔ اززیربحرپرتاب شده وازسطح بحرهوا شده بازپس افتاده اند . این منطقه تابخط استوا کاملاً درزیر تأثیر حرارت مرکزیهٔ ارض میباشد . که میدانند که تضییقات معادن مذابه باز یك روزی کوههای این قطعه را برسطح بحر بیرون نبرارد ؟

من بهمین افکارها وتخیلها غوطه خوارگرداب تحیربودم که کپتان نمو برپاخواسته

بعودت کردن اشارت داد • بسرعت تمام ازکوه فرو آمدیم • جنگل ‌ا گذشته ازدور چراغ درخشندهٔ نوتیلوس را دیدیم • کپتان به آنطرف متوجه شد • شعاعات ابتدائی شمس بطلوع آغاز نهاده بود که داخل نوتیلوس گردیدیم •

باب دهم

معدن زغال

فردا که بیستم ماه شباط بود خیلی ناوقت از خواب برخواستم • ماندهگئ دیشبینه مرا تا بساعت یازده خوابانیده بود • بمجردیکه برخواستم همان البسهٔ خودرا پوشیده بدالان بیامدم • چونکه میخواستم جهت عزیمت نوتیلوس رابدانم • بهجهت نما نظر انداخته دانستم که یکسر بسوی جنوب درساعت بیست میل درحرکت میباشیم •

قونسهی آمد • یك قسمی از مشاهدات دیشبینهٔ خودرا به اوفهمانیدم • پنجره های دالان نیز چون باز بود ، و نوتیلوس نیز بقدر ده مترو ازقعردریا یعنی از روی اراضی آتلا نتید بالاتر دررهسپاری بود یك کمی بازبدیدن آن اراضی موفق شدم •

رفته رفته اراضی پست و بلندی بسیاری کسب نمودکه این پستی و بلندی موجب کمتری و بیشتریٔ سرعت نوتیلوس میگردید ، وماننده ماهی ازمابین پستیها و بلندیها در میگذشت ، وگاهی مانند بالون بالا برامده وباز چون حائل را میگذشت پس فرومیآمد ، وسه مترواز قعر بحر بالا قطع مسافه مینمود •

چه خوش سیاحت ! نزدیك بساعت چارشب بودکه درقعر دریا سنکلاخها ، و پشته های موادندابهٔ تصلب کردهٔ معدنیه بیشتری گرفت • واز پنجرهٔ دالان چون به پیش نظر

میکردم در پیش روا فقرا یك سد بلندی مسدود می یافتم که این سد مطلق یك کوه بسیار بلندی باید بود که زروهٔ آن بهمه حال از سطح بحر بیرون بر امده باشد . باخود گفتم که این کوه البته نقطهٔ منتهای اراضئی آتلا نتید خواهد بود !

قونسه‌ی مرا تنها گذاشته به اوتاق خود برفت . من نیزا گرچه تا بسیار وقت میخواستم که از پیش تجربه هادور نشده رفتارپست و بلند نوتیلوس ، وکیفیت رسیدن اورا بسد مذکور تماشا کنم ولی در اثنائیکه بسد مذکور خیلی تقرب نمود تجربه های دالان مسدود گردید ، ومرا از تماشا محروم گذاشت . بمراق افتادم که آیا ازین سد چگونه مرور خواهد نمود ؟ ناقص شدن حرکت نوتیلوس رانیز حس کردم . چون خواب بسیار بر من غالب کرده بود به اوتاق خود برفتم ، وقرار دادم که یکچندساعتی خواب کرده باز برمیخیزم . بنابرین قرار بر خوابگاه خود بی آنکه السبه امرا بکشم دراز کشیدم .

مگر فردا بساعت هشت از خواب برخواستم . نوتیلوس را بلاحرکت ایستاده یافتم . بدالان آمده چون به مانو متر و نظر کردم دانستم که سفینه برسطح بحر است . ذاتاً برسطح کشتی صدای رفتار پای کشتی نشینانرا نیزحس کرده بودم بخوبی دانستم که کشتی برسطح بحر برامده است . اماجای تعجب اینست که از اهتزاز امواج بحر سفینه سراسر آزاده بود . بمراق افتاده همان بطرف زینهٔ سطح کشتی برفتم سرپوش سرزینه راباز یافتم . چون از طلوع شمس دوساعت گذشته بود بخیالم بود که بروشنی خواهم برامد ولی چون برسطح کشتی خود را دریك تاریکئی بسیار تیرهٔ یافتم خیلی بحیرت افتادم . باخود گفتم آیاساعت هاخطا کرده ، یا آنکه هنوز شب باشد ؟ اماچون ازنجوم وسیارات نیزاثری نیافتم حیرت وتعجب فوق العاده مرافرا گرفت حیران بودم که چه بگویم وچه کنم که درین اثنا صدای کپتان بگوشم برخورد که میگفت :

— آیا شما ئید معلم افندی ؟

من — آه ! کپتان ! این کجاست ؟ باز مرا درکجا آورده اید ؟

نمو — درزیرزمین یکجایی هستیم .

من — درزیرزمین ؟ حالآنکه نوتیلوس برسطح بحراست .

نمو — بلی برسطح بحروزیر زمین .

من — مرا ازمراق بسیارکشتی کپتان ! نمیدانم که چه میگویی ؟

نمو — یکچند دقیقه صبرکنید که چراغها را روشن کنیم بازخواهید دیدو خواهید دانست .

برسطح کشتی بلاحرکت متحیر ایستاده ماندم . تاریکئی آنقدر کثیف بودکه کپتان نمورا نیز نمیدیدم . اما چون سرم را بالا کردم یك ضیای بسیار خفیفی از بسیار جای بلندی مشاهده کردم که این روشنی چنان معلوم میشدکه ازیك غارمدوری می آمد . درین اثنا دفعةً ضیای شدید چراغ نوتیلوس روشن گردیده اطراف وجوانب مارا منور ساخت .

دیدم که نوتیلوس غیر متحرك دریك حوض آرام وراکدبزرگی ایستاده که چهار اطراف این حوض رادیوار های سنگلاخئی بسیار بلندی احاطه کرده است . دورهٔ این حوض را بقدردو میل در دومیل تخمین کردم سطح آب آنرا ازقرارما نومتروبا سطح آب بحربرابریافتم وازینسبب هیچ شبهه نماندکه باسطح بحریك رابطهٔ دارد که موازنت حاصل کرده است .

دیوارهائیکه این حوض را احاطه کرده مانندقیف بسیار بزرگی میماندکه از زیرفراخ ورفته رفته تنگشده بقدرششصد متروبلند میرود ، وطرف بالای آن سرا

سر تنگ شده بایك سوراخ بسیار کوچکی منتهی میشودکه روشنی خفیفی که پیش ازین مشاهده کرده بودم ازانجامی آمد . ازین وضعیت غریبهٔ این حوض یا این مغارهٔ زیرزمینئی سطح بحری واله وحیران‌مانام . به کپتان نمو تقرب نموده پرسیدم که :

— اینجه عالمست ؟ درچه جائیم ؟

— درمرکزیك کوه آتشفشان افسرده درآمده ایم . آبهای بحر یك مجرایی کشاده درمرکز این وولقان هجوم آورده آنرا پر کرده است . شما بخواب بودیدکه ده متر واز سطح بحر پایانز نوتیلوس ازیك شکافی درینجا درآمده است . اینجا لیمان استراحت نوتیلوس است . هر وقت که نوتیلوس یکچند روز استراحت کردن بخواهد درین لیمان استراحت آور امنیتپرور خود میدراید . این لیمان پنهان ازهر رنگ بادهای شدید امین و آسوده است . راست بگوئید معلم افندی آیادرمدت عمر خوددرینقدر رجاهای که گردیده اید مانند این لیمان محفوظ ومصونی دیده اید ؟

— بواقعیکه ندیده ام ! بلکه هیچ بخیال وتصورم نگذشته بودکه مرکز کوه آتشفشان خدمت لیمارا ایفا بکنند . امابگمانم میآیدکه برسر این قیف عظیم طبیعی یك سوراخ موجود است ؟

— بلی ، سوراخ مخرج وولقانست که دریکوقتی آتشها وشعله ها ولاوهاازانجامیبرامد وحالا برای داخلشدن هوای نسیمئی صاف وجید برای ما خدمت میکنند .

— آیاازمخرج این وولقان بیرون برامدن ممکن نیست ؟

— نی ممکن نیست . بقدر صدقدم برکنار این دیواریکه بدست راستست انسان بالا شده میتواند بعد ازان دیوارها بطرف درون یك میلانی پیدا کرده بالا برامدن هیچ قابل نمیشود .

— کپتان ، بحقیقت که طبیعت در هر خصوص باشما بسیار مدد رسانیده است . در میان این تالاب زیر زمینی حقیقتاً که در دائرهٔ امنیت و استراحت تامه میباشید . غیر از شما هیچکسی امکان دخول را در ان ندارد لکن نوتیلوس محتاج استراحت نیست . پس این لیمان بچه درد او میخورد ؟

— اگرچه سفینهٔ من به استراحت محتاج نیست اما برای حرکت سریعانهٔ خود به الکتریك محتاجست ، الکتریك به براوردن سودیوم ، سودیوم بوجود زغال سنگ محتاجست . در ینجا زغال سنگ بکثرت موجود است هر وقتیکه لزوم به بینم در ینجا آمده از زغال سنگ سودیوم میبرارم . اگرچه از آب بحر نیز سودیوم استحصال کرده میتوانم اما از وقتیکه این معدن توانگر زغال را یافته ام به آن عملیات پرزحمت محتاج نشده ام .

— پس معلوم میشود که حالا برای استخراج سودیوم از زغال سنگ در ینجا آمده اید! آیا طایفه های شما را که به این کار مشغول باشند تماشا کرده خواهم توانست ؟

— نی ، در ینبار نخواهید دید . چرا که از پیش سودیوم حاضر کردهٔ بسیاری در ینجا دارم . تنها طایفه های من به نقل دادن آن مشغول خواهند شد که برای این کار هم یك روز کفایت میکنند . اگر خواهش گردش و سیر کردن مغاره را داشته باشید همان استفاده بکنید ؟

— تشکر میکنم کپتان !

اینرا گفته برای گرفتن رفقای خود که هنوز در کمرهٔ خودشان بخواب بودند فرو آمدم ، و از پشت دروازهٔ شان فریاد داده گفتم :

— در پی من بیائید !

هر دو رفیق من به عجله برامده مرا پیروی کردند . قونسه ی در حالتیکه در زیر

بحر بخواب رفته بود وحالا در درون يك كوه پرشكوهی بيدار شده خودرا درميان يك قيف عظيم سنگئ بيافت واله واله باطراف وجوانب خود ديدن گرفت . ندلاند بفكر آن افتادكه آيا ازمخرج اين قيف يك راه فراری پيدا خواهدكرد يانی ؟

نوتيلوس چون بر كنارساحل مغاره توقف نموده بود بعداز طعام بساعت ده بر ساحل ديوار مغاره برامديم . قونسه ی گفت :

— استا ندلاند ، بتريك ميكنم اينستكه باز قدم برروی زمين نهاديم !

— ديوانه آدم ! روی زمين مگو زير زمين بگو .

درمابين آبهای حوض وديوار مجرايك ساحل ريگزاری موجود بودكه بوسعت دوسه صدقدم می آمد ، برين ساحل هرگاه رفته شود دورا دوراين تالاب زيرزمينی را گردش كردن ممكنست . ساحل ريگزار چون تمام شود ديوار سنگلاخی آغاز ميكندكه بيخ اين ديوار نيز شكلهای غريبی پيدا كرده است .

ازساحل ريگزار هرچه كه بطرف ديوار رفته شود زمين سربلندی پيدا ميكند ونهايت راههای كج . پيچی پيدا شده ببالاميبرايدكه بواسطهٔ اين راهها بقدر دوسه صد قدم بالارفتن ممكن ميشود . امابكمال احتياط وهوشياری بالاشدن لازم است چرا كه سنگلاخهائی كه اين راههای كج وپيچ رابعمل آورده نه سنگهای آن باهمديگرمر بوطست ونه يك درشتی وخشونتی داردبلكه ازشدت حرارت قديمهٔ كه داشته روی آنها مانند آئينه يك جلائی پيدا كرده است ، وچون ضيای الكتريكئ سفينه برانها ميتابد يك درخشندهگئ بسيار لطيف وغريبی بظهور می آورد .

درهرطرف اين مغارهٔ جسيم غريب الهيئت طبايع وعلايم وولقانی رونمابود .

به برامدن راه های كج وپيچ به احتياط تمام آغاز نهاديم . رفته رفته راه تنگشده

میرفت و رفتن ما بمشکلات بر میخورد • بقدرسی متر وبالا شده بودیم که طبیعت اراضی تبدل ورزید • سنگهای سیاه سوختهٔ منشوریٔ درخشنده عمودی الشکلی در راه ما میبرامد که بر سر و اطراف آنها نیز علقه های گوگرد در هر جا دیده میشد • و بعضی عمودهای منشوریٔ منتظم سنگهای بازالتی دیده میشد که بهترین نمونه های فن معماری بودو بمقام عمود های ته دای مغاره قایم بودند • در مابین این عمودها مواده ذا بهٔ تصلب یافته بمقام کچ و ساروج قایم شده بود • سطح های آنها با خطهای زفت سیاه براق ، و زیر های آن با قالبچه های تخته های گوگرد زرد مزین شده بود • از فتحهٔ زروهٔ جبل ضیای شمس نفوذ نموده این موجوداتی را که ابدیاً در زیر زمین محبوس مانده اند تنویر مینمود •

به بسیار سعی و کوشش بقدر دوصد و پنجاه قدم بالا برامدیم • بعد از ان حائلهای بسیاری پیش آمده مانع بالا برامدن ما گردید • دیوارهای مجرا تنگی و معقری زیادی پیدا کرده بالا برامدن خیلی صعوبت کسب نمود ولی بقدر پنجاه قدم بالاتر بعضی نباتات و بوته ها دیده میشد که بعضی مرغان کبوتر مانند وزاغها در ما بین آنها پرواز داشتند • اگرچه تا به آنجاها خود در ارسانیدن خیلی مشکل و تهلکه ناك مینمود ولی ندلاند بحرص بچنگ آوردن تخمهای مرغان افتاده بهزار زحمت و انواع مشقت به بالا برامدن دوام نمود • من و قونسه ی نیز بر راهیکه او سینه مال بالا میرفت اورا پیروی میکردیم • در کجی های دیوار در مابین سنگها بوته های خورد خورد حتی بعضی درختهای کوچك کوچکی نیز پدیدار میگشت که اینها برای دستگیری و بالا برامدن ما خدمت میکردند • در میان این نباتات بعضی گلهای خوشبویی نیز دیده میشد مانند بنفشهٔ کوهی وارغوان وغیره که بسبب عدم تابش آفتاب خیلی کمرنك وضعیف بودند • من بکمال اشتها بوی آنهارا استشمام مینمودم و یك حظ و سروری از ان حس میکردم • روح گلها بوی آنها

ست گلها و نباتاتیکه از بو و رایحه محروم باشند در نزدمن جسدهای بیروحیست • در نباتات لطیفهٔ بحری چون رایحه موجود نیست از انسبب من آنهارا بیجان میشمارم •

درین اثنا بیکجایی رسیدیم که بوته های بزرگ بزرگ صبر و ارغوان بکثرت درقات های سنگها مانند بیشهٔ شده بود • ندلاند دفعتهً بکمال مسرت فریاد براورده گفت :

— امان برادران ! شان عسل شان عسل !

بحقیقت که درمیان شاخهای بیشه زار یك شان عسل بزرگی موجود بود که زنبوران عسل در اطراف آن و درون و بیرون بهزاران هزار در گردش و پرواز بودند •

ندلاند همان از جیب خود قتی کبریت خودرا کشیده وقونسه‌ی نیز یك دسته شاخها ولوخ های « ملابادل » خشکیدهٔ را جمع کرده و گوگرد خشکیده را بران پاشانیده آتش دادند و در نزدیك شان عسل برده از دود گوگرد زنبورها شان را واگذاشته باطراف پرا گنده شدند • ندلاند شاخهای درختانرا گرفته به شان نزدیکشد • و از عسل شیرین بسیار خوشبو مقدار بسیاری جمع کرده در انباچهٔ چرمئی که بگردن داشت پر نمود ، و گفت :

— ازین عسل و خمیریکه از درخت نان از جزیرهٔ « که به راعور » جمع کرده بودم فردا انشاءالله برای شما یك حلوای بسیار اعلایی پخته کرده تقدیم خواهم کرد •

— تشکر میکنیم ندلاند !

چون پیش ازین ببالا برامدن امکان نبود به اصرار تمام ندلاند را به برگشتن مجبور کرده به احتیاط تمام و مشقت مالا کلام بفرو آمدن آغاز نهادیم • در اثنای فرو آمدن یك کبوتری راندلاند بریك بوتهٔ نشسته دیده بمهارت تمام یك سنگی را بران از بالا پرتاب نمود • سنگ برپای کبوتر راست آمده تا بپایان غلطان غلطان برساحل افتاد •

ندلاند از حرص گرفتن کبوتر از بسیار جا های بلند خودرا می لغزانید وسنگها

وخا کها همراه اولغزیده تابه بسیار جا ها لغزان لغزان میرفت وباز خودرا بیك سنکی محکم میکرد ، والحاصل من وقونسه‌ی احتیاط را ازدست نداده اورا پیروی میکردیم اما ندلاند ازما پیشتر خود را بپایان رسانیده درپئی کبوتر زخمی به تك ودو شده تااو را بگرفت .

ازبالاچون بپایان نظرمی انداختم هیئت مجموعهٔ تالاب راتماما میدیدم که آبهای آن آرام وازموج وچین خالی ، و ازعکس ضیای الکتریکئی نوتیلوس مانند یکقطعه آئینهٔ مجلایی دیده میشد . طایفه های نوتیلوس متصل به نقل دادن سودیوم را ازیك مغارهٔ کنار دیوار مغاره به سفینه مشغول بودند . قلم من ازتصویر وتعریف این هیئت غریبهٔ این تالاب زیرزمینی ودیوارهای سر بفلك کشیدهٔ قیف مانند این مخرج و ولقان عاجزاست .

ساعت دوبودکه کنار ساحل ریگزار مغاره رادورکرده به نوتیلوس آمدیم . درین اثنا نقل دادن سودیوم نیز اتمام یافته وقت حرکت دادن نوتیلوس تقرب یافته بود .

اما کپتان امر حرکت را نداد . بهرسببی که باشد تابوقتی که ما را خواب نبرد نوتیلوس حرکت نکرد روزدیگر چون ازخواب برخاستم نوتیلوس را با نزده متروازسطح بحر فروتر درمیان بحر محیط به تحریك چرخ عزیمت مشغول یافتم .

باب یازدهم

سه ونیم فرسخ یك غوطه

نوتیلوس خط حرکت خود را هیچ تبدیل نداده . کپتان نمو بینئی سفینهٔ خود

را ازجنوب هیچ جدا نکرده است • ندلا ندمیبایدکه ازامید دیدن دریاهای اوروپا فارغ بشود •

امروز نوتیلوس چون برسطح بحر برامد دیدم که از یك نقطهٔ بسیار مهم بحر محیط کبیر گذر میکند • جریان بسیار مشهور و معروفیکه آنرا « غولف ستریم » مینامند و بطرز گرداب بسیار عظیمی جریان میکنند البته که اکثر قارئین کرام نام آنرا شنیده ودر نقشه های بحری موقع آنرا دیده باشند •

این جریان جسیم و گرداب عظیم «غولف ستریم» بعد ازانکه از گلوگاه « فلوریدا » میبراید یکسر بسوی « سیچبرغ » متوجه میشود • امابیش ازانکه این جریان به دریاچهٔ « مکسیقا » داخل شود در ۴۲ درجهٔ دایرهٔ عرض بدوقسم انقسام می‌یابد • قسم اول آن راست بسوی جزیرهٔ « ایرلاند » و سواحل « نوروج » میبراید • قسم دوم آن بسوی جنوب برگشته تابجزیره های «آصور» پیش میرود ، وازانجا بسواحل « افریقا » مصادمه نموده ویك شکل بیضئی پیدا کرده بجزیره های « آنتیل» رجعت میکند • پس چون اینمسافه هادرزیر نظر دقت گرفته شود جسامت وبزرگی این جریان وگرداب تایکدرجه معلوم میشود •

اینستکه نوتیلوس درینوقت ازهمین قسم آخری این گرداب مذکورکه آنرا درینجا بحر « سارغاس » مینامند میگذرد • بسببیکه یك مرکز گرداب درینجاست سبزه ها و علفها ، وشاخهاو تنه های درختانی که جریان مذکور ازسواحل امریکا واوروپا وافریقا برکنده می آورد همه رادرینجا مانند یك قالیچهٔ سبزی بریك مسافهٔ بسیار بزرگی گسترانیده است • یك سبب بزرگ قانع شدن کاشف امریکا « قریستوف قولومب » بروجود قطعهٔ جدید دیدن همین علفها وسبزه ها گردیده است • کشتیهای قریستوف قولومب

بقدر سه هفته درین سبزه ها بند مانده بود واز انسبب بسیار ترسیده بودند .

سفینه های بزرگ نیز وقتیکه برروی این قالیچهٔ زمردین فام میگذرند برای پاره کردن این سبزه ها و علفها و یوصو نها خیلی زحمت میکشند . نوتیلوس درینجا چون رسید برای زحمت نکشیدن چرخهای خود یکچند متر و فروتر از زیر سبزه های مذکور گذشتن را مناسبتر یافت .

در ۲۲ شباط از بحر سارغاس که باماهیان بسیاری مملو بود که برای خوردن نباتات درانجا جمع می آمدند درگذشت . روز دیگر بحر محیط باز حال اصلئی خود را گرفت . از ۲۳ شباط تابه ۱۳ ماه مارت در مدت ۲۹ روز درهر روز صد فرسخ نوتیلوس قطع کرده یك سر بسوی بحر محیط جنوبی رهسپاری نمود .

درچنین ابحار نامتناهئی که هیچ جزیره وقطعهٔ دران پدیدار نیست ندلاند اگر بنا امیدی بیفتد حق دارد . چرا که خود من نیز رفته رفته امید دیدن وطن وهمجنسان خود را قطع میکنم .

درظرف این نوزده روز شایان بسط و تمهید هیچ یك حادثهٔ ظهور ننمود . کپتان نمو را نیز درینمدت بسیار کم ملاقات کردم . حریف همیشه سعی وکوشش میورزد در دالان همیشه کتابهای باز میدیدم که کپتان بمطالعهٔ آنها میکوشد . درحق اعماق بحریه کتابی را که خود تألیف کرده ام نیز درمیان کتابهای بازشده میدیدم که در حاشیهٔ آن بعضی حرفها وردها بقلم خود کپتان نوشته شده بود . امادرینخصوص باخود من هیچوقت بمباحثه ندرامده است .

اکثر روز ها نوتیلوس برسطح بحر رفتار داردزیرا این دریا ها سراسر خالی واز راه واپورها وکشتیها بیکسو افتاده است . گاه گاهی از دور بعضی کشتیهای بزرگ

بادی صیادان ماهئی بالینه را میدیدیم . یك روزی مارا گمان بالینهٔ بزرگی کرده چند کشتی درپئی ما افتادند . اما کپتان نموصیادان بیچاره را به امید بیهوده نینداخته در درون دریا غوطه خورد .

اینست که تابه سیزدهم شباط سیاحت مابانصورت دوام نمود . امروز چون تعیین موقع کرده شد خود را در ٤٥ درجه و ٣٧ دقیقه عرض جنوبی و ٣٧ درجه و ٣٥ دقیقه طول غربی یافتیم . ازوقتیکه از بحر محیط کبیر اول بارحرکت کرده ایم تابه اینجا تقریباً سیزده هزار فرسخ قطع مسافه شده است . اینست که دراینجا واین موقع کپتان « دنهام » نام کپتانی ازسفینهٔ « هدرالد » ریسمان اسقندیل را دربحر انداخته باوجودیکه ریسمان اسقندیل تابه پانزده هزار ویکصد وپنجاه متروفرو رفته استباز هم تابه قعر بحر اسقندیل خودرا رسانیده نتوانسته است، وچون ازین درازتر اسقندیل موجود نبوده است لهذا قعر بحر دراینجاها ناياب وناممعلوم مانده است .

کپتان نمو دراینجا خواست که برای دانستن حقیقت قعر بحر نوتیلوس راتابه بسیار عمقها فرو آرد . منهم برای قید کردن نتیجهٔ حساب تجربه قلم وکاغذ بدست گرفته حاضرشدم . تجربه های دالان نوتیلوس هم بازگردید . کپتان امر بفرو آوردن کشتی اعطانمود .

پیش ازین گفته شده بود که درنوتیلوس مخزنهای بسیاربزرگ بزرگی موجود است که دروقت فرو آوردن وغوطه دادن بقدر لزوم میکه باشد یکی یادو ویا بیشتریا کمتر ازان مخزنهارا پرکرده غوطه میخورد . واینهم گفته شده بودکه بغیراز مخزنهای آب ، در پهلوهای نوتیلوس لوحه های مختلف الوضعیت آهنین بزرگ وکوچکی نیزموجود استکه بواسطهٔ ماکینهٔ پرقوت الکتریك آنهارابارکرده وبدرجات مختلف آنهارامیل

داده بشدت وقوت ماکینه تابسیار جاهای عمیق فرو میرود . لهذا درینوقت نوتیلوس بقوت ماکینه ولوحه های پهلوی خود فرو رفتن را قرار داده است زیرا اگر همهٔ مخزنهای آب خود را پر کند باز هم زیاده از دوسه هزار متر و فروتر نمیرود .

کپتان نمو لوحه های پهلوهای نوتیلوس را چهل و پنج درجه میل داده ماشین الکتریك را نیز تا بدرجهٔ آخر قوت بخشید . پرهای پروانهٔ نوتیلوس بشدت فوق العاده آبهای قعر بحر را بهم زدن گرفت .

نوتیلوس بشدت فوق العادهٔ ماشین بلرزه افتاد و بصورت منتظم به نزول کردن قعر بحر آغاز نهاد . با کپتان نمو در پیش مانومترو نشستیم و به تدقیق عمق آغاز نهادیم سوزن مانومترو بسرعت دور کردن را آغاز نهاده لحظه بلحظه درجات عمق را نشان میداد .

بقدر هشت هزار متر و فرو آمده بودیم که ماهیان وحیوانات بحری رو بتمامی نهادند . یعنی منطقهٔ که اکثر ماهیان بحری در ان زندگانی دارند تمام شد . اما فروتر ازین نیز به بعضی حیوانات نادراً تصادف نمودیم . مثلا « هکسلانس » نام گرگدن بحری را دیدیم که تقریباً پانزده متر وطول و بینیٔ آن هشت سوراخ تنفس را حاوی بود . در وقت ابتدای ظهور حوادث جانور من نوتیلوس را از همین جانورها گمان کرده بودم .

بعد از یکساعت که نوتیلوس بیك وتیره بشدت و قوت فرو آمد مانومترو سیزده هزار متر و عمق را نشان داد که درینجاها از حیوانات هیچ اثری دیده نمیشد . آبهای این عمقهای بحر بچنان درجه صاف وشفافست که تعریف وتصویر آن قابل نیست . اینمسافهٔ سیزده هزار مترو مساوی باسه فرسخ است ، حالا نکه هنوز از قعر بحر اثر پیدا نیست . اما چون چارده هزار متر و فرو آمدیم از عمقهای بسیار دور بعضی قله های کوهها بنظر برخورد . رفته رفته بخوبی معلوم شد که این قله ها زروه های

جبال بسیار بلندیست که بلندی آنها بقدر جبال هند وکوه ، وهالا یا تخمین میشد • تضییق و فشار ثقلت آب لحظه بلحظه بدنهٔ نوتیلوس را میلرزانید ، وصیداهای مد هشی از قوت ماشین برمی آمد • بلورهای پنجرهٔ نوتیلوس ازشدت تضییق و فشار گرم شده میرفت • ولی با اینهمه کپتان نمواز تابدادن پیچهای ماشین ومیل دادن لوحه های آهنین برای فرورفتن بعمقهای ته ترین وانمی ایستاد به شانزده هزارمتر وعمق رسیده بودیم که زروه های کوه هائیکه دیده بودیم ازما بلند ترمانده دربغله هاو سطحهای مایل کوهها که ازجبال متسلسلهٔ عظیمه تخمین میشد بعضی مغاره هاوکاوا کیها بنظر درامده • آبهای دریا آنقدر صاف وشفاف و ازحیوانات ونباتات عاریست که بضیای پرقوت الکتریك مانند بلورهای مجلا چشمانرا میدرخشانند •

امارفته رفته قوه تضییق وفشار آب برقوت ماشین الکتریك نوتیلوس غالب میآمد، و تهلکهٔ کفیدن واپور ملحوظ میشد کپتان گفت :

— معلم افندی ، زیاده برین گنجایش فرورفتن نماند ، اگرچه هنوز بزمین قعر بحر نرسیده ایم اما نوتیلوس رازیاده ازین فروبردن جایز نیست •

— بلی کپتان ، راست است برائیم •

— خود رامحکم بگیرید •

هنوز فرصت این رانیافته بودم که بدانم که محکم گرفتن برای چیست که بنا گهان برزمین غلطیدم مگر کپتان ، ماشین راتوقف داده ، ولوحه هاراوضعیت عمودی بخشیده • قوت تضییق آب بحر نوتیلوس رامانند گلهٔ که ازدهن توپ برایدبهوا نمود ، واین چهارده هزار فرسخ مسافه رابظرف چهار دقیقه قطع کرده واز سطح بحر نیزمانندبالون بقدر چهار متروبرروی هوابرامده باز بشدت بر آب فروخورد، وآبهارا تابسیار بلندهاپاشانید •

باب دوازدهم

جنگ ماهیان بالینه باماهیان عنبر

نوتیلوس در سیزدهم و چاردهم ماه مارت از دایرهٔ عرضی که محاذی دماغهٔ «هورن» یعنی نقطهٔ منتهای امریکای جنوبی بود مرور نموده یکسر بسوی جنوب رهسپار عزیمت میگردید. بگمان من چنان بود که دماغهٔ هورن را دور کرده بحر محیط کبیر داخل خواهد شد. حالا نکه او چنین نکرد، سرراست بسوی بحر محیط منجمدهٔ جنوبی بسرعت دریا پیمایی را آغاز نهاد. آیا بکجا میرود؟ غیر ازینکه بگوئیم بقطب جنوبی میرود دگر احتمالی ندارد!

ندلاند بیچاره بسیار وقتست که از تصور فرار خود بمن هیچ بحث نمیراند، حتی هیچ سخن هم نمیگوید. درجهٔ حدّت و غضب فوق العاده اش را از چشمانش مشاهده میکردم. هر وقتیکه با کپتان برابر میشد درچشمها و سیمایش حالت غضب بسیار شدیدی پدیدار میگردید. منهم از نحالت او بسیار میترسیدم که مبادا از تأثیر نا امیدی وغضب یك گستاخی از و سر نزند.

والحاصل سه چهار روز دیگر نیز متمادیاً نوتیلوس بسرعت تمام رهسپاری بحر محیط جنوبی را نمود. در هجدهم ماه پیش از وقت ظهر بیکساعت درحالتیکه نوتیلوس بر سطح بحر رفتار داشت بیك گلهٔ بسیار بزرگ ماهیان بالینه تصادف نمودیم. روی بحر را مانند تپه های پست و بلند سیاه سیاهی تابسیار مسافه ها احاطه نموده بودند.

در خصوص کشفیات ارضیه و علم ملاحت وجغرافیه ماهیان بالینه برای انسانها

خدمت بسیار بزرگی کرده اند دراول امر آثور یها، و بعد از ان انکلیزها و فلمنکی‌ها رادرپی خود انداخته اریکسر دنیاتابدیگرسر دنیابحرهارا با آنهاماهیان بالینه پیموده‌اند.

بالینه هابحرهای محیط جنوبی وشمالی رادوست دارند واکثردرمیان همین بحر هازیست وبود و باش دارند دریا آرام هواصاف بود. همهٔ مابرسطح کشتی بودیم اوله کسیکه بالینه ها را بدید ندلاند بود. ندلاند بهوس شکار آن افتاده وهوس صنعت قدیمه اش بهیجان آمده کفت:

— آه، اکرحالادرکشتی صیادی خود میبودم وژیپقینم بدست میبود ودرپی این بالینه هامی‌افتادم چه سعادت مندزمانی میبود!

— ندلاند! آیادرین دریاهاهیچ شکارنکرده اید؟

— نی معلم افندی، من اکثردربحرهای شمال صیدکرده ام.

— پس چون چنینست اینماهیانرا خوب نمیشناسیدچراکه اینماهیان با آن ماهیانیکه شماصیدکرده اید هیچ مشابهت نمیرسانند.

— یعنی اینماهیان از آنهابزرکتریا کوچکتراست؟

— دربزرکی باهم مساوی هستند امابالینه های هربحر ازخودجدابعضی علامتهایی دارندکه به آن شناخته میشوند. مثلاد م ماهیان شمالی وضعیت عمودی، دوم ماهیان جنوبی وضعیت افقی دارند.

— من بطول یکصدوپنجاه قدم ماهئی بالینه دیده و آنراصید هم کرده ام.

— میشودندلاند! بلکه ازینهم بزرکترباشند. امامیدانی که بالینه چقدر عمر میکنند.

— نی!

— دوصد، سه صد بلکه نادراً تا بهزارسال هم معمر میشوند.

ندلاند درین اثنا به کپتان نمو نزدیک شده گفت :

ــ آیا مساعده نمیفرمائید که یکی دو از ین بالینه ها را شکار کنم تا صنعت قدیمهٔ خو
را فراموش نسازم ؟

نمو ــ شکار کردن بالینه هیچ بدرد ما درینجا نمیخورد چرا که مقصد از شکار بالی
فائده برداشتن از روغن اوست حالا که روغن او هیچ بکار ما نمی آید لهذا بیهو
تلف کردن اینحیوانات بیچاره را روا نمیشمارم . بگذارید که این حیوانهای بیضر
بکیف خود آزادانه گردش کنند ، و خوش باشند . علی الخصوص که مانند ا
ماهی وماهی عنبر دشمنان طبیعی هم دارند !

ندلاند از ین درس حکمت کپتان هیچ ممنون نشده شانه های خود را جنبانید
و بعضی دو هاو کفرها در میان لبهای خود سروده از کپتان دور گردید .

کپتان نمو بمن متوجه شده از دور بعضی نقطه های سیاه سیاه بسیاری را بر رو
بحر نشان داده گفت :

ــ معلم افندی ، آن نقطه های سیاه متحرك وانبوه که بقدر هشت میل دورتر
پیدا اند آیا میدانید که چیست ؟

من ــ نی ، ندانستم ! اما آنها هم گلهٔ بالینه نباشد ؟

نمو ــ نی ، گلهٔ بالینه باینطرف است ، ببینید که بالینه ها بنای گریختن را گذاشته ا
چونکه آن نقطه های سیاه که از دور میآیند ماهیان عنبر است که از حیوانات مدهش
خونریز بحری معدود هستند و باماهیان بالینه عداوت طبیعئی مخصوصی دارند . اینس
که تلف کردن آنها بجا و رواست .

ند ــ چون چنینست پس مساعده بفرمائید که ماهی عنبر شکار کنیم .

نمو — خیر ندلاند ، ماهیان عنبر بسیار هستند ، با قایق درمیان آنها خود را انداختن تهلکه ناکست . یکقدری صبر کنید که بشما آنچنان یك صیادی نشان بدهم که تابحال هیچ ندیده باشید . زیرا ماهیان عنبر که همهٔ وجود شان عبارت از یك دهن و دندان میباشند اصلا شایان مرحمت نیستند . اینهم باید گفته شود که چنانچه ایشانرا با ماهیان بالینه عداوت طبیعی وجود است مرا نیز با آنها عداوت انتقامجویانهٔ خونریزانه پیداشده است ، زیرا دریکوقتی یکی از رفقای مرا همین جانور ملعون طعمهٔ دندان خونریزانهٔ خود کرده است .

ماهیان عنبر که بحقیقت تعبیر کپتان نمو که همهٔ وجود شان عبارت از دهن و دندانست درحق آنها خیلی مناسب وچسپانست طول بعضی از آنها از بیست و پنج متر و تجاوز میکند وسر بزرگ آنها سه یك وجود شانرا فرا گرفته است . درچنه های شان بقدر بیست و پنج عدد دندانهای بسیار بزرگ و تیزی وجود است که درازی هر دندان شان بقدر بیست سانتیمتر می آید بسیار غلیظ الشکل ومستکره القیافه یك جانوریست وهم یك چشم راست شان قوت دید را مالکست .

رفته رفته گلهٔ انجیوانات مدهشه تقرب میورزید و برای هجوم آوردن بر گلهٔ بالینه ها حاضر میشدند . لهذا نوتیلوس نیز برای مدد رسانیدن بالینه ها بدرون دریا غوطه خورد . پنجره های دالان باز گردید . من با رفقای خود درپیش پنجره ها بنشستیم . کپتان نمو به اوتاق سکان برفت تا کشتئ خود را آلت هلاك مدهشی ساخته استعمال کند .

وقتیکه نوتیلوس رسید جنگ ماهیان بالینه وعنبر آغاز نموده بود . نوتیلوس در اول امر این دو گله را ازهمدیگر بجدا کردن شتاب ورزید . بعد ازین بهاجمه خود را ابر تاب نمود .

سبحان الله ! چه مجادله ؟ چه مهاجمه ؟ نوتیلوس درینوقت مانند ژیبقین بسیار مدهشی درکف کپتان نمو شده بود ! بکمال شدت درمیان گلهٔ ماهیان عنبر خود را پرتاب میکنند ، وازمیان آنهامیگذرد ، و درپی خودلاشه های متعدد پاره پاره شدهٔ میگذارد! بامهمیزسرتیزمدهش خودیکی راچون دوپاره کرد بردیگری برمیگردد، گاه بچپ وگاه براست توجه میکنند !ماهی اگر بزیر غوطه خورد درپی آن فرومیرود ، واگر بالا براید بالا میبرایدوالحاصل تادوپاره نکند نمیگذارد . چه شماته ؟ چه مقاتله؟ بحقیقت خیلی مدهش وشایان تماشایك حالتی بود . آبهای آرام زیر دریاازضربه های دم ماهیان خیلی متموج شده بود . یکچند بارپا زده بپست آنهایکجاشده ازهرطرف خود را برنوتیلوس انداخته بادندانهای مدهش خودسفینه رامیده کردن میخواستند اما چه فائده ؟

مجادله تمام یکساعت دوام ورزید . درماهیان عنبرقوت مقاومت باقی نمانده رو بفرارنهادند دریا کسب سکونت ورزید . نوتیلوس برسطح بحر برامد . سرپوشهاباز شده همان برسطح کشتی برامدیم .

روی دریا بالاشه های ماهیان پاره پاره شده پر بود . مدهشترین طوپهانیزبدینه چه خسارت بوقوع آورده نمیتوانند . نوتیلوس در میان لاشه های ماهیان عنبره پشتهای شان سرمه بی رنگ و شکمهای شان سفید ، ودهنهای شان بصورت بسیا مدهشی باز ، ودندانهای بد هیبت شان پدیدارمانده بود توقف نموده بود . رنگ دریانیزسرخ شده بود . کپتان نموبمانزدیکشده وندلاند رامخاطب نموده گفت :

— چه میگویی استاندلاند ؟

— بو! قعیکه منظرهٔ بسیارمدهشیست ! امامن صیادم ، قصاب نیم ، حالا نکه

این کاریکه شما کرده اید عبارت ازقصابی نیست .

— قصابی نیست تلف کردن حیوانات مضر است . نوتیلوس هیچوقت کار قصابی رامالك نیست بلکه مهمیز خونریز انتقام رامالکست .

— من ژیبقین خود رازیاده تردوستدارم .

— بلی سلاح هرکس برای خودش خوبست .

درینجا ترسیدم که مبادا ندلاند بجوش وخروش آمده یك خرابئی پیش نیارد . امابرکت بدهد که درین اثنا نوتیلوس به لاشهٔ یك ماهئی با لینهٔ تقرب نمود که بضربهٔ دندانهای ماهئی عنبرهلاك شده بود . جوش و خروش ندلاند بدیدن ماهئی بالینه فرونشست . بالینهٔ بیچاره به پهلوافتاده بود . درزیربال چپ اویك چوچهٔ اونیز موجود بودکه آنرا نیزازضربهٔ دندان دشمن رهایی نتوانسته داده بود .

کپتان نمو نوتیلوس رابه پیش بالینه نزدیك کرد دونفرازطایفه هابرماهئی بالینه برامدند ، وبقدردوپیپ شیرازپستانهای اوپرکردند .

کپتان ازشیربالینه یك کاسهٔ راپرکرده درحالتیکه هنوز گرم بودبمن داد . نوشیدم . دیدم که ازشیرگاوهیچ فرق ندارد . بسیارممنون شدم که یك مدتی مسکه ها وپنیرهای تازه سفرهٔ ماراتزئین خواهد نمود .

باب سیزدهم

بانکیز

نوتیلوس بازبرراه جنوبئی که داشت بمسافه پیمائی خود دوام ورزید . آیابقطبه

میرود؛ این را گمان نمیکنم ، زیرا تابحال هرقدر تجربه هائیکه برای رفتن بقطب اجرا شده است همهٔ آنهابی ثمر مانده است ، حالا نکه موسم هم درینوقت موافق نیست ، ماه مارت در قطب مطابق ماه ایلولست که اینزمان نیز نزدیك بشب ششماههٔ دایمی میباشد ،

در ۲۰ ماه مارت در ۵۵ درجهٔ دایرهٔ عرض بر روی بحر بعضی یخ پاره های سایح را دیدم ، نوتیلوس بر سطح دریا میرود ، ندلاند چون در بحر منجمد شمالی گردش و سیاحت کرده است به یخ پاره های سایح چشمانش آموخته شده است ولی من و قونسه ی این اول بار است که یخ پاره ها را بر روی بحر میبینیم ، رفته رفته یخ پاره ها خیلی بزرگ بزرگ شده میرفت که رنگهای آنها نیز نظر برنگ دمهٔ هوا تبدل یافته بعضی سبز کم رنگ و بعضی سفید مرمری و بعضی شفاف مینمود ،

هرچه که بقطب نزدیکشده میرفتیم جزیره هاوکوه پاره های سایح یخ روبه تزاید وجسامت مینهاد ، مرغان مخصوص دریاهای قطبیه نیز بیشتری میگرفتند ، حتی بعضی از آنها نوتیلوس را لاشهٔ یك حیوان بزرگی گمان کرده بر ان مینشستند وجسم فولادی آنرا منقار میزدند ،

کپتان اکثر اوقات خود را بر سطح واپور میگذرانید وبکمال دقت بسوی این جا های متروك خالی نظر می انداخت ، گاه گاهی چشمهایش میدرخشید ، درین دریاها ئیکه انسانها هیچ آنرا زیارت نتوانسته اند کپتان نموچنان میپنداود که در خانه و اراضی ملك خود نشسته است بمهارت فوق العادهٔ که دارد نوتیلوس خود رااز مصادمهٔ جزیره های سایح یخ که بعضی از آنها بقدر شصت مترو بلندی وچند میل درازی داشت نگهبانی کرده درمیان این کوهسار یخ راه هاوممرها برای خود پیدامیکرد به ۶۰ درجهٔ عرض رسیدیم که درینجا افق سراسر مستور مینمود وهیچ ممر وگذر

معلوم نمیشد . اما کپتان نمو بکمال مهارت یك ممری پیدا کرده میگذرد و بعد از گذشتن نوتیلوس آن ممر باز منجمد میگردید .

باینصورت بسایهٔ مهارت کپتان نوتیلوس کوههای یخ ودشتها وتپه هاوجزیره های یخ را دردنبال مانده یکسر بسوی نقطهٔ جنوبی در پیش رفتنست . درجهٔ حرارت خیلی فرو آمده است . میزان الحراره اگر بیرون کشیده شود بهمه حال پنج درجه فروتر از صفر خواهد بود . امّا ما از پوستهای خرس سفید و ماهیان فوق لباسهاو موزه ها پوشیده سردی را هیچ حس نمیکنیم . داخل نوتیلوس نیز با لکتریك بخوبی گرم شده شدت سرمارا بحکم گذاشته است .

اگر دوسه ماه پیشتر دراینجا میآمدیم دائما روز میبود ولی دراینوقت بقدر دو سه ساعت شب میشود که رفته رفته بعد از چندی شب دائمی ششماهه آغاز خواهد کرد .

اگر راست بگویم ازین سیاحت خیلی محظوظ هستیم . یخها شکلها و منظره های بسیار لطیف و غریبی نشان میدهد . مثلا دریکجهت منظرهٔ یك شهر شرقی را نشان میدهد که باصدها مناره هاوقبه های جوامع تزئین یافته است ، در دیگر طرف منظرهٔ یك شهر برهم ودرهم شدهٔ رانمودار میکند که بیك زلزلهٔ بسیار شدیدی زیروزبر شده باشد . علی الخصوص که بعکس ضیای الوان بسیار عجیب وغریبی ازانها حاصل میشد . گاه گاهی که بعضی مناره های بلند میغلطید صداهای عجیبی ازان برمیآمد .

سوزن جهت نما ازکار افتاد . یعنی هر چه که بقطب نزدیك شده میرفتیم سوزن قطب نمادر آن واحد جهتهای مختلف را نشان میداد . ازینهم معلوم میشد که به نقطهٔ قطب خیلی نزدیك شده ایم .

نهایت در ۲۸ ماه مارت نوتیلوس باوجودیکه بقدر بیست دفعه با مهمیز پرقوت خود

یر یخها هجوم نمود بازهم هیچ فائدهٔ نه بخشید . یعنی چنانچه پیش از ین چند بار یخها را باینصورت شکستا نده بود درینبار نتوانست پس معلوم گردید که بحر درینجا تا بقطب یك پاره یخ منجمده است که آنرا باصطلاح ارباب فن «بانکیز» مینامند . ندلاند بمن نزدیکشده گفت :

— بانکیز ! بانکیز !

دانستم که بانکیز چنانچه درپیش روی بسیاری ازکشافان قطبهاسد ممانعت کشیده همچنان درپیش روی نوتیلوس نیزسدغیرقابل مرور برکشید . درپیشگاه ما ازدریاو سطح مایع هیچ اثری نیست . درپیش روی نوتیلوس آنچنان یك صحرای واسع یخ مشاهده میشدکه بغیراز بعضی تپه هاو بلندیها ئیکه از یخها بعمل آمده بود دیگرهیچ چیزی معلوم نمیشد . دراطراف مایك سکوت وسکون عمومی حکمفرمابودکه گاه گاهی بصداهای مرغان قطبیه آن سکوت عمومی خلل پذیرمیشد . همه چیزا نجماد کرده ، حتی صدا نیز !

نوتیلوس طبعاً بتوقف مجبورگردید . ندلاند بمن گفت :

— معلم افندی ، اگر کپتان شما ازین پیشتر برود دگرمیدانم که مرداست .

— چرا ندلاند ؟

— زیرا در دنیا هیچ کسی تابه اینندم بانکیزرا نگذشته است ، و نخواهدگذشت ! کپتان شما هرقدر که مقتدرباشد ازطبیعت مقتدرتر نیست . درجائیکه طبیعت حدود تعیین کرده باشد توقف شرطست !

من — بواقعیکه همچنینست ندلاند ! لکن بسیار آرزومندآنم که آنطرف بانکیز رابه بینم که چیست ؟ چراکه اکثرارباب فن ازقرارقواعد طبیعیه حکم کرده اند

که بعد از منطقهٔ منجمده بازدریای از یخ آزاد پیدا میشود !

— معلم افندی ، نصیحت مرا بشنوید ، ازین فکر فارغ شوید . اینست که تا به بانکیز آمدیم . ازین بیشتر نه شمار فته میتوانید نه کپتان نه نوتیلوس! خواه ناخواه پس بسوی شمال وقطعات مسکونه عودت خواهیم کرد .

بواقعیکه ندلاند راست میگوید . هرگاه سفینه هاخاصهٔ برروی یخ رفتن را مالك نباشند البته که در پیش روی بانکیز بتوقف کردن باید مجبور شوند .

هرا نقدر که کپتان برای پیش رفتن و جستجوی یك ممر سعی وغیرت ورزید هیچ فائدهٔ نبخشید ، نوتیلوس بتوقف کردن مجبور گردید . بلای مبرم اینست که برای ما پس گشتن نیز محال گردید جرا که بعد از ظهور در هر طرف ما یخ هاحاصل شده نوتیلوس با یخهایك وجود گردید . در نجاد انستم که کپتان نمو بسیار بی احتیاطئی بزرگی کرده است .

درین اثنا بر سطح واپور بودم . کپتان نیز اطراف وجوانب راتدقیق وتفتیش نموده بمن گفت :

— خوب معلم افندی چه میگوئید به بینم ؟

— میگویم که گرفتار آمدیم محبوس ماندیم !

— محبوس ماندیم چه معنا ؟

— معنا اینکه هرطرف مارا یخ احاطه نمود ، زمستان هم نزدیکست یخ هاتاشش ماه نمی کسلد پس محبوس نیستیم ، چیستیم ؟

— بدرستی بدانید که نوتیلوس رهائی مییابد وبه پیش میرود !

— آیا بسوی قطب ؟

— بلی بسوی قطب . آن قطب مجهولی که نقطهٔ اجتماع دایره های طولست !

— این رفتن را از خدامیخواهم . چراکه آرزومند دیدن دریای آزاد آنطرف بانکیز و واصل شدن نقطهٔ قطبم . برویم برویم! بانکیز را بشکنیم، برهوا کنیم ، اگر مقاومت بکند نوتیلوس را بال داده ازروی آن به پرواز بگذریم !

— نی معلم افندی به پرواز حاجت نیست ! نوتیلوس ازروی بانکیز نی بلکه از زیر آن میگذرد ! حالا فکر مرادانستید ؟

— دانستم کپتان دانستم ! همان صبر نکنیم بکار آغاز کنیم .

کپتان یك اشارت کرده کپتان دوم بالا برامد کپتان نمو با او بزبان خود یکچند کلمه گفته چند طایفه هاباتبرها وکلنگها بیامدند . بنبه های پرقوت نوتیلوس بکار آمده خزینه های هوارا به تضییق وفشار تمام بهوا پر کردند . وطایفه های پرقوت باتبرها و کلنگها اطراف نوتیلوس را از یخها باز کردند . سرپوشهای سطحهای واپور بسته شده بدالان آمدیم . نوتیلوس بسقوط آغاز نهاد .

برلب پنجره های دالان نشسته طبقات سفینهٔ بحر منجمد جنوبی را تماشا میکردیم . میزان الحراره بالا برامد سوزن مانومترو بدور آغاز نهاد . بعدازانکه بقدر سه صد مترو فرو آمدیم درزیر بانکیز درامدیم اما نوتیلوس بقدر هشتصد مترو درزیر بحر درامده نوتیلوس درمیان آبهای ازیخ آزادزیر بانکیز بر ۵۲ درجهٔ طول راست بسوی قطب بقطع مسافه آغاز نهاد . از ۶۷ درجه و ۲۰ دقیقه دایرهٔ عرض که حالا دران هستیم تابه ۹۰ درجهٔ عرض که اصل نقطهٔ قطب است پنجصد فرسخ مسافه را قطع کردن لازمست .

نوتیلوس درساعت ۲۶ میل قطع مسافه مینماید که این سرعت معادل سریعترین ریلهای دنیا میباشد به اینحساب بچهل ساعت به قطب واصل میشود . درون سفینه را بیک حرارت بسیار مناسب تسخین نموده اند . یك قسم شب را در پیش پنجره ها بتماشای

آبهای بحر منجمد که به ضیای الکتریك تنویر شده بود بسر آوردیم . بحر سراسر از ماهی وحیوانات بحری خالی بود . بعداز نیمشب به اوتاق خوابگاه خود آمده یکقدری بخواب رفتم .

روز دیگر بوقت از خواب برخواسته باز به پیش پنجره در دالان بنشتم . پیاکته تنقیص سرعت نوتیلوس را نشان میداد . سفینهٔ ما آهسته آهسته خزینه های آب خودرا خالی کرده بالامیبرامد . دلم بسیار بسرعت میپرید آیا سطح دریا را از یخ آزاد خواهیم یافت ؟ نی نی ! یك مصادمهٔ خفیف مرا آگاه گردانید که پشت سطح نو تیلوس بایخ مصادمه نمود . ازصدای بسیار سنگین و پر مصادمه دانستم که قطر یخ خیلی کلفت وستبر است .

امروز تابشام نوتیلوس یکچند بار همین تجربه را اجرا نمود . در هر بار پشت وا پورما به یخ برمیخورد . حتی دریکبار به نهصد متر وعمق به یخ برخوردیم که ازین معلوم شدکه قطر یخ ازسطح بحر سه صد متر و بلندتر است . زیرا این از قاعدهٔ حکمت طبیعیه است که اگر قطر یخ از سطح بحر یك متر و بلندباشد قطر آن درزیر بحر سه برابر آنست . پس معلوم شد که قطر یخ دریجا نسبت به اوائل بانکیز خیلی بیشترشده است .

شام شد حالا هنوزموفقیت حاصل نشده است درسه صد چارصد متر وعمق باز هم به یخ مصادمه مینمودیم اگرچه نسبت بروز قطر یخ کمترشده است امابازهم درمابین ماو هوای نسیمی آنچنان یك حائل کافتی هنوز موجوداست که رفع آن ازقوهٔ بشر خارج مینماید!

امشب رابه بسیار ناآرامی بسر آوردم . امید وخوف فکرمرا در زیر شکنجه و عذاب میداشت . چند بار از خواب برخواستم ، دیدم که هنوز صعود ونزول نوتیلوس دوام میورزد . سه ساعت بعد ازنیمشب دیدم که درپنجاه شصت متر وعمق به یخ مصادمه میشود . ازین تناقص رفته رفته امید وار میشدم . چشمهایم ازمانو متر و هیچ

جدا نمیشد ، نوتیلوس ما ئلاً آهسته آهسته صعود مینمود ، با نگیز بموازی میلا ن نو تیلوس باریك شده میرفت ، نهایت ساعت شش بود که کپتان دردالا ن درا مده باواز بلند مژده دادکه :

— بدریای از یخ آزاد واصل شدیم ،

باب چاردهم

قطب جنوبی

همان بر سطح کشتی برا مدیم ، بلی براستی برسطح بحر یخ نبود ، مگر بعضی یخ پاره های سابحی که به اینطرف و آنطرف شناوری داشت ، درپیش روی ما یك بحر واسعی پدیدار بود ، در جوهوا بسیار مرغان دیده میشددردرون دریانیزماهیان بسیاری موجود بود ، میزان الحراره سه درجه از صفر پایانتر بود ، بهیجان تمام از کپتان پرسیدم که:

— آیا به قطب رسیده ایم ؟

— هنوز نمیدانم ، در وقت ظهر تعیین موقع کرده خواهیم دانست ،

— آیا آفتاب ازین ابرها ودمه رهایی خواهد یافت ؟

— یك کمی اگر رهایی یابد برای من کافیست ،

بعد از کمتری ازدور درجهت جنوب به بلندی دو صد متر یك جزیرهٔ خانئی دیده میشد ، کپتان امر داست بسوی جزیرهٔ مذکور نوتیلوس را براند ، بعد از یکساعت بجزیرهٔ مذکور واصل شدیم ودرظرف دوساعت همه اطراف جزیره رادور کردیم ، این جزیره بایك آبنای بسیار تنگی از خشکهٔ بسیار بزرگی که سرو پای آن دیده نمیشد

جداشده بود .

کپتان از جزیرهٔ مذکور بقدر نیم میل دورتر توقف کرد . آلات وادوات فنی را با خود برداشته با دو نفر طایفه ومن وقونسه ی بمعیت کپتان درقایق نشسته بسوی جزیره روانه شدیم . ندلاند را امروز هیچ ندیدم بسبب رسیدن نوتیلوس بقطب وگذشتن ازبانگیز خجالت وشرمساری او را در اوتاقش محبوس نموده است .

ساعت ده بود که قایق بخشکه رسید . قونسه ی میخواست که از قایق بساحل بر جهد ، من او را مانع آمده کپتانرا گفتم :

— افندی ! برین خاك شرف قدم زدن نخستین حق جناب شماست .

— بلی معلم افندی ! بسیار راست فرمودید ، منهم دربنباب هیچ تردد ندارم زیرا از افراد جمعیت بشریه تابه اینندم هیچکسی برین خاك قدم ننهاده است .

کپتان اینرا گفته از قایق برریگهای ساحل برجهید وبرسنگلاخی که برد ماغهٔ کوچکی واقعشده بود بالا برامده ودستهای خود رایك بردیگر چپراست کرده بهیجان بسیار شدیدی باطراف واکناف نظر انداخت . گویاقطعهٔ قطب جنوبی را استملاك مینمود . بقدر پنجدقیقه همچنین ساکتانه وساکنانه ایستاده بماند . بعد از ان بما اشارت کرده گفت :

— تشریف بیارید .

طایفه هارا درقایق گذاشته من وقونسه ی بیرون برامدیم . خاك تابه بسیار جاها مانند شنجرف سرخ مینمود ، بقیهٔ موادمذابیهٔ معدنیه ، سنگهای رنگارنك ابری نما . پارچه های هرنوع معادن روی زمین را پوشیده بود . از هرطرف زمین علامات وولقانیه ظاهر وآشکار میشد . از بعضی چاکهای زمین بخار بابوی گوگرد آمیخته میبرامد که

اینمسئله بر شدّت حرارت مرکزیهٔ زمین دلالت میکرد .

نباتات این قطعهٔ خالی را بسیار ناقص یافتم . اما درجو هوا از انواع مختلف مرغان بهزاران پرنده طیران داشتند و برسر سنگهای سنگلاخ وریگهای ساحل بصدها صدها نشسته بودند ، وچون هیچگاهی انسانرا ندیده اندرم هم نمیخوردند . قونسه‌ی از نوع کبوتر یکچند دانه « شیونی » نام مرغانرا بگرفت. چونکه گوشت اینمرغان بدرجهٔ گوشت کبک لذیذ وخوشگوار میشود .

بقدر نیم میل پیشتر بیک جایی واصل شدیم که روی زمین همه با آشیانه های مرغان مستور بود . ازین آشیانه ها بهزاران مرغان برامدندکه وجود های شان بجسامت وجود قاز پشتهای شان سیاه ، وگردن وسینه های شان سفید و در گلوی شان یکخط زردی مشاهده میشد . کپتان گفت :

ـــ گوشت اینها خیلی چرب ولذیذاست معلم افندی وبرای من نیز حلالست چراکه ازمرغان ممالک مسکونه نمیباشند .

اینرا گفته و بطایفه ها گرفتن آنهارا امر نمود . طایفه ها وقونسه‌ی بقدر دوصد دانه ازینمرغانرا گرفتند چونکه هیچ نمیگریختند .

اتّماده‌ٔ که هوارا احاطه کرده بود وشمس را پنهان داشته بود هیچ پس نمیشد تاارتفاع گرفته تعیین موقع کرده شود اینمسئله مرادوچار اندیشه نمود ، زیرا هرگاه آفتاب پدیدار نشود تعیین موقع نمیشود . وماهم نمیدانیم که بقطب رسیده ایم یانرسیده ایم .

کپتان نمو بریك سنگی نشسته وچشمانش را بسوی سمادوخته بگرداب تفکر فرو رفته بود . بی‌صبری ودلتنگی ازاو ضاعش نمایان بود ، اما چه چاره ؟ چنانچه بر دریاها حکم خودرا اجرا میکند بر آفتاب حکم کرده نمیتواند ! لابدباید صبر کند !

وقت ظهر شد شمس ظهور نمود ! بعد از کمی دمه به برف مبدل گردیده برف شدیدی باریدن آغاز نهاد . کپتان گفت :

— کار بفردا ماند . حالا به نوتیلوس بایدبرویم همهٔ مابرخواسته به نوتیلوس آمدیم .

روز دیگر ساعت پنج بود که برسطح واپور برامدم . کپتان نمو درانجا بود ، مرا مخاطب نموده گفت :

— معلم افندی ! ازعلامات هوا چنان معلوم میشود که امروز ابرها ودمه ها یك قدری برطرف شود . بعداز طعام بخشکه برامده برای تعیین موقع یك نقطهٔ مرتفعی پیدا کنیم .

— بسیار خوب خواهد شد کپتان !

و الحاصل بعد از طعام بخشکه برامدیم . درقایق من و کپتان ودونفر طایفه با آلات و ادوات فنیه بودیم آلات نیزعبارت ازیك ساعت قرونومترو ، ویك دور بین ، ویك میزان الهوا بود .

ساعت نه بود که بخشکه برامدیم . هوا کشاده میشد ابرها یکسر بسوی جنوب درپرواز بود . دمه ازسطح سرد دریا بهوا برمیاید . کپتان نمو برای اجرای عملیات بسوی سنکلاخ بلندمتوجه شد . برزروهٔ سنکلاخ به بسیار مشکلات بالا برامدیم . زیرا سنگهای سنکلاخ اکثر از لاو یعنی مواد مذابهٔ معدنیهٔ جلا دار متشکل بود . چون برزروه رسیدیم درپیشگاه نظرمایك افق بسیار واسعی هویدا گردید ، درجهت شمالی صحرای جسیم یخی که بانگیز گفته شده بود ومااز زیر آن گذ شته آمده ایم نیز از بسیاردورمعلوم میشد . درزیرزروهٔ کوه بچهٔ که مابران هستیم دشتهای سفیدی موجود است . سما ازابرها آزاد وزردرنگ مینمود . دریابابعضی یخ پاره هامتموج

ونوتیلوس درمیان آن ماننده ماهئی بسیار جسیم الخلقی نمایان بود . درطرف جنوب بعداز آبنای تنگی که مذکورشده بود اراضئ بسیاروسیع و نامحدودی بنظر میخورد که ازین یك ظاهر میشدکه درقطب زمینهای از انسان خالئی بسیاری موجوداست .

کپتان نمودراول امر بواسطهٔ آلت باروءترو ارتفاع نقطهٔ را که بران هستیم از سطح بحرحساب نمود .

بوقت ظهر یك ربع ساعت باقی بود که کرهٔ شمس ماننديك طبق زرینی در نزدیك افق پدیدار گردید ، واین دریا وزمینی را که تابه اینندم هیچ فرد آفریدهٔ بران قدم نه نهاده است بشعاعات آخرین خود که بعدازششماه بازطلوع کند تنویر نمود . کپتان دور بین شبکه داری را گرفته بواسطهٔ یك آئینه انکسار ضیارا تصحیح کرد ، وبعد از ان دور بین را بسوی افق گردانیده کرهٔ شمس را که نزدیك بغروب بودتدقیق نمود .

ساعت قرونو مترو بدست من بود . دلم بشدت میطپید . زیرا اگر نصف کرهٔ شمس هنگامیکه در پشت افق دراید تمام بوقت زوال تصادف کند درانحال محقق میشود که تام درنقطهٔ قطب جنوبی هستیم . درحالتیکه چشمانم را بعقرب ساعت دوخته بودم دفعتهٔ فریاد براوردم که :

— زوال .

کپتان نیز بصدای بسیارسنگینی گفت که :

-- قطب جنوبی !

اینرا گفته دوربین را بمن داد . دیدم که کرهٔ شمس تام بدوقسم مساوی تقسیم شده بود . درین اثنا کپتان نمو دست خودرا برشانهٔ من نهاده گفت :

— معلم افندی ، درسنهٔ ۱٦٠٠ «کذریت» نام کپتان فلمنکی بسبب طوفان تا ٦٤ درجهٔ

عرض بالا آمده « ستلاند جدید » را کشف نمود . درسنهٔ ۱۷۷۳ سیاح مشهور « قوق » تابه ٦٧ درجه و ۳۰ دقیقه ویکسال بعد ازان تابه ۷۱ درجه و ۱۵ دقیقه واصل شد . درسنهٔ ۱۸۱۹ کپتان « بللنغاوزن » روسی تابه شصت ونه درجه ودرسنهٔ ۱۸۲۰ « برونسفلید » نام کپتان انکلیزی از ٦٥ درجه پیشتر تجاوزنتوانست . ودر همان سنه کپتان امریکایی « مورل » تابه ۷۱ درجه وپانزده دقیقه بالاشده ازیخ آزاد یك بحری را کشف نمود . ومانند اینها بسیاری از سیاحان جانفشان برای کشفیات قطبها رفته اند ولی آخرترین آنها « جیمس روس » نام قپودان انکلیزیست که در سنهٔ ۱۸٤۲ تابه ۷٤ درجه بالا برامده توانسته است . حالا نکه درین سنهٔ ۱۸٦۸ من که کپتان نمو میباشم در ۹۰ درجه قطب جنوبی واصل شدم و این قطعه راکه ششمین قطعهٔ موجودهٔ زمینست استملاك نمودم .

گفتم — آیابنام که استملاك کردید ؟

گفت — بنام خود !

قپودان نمو اینرا گفته و بیرق سیاهیکه در وسط آن باابریشم زرد حرف اول اسم او که :

(ن)

کارشده بود برروهٔ کوه برافراشت و بطرف آفتاب که شعاعات آخرین آن ازپس افق معلوم بود نظرانداخته گفت :

— الوداع ای آفتاب جهانتاب ! بعدازششماه بازاین قطعهٔ که آنرا استملاك کرده ام بنورعالم افروزخود منور گردان !





قپودان نمو برا گفته و بیرق سیاهیکه در وسط آن حرف اول اسم او که (ن) بود براوراشت

باب پانزدهم

آیا حادثه است یا عارضه؟

روز دیگر که اول ماه نیسان بود نوتیلوس بعزیمت آغاز نهاد . سردیٔ سرما بدرجهٔ فوق العاده بود . کوکب قطب جنوبی در سمت الرأس بکمال شعشعه فشانی میدرخشید بعد از غروب ششماههٔ آفتاب در ینطرفها هیچکس آمده نمیتواند نوتیلوس خزینه های خود را پر کرده سقوط نمود . بعد از انکه بقد رهزار قدم فرو رفت بسرعت پانزده میل درساعتی یکسر بسوی شمال رهسپار گردید . وقت ظهر بودکه درزیر بانکیز درامدیم .

بوقت صبح بیك مصادمهٔ بسیارشدیدی ازخواب برجهیدم . ازخوابگاه خود برخواسته گوش گرفتم که چیست که بناگهان برزمین غلطیدم . چنان حس کردم که نوتیلوس بعد ازانکه بریکچیزی بنشست به پهلو غلطیده توقف نمود .

دیوارهارا گرفته آهسته آهسته بدالان آمدم . دالان روشن بود . چوکیها وکنبه ها زیروزبر شده بودند تنها جاهکانها بسبب رابطه های محکمی که داشتند جا بجا بودند لوحه های تصاویر دیوار دست راست همه گی برزمین افتاده بود ، لوحه های دیوار دست چپ بسبب میلان واپور ازدیوار جدا شده معلق مانده بودند . نوتیلوس نیز بطرف دست راست یك بغله افتاده غیرمتحرك مانده بود .

صداهای رفتارودویدن طایفه هاازبیرون دررهروهابگوش میرسید . کپتان نمو معلوم نبود . دراثنائیکه میخواستم ازدالان بیرون شوم ندلاند وقونسه ی درامدند .

پرسیدم که چیست ؟ گفتند ماهم برای پرسیدن آمده ایم .

ند — ازمن بپرسید که چیست ؟

من — بگو چیست ؟

ند — نوتیلوس نشست . وازشدت ضربهٔ مصادمه ووضعیت غلطیدن اوچنان استدلال میشود که درینبار چنانچه درکلوگاه «توره س» ماهتاب اورا رهایی داد درینبار نوتیلوس جان آغارا کسی رهایی ندهد !

من — معلوم میشودکه برسطح دریائیم ؟

ند — نمیدانم .

چون به مانومترو نظر کردم دیدم که سه صدمترو درزیر آبیم . به تعجب افتاده گفتم:

— اینچه عجب حالیست ؟

قو — ازکپتان نمو پرسیده شود !

ند — کپتان کجاست ؟

من — نمیدانم ! برویم جستجو کنیم .

درین اثنا کپتان نمو بدالان درامد . علایم اندیشه درسیمایش نمایان بود . بعد ازانکه ازدیدن آلات فنیه فارغ شد پرسیدمکه :

— آیاحادثه است یاعارضه ؟

نمو — نی معلم افندی درینبارعارضه است !

من — آیامهلکست ؟

نمو — بلکه !!

من — آیاعارضه عبارت ازچیست ؟

نمو — یك یخ پارهٔ بسیار بزرگی که بقدر یك کوهی بود ازز یر با نکیز خطا خورده بر سطح نوتیلوس برخورد وبسبب مصادمه ملاق خورده درزیر نوتیلوس درامد و بسبب قانون موازنه و ثقلت بشدت نوتیلوس را بالا براورد . حالا نوتیلوس یك بغله برروی این کوه یخ دردرون بحر نشسته است . و تا بوقتیکه کوه یخ بیك حائلی تصادف نکند و ازصعودوا نه ایستد نوتیلوس همچنین یك بغله خواهد بود اما تهلکه اینست که کوه یخ مارابالا کرده بالا کرده درزیر با نکیز برساند ودرمیان اشکنجهٔ دو یخ فشار داده میده کند .

به اینحالت مدهشه بفکر افتادم . قپودان نمو متصل به مانومترو نظر میکرد . سفینه متصل بالاشده میرفت بقدر یکصدو نجاه قدم بالاشده بودیم که دفعتاً در بدنهٔ کشتی یك اهتزازی پیدا شد نوتیلوس آهسته آهسته براست شدن آغاز نهاد . اشیاواسبابها ئیکه کج شده بودند رفته رفته راست میشدند تا آنکه زمین افقی ودیوارها عمودی شدند .
فریادبراورده گفتم :

— الحمد الله کشتیٔ ماراست شد .

درین اثنا پنجره های دالان بازشد . ضیای خارجی از بیرون بدرون دالان عکس نمود . خودرا درمیان آب یافیم اما در دوطرفهٔ نوتیلوس بقدر ده ده متر ودورتر دیوار های مجلای یخ دیده میشد . در زیر و بالای ما نیز مانند سقف وسطح یکپاره یخ بلور مانند مجلای پیدیدار بود . نوتیلوس درمیان یك تونل یعنی یك نقب طولا نی ازیخ مانده بود . یخی که درجهت فوقانی بود یخ زیربانکیز است . یخی که درجهت تحتانیست سطح یخپارهٔ عظیمیست که اززیر بانکیز خطاخورده برنوتیلوس مصادمه نموده بود و باز در زیر نوتیلوس درامده نوتیلوس را بالابرا ورده ودرین تونل بلورین دراورده است .

ودونوك سروپاى اين يخ پارهٔ تحتانى بديوارهاى قطربانگيز تصادف نموده توقف كرده است ، ونوتيلوس ازپشت آن جدا شده درميان اين تونل كه حدود آن با يخ جدا شده ازبانگيزمساويست محبوس مانده است •

چراغ الكتريكئى درون دان خاموش شده ضياى خارجئى شديد فوق العادهٔ الكتريكى ازبيرون دالانرافوق العاده تنوير نموده بود • ضياى الكتريك برديوار هاى يخ الماس مانند چار اطراف ماعكس انداخته چنان لطافت ودرخشندهٔ گئي بعمل ميآورد كه ازتصوير وتعريف آن عاجزم • گويا نوتيلوس دريك معدن الماسى درامده ضياى الكتريك برركها ورخهاى يخپاره ها افتاده آنقدر درخشنده گى و شعشعه پاشى بعمل ميآورد كه قوهٔ نظرازديدن آن عاجز ميشد در بعضى نقاط مقرنسئى منشورى كه الكتريك عكس مينمود درنگهاى ياقوتى ، وزمردى ، وزبرجدى بسيار شعشعه پاشى پديدارميگرديدكه انسان خودرا درميان يك تونل الماسئى جواهر نشانى گمان مى كرد ! درين اثنا قونسه‌ى يك نداى حيرتى براورده گفت :

— افندى اگرچشمان خودرا بپوشد بهتر خواهد بود !

قونسه ى اينرا گفته وچشمان خودرا بدستهاى خود بپوشيد • من چون بسوى پنجره نظر كردم مسئله را دانستم كه چيست ! مگرنوتيلوس بسرعت تمام روبه پيش رهسپار گرديده درخشندگئى شعشعه پاش غيرمتحرك يخهاى الماس مانندرا همچون يك خط درخشندهٔ منورى ساخته بود كه چشم ازديدن آن يكقلم عاجز بود •

درين اثنا پنجره هاى نوتيلوس مسدود گرديد • درون دالان نوتيلوس منور گرديد • دفعتهً ازطرف پيئ نوتيلوس بايكچيزى مصادمه نمود • دانستم كه مهميزسفينه باديوار يخ پيشرو برخورد • پس معلوم شدكه پيش روى ما مسدود است واميدبرامدن

ازین تونل از پیشرو مفقود .

بعد از کمی توقف بکمال حیرت دیدیم که نوتیلوس بسرعت تمام رو به پس برهسپاری آغاز نهاد . بعد از انکه بقدر یکساعت رفتار نمود دفعتاً از طرف عقب نیز نوتیلوس بادیواریخ مصادمه کرد . خوف وحیرت برما غلبه کرده بروی همدیگر ساکتانه و خایفانه نظر کردیم . درین اثنا کپتان بدالان درامده پرسیدم که :

— چه خبراست کپتان ؟

— خوب خبر نیست معلم . زیرا از پیش و پس و بالا و پایان راه را یخهای بانگیز برما مسدود نمود ؟ وحالا ما در تونلی که از خطا خوردن یخ زیر بانگیز کشاده شده میباشیم .

— معلوم شد که محبوس ماندیم ؟

— بلی ماندیم !

باب شانزدهم

بی هوایی

به مانومترو نظر کردم دیدم که سه صد مترو در زیر آب هستیم . به انحساب معلوم شد که در پیش و پس و زیر و بالای ما دیوارهای بسیار کلفت وستبریخ که مرور ازان غیر ممکنست موجود میباشد . ندلاند بشدت یك مشتی برمیز بنواخت . قونسه ی ساکتانه ایستاده بود . کپتان دستهایش را بر یکدیگر چپر است کرده مبهوت مانده بود . دفعتاً سربالا کرده گفت :

— افندیان ! اگرچه باقوانین بشریه انسان مقاومت کرده میتواند ، و لی باقوا

نین طبیعیهٔ قدرتی مقاومت ومقابله کردن ممکن نیست . اینست که دربنبار بیك عارضهٔ مدهشهٔ طبیعیه سردوچارشدیم وگرنه درمانورهٔ نوتیلوس هیچ خطایی واقع نشده است . حالادو رنگ مرگ برای ما موجود است . او لا همین تونلی که دران هستیم رفته رفته انجماد کرده درمیان یخهابه تضییق و فشارمردنست . ثانیاً ازبی هوایی مخنوقاً وفات کردنست .

کپتان اینسخن رابچنان اعتدال دم و مستریحانه میگفت که گویادریك مکتبی ایستاده وبشاگردان خود درس ریاضی میگوید . گفتم :

— کپتان، ازبی هوایی مخنوقاً نخواهیم مرد چراکه خزینه‌های هوای نوتیلوس پراست .

— بلی پراست اما هوای خزینه هاتادوروز دیگرمارا کفایت خواهد کرد . حالا نکه سی و شش ساعتست که درزیر آبیم ، وازحالا نوتیلوس به تجدید هوامحتاجست که باید بخزینه ها دستلاف کنیم .

— پس میباید که کوشش کنیم تاپیش از چهل وهشت ساعت رهایی یابیم .

— بلی همچنینست معلم افندی ! تاجان دربدن کوشش کردن لازمست . حالانوتیلوس رابریخ پارهٔ سقوط یافتهٔ زیرین فرومی آرم . طایفه هارا سقافاندر هابوشانیده بیرون میبرارم ، ومقیاس کرفته باریکترین دیوارحائل یخ رابشکافتن آغازمیکنیم .

کپتان این را گفته بیرون برامد . بعد از کمتری صدای پرشدن خزینه های آب بگوش رسیده نوتیلوس سقوط نمودو بعمق سه صد و پنجاه متروبریخپارهٔ عظیمه بنشست . پنجره های دالان نیزباز گردید . ندلاند وقونسه ی را مخاطب نموده گفتم :

— دوستان من ، دربنبار درموقع بسیار مهلکی افتاده ایم لهذاازغیرت وهمت شما امیدوارم .

ند — برای سلامت عمومیه بهر خدمت و فداکاری حاضرم .

من — تشکر میکنم ندلاند .

ند — اینرا هم علاوه کنم که کلنگ زدنرا هم بقدر ژیبقین استعمال میتوانم .

من — کپتان نمو معاونت شما را ردنمیکند بیائید ندلاند .

ندلاند را گرفته به اوتاقیکه طایفه ها سقافاندرها را میپوشیدند بردم . تکلیف اورا بکپتان عرض کردم . کپتان قبول کرده دوست خودرا همانلحظه پوشانیدیم بادیگر رفقای خود آمادۀ خدمت شده . در پشت هرکدام یك یك صندوق آلت تنفس بودكه ازمخزنهای هوای سفینه پرشده بودند . به آلت تنویر احتیاج نبود چراکه ضیای شدید نوتیلوس هرطرفرا منور ساخته بود .

با قونسه ی آمده در پیش پنجرۀ دالان بنشستیم بعد ازکمی دیدیم که ازسفینه بقدر دوازده نفر طایفه های سقافاندرپوش که تبرها بدست داشتند برامدند کپتان نمو وندلاند بقد های دراز خود درمیان آنها شناخته میشدند .

درحال بکار آغاز کردند . کپتان نمو طول وعرض نوتیلوس را حساب کرده برسر سطح یخپاره یك رسم مقطع که برابر جسم نوتیلوس بود خط کشید . طایفه ها از چندجای همین خط به یخ کندن آغازنهادند پاره های یخ بنوك کلنگها بهوا شده میرفت . هواکه گفتیم چنان گمان نشودکه ازجای خودکنده شده به جوهوای نسیمیکه روی زمین رااحاطه دارد میرفت، نی بلکه بسبب سبکتربودن یخ از آب ، بنابر قانون ثقلت بمجردیکه از جای خود کنده میشود از زیر ببالا برامده بسقف تونال یعنی سوف در یخ باز شده میچسپید .

بعد ازانکه دوساعت کوشش ورزیدند . ندلاند از تاب و توان مانده بسفینه درامد ، دیگر رفقای او نیز آمدند ، بعوض آنها دوازده نفر دیگر حاضر کار شدند، من وقونسه ی

نیز به آنها ملحق شدیم .

وقتیکه سقافاندرها را پوشیده در آب برامدم آب بر وجودم خیلی سرد و خنك برخورد ، اما چون یك چند کلنگ زدم وجودم بسردی عادت گرفت . گرم شدم . درحالتیکه برابر به (۳۰) تضییق و فشار هوا بودم چنان آزادانه کار میکردم که گوئیا درهوای باز وکشادهٔ کار میکنم .

بعدازانکه بقدر دو ساعت کوشش ورزیدم بسفینه آمده سقافاندرها را براوردم . درمابین هوای صافیکه از آلت تنفس میگرفتم وهوای سفینه که باحامض کاربون آمیخته شده مختل شده بود فرق بزرگی یافتم ، زیرا هوای سفینهٔ ماز (٤٨) ساعت به اینطرف تجدید وتاره نشده بود ، و ازینسبب مولدالحموضهٔ او کمشده ، حامض کاربونش افزونی گرفته بود . حالا نکه با وجودیکه ۱۲ ساعت کار کرده ایم ازسطح شکلی که کپتان نمو بر روی یخ رسم و نقش کرده بود بچقوری یك متر یخ برانده توانسته بودیم . هرگاه کار به اینصورت دوام کند یعنی اگر شب وروز کار کنیم وازهرطرف رسم مذکور بقدر یك متر یخ بکنیم بچهار روز وپنج شب دیگر احتیاج داریم . به رفقای خود گفتم :

— پنج شب وچار روز لازم داریم . حالا نکه در خزینه های هوای سفینه دو روزه هوا داریم .

ند — برسر آنهم ، بعد ازانکه ازین بندیخانهٔ تونل یخ برائیم بازهم درزیر بانگیز میمانیم . برای یافتن هوای تازه به بسیار راه رفتن دیگر محتاجیم .

الحق که این حساب ندلاند بسیار راست ودرستست آیا تابوقتیکه بهوای صاف برسیم چقدر مسافه باقی مانده ؟ آیا پیش ازانکه نوتیلوس بسطح دریا براید زندگی



وقتیکه سقافا ندرهارا پوشیده در آب برامدم

برای ما ممکن خواهد شد ؟ آیا همین تونل یخ قبرستان نوتیلوس ونوتیلوس نشینان نخواهد شد ؟ والحاصل حال ماخیلی مدهشست، اماهمهٔ مادرجهٔ دهشت فوق العادهٔ ایحالرادانسته بکوشش ورزیدن ، وبامرگ به پنجه زدن قراردادیم .

بکمانم می آیدکه درشب بازبقدریك متردیگرنیزیخ ازهرطرف کنده توانستیم . اما روز دیگرچون سقافاندرهارا پوشیده درتونل برامدم دیدم که دیوارهای تونل نزدیك شده رفته است . دانستم که رفته رفته انجماد وسردی بیشتری گرفته تونل را تنگ میسازد این تهلکه ازهمه تهلکه ها مدهشتربود چراکه آهسته آهسته یخها ازهر طرف باهم نزدیکشده نوتیلوس را با موجودیٔ آن درمیان تضییق وفشار آردوغبار میسازد ! آیابمقابل این تهلکهٔ عظیمهٔ مدهشه چه بایدکرد ؟تصلب وانجماد آبراچسان منع باید کرد ؟

این تهلکهٔ نورا برفقای خود حکایه کردم ، وکپتان نمورا نیزبرینواقعه آگاه گردانیدم . بجواب من گفت :

— بلی ، معلم افندی ! منهم میدانم که این تهلکهٔ مدهشه درپیشست . اماچه باید کرد ؟ ازهمه پیشترمابایدبمیریم !

امروزبکمال شوق و خواهش کلنگ زدن گرفتم کوشش کردن مرا قوت می بخشید . وغیرازین هوای آلت تنفس را ازهوای داخل سفینه صافتروپاکتریافته بیرون بودن وکارکردنرا غنیمت میشمردم .

نزدیك شام بقدریك متردیگرچقوری نیزکنده شد . وقتیکه بسفینه درامدم نزدیك بودکه ازحامض کاربون هلاك شوم ! آه ، چه میشدکه چارهٔ دفع این غاز مهلك مضربدست مامیبود ! اگرچه مولدالحموضه داریم . سودهٔ بسیاری نیزموجود

است که هرگاه بواسطهٔ پیلهای الکتریك آنرا باهم تحلیل کنیم مولد الحموضهٔ زیادی بدست آورده میتوانیم اما چون حامض کاربون کشتیرا سراسر استیلا کرده از حاصل شدن مولد الحموضه چه فائده؟ برای محو کردن حامض کاربون مقدار بسیاری از محرق پوتاس را بهم زدن، وشور دادن لازم است. اماپوتاس کجاست؟

درشب کپتان نموشیر دهنهای خزینه های هوا را باز کرده یکچند ستون هوا در سفینه داخل نمود؛ وگرنه آنشب را تا بصبح بسر آورده نمیتوانستیم. روز دیگر بوقت صبح به کندن متر پنجم آغاز کردیم دیوار های اطراف تونل با سقف ما که عبارت از زیر با نگیز است بدرجهٔ ظاهر و آشکار بهم پیش آمده بودند. هیچ شبهه نیست که پیش از کنده شدن سطح زیرین، ورهایی یافتن نوتیلوس، دیوار و سقف وسطح با هم چسپیده نوتیلوس را بفشارد من از دیدن انحال به نومیدی افتادم! بی اختیار کلنگ ازدستم بیفتاد! چنان پنداشتم که درمیان دوچنهٔ دهن یك جانور بحری خونریزی ماندهام! درین اثنا کپتان نموازپیش رویم درگذشت. از دستش گرفته دیواریك طرف تونل رانه اونشان ندادم که بقدر چار متر و نزدیکشده بود. کپتان اشارت مرا دانسته اشارت کرد که:

— از پئی من بیائید!

بسفینه درآمدیم. سقا فاندرهارا کشیده بدالان داخل شدیم. کپتان گفت:

— معلم افندی، اگر بیك واسطهٔ بسیار جسورانهٔ اقدام و پیش قدمی نکنیم درمیان انجماد آب وفشارمدهشهٔ آن محو و ناپدید گردیدن ما محقق مینماید!

— بلی کپتان همچنینست. امابرای دفع این بلاچسان چاره، وچه واسطه بایدیافت؟

— آب جوشان!

— چه گفتید؟ آیا آب جوشان ؟

— بلی ، موسیو آرو ناقس ! اولامعلومست که دریك تونل بسیار محدودی میباشیم پس هرگاه آبهای بسیار شدید الجوش بسیاری بواسطهٔ بمبه ها در آبهای این تونل بریزیم آیابزیاده شدن درجهٔ حرارت، ومنع کردن انجماد موفق وکامیاب نخواهیم شد؟

— یکبار تجربه باید کرد .

میزان الحراره در بیرون نوتیلوس ﴿ ۷ ﴾ درجه ازصفرپایانتربود . کپتان نمو مرابدایرهٔ مطبخ درپیش انبیقهائیکه آب شوررابه آب شیرین تحویل میدادباخودبیرد . پرکردن انبیقهای جسیم را امرنمود . همهٔ قوت گرمئی پیلهای الکتریك رابه سیمهائیکه ازدرون آن آب میگذشت بداد . درضرف یکچند دقیقه آبهای درون انبیقها بغلیان شدید آمده بواسطهٔ بمبه هابیرون ریختند ، وباز آب سرد پر کرده ، وبجوش آورده اینعمل را تکرارکردند حرارت آنقدرشدید بودکه ازیکطرف آب سرد گرفته ودر حال آنرا به آب جوشان تحویل داده بیرون میریخت ، وبازمیگرفت .

بعدازسه ساعت حرارت بیرونی ازصفر«۶» درجه فروترر انشا نداد .

کپتان راگفتم :

— کامیاب میشویم ! کامیاب میشویم !

— بلی ، معلم افندی ! ازتهلکهٔ فشارانجماد رهایی یافتیم ، ولی تهلکهٔ مدهشهٔ بی هوایی هنوزهم باقیست .

— آیاهوای موجودهٔ ماهنوزچقدر روقت کفایت خواهدکرد ؟

— فردانه پس فرداهمهٔ خزینه های هواسراسرخالی میشود ، وبقدریك نفس وارهواباقی نمیماند .

روز دیگر که ۲۷ ماه مارت مطابق برج حمل بود بقدر «۶» مترچقوری پیدا شده بود . به اینحساب بقدر چار متر دیگر ستبری وکلفتی باقی ما نده است .
حالآنکه دردرون سفینه دیگرهوائیکه قابل تجدید باشد باقی نماند . امروز هوائیکه موجود بود رفته رفته مختل گردید .
یك سنگینئی تحملسوزی همهٔ وجودم رافرا گرفت سه ساعت بعد ازوقت پیشین عذاب جا نکندن بدرجهٔ افزونی وا صلشد . از بسیاری خمیازه کشیدن چنه هایم بدرد آمد . جگرهایم که بجستجوی هوای صاف مابه الحیات درحرکت بود ازنیافتن آن جوهر عزیزبدیع حضرت خلاق بدیع السموات رفته رفته ازقوت می افتاد .
قونسه ی عالیجناب باوجودیکه اوهم مانند من دوچارعذاب بود و لی هیچ از پیش من جدانمیشد . ازدست من میگیرد، وبرای جسارت وتوانایی من میشنیدم که میگفت:
— ای کاش که دهن خود رابدوزم و نفس نگیرم تاافندی بعوض من نفس بگیرد!
درجهٔ صدافت قونسه ی بمن خیلی تأثیرنمود . چشمهایم پراشك شد .
اینست که درداخل سفینه حال ما بدینمنوال بود . هرکس برسیدن نوبت کاربه او وپوشیدن آلت تنفس بکمال بیصبری انتظار میکشیدند . ماندهشدن وناتوان افتادن نسبت به بی هوا ماندن هیچ چیزی نیست . کسیکه ازماندهگی بیتاب افتد ازتنفس که عین حیاتست محروم نمیا ند . اما کسیکه ازهوامحروم بماند هم ازقوت ، وهم ازحیات محروم وجدا میشود .
سبحان الله ! تنفس چه نعمت عظمای حضرت کبریاست !
خلاصهٔ کلام، هیچکس پیشتر از رسیدن نوبت کارخود سقافاندرها راپوشیده بیرون برامده نمیتوانندهرکس که وقت موعود و معین اورسید هماندم آلت تنفس خود را

کشیده برفیق دیگر خود میدهد، وخودش درهوای زهرناك سفینه داخل میشود. به این قاعده وقانون از همه کس زیاده تر خود کپتان نمو رعایت میکرد.

امروز بکار زیاده تر گرمی وسعی داده میشد. ستبری یخی که کندن آن لازم بود بقدر «۲» متروباقی مانده بود. حالا آنکه خزینه های هوا نیز سراسر خالی شده بود. هوای باقیمانده بدشواری برای کارکنان کفایت میکرد.

هنگامیکه آلت تنفس را براورده بسفینه درامدم چنان گمان کردم که کسی مراخفه کرد. سبحان الله! چه شب مدهشی بسر آوردیم! اینگونه عذابرا بزبان قلم فهمانیدن ممکن نیست. روز دوم نفسم سراسر کوتاه گردید. بدردسری که داشتم بیهوشی نیز منظم گردید. چنان می پنداشتم که یکخروار شراب خورده باشم. رفقای من نیز بهمین حال بودند. بعضی از طایفه های کشتی جان میکندند.

روز ششم بندیگری ما کپتان نمو کلنگ کاریرا ترك کرده بشکستن یخ باقیمانده قرارداد. این آدم جسارت واعتدال دم خود درابتها مها محافظه کرده بود. قوهٔ معنویه اش برعذاب وجودش غلبه میکرد!

کپتان، بر کشتیبانان خود یك امری بداد. دیدیم که ازخزینه ها کمی آب بواسطهٔ تمبه ها بیرون کشیده شده کشتی ازسر یخپارهٔ که بر آن نشسته بود بالا برامد، بعده سفینه را برچقوریٔ که کنده شده بود بیاورد، باز خزینه هارا پر کرده سفینه را درمیان آن چقوری نشاند.

درین اثنا همهٔ طایفه ها بسفینه داخلشدند، دروازها بند شد. درینحال نوتیلوس برسطح یخی که بقدر یك مترو ستبری داشت ایستاده بود.

شیردهنهای خزینه های آبرا باز کردند درسفینه بقدر صد متر مکعب آب پرشد،

یعنی سنگینئ کشتی صد هزار کیلوغرام افزونی گرفت ، حاصلشدن اینقدر ثقلت مارا به امید انداخت عذاب جانکندن را فراموش کردیم ، آیا یخ می شکنند ؟ آیا ما رهائی مییابیم؟

باوجودیکه دریکعالم بیخبری بودم بازهم درزیرسفینه یك اهتزاز ولرزش بسیار شدیدی ، ویك آواز بسیار غریبی شنیدم ؛ چنانچه یك کاغذی دریده شود ، ویایك سانی بشدت ازهم پاره شود یخپاره ازهم بشکست .

قونسه ی ، دهن بگوشم نزدیك کرده گفت :

— گذشتیم ! گذشتیم !

من هیچ جواب نداده تنها بفشردن دست خدمتکار صادق خود اکتفا نمودم .

نوتیلوس بمجرد رهائی یافتن از زنجیر اسارت یخها بسبب سنگینئ فوق العادهٔ که حاصل کرده بود چنانچه درمیان هوا یك جسم ثقیلی بیفتد ، همچنان بیکبارگی بفرو رفتن سقوط نمود .

همهٔ قوتهای الکتریك نوتیلوس به بمبه ها داده شده به اخراج کردن آب آغاز نهاده شد . یکچند دقیقه بعد فرورفتن وسقوط کردن نوتیلوس منقطع شد بعداز کمترکی ببالابرامدن آغاز نهاد . مانومترو صعود یعنی بالا برامدن مایلی نوتیلوس را بسرعت یکسر بسوی شمال نشان میداد که هر طرف کشتی مانند زلزلهٔ شدیدی بزلزلهٔ مدهشی گرفتار آمده بود .

بریك کنبهٔ کتابخانه بیهوش افتاده بودم ، خرخرهٔ عجیبی درمجرای نفسم پیدا شده بود ، چهره ام بنفش شده بود ، لبهایم کبود شده بود ، از هر قسم حرکت محروم بودم . هیچ چیزی نمیدیدم ، هیچ چیزی نمیشنیدم !

مقدار این ساعتهائیکه به اینحال گذران نموده نمیدانم . اما محقق دانستم که بحالت نزع افتاده ام یکی یکبار بخود آمدم . به جگرهایم مقدار جزوی از هوای تازهٔ صافی درامد . آیا بر سطح بحر برامدیم ؟ آیا از زیر بانکیز گذشتیم ؟ :

نی ، اینچنین نیست ! مگرندلاند ، وقونسه ی خود شانرا فدا ساخته مرا رهائی دادن خواسته اند ! در آلت تنفس یکی از انها یك کمی هوا باقی مانده بوده است ! در حالتیکه خود شان از بی هوایی بمرگ رسیده اند ، خود را گذاشته برای من آورده اند . ویك یك قطره زنده گانی بحلق من چکانیدن گرفته اند ! قضیه را دانسته آلت تنفس را رد کردن خواستم ، دستهایم را محکم گرفتند . یکچند دقیقه بکمال حرص تنفس کردم . چشمانم بی اختیار بر ما نومتر وافتاد ، دیدم که از سطح بحر ۲۰ قدم پایانتر بسرعت مدهشهٔ درساعت چهل میل رفتار داریم . معلوم شد که در مابین ما و هوای نسیمی بیست قدم یك پردهٔ یخی موجود است .

نوتیلوس درین اثنا به تجربهٔ محاربه بایخ آغاز نهاد . درخزینه های آب طرف دنبالهٔ کشتی آب بسیاری ریخته نوتیلوس یکوضعیت مایلی را پیدا کرده طرف بینی کشتی بالاشد . بقوت پروانهٔ سریع الحرکت خویش بکمال شدت بایخ مقاومه نموده ومانند تیر پرتابی مهمیز بینئی خود را دریخ بخلانید . یخ را یك کمی پاره نموده . باز برگشت ، درینبار بشدت تمام باز خود را به یخ پرتاب نمود . همچنین بدوسه حمله یخ را ازهم شکافته بیرون برجهید ، وبرسر یخها افتاده یخهارا درزیر سنگینئی حجم خود میده و خورد وخاش نمود همانندم ازهر طرف نوتیلوس سرپوشها بازشده هوای تازه و صاف درداخل کشتی سیلان وجریان نمود !

باب هفدهم

از دماغهٔ «هورن» به نهر «امازون»

نمیدانم که بر سطح واپور چسان بر امده ام . بلکه ندلاند مرا آورده باشد . بهر صورت بهوای تازه وصاف جگرهای خودرا پر میکنم . دو رفیق دیگر من نیز در پهلوی من افتاده مدهوشانه وحریصانه هوای تازه را تنفس میکنند . قحط زده گان بیچارگانیکه بسیار وقت از تدارك کردن خوراك محروم مانده باشند ، چون یکبار بطعام برسند از بیم تمام شدن آن بیباك برخوردن جسارت نمیکنند . ولی ما آنچنان نیستیم . سینهٔ خودرا بقدر وسعت آن کشاده هوا دران داخل میکنیم . و بهر تنفس حیات نوی میگرفتیم . قونسه‌ی میگفت :

— آه ! مولد الحموضه ، که توچه نعمت بزرگی بودهٔ ! افندی از تنفس کردن نترسند . بیقید تنفس کنند . زیرا درینجا بقدر تمام دنیا هوا موجود میباشد .

ندلاند هیچ سخن نمیگوید اماچنه های خودرا آنقدر ازهم بازمیکند که سگماهیها اگر ببینند به ترس و بیم میافتند . دوستکا نادانی من تنفس نمیکند بلکه هوا را میخورد !

بزودی قوت گرفتیم . به اطراف خود نظر کردم در سطح واپور بغیر از ما سه نفر دیگر کسی نبود . صاحبان غریب الاطوار نوتیلوس بهوائیکه در داخل سفینه در امده اکتفا کرده اند .

اول سخن من عرض شکران بود به رفقا ، زیرا بیك چند قطره هوا حیات مرا خریداری کرده بودند ! ندلاند گفت :

— ما هیچ یك کاری نکرده ایم که لایق شکرگذاری باشد . هرچه که کردم ایم .

بحساب برابر کرده ایم ، حیات خودرا ، وحیات شمارا حساب کردیم ، دیدیم که حیات شما بر حیات مامرجحست ، لهذا محافظه کردن آنرا لازم دانستیم ، ومحافظهم کردیم والسلام .

— نی نی ، ندلاند ! اینچنین نیست،حیات من هیچگاه برحیات همچوتویك شخص عالیجناب صادق مرجح گرفته نمیشود .

— بس بس !! اینچنین سخنانرا شنیده نمیتوانم .

— خوب ، قونسه ی ! ای یارصادق ، توبگوکه چسانی ؟ آیا چقدرعذاب کشیده خواهی بود ؟

— من بعذاب خودنفهمیده ام! بیهوشئ افندی مرا هیچ آرزوی نفس گرفتن نمیداد!

بکمال تأثیر بهردو رفیق خود گفتم :

— دوستان من ! باهمدیگرخود بچنان رابطه های مربوطشدیم که بریده شدن آن غیر ممکن است . حق شما بر من بسیار است ...

ندلاند — من آن حق را به بدی استعمال میکنم !

قونسه‌ی — یعنی چه خواهی کرد ؟

ندلاند — بلی ، هنگامیکه از نوتیلوس فرار کنم بهمه حال افندیرا باخود خواهم برد .

قونسه‌ی — آیا بکدام طرف میرویم ؟

من — یکسر بسوی شمس میرویم که شمس هم ازینجا بسوی شمال است !

ندلاند — اما دانستن این لازم است که آیاسفینه به بحر محیط اطلسی ، ویابحر محیط کبیر میرود ؟

من — معلوم نیست !

قونسه‌ی — مبادا کپتان نمو بعدازدیدن قطب جنوبی بهوس دیدن قطب شمالی نیفتد، وازممرگاه مشهور شمالی غربی بحر محیط کبیر نبراید؟

من — اینهم محتملست!

ندلاند — ما پیش ازانکه او بقطب برود ازوجدا میشویم!

قونسه‌ی — بهرصورت؛ این یك را هم انکار نباید کرد که کپتان نمو حقیقتاً مرد بسیار فاضل وکاملیست. ازپیداشدن الفت او باما و آشنایی ما با او هیچ افسوس نمیخوریم!

ندلاند — علی الخصوص بعدازانکه ازوجدا شویم.

روز دیگر در وقت پیشین هنگامیکه سفینه برسطح بحر برامد در جهت غرب یك ساحلی دیدیم. امروز اول ماه نیسان مطابق برج ثور بود. اینجا جزیرهٔ (آتش) میبا شد. سیاحان وکشافانیکه نخستین بار براینجزیره گذر کرده بودند از دور آتشهای بسیاری دراینجزیره که از طرف اهالئی آنجا افروخته شده بود مشاهده کرده بودند. ازانرو نام اینجزیره هارا (آتش) نهاده بودند. جزایر آتش از اجتماع بسیاری از جزیره ها حاصل آمده است که از ۵۳ درجهٔ عرض تابه ۵۵ درجهٔ عرض، واز ٦۷ درجه و ۵۰ دقیقه طول غربی، تابه ۷۷ درجه و ۱۵ دقیقه ممتدشده است. مساحهٔ طول آن ۳۰ فرسخ، مساحهٔ عرض آن ۸۰ فرسخست.

اگرچه ساحل آن پست وهموار دیده میشد ولی درطرف پشت آن کوههای بسیار بلند نمودار بود. درمیان کوههای مذکوره «سارمیانتو» نام کوه را دیدم که ۲٦۰۰ متر بلندی دارد، وزروهٔ تالاق آن بنا برقول ندلاند هرگاه دودآلود باشد، یاصاف بود علامت هوای خوب وبد را نشان میدهد. گفتم:

— خوب ندلاند! کسانیکه دراینجا باشند به آلت میزان الهوا حاجت ندارند!

— بلی معلم افندی ! قلهٔ این کوه میزان الهوای طبیعی ایست که در اثنای کشت و کذار من در ینجاها هیچکاه مرا بازی نداده است .

درینوقت زروهٔ کوه را صاف ودرخشنده دیدم معلوم شد که هوا خوب خواهد بود ! بواقعیکه همچنین هم شد !

نوتیلوس خیلی بسرعت میرود . طرف شام بود که بجزیره های (مالوئین) نزدیك شدیم . جزایر مالوئین که به انظمام بسیاری از جزیره های کوچك مرکب از دو جزیرهٔ بزرك شده است ، ودریکوقتی از اراضئ (ما جلالان) معدود بوده است . اینجزیره هادر اول امر از طرف « ژول داویس » نام شخصی کشف شده ، و امروزه روز درزیر تصرف انکلیس است .

درین سواحل سبزه های بسیار لذیذ و خوشگوار دریایی برا ورده شد ، وچنددانه مرغها نیز از هوا برسطح نوتیلوس افتاده شکار کردید ، وبا سبزه های دریایی به آشپز خانهٔ نوتیلوس تسلیم شد .

کذالك از جنس « سایبانهای بحری » خیلی مقبول و خوشنما چیزها تماشا کردم . اینها کاه اسمر ، و کاه بمانند یك سایبان سرخ خط نیم باز ، کاه مانند یك سبد پر کل بنظر برمیخورد . سایبانهای بحری چارپاهای ورق مانند خود را حرکت داده شناوری میکردند ، ویکدسته لواحق لامسهٔ خرطوم مانند خود را مانند زلفهای خود از دنبال میکشیدند . این یك برهمه کس معلو مست که این حیوانات غریبه بجز دریا در دیکر جا وجود نمیکیرد ، از جنس هوا ، وغبار ، وسایه یك چیزیست . بمجردیکه از آب براید آب ومذاب شده محو میشود .

بعد ازانکه کوههای جزایر مالوئین از نظر غایب کردید نوتیلوس همیشه بقدر ۲۵

متر در زیر آب یکسر بساحل امریکا تعقیب و پیروی نموده رهسپار گردید • کپتان نمو هیچ دیده نمیشد •

تا به سوم ماه نیسان گاه بزیر بحر و گاه بر سطح بحر بر ساحل « پاتاغونیا » بر هسپاری دوام ورزیدیم • سفینهٔ ما یکسر بسوی شمال متوجه هست ، خلیجهای جسیم ، دماغه های طویل سواحل امریکارا دور میکند • حساب کردم دیدم که از وقتیکه از دریای ژاپان حرکت کرده ایم تا به اینجا شانزده هزار فرسخ مسافه قطع نموده ایم •

به زوال یکساعت مانده بودکه مدار جدی را بر دایرهٔ ۳۷ درجهٔ طول قطع کرده از دماغهٔ « فریو » بگذشتیم •

کپتان نمو از ین سواحل مسکون « بره زیلیا » بگمان که هیچ خوشنود نیست زیرا سرعت رفتار نوتیلوس را خیلی افزونی داده تیز پرترین مرغان ، چابکروترین ماهیان در پئی مارسیدن شان محال مینمود • از ینسبب از تماشای بدایع این سواحل محروم ماندیم •

اینسرعت یکچند روز متمادیاً بهمینصورت دوام نمود • در ۹ نیسان برج ثور قسم شرقیترین امریکارا دیدیم که آنجارا دماغهٔ « سان روق » بمیدان آورده است •

نوتیلوس بعد از دماغهٔ « سان روق » از ساحل جدا شده در دریا های بسیار عمیق مابین امریکاو افریقا غوطه خوار مسافه های عمیق قعر بحر گردید •

از روی نقشه های زیر بحری که در دالان نوتیلوس دیده ام ، و هیچ شبهه نیست که خود کپتان نمو آنهارا ساخته باشد در باب این جاهای بحر اینمعلومات را بیان میکنم که این وادئ زیر بحر اینجایی در نزدیکیهای جزیره های « آنتیل » شاخ شاخ میشود ، و بایك معقرئ نه هزار متر ختام میابد • بقدر ٦ کیلو متر اینجای بحر محیط اطلسی صرف سنگستانست که در نزدیك « دماغهٔ سبز » یك دیوار طبیعئ زیر بحری قسم زیر آب ماندهٔ

قطعهٔ « آتلانتید » را که دربابهای سابق ذکر آن گذشت نشان میدهد . این دیوار درقعر بحر یك منظرهٔ غریبی بوجود آورده است . این وادیٔ زیر بحری باکوههای بسیار بلندی مزینست .

دو روز متمادیاً نوتیلوس بقوت لوحه های مایل خوددرقعرهای اینبحرها گردش نمود . نهایت الامردر ۱۱ ماه نیسان یکی یکبار بالابرامد . مصب یعنی آبریزش نهر جسیم « آمازون » پدیدار گردید .

نهرامازون به آندرجه جسیم یك نهریست که تایکچند فرسخ مسافه شوریٔ آب بحررا ازایل میکنند . خط استوارا قطع کردیم . بیست میل دور تر ازطرف غرب ما « کوبان » موجود بودکه ازملکهای زیرحکم فرانسه میباشد . اگرچه ازینجافرار کردن ودر« کویان » یك ملجاءی پیدا کردن ممکن مینمود ولی چون بحر خیلی متلاطم بود این تصوررا ازقوه بفعل آوردن بفکرندلاند هم نگذشته بود .

درحق موجودات بحریهٔ این دریاها دریندوروز خیلی تحقیقات اجرا کردم . دردامهای نوتیلوس خیلی انواع مختلف حیوانات میبرامد .

حتی یك روزی به سنگینئی ۲۰ کیلوغرام یك گربه ماهئی که بشکل دایرهٔ تام بود براورده شد . وقتیکه دام رابرسطح کشتی خالی کردند ماهئی مذکورآنقدربشدت جهیدن گرفت که کم بود بدریا بیفتد . قونسه ی دویده خود رابر ماهئی مذکور بینداخت ، وتامن میخواستم که اوراازینکارمنع کنم دیدم که قونسه ی بر پشت افتاده پاهایش بهواشد ، وازحرکت محروم مانده فریاد براوردکه :

— افندی من ! افندی من ! بفریادم برس که مردم ..

من وندلاند دویده اورابرداشتیم ، ووجودش رامالش داده آب سرد به او نوشا

نیدیم . قونسه ی در مدت عمر خود امروز مرا بصیغهٔ جمع غایب یادنکرده است بمجرد یکه بخود آمد گفت :

— آری آری ! شناختم . اینماهی ازجنس غضروفی ، و غلصمهٔ ثابته ، وذوی الافواهاجنبیه . ازنوع گربه ماهی ، وقصیلهٔ طورپیل است .

من — بلی ، ترا که به اینحال دراورد آنهم قوت تورپیل اوست .

قونسه‌ی — افندی خاطرجمع باشند که من ازین ماهئی خاین انتقام خود را خواهم گرفت .

ندلاند — چسان انتقام خواهی گرفت قونسه ی ؟

قونسه‌ی — گوشتهای آنرا درزیردندانهای خود بخوبی خائیده ، ودرمعدهٔ خود خوب آنرا هضم کرده انتقام میگیرم .

بواقعیکه بوقت شام قونسه ی همچنین هم کرد . اما این کاراو را محض برگرفتن انتقام حمل باید کرد نه برفکر شکم‌پروری ! زیرا گوشت گربه ماهئی تورپیل آنقدر کریه‌و بدلذتست که خوردنش ، ابغیر از معدهٔ قونسه‌ی دگر هیچ معده قبول کرده نمیتواند .

اینماهئی تورپیلی که قونسه ی راصاعقه زده نموده بود ازانواع بسیار مهلك گربه ماهیست که آنرا « کومانا » مینامند . آنچنان خاصیت شدید الکتریکی رااما لکست که دراثنای گردش خود در آب ازمسافهٔ چند متر ، دیگرحیوانرا اهلاك میکنند .

در ۱۲ نیسان نوتیلوس درنزدآبریزش نهر « ماروني » که اینجا ها ازملکهای زیر حکم « المننك » است نزدیکشد . درینجا به گله ها گله ها خرسهای بحری زندگانی میکنند . خرسهای بحری نیزمانند « دوغونقها » ازخانوادهٔ « سیرینین » است . اینحیوانات بیضرربدرازی پنج شش متر ، وبه ثقلت چهارهزار کیلوغرام می آیند . کارگاه خلقت برخرس ماهیان بحری یك وظیفهٔ بزرگ بار کرده است . چونکه

خرس ماهیان علفها و سبزه های بیشماریکه برروی آبهای نهرهای عظیمه جمع می آیند میخورند ، ومجرای آبریزش نهررا پاك میدارند .

بنابرقول « توسسه نل » نام مؤلف سبب یگانهٔ ظهورمرض حمای اصفررا در امریکا ازتلف ساختن خرس ماهیان پنداشته است . چونکه صیادان خرس ماهی انحیوانات بیچاره راتلف کرده تلف کرده هیچ اثری ازانها نگذاشتند ، وازانرو عفونت کلی درانها پیدا شده سبب ظهورانمرض گردیده . وبقول مشارالیه اگرماهیان بالینه و ماهیان فوق نیز تلف شده شده تمام گردد درانوقت کرهٔ زمین رابیسی امراض مدهشه استیلاخواهدکرد . چونکه درانوقت حیوانات مستکره چتل ومردار مانندا ختاپوطها ، ومه دوزها ، وقالمارها که خوراك یگانهٔ بالینه هاوفوقها میباشند بسیار شده هوای بحررا ازهرناك میسازند ، وموجب بسی علل ساریه میشود .

باوجود اینهم طایفه های نوتیلوس بریقا عده رعایت نکرده پنج شش عدد آنها را شکارکردند . زیرا گوشت خرس ماهیان بحری ازگوشت گاو لذیذتر و نازکتراست .

امروز بیك اصول بسیارغریبی یك شکاردیگری نیزازطایفه های نوتیلوس مشاهده کردم که کاهی ندیده بودم ، چنانچه : ازمیان دامهایی که ازدریابراورده بودند « آشه نه ئید » نام یك نوع ماهی بدام آورده بودند که اینماهی درطرف سرخود پنج شش دانه دهن زلومانندی داردکه هرگاه بیك چیزی بچسپد تا سراسرپاره پاره نشود ازان کنده نمیشود .

درساحل نهرکاسه پشتهای بزرگ بزرگ بسیاری خسپیده بودند . ازگوشت کاسه پشت طعامهای رنگارنگ بسیارخوبی بعمل میآید . لهذا یکچند دانه آنهارا شکارکردن ازجملهٔ لوازمات مطبخ نوتیلوس دیده میشد .

طایفه هاماهیان «آشه نه ئید» را ازمیان یك یك حلقهٔ بزرگی که نه ازان برامده بتوانند ، وهم درشناوری خود آزاد باشند گذرانیده حلقه های مذکوررا باریسمان بکشتی ربط نمودند . آشه نه ئید ها بگوشت کاسه پشت خیلی حریص هستند . بمجرد یکه ماهیانرا در دریا انداختند ببوی کاسه پشت خود شانرا بکنار نهررسانیده بکاسه پشتها بچسپیدند . طایفه هاچون دیدند که آشه نه ئید ها بخوبی چسپیدند ریسمانها رابکشیدن آغازنهادند . آشه نه ئید هاوکاسه پشتهایکجا به کشتی براورده شد .

آشه نه ئید ها خدمت شست قلابهای ماهی را بجا آوردند . اماقلابهای جاندار !!

بعد از تمام شدن این شکارنوتیلوس درسواحل نهر «آمازون» توقف نکرده یکسر بسوی بالاره سپارشرعت کردید .

باب هشتدهم

اختاپوطها

یکچند روزمتمادیاً نوتیلوس ازسواحل امریکادوری نمود . در نزدیکیهای جزیره های «آنتیل» گردش کردن را آرزونمینمود . حالا نکه درانجاهابرای حرکت کردن نوتیلوس بدرجهٔ کافی آب موجود است . زیراحدوسطئ آبهای انجاهاهزار وهشتصد مترو عمق راامالك است . پس چنان معلوم میشود که کپتان نمو ازگشت وگذار کردن دربحرهای «مکسیکا» و «آنتیل» که باجزیره های کوچك محاط ، ودایما گذرگاه کشتیهاست احترازواجتناب میورزد .

در ۱٦ ماه نیسان جزیرهای «مارتینیك» و «غوادلوپ» را از (۳۰) میل

دور تر مشاهده کردیم بقدر یکچند دقیقه زروه های بلند کوههای ایجزیره ها را تما شا کرده توانستیم .

دوست کانادایی من ندلاند این را نیز امید میکرد که اگر نوتیلوس یکبار در خلیج مکسیکو در اید فکر فرار خود را نیز بموقع اجرا خواهد گذاشت! اماچون دید که بطرف خلیج نرفته از خلیج دوری گرفت خیلی دلتنگ و آزرده خاطر شد . و بواقعیکه در داخل خلیج اگر صندال یعنی کشتئ کوچك را بری نوتیلوس رابدست آورده بر فرار تشبث میکردند کامیابشدن شان ممکن بود ! امادرینوقت ازمیان بحر محیط اطلسی بایك کشتی کوچکی بر فرار تشبث کردن حرکت مجنونانهٔ بزرگی شمرده میشود .

امروز بادوست کانادایی خود ، و قونسه ی در ینباب خیلی مذاکره های درازی کردیم . تمام ششماهست که در نوتیلوس محبوس هستیم . تابحال (۱۷۰۰۰) فرسخ مسافه قطع کرده ایم . بنابر قول ندلاند اگر همچنین روش باشد خاتمهٔ سیاحت ما اصلا به انجام نخواهد رسید ؛ ندلاند درین اثنا یك تکلیفی بیان نمود که هیچ منتظر آن نبودم . یعنی او میخواست که اینمسئله را علناً و مشافهتهً به کپتان نمو بکشایم !

اینچنین یك تشبث هیچ خوشم نیامد . چونکه بفکر من چنانست که به اینصورت بهیچصورت از کپتان یك نتیجهٔ کامیابی حاصل نخواهد شد . از کپتان نوتیلوس امید بهبودی نبایدداشت . هر امید بهبودی که هست از خود انتظار باید داشت علی الخصوص که چندروز است که کپتان افندی هیچ دیده هم نمیشود ، و معلوم هم نیست که کجاست ؟ اولها با من در باب بدایع بحریه گفتگو کردنرا دوست میداشت . حالا هیچ بمن نزدیك نمیشود!

آیا این تبدل از چه پیش آمده باشد ؟ سبب چیست ؟ علی الخصوص که در من هیچ قباحت نیست ! بلکه از بودن ما بتنگ آمده است ؟ اما اینرا هیچ امید وار نباشیم که از

ما بتنگ بیاید ومارا رها کند !

بنابرینسبب ازندلاند مهلت خواستم . چونکه اگربگویم وکپتان نمو تکلیف مرا قبول نکنند بلکه چشمانش بازشده به نیت ومقصد ماپی ببرد ، وبعد ازین نیز راه فرارما سراسر مسدود شود .

هرگاه از صحت بدنیهٔ ما بپرسید، ازمکمل بودن آن حقیقتاً ممنونم . غیر از واقعهٔ مهلك بی هوائی زیر بانگیز دیگر هیچ یك احوال ناگواری بر صحت هیچ یکی ماوارد نشده است . هوای صافی داخل سفینه ، درجهٔ حرارت یکسان ، ویك نسق ، انتظام تمام طرز معیشت اصلاً ناخوشی وبیماری را پیش نمیآرد .

برای یك آدمی مانند کپتان نمو که از تمام کرهٔ ارض قطع علاقه وفك رابطه کرده ، و بر بعضی کارهائیکه نیت ومقصد اورا در انکار بغیر خود او دیگر کسی نمیداند اقدام ورزیده ، الحق که نوتیلوس از هر جهت مکمل یك آشیانهٔ استراحتی شمرده میشود .

اما مایان هیچگاه به این فکر نمی افتیم که از قطعات مسکونه فك رابطه کنیم ، ودوباره آنجاهارا نه بینیم . من هیچگاه به این قایل وراضی نمیشوم که این سیاحتنامهٔ من که به اینقدر سعی وکوشش آنرا نوشته ام با من محو ونابود شود . نی نی ! این سیاحتنامهٔ خارق العاده که بچشم دیده ام ، وحس کرده ام هر وقتیکه باشد باید که ضرور بمیدان بر اید ، واز نظر مطالعهٔ بسیاری از ارباب دانش بگذرد .

هرگاه مشهوداتی راکه درین وقت که رهسپار سوی شمال هستیم ، واز سطح بحر بقدر ۲۰ متر در زیر آب رفتار داریم ، واز پشت آئینهٔ کلفت صفادار دالان نوتیلوس تماشا میکنیم بخواهم که بنویسم کم ازکم پنجاه صفحه نوشتن لازم میآید . چونکه در ینموقع بحر آنقدر حیوانات متنوعهٔ رنگارنگ بحری در پیش نظر جلوه گراست که

بتوصیف وتعریف هریکی ازاین تفصیلی میخواهد، ولی در نیجا تنها بذکر کردن نام های آنها اکتفا میورزیم .

اولا حیوا ناتی که آنرا (کانون) مینامند ، وازقسم حیوانات نباتیه میباشند ، ولواحق لامسه یعنی پایهای متعدد خرطوم مانند خودرا که کنارهای آن سرخ و به نرمی ما نندابریشمست بهرطرف درازمیکنند ، وچون به آن دست زده شود یك مواد آبگین خورندهٔ میبرارد . دیگر حیوانات خراطینیهٔ مفصلیه که بطول یکنیم متر یك خرطوم درازکلابی رنگی دارد. وبقدر هزاروهفصد عضو متحرك رامالك میباشد ، والوان مختلف قوس قزحی رانشان میدهد. ازاقسام ماهیان اولاغضروفیها که بطول ده قدم و ثقلت ششصد لیبره می آیند ؛ دیگرگر به ماهیان « ولو بار » نام که مانند ابرهای روشن بهزاران هزار درگردش بودندو به آئینهٔ پنجرهٔ نوتیلوس میچسپیدند پرهای این نوع ماهیان مثلث الشکل ، میان پشت شان یکقدری بالابرآمده ، چشمان شان تابمنتهای سرشان میباشد . دیگرماهیان منجنیق نام که ازجنس سفیدوسیاه شان بگلهٔ ها دیده میشود . دیگرماهیان اسقومرو ازهر رنگ . دیگرماهیان تکه نام که باخطهای زردرنگی ازسرتابدم راهدارشده اند. دیگرپومانت نام ماهیان خوش رنگی که گو یا ازمخمل سبزلباس پوشیده اند . دیگرسپاری نام ماهیان مهمیزدار ، ماهیان شعاع فسفوری دار. قوره غون نام ماهیان سرخ ، حجرقمری نام ماهیان نقره رنگ وغیرهم .

اگرنوتیلوس آهسته آهسته بقعرهای عمیق بحر غوطه نمیخورد هنوز بسیار حیوانات غرایب دیگرنیز میدیدم ، و لی نوتیلوس لوحه های مایل خودرا بارکرده تابه سه چهارهزارمترفرو رفت . دربنقدر عمقها بجزحیوانات ناعمهٔ بسیار بزرگ دیگرماهیان کوچك ووسط پیدا نمیشود .

در ۲۰ ماه نیسان بازبقدر ۱۵۰ مترچقوری بالابرامدیم . درینجاقعر دریا از سنگلاخهای جسیمی تشکیل یافته بود . درمیان این سنگلاخها بعضی چنان مغاره های عمیق وتاریکی دیده میشد که ضیای الکتریکئی سفینه از روشن کردن آن عاجزمیماند روی این سنگلاخها با نباتات بسیار جسیم بحری مستور بود . درا ثنائیکه بسوی اینقدر نباتات بحری بنظر حیرت تماشامیکردیم قونسه ی و ندلاند سخن را بر حیوانات عظیم الجثه دور داده ازا زهگذر بمکالمه آغازشد . حیواناتی که در بحر میباشند نیزمانند حیوانات خشکه بخوردن همدیگر خود مألوف هستند ، بزرگترین آنها نیزازخود دیگر دشمنی دارد .

ساعت ده بود : درین اثنادرمیان نباتات بسیار بلند بحری که بر سنگلاخهای مغاره دارسایه انداز خوف وهیبت بودند یك تموجی پدیدار آمده ندلاند گفت :

— معلم افندی! درمیان این سبزه ها نظر کنید که یك حیوان عجیبی حرکت دارد .

من — بلی یك چیزی معلوم میشود ، اما بسبب تاریکی سایهٔ نباتات ومغارهٔ زیر آن خوب معلوم نمیشود که چیست ؟

قونسه ی — چنان گمان میشود که از حیوانات مرجول الرأس باشد .

من — احتمال دارد که اختاپوط جسیم الجثه باشد ، چراکه این بحر به این حیوان مشهور است . منهم خیلی آرزو دارم که بزرگترین این جانور خونریز را به بینم ، چونکه این بیشهٔ نباتات ، واین مغاره های تیره گی صفات ملجأ ومأوای یگانهٔ اختاپوطها شمرده شمرده میشود .

قونسه ی — افندی چه فرمود ؟ اختاپوطها چسان حیوان وجانور خونریز میشود ؟

من — نی دوست من ! مرادمن از اختاپوطهای کوچك عادتئی که تو دیدهٔ نیست .

بلکه اختاپوطهای بزرگست !

قونسه ی — بلی بلی ، منهم بسیار آرزودارم که آن اختاپوطهای بزرگی که ازقرار شنیدن ودیدن گویایك کشتی را کش کرده بزیر بحر برده است به بینم .

ندلاند — نگوترا بخدا ! اینچه واهیاتست ؟

قونسه ی — چرا استهزامیکنی ، آیانوتیلوس را کرگدن بحری نه پنداشته بودیم ؟

ندلاند — درین فکر خطا کرده بودند !

قونسه ی — توچه میدانی که هنوزدرروی زمین چقدرمردمان بروجود کرگدن قایل خواهند بود ؟

ندلاند — بلی آنها قایل خواهند بود امامن تابچشم خود نه بینم وبدست خود آنرا پاره پاره نکنم قایل نخواهم شد !

قونسه ی — یعنی توباورنمیکنی که همچنین اختاپوطهای بزرگ که کشتی راگرفته بکشد موجود باشد ؟

ندلاند — که باورکرده است که من باورکنم !

قونسه ی — دوست من ، بسیارکسان باورکرده اند .

ندلاند — آنها که باورکرده اند عالمان خواهند بود ، صیادان نخواهند بود .

قونسه ی — عفوبفرمائید ؛ صیاد افندی ! صیاد ها هم باورکرده اند ، عالمهاهم باور کرده اند . هم این عبداحقرکه بحضورشما نشسته سخن میگوید نیزبچشم خوددیده ام که یك اختاپوط یك کشتی بزرگ بادیرا گرفته بقعردریا کشیده برده است !

ندلاند — چه ؟ آیاراست میگویی ؟

قونسه ی — بلی !

ندلاند — بهمین چشمهای خود دیدهٔ ؟

قونسه ی — بلی بهمین چشمهای خود دیده‌ام، نه چشمهای که در بغل جیب منست!

ندلاند — آیادر کجا دیدهٔ ؟

قونسه‌ی — درشهر «من مالو» •

ندلاند — درکنار دریادیدی ؟

قونسه‌ی — نی ، درکلیسا !

ندلاند — توچه میگویی قونسه ی ؟

قونسه‌ی — بلی ندلاند راست میگویم در قطعهٔ که بدیوارکلیسا آویخته‌شده بودصورت یك اختاپوط را که کشتیرا بدریا میکشد بهمین دوچشم خوددیده ام •

ندلاند — قح، قح ، قح ! اوه ، خانه خراب ، مراحیران کردی •

من — بلی ندلاند ! قونسه‌ی دریتباب حق دارد • اینچنین یك قطعهٔ تصویر را من هم دیده ام • اما این تصویر را از کرامتهای بعضی بزرگان دینی نقل کرده اند • حالانکه دربنگونه مسایلی که بعلوم طبیعیه تعلق دارد بحث چنان اعتقادها نمی گنجد • حتی غیر ازین تصویر ، دیگرتصویرها واعتقاد های نیز دریتباب درمیان گروه پاپاسها موجود است • مثلا (مانیوس) نام پاپاس میگوید که بدرازیٔ یك میل یك اختاپوطی دیده ، که (تنیدروس) نام پاپاس برسر آن کرسئی وعظ خودرانهاده وعظ کرده است •

ندلاند — قاح ، قاح ، قاح ، خوب معلم افندی دگرنداری ؟

من — بلی دیگر بگیر! (پونتوپیدان) نام پاپاس ازیك اختاپوطی بحث میراندکه بر پشت آن یك الای سواری تعلیم کرده میتوا نسته است !

ندلاند — پس معلوم میشود که پاپاسهای زمان قدیم دردرغگویی صاحب یدطولا بودند ،

و دلیری عجیبی داشتند .

من — تنهاپاپاسهانی ، بلکه عجایب المخلوقات نویسان زمانهای قدیم نیز در تألیفات خود شان مبالغات عجیبی درج کرده اند . مثلا یکی از تألیفات طبیعیون کهنه از وجود یك اختاپوط عظیمی بحث میراند که ازقرار تعریف او از آبنای جبل طارق باید که گذر کرده نتواند !

ندلاند — خوبشد بابا ! تنهاپاپاسهای بیچاره دروغگو نیستند !

قونسه ی — حالا افندی بگوید که درمیان اینهمه افسانه ها جهت حقیقتش کدام است ؟

من — جهت حقیقتش اینست که اختاپوطها ، ومرکب ماهیهای بزرگ که هر دو بنی نوع همدیگراند خیلی جسیم الجثه میشوند اما هیچگاه از ماهئی بالینه بزرگتر نمیشوند . آریستوت حکیم ازشش متریك اختاپوطی خبرمیدهد که اینقدربزرگی هیچ بعیدالاحتمال نیست . صیادان امروزی نیز خیلی اختاپوط دیده ومی بینند ولی به بزرگترازیکنیم متر آن برنخورده اند در موزه خانه یعنی عجایب خانهٔ « تریسته » بزرگترازدو متر ویك بنیهٔ خشکیدهٔ اختاپوط موجود است . و چون بحساب کتب طبیعیه نظر کرده شود چنان معلوم میشودکه یك اختاپوطی که شش قدم طول جثهٔ آن باشد لواحق لامسه یعنی پاهای خرطوم مانند آن کم از کم بیست قدم طول را باید مالك باشد بس به اینحساب یك اختاپوط اگرچه کوچك هم باشد . اما بسبب درازی لواحق لامسهٔ زلوما نندمدهش آن در نظر انسان منظرهٔ خیلی مدهشی جلوه میدهد .

ندلاند — آیااختاپوط راصید وشکار میکنند ؟

من — اگرچه صید نمیشود اما سیرمیشود . یکی ازدوستان من کپتان بوس بن حکایت کرده بودکه یکباردر بحر محیط هندی بیك اختاپوط بسیاربزرگی برخورده

بوده اما اصل شایان دقت یك حادثهٔ یکچند سال پیش ازین یعنی درسنهٔ ۱۸۶۱ درهمین دایرهٔ عرضی که حالادران هستیم بوقوع آمده که آنهم چنینست : یکی ازوا پورانه جنگئ فرانسه «الکتون» نام آویزو یك مرکب ماهئی بسیارجسیمی دیده است ه کپتان «بوژه» ازبزرگی آن بحیرت افتاده شکار آنرا آرزوکرده است . هرانقدرکه بگله وژیپقین زده اند بسبب نرمی فوق العادهٔ وجود اوما نندآب ازوگذرکرده کار گرنیفتاده است آخرا لامرطایفه های کشتی یك دامی ساخته بیکی ازخرطومهای آن انداخته توانستند ، وحلقه دوانك آنرا کشیده خواستندکه بواپوربرارنده بسبب ثقلت زیادجانورخرطوم مذکورکنده شده جانورنیزدرقعربحرغوطه خورده ازنظر غائب گردیده است .

ندلاند — اینسخن راعقل باورمیکنند ! آیاطول انحیوان چقدربوده است ؟

درین اثنا که قونسه ی درپیش پنجرهٔ نوتیلوس بکمال حیرت واله ومبهوت مانده بود گفت :

— آیا بقدرشش متر نبوده باشد ؟

من — بلی !

قونسه ی — چشمهایش که بر تالاق سرشست آیابسیاربزرگ نبوده باشد ؟

من — آری خیلی بزرگ بوده است .

قونسه ی — دهنش آیابدهن طوطی ، اماطوطی بسیارمدهشی نمیماند ؟

من — بلی قونسه ی ، چنان درست تعریف میکنی که گویاخودت دیده باشی !

قونسه ی — پس اگراین اختاپوطی که درپشت این پنجره بسلام شما ایستاده است همان اختاپوط کپتان بوژه نباشدبرادر آن خواهد بود !



این جانور با لواحق لامسهٔ آن بقدر هشت متر میآید

بسوی پنجره دیدم؛ ندلاند بی اختیار بسوی پنجره دوید «مدهش جانور» گفته فریاد براورد . منهم دیدم؛ از یکحرکت خایفانهٔ بی اختیارانه خود داری نتوانستم .

این جانور بالواحق لامسهٔ آن بقدر هشت متره‌ میآ ید . یکسر بکمال سرعت برفتار خرچنگ روش خود بسوی نوتیلوس میدود . بچشمهای سبزرنگ بزرگ خود بنظر بسیار مدققانه می بیند .

اینحوان را که مرجول الرأس یعنی سر پایدار مینامد ازینست که بقدر هشت پای بسیار درازی که هریك دو برابر وجود شانست مانند خرطومهای فیل بسرشان مربوطست . این اختاپوط مدهش که می بینیم این هشت عدد پای خود را بشدت تمام باز کرده وجمع می آورد ، درطرف داخل این پایها دو صد و بنجاه دانه دهنه های آلت ماسکهٔ زلوخاصیت آن که هریك بشکل نیم دایره معلوم میشد و هرکدام جداجدا باز و بسته میشد نیز بنظارهٔ دهشتناك مستکره خود دلهای ما بینندگان را نشور میآورد . این دهنه های زلوحاصیت طرف زیرین خرطومهای بسر چسپیدهٔ او هرکدام بقدر صد درجه افزونتر از شاخ حجامت قوت مص یعنی چوشیدن اما لکست . گاه گاه که این آلت چوش خود را به آئینهٔ پنجرهٔ نوتیلوس میچسپانید بشدت تمام هوای آنجارا حالی میکرد . ماهم از پشت آئینه دوره بین وار آنرا تماشا میکردیم . دهن مدهش او که قماش آن از شاخ ، وشکل آن مانند دهن طوطی بود رو بدر اری بکمال شدت ودهشت باز و بسته میشد . زبان کراهت نشانش ازمیان دهن انبور مانند بزرگش که بادو صف دندانهای تیز شاخی مجهز است بسرعت تمام پئی هم میبراید .

سبحان الله ! چه جانور مدهش !! چه منظرهٔ نفرت آور !!

این اختاپوط مدهش بحال حدت وغضب بود . آیاحدت ، وغضب او از چه پیش

آمده باشد ؟ بگمان میآید که بسبب تأثیر نکردن دندان واسباب گیرش آن هرچه قهر وغضبی که دارد بر نوتیلوس دارد ! وغیراز ین مرکب ماهی که اختاپوط نیز میگوئیم مالك سه عدد دل میباشند لهذا در حرکات خود سرعت ، وقوت وشدت فوق العادة دارد .
شکل این جانورمرادوچار حیرت متفرانة نمود . بقلم پنسن تصویر آنرا نیزبرداشتم .
قونسهی گفت :
— بلکه اختاپوطی که ازکشتئ آویزوی الکتون دیده شده است همین باشد ؟
ندلاند — نیست ، چونکه آن اختاپوطیك خرطومش بریده شده ، واین هرهشت خرطومش بجاست .
من — اگرباشدهم احتمال دارد . چرا که خرطومهای انحیوانات خیلی زودپس میرسد . حال آنکه ازبریده شدن خرطوم آن ازطرف کپتان بوژه تابه اینوقت هفتسال گذشته است .
قونسهی — اگراین آن نباشد ، یکی ازین دیگر هاخواهد بود ! ببینید !
چون نظرکردم بوافقی دیدم که بقدرهفت اختاپوط دیگر نیزدرطرف پنجرهٔراست نوتیلوس بکج رفتاری وکج بینی سرعت روی دارند . سفینهٔ ما دراینوقت بیکسرعت معتدلی رهسپاراست . اختاپوطهاباسفینه بسرعت معتدل خود راچسپانیده خرطوم جنایانی قهرانه دارند .
یکی یکبار نوتیلوس ایستاده شد . یك صدامهٔ شدیدهرطرف نوتیلوس رالرزانید . پروانهٔ نوتیلوس ازحرکت افتاد . یکدقیقه گذشته بودکه کپتان نمو ، وکپتان دوم بدالان درامد . بسیارمدتست که کپتانرا ندیده بودم . چهره اش راتیره یا قتم بماهیچ التفاتی نکرده به پیش پنجره نزدیکشدند . اختاپوطهارا ازنظرملاحظه گذرانیده

یکچند کله سخن به کپتان دوم گفت . کپتان دوم هما ندم بیرون برامد . روپوشهای فولادیٔ پنجره هابسته شده روشنئی الکتریك ازسقف پدیدارشد . در پیش کپتان نزدیکشده گفتم :

— چسان کپتان ؟ آیا منظرۀ این اختا پوطها عجیب نبود ؟

— بلی ، عجیب بود ، اما یکساعت پستر عجیبتر خواهد شد . چرا که با آنها بغل به بغل جنگ خواهیم کرد .

بسوی کپتان دیدم . پنداشتم که نشنیدم . پرسیدم که :

— چه گفتید کپتان ؟ آیابغل ببغل جنگ میکنیم بهمراه که جنگ میکنیم ؟

— معلم افندی ، بهمراه اختاپوطهامشت وگریبان میشویم . چونکه پروانه توقف نمود . پایهای متعدد اختا پوطهادرمیان چرخهای پروانه درامده نوتیلوس را از رفتار بازداشت .

— پس چه میخواهید بکنید ؟

— برسطح بحر برامده همۀ اینجیوا نات رامحو وتلف میکنم ، وپاهای مستکره آنهارابرا ورده نوتیلوس رارهایی میدهم .

— کار بسیار مشکل ! . .

بلی ، مشکل ، چونکه دانه های گلۀ تفنگ الکتریك ما بسبب نرمی وجود شان کارگر نمی افتد . لهذامجبوریم که باتبر بریشان حمله ببریم .

ندلاند — اگرمعاونت مرارد نکنید باز پیقین نیز هجوم میبریم کپتان .

— قبول میکنم استاندلاند !

من — پس معلوم شدکه ماهم میآئیم !

کپتان نمو برامد . ماهم ازعقبش روان شدیم یکسر بسوی زینه آمدیم . برسر زینه بقدر ده نفر طایفه تبر بدست حاضر و آماده بودند . من وقونسه ی نیز یك تبری بدست گرفتیم . ندلاند ژیپقین بدست داشت .

درین اثنا نوتیلوس بسطح بحر برامده بود . یکی از طایفه ها بالا برامده کمانهای سرپوش سرزینه را حطاداد ؛ بمجرد بارشدن کمان ، سرپوش به نهایت شدت بارشده مگر آلت مص اختاپوطها که ازپشت سرپوش چسپیده بود سرپوش را بشدت کشیده است .

درحال ازدهن دروازهٔ زینه دو خرطوم مدهش اختاپوط آویزان شده . نقدر پست پای دیگر نیز از خارج دیده میشد . کپتان نمو یك تبری انداخته این خرطوم مدهش را بیانداخت . خرطوم مذکور مانند مار به پیچتاب شده به پایان افتاد .

درهنگامیکه برای برامدن برسطح واپور یك بر دیگر پاشی میکردیم باریکه دو خرطوم مشئوم مانند دو مار کلفت پیچان از مدخل سرزینه داخل شده بر آدم بیچارهٔ که از کپتان نمو یك زینه بالاتر بود به پیچید ، و بشدت تمام بالا کشید .

کپتان نمو فریاد براورده ببالا جهید ، ما نیز ازپش شتافتیم . چه مدهش منظره !! طایفهٔ بیچاره در لاحقهٔ لامسه یعنی خرطوم زلومانند آن جانور مدهش پیچیده شده ، و آلات مص خرطوم اوازهر هرجا به وجود آن بیچاره مانند شاخ حجام چسپیده ، در جو هوا معلق آویخته شده بود .

بیچاره آدم «امداد ! امداد !» گفته فریاد براورد . این کلمات مدد خواهی مظلوم بیچاره بر من تأثیر المجیبی اجرا کرده بحیرت ماندم ! سبب حیرت من از اینست که طایفهٔ بیچاره این کلمات «امداد ! امداد !» را بفرانسوی تلفظ نمود . مگر درین سفینه یك هموطنی من نیز بوده است و من هیچ او را ندیده و نشناخته ام . این ندای آن بیچاره



خرطوم او از هر جا بوجود آن بیچاره مانند شاخ حجام چسبیده در جو هوا معلق
آویخته شده بود.

هیچگاه از گوشم نخواهد برامد !

آدم بیچاره محو شده بود . البته، از دست مدهش این خرطوم گیرا که اورا رهایی میتوانددداد؟ اما کپتان نمو راست بر اختاپوط هجوم برده، و یك تبر دیگر نیز حواله کرده یك پای دیگر جانوررا نیز برانداخت کپتان دوم بهمراه دیگر طایفه ها مشغول کار زار با دیگر اختاپوطها بود . من و ندلاند نیز تبرهای خود را بر وجود های نرم آنها می انداختیم .

اینحال حقیقتاً هولناك بود . از هشت پای جانور مذکور هفت عدد آن بریده شده بود تنها یك پای آن که طایفهٔ بیچاره به آن آویخته بود باقی مانده بود، اما در اثنائیکه کپتان نمو و سواری دوم میخواست که آن پای را هم بریده طایفه را رهایی بدهند حیوان از کیسهٔ مخصوصهٔ معدهٔ خود مادهٔ آبگین سیاه غلیظی که دارد، و به این سبب آنرا مرکب ماهی نامیده اند بشدت تمام بر روی ایشان بپاشانید . چشمهای همهٔ ما پوشیده شد هیچ چیزی ندیدیم . چون بعد از کمی که این آبگین سیاه منحوس از پیش چشمان ما رفع گردید نه از اختاپوط، و نه از طائفهٔ بیچاره هیچ اثری ندیدیم ! مگر جانور ظالم آن مظلوم بیچاره را با یکپای مدهش خود بقعر بحر نایاب غوطه خوار گرداب فنا نموده .

از ین واقعهٔ دهشت انگیز شدت حرص انتقام در همهٔ ما بغلیان تمام آمده بر جانورهای مذکور که بقدر دوازده دانه بر سطح واپور بودند بد هشت تمام حمله بردیم . سطح کشتیرا از هر طرف خون با مرکب آمیخته استیلا نموده بود . با پایهای بریده ولاشه های پاره پاره شدهٔ جانورهای مذکور غلطان بودیم . ژیبقین ندلاند هر بار در چشم یکی از آنها فرو رفته روشنیش را خاموش مینمود . اما درین اثنا دوست دلاور مرا خرطوم مدهش یك جانور بر زمین انداخته، و در پیش دهن خود نزدیك کرده دهان دهشت نشان

خود را برسینهٔ او باز نمود . دیدم که اگر این دهن منقارما نند او برسینهٔ او فرو آید همانندم محو شدنش محقق است . بی اختیار به امدادش دویدم . لکن کپتان نمو ازمن پیشتر حرکت کرده تبر خود را درمیان دو لاحقهٔ لامسهٔ او بچنان شدت فرو آورد که دهنش را دوپاره نمود . ندلاند به اینصورت از تهلکهٔ مدهشهٔ مرک رهایی یافته برپا خواست ، و زیپقین خود را بیك حمله درهرسه دل جانور فرو برد . کپتان نمو دست کاناداتی مرا مخاطب نموده گفت :

ــ به اینچنین معامله قرضدار شما بودم !

ندلاند جواب نداده تنها به سر فرو آوردن و به اشارت تشکر کردن اکتفا ورزید . محاربه بقدر یك ربع ساعت دوام نمود جانورها پاره پاره گردیده بعضی هلاك و بعضی فرار نمودند ، ویك انسان قیمت بهاراازمابربودند .

کپتان نمو درحالتیکه سرتاپا در خون و مرکب غرق بود در یکطرف کشتی غیرمتحرك ایستاده . و بسوی بحریکه یکی از رفقای اورا از آغوش نوتیلوس اور بوده بلع نموده است بکمال قهر و غضب میبیند ، و قطرات بزرگ سرشك از چشمانش میچکد !

باب نوزدهم

غولف ستریم

اینواقعهٔ مدهشی که در « ٢٠ » نیسان بوقوع آمد هیچ یکی ازماقابل نیست که فراموش کنیم . درحالتی که در زیر بار هیجان بسیار شدیدی بودم اینواقعه را بی کم و کاست چنانچه دیده بودم در ین سیاحتنامهٔ خود نوشتم . بعد ازان برندلاند وقونسه ی

بخواندم . درخصوص نقل وحکایت واقعهٔ وقوعیاقته نوشتهٔ مرا موافق ومطابق . ولی از جهت تأثیر ناقص وکم تأثیر یافتند . الحق که اینچنین وقوعات مدهشه رابدرجهٔ که تأثیر تمام آنواقعه رادرفکرقارئین کرام چنانچه خود شان دیده باشند حك وتصویر کردن کارهرکس نی، بلکه مخصوص قلم ادیب سخنور « ویقتورهوغو » (۱) میباشد .

کپتان نمو بطرف در یا نظردوخته میگریست حزن والم اوخیلی شدید بود . از وقتیکه ما بسفینه داخل شده ایم این دوم رفیقیست که ضایع میکنند امااین ضایع بچه گونه مرگ ضایع شده ! بمرگی که اولاً قطرهٔ آخرین خون اوبدوصد وپنجاه عدد شاخ حجامت مدهشهٔ خرطوم اختاپوط چوشیده شود، وبعدازان پاره پاره ازدهن منقارمانند انبورشکل منحوسش گذشته درمعدهٔ مرکب ازمرکب غلیظ وسیاه تیره درونش حل وهضم گردد ! این بیچاره آدم ازقبرستان قعربحر نوتیلوس محروم ماند !

اگرازمن بپرسید چیزیکه ازهمه بیشترمرا جگرخون کرده اینست که در اثنای مجادله اززبان بیچاره بفرانسوی کلمهٔ امدادبرامد . بیچاره وقتیکه به تهلکهٔ مرگ گرفتار آمد زبانی را که باعهد وپیمان بگفتن آن مجبور بود فراموش کرده اصل زبان مادر زادش را تکلم نمود . پس معلوم شد که درمیان این تارکان دنیا که بجان وتن به کپتان نمو مربوطند یك هموطن من نیز موجودبوده است ! آیا درمیان اعضای این شرکت اسرارانگیز ازمردم فرانسه همین یك تن بود ؟ چون بخوبی می بینم چنان میپندارم که از ملل سایره نیز یکیك آدم درینجا خواهد بود ! اینستکه اینهم ازمسائل مشکله ایست که حل آن مبهم ماند .

کپتان نمو به اوتاق خود درامد . یکچندوقت هیچ اورا ندیدم . اما درجهٔ یأس وکدر اورا خوب میدانستم . فلاکتی که بهریك ازطایفه های نوتیلوس میرسید یکیك

(۱) ویقتورهوغوشاعرمشهورفرانسویست .

جریحهٔ التیام ناپذیری دردل کپتان نمو همیکشاد . نوتیلوس ، بعد ازینواقعه مدت ده روز درهمین موقع مجادله گاه باینطرف وگاه بآنطرف رفت وآمد نموده ازهمان جا جدا نشد . در روز یازدهم مدت ماتم داری وسوگواریٔ خودرا نهایت داده یکسر بسوی شمال رهسپار عزیمت گردید .

حالا در نهر عظیم « غولف ستریم » که از نفس بحر محیط اطلسی حاصلشده و بخود آن بحر غایب میشود رفتار داریم .

این نهر بحری که غولف ستریم میگویندش چنان جریان عظیمیست که از جریان های عظیم ابحار جسیمهٔ دنیا شمرده میشود . غولف ستریم یك نهر بزرگیست که در میان بحر محیط جاری میباشد . حتی آب آنهم بابحر نمیآمیزد ، چونکه آب نهر غولف ستریم از آب اصل بحر خیلی نمکینتر است عمق وسطئی آن سه هزار قدم ، عرض وسطئی آن شصت میلست . در بعضی جاها آب این نهر درساعتی ٤ کیلو مترو بسرعت جریان دارد ، حجم همهٔ مجموع آبهای طول این نهر جسیم برابر حجم آبهای همه نهر های بزرگ دنیاست . وهم اصلا مقدار آن تبدیل نمی یابد .

بنا بر قول یکی از کپتان های مشهور « موری » نام منبع یعنی نقطهٔ آغاز خروج این نهر در خلیج غاسقونیا میباشد . آبهای آن که برنك وطبیعت سبکست در اول امر درانجا تشکیل می یابد ، ازان خلیج برامده بسوی جنوب متوجه میشود ، سواحل افریقا را پیروی کرده تابخط استوا فرو می آید ، درانجا آبهای خودرا گرم میکنند ، ازانجا دورکرده بحر محیط اطلسی میگذرد . به دماغهٔ سانروق که درسواحل برهزیلیا میباشد میرود درانجا دوشاخ میشود یك شاخ بسوی دریای آنتیل میرود تاکه مقدار زیاد نمك آنرا بگیرد . اینکه ازینجا غولف ستریم بوظیفهٔ مهمهٔ پیدا کردن موازنت

وبرابری درجهٔ حرارت آبهای بحرها آغاز میکنند . یعنی برای آمیختن آبهای بحرهای شمالیه را به بحرهای جنوبیه بدور آغاز میکنند دیگر شاخ آن بعدازانکه در خلیج مکسیکو گرمی پیدا کرد یکسر بطرف امریکای شمالی بالا میبراید ، وتابه « ترنوو » واصل می شود . درانجا بسبب تضییق وفشار جریان آب سرد شمالی که از آبنای (داوی) می آید راه جریان خود را تبدیل میدهد ویك دایرهٔ بزرگی تشکیل داده به بحر اطلسی متوجه میشود . در ٤۲ درجهٔ عرض باز بدو شعبه منقسم میشود . یکی ازان بخلیج (غاسقونیا)، وجزایر (آصور) رجعت میکنند ، دیگر آن بعدازانکه سواحل [ایرلند] ، و (نوروجیا) را گرمئی معتدل بداد تابه (سپنجبرغ) میبراید . درانجا درجهٔ حرارتش بچهار درجه فرو آمده بحراز یخ خالئی شمال را تشکیل میدهد .

اینست که نوتیلوس درین نهریکه بیان کردیم رفتاردارد . درو قت پیشین بودکه باقونسه ی درسطح کشی بودیم . و درخصوص غولف ستریم به او معلومات میدادم . بعد ازانکه بیانات خود راتمام کردم گفتم :

— دستت رابه آب فروبر قونسه ی !

قونسه ی دست خود رابه آب فروبرد . وچون ازگرمی و سردی هیچ چیزی حس نکرد متحیرماند . گفتم :

— اینحال ازین پیش آمده که آبهای خلیج مکسیکو بدرجهٔ حرارت خون انسانست .

درین اثنا ندلاند درحالتیکه خیلی بحدت وغضب بود آمده گفت :

— معلم افندی ! اینحال بایدکه به انجام رسد . زیراخیلی به تنگ آمده ام . کپتان شما نیزازراه برامده یکسر بسوی قطب شمال میرود . حالآنکه با نکیزقطب جنوبی مرا از قطبها خیلی متنفرساخته . هیچ آرزوندارم که قطب شمالی رابینم .

من — چون درین وقتها فرار کردن ممکن نیست چه باید کرد ندلاند؟

ندلاند — بشنوید! باز فکر خود را بشما تکرار کنم. با کپتان نمو سخن را باز کنید. هنگامیکه از نزدیکئ مملکت شما میگذشت هیچ چیزی نگفتاید، حالا در دریاهای مملکت من آمده اید. اگر شما نمیگوئید مجبورم که من سخن را فیصله دهم. بعداز چند روز از نزدیکئ نهر «سن لوران» که از شهر «کبه ق» که مسقط رأس منست میگذریم. پس چون اینمسئله را بخاطر میآرم خونم بجوش میآید، مغزم بدور میشود موهایم بر میخیزد. ببینید معلم افندی بشما راستی عرض کنم من خود را بدریا خواهم انداخت. درینجا ماندنی نیستیم، زیرا خیلی بعذابم!

دوست کانادایی من خیلی بیصبر، و به آخر درجه به تنگ شده است. در مخصوص حق هم بدست دارد. مدت هفتها هست که از هیچطرف کرهٔ ارض هیچ خبری نگرفته درین کشتی عمر بسر میآریم. در میان دریا تمام عمر خود را گذرانیدن انسان میبایدکه به اخلاق قونسه ی باشد. هر گاه قونسه ی شش غلصمه میداشت مکمل یکماهئی میبود. ! ندلاند چون دیدکه جواب ندادم، بشدت پرسیدکه:

— چه میگوئید، ببینم معلم افندی!

من — آیا میخواهیدکه ازکپتان بپرسم که نیت وتصورش دربارهٔ ماچیست؟

ندلاند — بلی، همین را میخواهم!

من — اما میدانیدکه کپتان پیش ازین درینباب فکر و نیت خود را درحق ما علناً بیان کرده است.

ندلاند — باز یکبار دیگر دانستن میخواهم. اگر خود شما ازطرف خود گفتا نمیتوانیدازطرف من بگوئید:

من — درین اوقات باکپتان خیلی کم برابر میشوم • حتی از ملاقات من احتراز میکند •

ندلا ند — اگر او احتراز میکند شما احتراز مکنید

من — بسیار خوب ، اورا پیدا کرده میگویم •

ندلا ند — چه وقت ؟

من — هر وقت که برابر شوم •

ندلا ند — اگر میخواهید من رفته اورا پیدا کرده بیارم شما هم به او بگوئید •

من — نی نی ، شما کاررا برای من بگذارید ، فردا •••

ندلا ند — نی ، امروز !

من — بسیار خوب امروز !

اگر چنین نمیگفتم نمیشد ، هرگاه ندلا ند با کپتان برای سخن برود حکماً یك دیوانه گی خواهد کرد •

تنها ماندم • براجرای وعدی که به ندلا ند داده ام قراردادم • برخواسته به اوتاق خود درامدم • صدای پای کپتا نرا شنیدم که در اوتاق خود گردش داشت • اینفرصت را ازدست دادن جایز نیست به پیش دروازه اش آمده سه بار آهسته در رازدم هیچکس جواب نداد • بازیکبار دروازه رازده ، وپیچ آنراتابداده باز کردم •

درامدم ، دیدم که کپتان نمو آنجا ست • برسرمیز خم گشته و بکار مشغولست • بسوی من هیچ ندید • من چون بگفتن عزم جزم کرده ام لهذا به پیش میزاو نزد یکشدم • سرخود رابالا کرده ، وچین برابرو انداخته گفت :

— این شمائید ! بگوئید چه میخواهید ؟

— باشما چیزی سخن گفتن میخواهم •

— اما ، من مشغولم ، کاردارم !

— گفتنیهای من نیز از جملهٔ کارها ئیست که قابل تأخیر ومعطلی نیست .

— چه میگوئید افندی ؟ آیا چیزی کشفیات نوی یافته اید ؟ آیا از بحر بعضی خفایای نوی براورده اید ؟

ببینید که فکرها چقدر باهم دور ! من بچه خیال او درچه تصور ! کاغذها و اوراقی که برروی میز افتاده بودنشان داده گفت :

— معلم افندی . اینهارا که می‌بینید یك سرگذشتیست که بچندزبان نوشته شده است . خلاصهٔ تدقیقات وتحقیقات من که درحق بحرها حاصلشده درینها مستور است . اگر ارادهٔ الهی باشد اینهاباهمن محو ونابود نمیشود ، زیراخیال دارم که به امضای خودهمهٔ اینهارا دریك صندوق رابرداره سینی انداخته هرکسیکه آخرتر ازما بماند آنرادربحر بیندازد . موجهای بحرنیز آنرابرده برده بدست باشندگان روی زمین برساند .

پس معلوم شدکه اسم وسرگذشت این شخص درین کاغذها نوشته شده است و محتملاست که یك روزی همهٔ اسرار او بمیدان براید . اما درینوقت من درین فکرها نیستم . مقصدفهمها نیدن مذاکرهٔ ندلاند است . لهذاازهمین سخن سررشته گرفته گفتم :

— به این فکر عالئی شما بغیر از تحسین و آفرین دیگرهیچ چیزی گفته نمیتوانم . حقیقتاً محو ونابودشدن این آثارانیها شایان افسوسست . اما واسطهٔ که برای محافظه وفائدهٔ آن استعمال کردن میخواهید خیلی ناقص ومبتدیانه دیده میشود . که میداند که صندوق شمارا موجهای بحربکجا بیندازد ! وبدست چگونه اشخاص خواهد افتاد ! آیاغیرازینصورت دیگرگونه چاره یافتن ممکن نمیشود ؟ مثلاخودشما ، بایکی ازمیان شما .

« سخن مرا بریده » نی معلم افندی ! اصلانمیشود ! .

— اما من؛ بارفقای خود بمحافظهٔ این نوشتینها درهروقت حاضریم. هروقت که آزادیٔ مرا بما بخشیدید آنوقت . . . .

— « بشدت ازجای خود برجهیده » چه گفتید ؟ آزادی شمارا .

— بلی کپتان ! حتی برای گفتن همین سخن به پیش شما آمده بودم . هفتماهست که درسفینهٔ شما مانده ایم . لهذا ازطرف خود بالاصاله ، وازطرف رفقای خود بالوکاله امروز ازشما میپرسم که آیا نیت شما اینست که ابدیاً ما را درینجا نگاهدارید ؟

— معلم افندی پیش ازهفتماه چیزیکه بشما گفته بودم بتکرارکردن همان سخن بازاکتفا میورزم که ، هرکسیکه به نوتیلاوس درایدباز بیرون نمیبراید ؟

— یعنی مارا یکقلم اسیر کردن میخواهید ؟

— شما هرنامی که برخود میگذارید مختارید .

— پس چون چنینست ، اینراهم بشما بگویم که اسیرهاهم حق حاصل کردن آزادیٔ خودرا همیشه محافظه خواهند کرد . اگرچه با موانع بسیار مشکل الدفعی فراگرفته شده باشند .

— ازین حق که شمارا منع کرده است ؟ آیا بگرفتن عهد وقسم ازشما اقدام کرده ام ؟
اینرا گفته ، ودستهای خودرا با همدیگرچپراش کرده تیزتیز بمن نگریستن گرفت .
من گفتم که :

— کپتان دوباره این بحث رابار کردن نه خوش شما میآید ، نه ازمن . چون سخنرا باز کردیم بایدکه بخوبی به انجام رسانیم . باز تکرارمیکنم که مسئله تنها بمن عاید ومتعلق نیست . چونکه برای خود من مطالعه ، وتماشای بدایع طبیعیه مدارتسلی وخشنودیٔ خاطراست . وقتیکه آن موجودباشد من هرچیزرا فراموش کرده میتوانم .

ومانند خود شما دریك گوشهٔ انزوایی کشیده همهٔ عمر خود درا بتدقیقات طبیعیه حصر کرده میتوانم ، وبهمینقدر یك امیدی که نتیجهٔ تدقیقات من یکوقتی بدست یکی ازارباب فن برسد اکتفا میورزم ، شما برای خودیك مسلك ووظیفهٔ تعیین کرده ایدکه درمیان آنها باوجودیکه ببعضی جهتهای آن پی برده توانسته ایم وبسیاری ازاسرارهای آنها ما سراسر مجهولست ، بازهم به مهارت وجسارت شما که می بینیم درحق شما یك میلان طبیعی وتوجه باطنی حاصلکرده ایم . ولی برای ندلاند دگر هیچ صبر وتحمل باقی نمانده است . آیا اینرا هیچ فکر واندیشه کرده ایدکه همچنین یك طبیعتی مانند ندلاند ، هیچگاه صبر وتحمل اسارت رادارد ؟ آیا برای ایچنین آدم میشود که بهرگونه تجربه ها وهرنوع تهلکه ها درخصوص حاصلکردن آزادی خود تشبث نورزد ؟

اینرا گفته خاموش شدم . کپتان نمو برپاخواست وگفت :

— ندلاند هرچه که ازدستش میآید بکند ! هرتجربه ، وملاحظهٔ که بخاطر دارد اجرانماید . درپیش من هیچ وقر واهمیتی ندارد . زیرا من برای او تذکرهٔ دعوتنامه نفرستاده ام که بسفینهٔ من تشریف فرماید . حالا نیز اورا برای ساعت تیریٔ خود دراینجا نگاه نداشته ام . حالا آمدیم برخود شما : شما ازاشخاصیکه معنئی سکوت را هم میدانند میباشید . دیگر جوابی که بدهم نماند . وهم این مکالمهٔ آخریٔ ما درباب اینمسئله باید بود . بعد ازین برای شنیدن آن وقت ندارم واردستم نمی آیدکه این مکررات رابشنوم .

ازاوتاق کپیتان نمو برامدم . مکالمه را برفقای خود فهمانیدم . ندلاند گفت که :

— منتظر بودن بلطف این آدم هیچ لازم نیست . نوتیلوس به «لونغ ایسلاند» نزدیك میشود . هوا هرچسان که باشد فرار میکنیم والسلام !

من هیچ جواب ندادم . چونکه سما رفته رفته به تهدید آغاز نهاد ، علامتهای طوفان

یکی بر دیگر پاشی مینمود . هوای نسیمی یك رنگی سفیدی پیدا کرد . ابرهای پست بالا پروازی آغاز نهاد ، دریا موج دار شد . موجها رفته رفته بزرگی پیدا میکرد . بارو متر — میزان الهوا — خیلی از خیلی سقوط یافت . مسالهٔ که در شیشهٔ طوفان نما موجود بود بسبب افزون بودن الکتریك درهوا تحلل نمود .

هنگامیکه نوتیلوس از ممر نیورك یکچندمیل دور شده بود، وهنوز به پیشگاه«لونغ ایسلاند» نرسیده بود که طوفان بکمال شدت آغاز نهاد . این بار طوفانرا خوب تعریف وتصویر میکنم . زیرا کپتان نمو درین طوفان کشتی خودرا درزیر بحر فرو نیاورده باطوفان توانایی وپایداری آنرا تجربه کردن میخواهد .

خود کپتان نمو بطوفان هیچ اهمیت نداده دایما برسطح کشتی بماند ، برای تحملکردن موجهای بزرگ یك بغله افتاده بحاقه های سطح واپور خودرا ربط نمود .

باد ازجهت جنوب غربی بسرعت پانزده متر درهر ثانیه میوزید . بساعت سه این سرعت به بیست وپنج متر وبالا برامد . اینحال درطوفانهای بسیار مدهش دیده میشود .

موجهای بحر یکه بسیار بلند شده بود به ابرهای پست جوهوا مصادمه مینمود . ازموجه های کوچك هیچ اثری نمیدیدم . بلی ، منهم بیك حلقهٔ واپور خود را بسته درمشاهدهٔ طوفان کپتان نمو را پیروی میکردم . هرقدر موجی که بود موجهای بزرگ تپه آسا بود . حتی سرهای آن تپه های امواج کف سفید هم نداشت . بلندی این امواج رفته رفته کسب بلندی میکردند ، ویك بردیگر پیشی میگرفتند . نوتیلوس گاه بیکطرف ، وگاه بدیگر طرف میغلطید ، وگاهی بسر ، وگاهی بدنبال مانند عمود ایستاده میشد ، درساعت پنج یکباران بسیار شدیدی باریدن گرفت ، اما این باران بادوطوفانرا زیاده تر گردانید ، طوفان درهر ثانیه چهل وپنج متر سرعت پیدا کرد . یعنی درهر سا

عت چهل فرسخ مسافه قطع مینمود . اینست که اینچنین طوفان خانه هارا از زیر وزبر میسازد . لوله های خشتهای پخنه روبهای بامهارا برداشته در پنجره ها ودروازه های خانه ها میاندازد . طوبهای بیست وپنج سانتیمترویی را از زمین برمیدارد . حالا آنکه نوتیلوس تنها بغلطیدن درمیان آن موجها اکتفامینمود ، ودیگرهیچ ضرری نمیدید . هرکاه نوتیلوس دکلها ودیگر اسبابهای واپورها را مالك میبود پاره پاره گردیدنش محقق بود ، اما نوتیلوس چون درخصوص وضعیت وساخت خود مانند ماهئ عظیم دریا نوردی بود هیچ خسارت وزیانی به آن راه نمییافت .

بکمال دقت بطرف موجها میدیدم ، هرموج بوسعت وفراخئ یکصدوشصت یکصد وهفتاد متربقدر پانزده شانزده متربلند میشد سرعت حرکت آنهانیز بدرجهٔ نصف سرعت بادبود یعنی دریك ثانیه پانزده مترحرکت میکرد . بزرگی وقوت موج نسبت به عمق یعنی چقوری آب بحر انزونی میگیرد . درجزیره های « هبرین » اینچنین یکموج به سنگینئ هشتاد وچارهزار قیه که هرقیه نزدیك به یکچارك کا باشد ـ یك کوسنگ بزرگی را برداشته توانسته بود . درسنهٔ ۱۸٦٤ همچنین یك طوفان شدید ، یك قسم کلئی شهر « یدو » راکه درژاپانست خراب کرده بود .

شدت طوفان مادرشب افزونی گرفت ، نزدیك شام بودکه از دور یك واپور بزرگی رادیدم که درمیان امواج بحربالاوپایان شده از رفتار معطل مانده بود !

به نصف شب دوساعت مانده آسمان یك رنگ آتشینی گرفت . هوای نسیمی بابرقهای بسیارشدید روشنی پیدا کرد . برق آنقدر متصل در پئ همدیگر میریخت که هیچ فاصله برای تاریك شدن هوا نمیگذاشت . درحالتیکه ازشدت برق من چشمهای خود راباز کرده نمیتوانستم ، وازشدت حرکت عقلم بدور آمده بود ،

کپتان نمو چنانچه باروح طوفان پنجه آزمایی میکند بسوی برقهای درخشندهٔ تیز نظر دوخته بود .

در بحر، وهوا ، وسمایك صداهای بسیار مهیب ومدهشی حکمفرما بود که آنهم عبارت ازصداهای امواج ، وباد ، ورعد بود .

در تمام وجود وحواسم هیچ تاب وتوانایی نماند بهزار زحمت بروی سینه خود در الغزانیده لغزانیده تابه سر زینه رسانیدم ، بهزار مشقت سرپوش رابسوی درون کان تاب دادنش را فرو برده از زینهٔ واپور خودرا غلطانیدم در درون کشتی بپا ایستاده شدن امکان نداشت . لهذا لغزیده لغزیده تابه اوتاق خود خودرا رسانیده توانستم .

کپتان نمو نیمشب بود که داخل واپور شد صدای بازشان شیر دهنها و پر شدن مخزنهای آب را شنیدم . بعدازکمی آهسته آهسته غوطه خوردن نوتیلوس را حس کردم . در حال بدالان آمدم ، پنجره بازشده بود . بسیار ماهیانرا دیدم که ازشدت طوفان میگریزند . حتی بریکچند ماهئی بزرگ افتادن صاعقه یعنی تندر رانیز دیدم .

نوتیلوس بغوطه خوردن دوام داشت چنان گمان میکردم که تا پانزده متر پائتر طوفان خواهد بود . اما تاقدر پنجاه متر فرو نیامدیم ازتأثیر طوفان رهایی نیافتیم . وبعد ازانقدر مسافه بیك استراحت وسکون عجیبی واصل شدیم . اماچسان راحت، وچگونه آرامی که باور هیچکس نمی آید که پنجاه متر بالا تر برسطح بحر آن شوررستا خیز برپا باشد !

باب بیستم

وانژور

ازتأثیر اینطوفان مدهش کشتئی ما یکقدری بسوی شرق افتاده بود . بنابرین

فکرهای فراریکه درسواحل «نیورك» و «سن لوران» درسرمیپروراندیم محو گردید. ندلاند بنومیدی افتاده مانند کپتان نمو بگوشهٔ انزوا خزیده. من وقونسه ی ازهمدگر هیچ جدانشدیم.

یکچندروزها نوتیلوس گاه درقعر بحر گاه بر سطح بحر درمیان دمه ها و بخارهای آبی که اینموقع بآن مشهوراست، وموجب غرق بسی کشتیهامیشود رفتار نمود.

قعر بحر درینجامانندیك مزارستان کشتیها بنظرمی آمد. بسبب طلاطم طوفانهای شدید، ودمه های تیرهٔ دایمی اینموقع بحرمحیط با انواع جسد های کشتیها که بالطمه های امواج آن مجادله، وجنگ کرده، نهایت غریق لجهٔ گرداب فنا گردیده اند پر ومملو بود.

بعضی ازین کشتیها پوسیده شده، بعضی با سبزه ها، وگلهای بحری پوشیده شده بود. یك چندکشتی بودکه هنوز نوغرق شده بودند. این محل واین موضع را که درجدولهای ایستاتستیك ازممرها. وگذرگاههای بسیار هلك میشمارند ازچند سال به اینطرف مقدار پانزده شانزده وا پورهای بسیاربزرگ درهمین جاها، یعنی فراخنای «سن لوران» وگلوگاه یعنی آبنای «بل دیل» غرق وناپدید گردیده اند

نونیلوس دربندرها که رفت وآمد واپورها دران بود، بسیار مدت توقف نمود، تابه ٤۲ درجهٔ عرض بالا برامدکه ازینجا خط تلگراف تحت البحر یکه امریکارابه اوروپا ربط داده میگذرد.

خط قابدار تلگراف تحت البحر رادر ۱۷ ماه مایس تقریباً پنجصد میل دورتر از ار «قونسات» به عمق دوهزار وهشتصد متر درقعر بحر مشاهده کردم. چون تابه اینندم ازخط قابدار زیر بحر به قونسه ی بحث نکرده بودم ازاو وقتیکه قونسه ی خط دراز

سیاه تلگراف رادر زیر بحر بدید چنان گمان کردکه یك ماز جسیم دیایی خواهد بود .
چون گفتیم که خط قابدار زیر بحر است بحیرت افتاد . لهذا مجبور شدم که درباب خط
مذکور بعضی معلومات به او بدهم :

نخستین خط تلگرافی که در مابین امریکا ، و اوروپا از زیر بحر گذرانیده شده است در
سنهٔ ۱۸۵۸ بود . امابعد از انکه بقدر چهل تلگرافنامه رد وبدل گردید باز از کار
افتاد . در سنهٔ «۱۸٦۳» بدرازی سه هزار و چارصد کیلومترو ، وسنگینئی چار
هزار «تن» یك سیم قابدار دیگری ساخته شده این سیم جسیم رادر واپور «غریت
استرن» که بزرگترین واپورهای آنوقت بود بار کردند ولی بازهم موفقیت وکامیابی
حاصل نشد .

با وجود اینهم بازامریکائیان نومید نشدند «سیروس» نام شخص جسوریکه
مؤسس وبانئی شرکت تلگراف بود ، همهٔ اوراق تحویلات خودرا به نقد تحویل داده
مکملتر از اول یك خط قابداری ساختند . سیم را اول درمحفظهٔ که آنرا «کوتاپرقا»
مینامند گرفته وبعد از ان آنرا در قماشهای بسیار کلفت وستبری پیچانیده، وبرسر آنهم
دریك قاب معدنئی پیچانیدند . این سیمی که به اینصورت ساخته شد در ۱۳ ماه تموز
مطابق برج اسد سنهٔ ۱۸٦٦ سفینهٔ جسیم «غریت استرن» آنرا برداشته بدریابرامد .

در ۲۳ ماه مذکور واپور غریت استرن به «ترنوه» نزدیکشده بود که خبر صلح محاربهٔ پروسیا و اوستریارا بتلگراف خبر گرفت . در ۲۷ ماه از اوروپا تا به لنگرگاه «قونتات»
خط رادر زیر بحر فرش کرده عملیات رابه اتمام رسانید . اول تلگرافی که از امریکا به
اوروپا کشیده شد جواب همان تلگراف خبر صلح بودکه نقل آن اینست :

«مظفریت ، مخصوص خالق کائنات ، وصلح مخصوص ساکنان روی زمینست»

خط قابدار تلگراف را بیك حالت غریبی دیدم روی آن باپوستهای حیوانات ناعمه ، وسنگچلها وسبزه های بحری پوشیده شده بود . وباینصورت محفظه های متعددی بران افزوده شده بود . تلگراف قابدار بی آنکه از حرکات بحریه متأثر گردد بکمال استراحت در قعر بحر خوابیده بود ودر سی ودو ثانیه اخبار دنیای نو را باخبرهای دنیای کهنه ردوبدل مینمود .

نوتیلوس یکبارگی بسوی جنوب تمایل حرکت ورزیده واز نزدیکئی « بریتانیا » گذشته بسوی دریاهای اوروپا رفتار آغاز نهاده از جزیرهٔ « امه رود » چون گذشتیم چراغ دوار « قاستینه » را که هزاران کشتیهای رهسپار را رهنمایی میکنند دیدیم .

مسئله خیلی مهم گردیده . آیانوتیلوس بدریا های اوروپا برای چه میرود ؟ آیابدرا من دریای « مانش » که مابین فرانسه وبریتانیا واقعست جسارت خواهد ورزید ؟ ندلاند که بسبب نزدیکشدن بسواحل از گوشهٔ انزوا برآمده است دایما به اینگونه سوالهامرا در زیر باز خواستهامیگیرد . آیاچه جواب باید داد ؟ کپتان نمو بارچنان در گوشه خزیده که هیچ دیده نمیشود آیاچنانچه به کانادا یی سواحل امریکا رانشانداد بمن هم سواحل اوروپا را نشان میدهد ؟

اما نوتیلوس همیشه بسوی جنوب فرو آمده میرود در ۳۰ ماه مایس نوتیلوس از منتهای جزیرهٔ بریتانیایعنی انکلستان گذشته ، وجزیرهٔ سالینغ را ترك کرده درسطح دریا بنای گردش را نهاد . ودور های بسیاری درهمین جااجرامینمود . اینحال مرا به اندیشه ومراق انداخت . ازحرکات نوتیلوس چنان معلوم میشد که یك جایی را جستجو میکنند ولی دریافتن آن زحمت میکشد . در وقت زوال کپتان نمو خودش تعیین موقع نمود . وقتیکه آفتاب ازدایرهٔ نصف النهار میگذشت کپتان نمو آلتی که آنرا «سکستان»

میگویند بدست گرفت ، وبکمال دقت بمعاینه آغاز نهاد . نوتیلوس بی غیر حرکت ایستا ده بود . درین اثنامنهم برسطح کشتی بودم . کپتان هیچ بامن سخن نمیگفت . بعد ازان که ارتفاع را گرفت این کلمه راخود بخود تلفظ نمود :

— بلی یافتم ! همینجاست !

اینرا گفته از نردبان فرو آمد . زینهٔ کشتی بسته شد . منهم بدالان آمدم . صدای پرشدن خزینه های آب راشنیدم . بعد ازچند دقیه نوتیلوس بعمق هشتصد وسی و سه متر درقعر بحر برروی ریگها بنشست .

ضیای الکتریك سقف دالان خاموش گردید پنجره هاباز شد . بیرون سفینه را بروشنئی بسیارشدیدی روشن دیدم . در طرف دست راست یك نقطهٔ سیاه مانند یك پشته کلک کوچکی بنظرم آمد . چون خوب دقت کردم دیدم که یك کشتی ایست که ازطرف بینی آن زخمدارشده غرق شده است ازگلها وریگها وسبزه های که روی سفینه را استیلا نموده بود ، چنان معلوم میشد که از بسیار وقت غرق شده است .

آیااین سفینه چیست ؟ نوتیلوس برای چه بزیارت او آمده ؟ حیران بودم که چه خواهد بود ! درین اثنادیدم که کپتان نمو بمن نزدیکشده گفت :

— نام اول این کشتی « مارسه‌ی » بود که هفتاددو طوپ راما لك ، ودرسنهٔ ۱۷۶۲ بدریافرو آورده شده بود . درسنهٔ ۱۷۷۳ این کشتئی جنگئی فرانسوی که درزیر حکم واداره « وریتریو » بود ، بمقابلهٔ « پره مستون » بکمال جسارت ودلاوری جنگ کرد . درسنهٔ ۱۷۷۹ درضبط کردن وبدست آوردن شهر « غرناته » حاضر بود ، درسنهٔ ۱۷۸۱ حکومت جمهوریٔ فرانسه نام کشتی را تبدیل داد . در ۱۶ ماه نیسان — ثور — سنهٔ ۱۸۶۸ مذکور بهمراه دسته های کشتئی فرانسه که ازامریکاغله بارکرده می آوردند

رفاقت کرده است . این دسته های کشتی که غله بار کرده بودند در روز اول ماه خریران ـ سرطان ـ سنهٔ ۱۸۶۸ یعنی هفتاد و چار سال پیشتر ازین در همین جای و . وقعیکه می بینید با کشتی های جنگی انکلیس برخورد دند . سفینهٔ مذکور بکمال شجاعت با انکلیس ها جنگ و مقاومت نمود . هر سه دکلهایش شکست ، یک ثلث طایفه و عسکرش مجروح و مقتول گردید . چون هیچ چاره نماند غرقشدنرا از ننگ اسارت بهتر دانسته باسه صد نفر طایفهٔ خود « زنده باد فرانسه » گفته غرق گردید .

ازین سخن کپتان واقعهٔ مذکور در نظرم بخوبی تجسم نمود . حتی نام این کشتی جنگی نیز بیادم آمده گفتم :

— وانژور !　　　　(وانژور منتقم را میگویند)

— بلی وانژور ! آیا خوب نام نیست ؟

کپتان نمو روی خودرا ازمن گردانیده ودست های خودرا بر همدیگر چپراس کرده ساکتانه وغضوبانه ایستاده ماند .

باب بیست و یکم

خونریزی

ازین حکایهٔ کپتان نمو فکرم بهیجان شدیدی آمد . بطرف کپتان ، ووضعیت او نظر کردم . بحقیقت این آدم اگرچه هیچ پی برده نتوانسته ام ولی امروز همینقدر دانستم که حس انتقام بسیار شدیدی در دل میپروراند .

درین اثنا نوتیلوس آهسته آهسته بسطح دریا بالا میبرامد . بعدازکمترکی جسد کشتی

وانزو را از نظر غائب کردید . هنوز در دالان بودم که برسطح بحر برامدن وتیلوس را حس کردم .

تمام درهمین وقت بود که یك صدای سنگین و مدهشی بگوشم آمد بطرف کپتان دیدم . دیدم که کپتان هیچ حرکت والتفات باینصدا نمیکند گفتم :

— کپتان !

جواب نداد . از پیش او برامده برسطح آمدم . قونسه ی وکانادایی از من پیشتر در انجا برامده بودند ! پرسیدم که :

— اینصدا چه بود ؟

ندلاند — صدای طوپ بود !

بطرف دریا دیدم . دیدم که از دور یك جسم سیاهی یکسر بسوی ما سر راست می آید . گفتم :

— این کشتی چیست ؟

ندلاند — از شکل و وضعیتش چنان معلوم میشود که از کشتیهای جنگی باشد . ایکاش بیاید و نوتیلوس را غرق سازد !

قونسه ی — از کشتئی جنگی به نوتیلوس چه ضرر میرسد ! در زیر آب پئ او رفته نمیتواند که به او ضرر برساند !

من — خوب ببین ! آیا معلوم میشود که کشتئی کدام ملتست ؟

ندلاند — بیرق ملتئی خود را نیفراشته ، از انسبب معلوم نمیشود که بکدام ملت منسوبست .

بقدر یك ربع ساعت بکمال دقت بسوی سفینهٔ که بسوی ما می آمد نظر دوختیم . بگمانم نمی آمد که از ینقدر مسافهٔ بعید نوتیلوس را بشناسد که چیست ؟

بعداز کمی ندلاند گفت :

ــ یك کشتی جنگیست که دو دود کش دارد و اغلب احتمال که کشتی حربی انکلیسی باشد!

کشتی بکمال سرعت پیش میآمد که اگر کپتان نمو بهمینصورت و وضعیت که حالا دارد

به ایستد فرصت فرار کردن خوبی بدست ما خواهد افتاد . ندلاند گفت :

ــ هر وقتیکه کشتئی جنگی بقدر یك میل بما نزدیك شود من خود را بدریا می اندازم .

چنان میپندارم که شما نیز از انداختن در پئی من خودداری نکنید !

قونسه ی ــ افندی اگر بیاد داشته باشد که پیش از ین در شناوری مرا امتحان کر

ده اند . اگر ندلاند را پیروی کردن خواهند خود را بمن تسلیم کنند که بکمال راحت

و آسودگی ایشانرا بسوی کشتی زره پوش جنگی ببرم .

میخواستم که جواب بدهم که بنا گهان یك دود سفیدی از کشتی مقابل برخواسته

و بعداز چند ثانیه یك جسم ثقیل و بزرگی آمده در طرف پشت نوتیلوس درمیان آب

بیفتاد و آبهارا پر موج ساخت : بعد از کمتری صدای طوپ نیز بگوشم برخورد .

فریاد کردم که :

ــ این چه ؟ بر ما گله امی اندازد ؟

ندلاند ــ البته می اندازند ! آفرین ! ..

من ــ آیا مارا نمی بینند ؟ آیا بگمان شان نمی آید که مایکچند نفر قضا زدهٔ باشیم که بر

یك کشتی پارهٔ شکستهٔ افتاده باشیم ؟

قونسه ی ــ بخیال من چنان می آید که همان جانور معهود را اشناخته به طوپ گرفته اند .

من ــ اما البته دیده باشند که بر پشت نجا نورا نسانست . چسان به طوب زدن

جرأت کرده اند ؟

ند لاند — بلکه بسببی که آدم را دیده اند آتش میکنند !

از این سخن ند لاند، فکرم روشن گردید . دانستم که در یتوقت هر کس میداند که جانور چیست ؟ چونکه کشتئی جنگی ابراهام‌لنقولن از کار کر نشدن ز یقین ند لاند. و صدای آن دانسته باشند که این جسم یك کشتی ایست که در زیر بحر حرکت میکند . و از هر گونه جانور آنرا مدهشتر پنداشته اند .

بلی ، مسئله همچنینست . حتی تمام سفینه های حربی و تجارتئی عالم برای برداشتن وجود این سفینه دست یك کرده اند .

اما اگر نوتیلوس بدست کپتان نمو چنانچه گمان میشود یك آلت انتقامی باشد ، الحق که مدهش یك آلت خرابی ایست . آیا آنشب که ما را در یك اوتاقی بیهوش کرده حبس نمود بر یك سفینهٔ هجوم نبرده بود ؟ مردهٔ که در قعر دریاد فن شد آیا بمصادمهٔ آن هجوم نمرده بود ؟ بلی بلی مطلقاً که همچنینست ! یکقدری از حیات اسرار آمیز کپتان نمو رفته رفته کشف و ظاهر میشود . اگر کیفیت همچنین باشد دولتهائیکه برای گرفتن و محو کردن آن اتحاد کرده باشند در پئی یك شخص مجهو لی نی بلکه در پئی یك منتقم بسیار مدهشی افتاده اند .

اینحالها بکمال دهشت در نظرم جلوه گر گردید . در نظرم بکمال خوبی تجسم کرد که این کشتی که بما نزدیك میشود دوست رهایی دهندهٔ مانی بلکه دشمن غرق کنندهٔ ماست !

گله های طوپ رفته رفته اتصال بهم پیدا کرد . اما همهٔ گله‌ها در آب افتاده بکمال شماته غرق میشد . بر سفینه هیچیکی ازانها بر نمیخورد .

کشتئی زرهپوش بقدر سه میل مسافه نزدیك شده بود . کپتان نمو ، چنان میپنداشت که گویا صدای این طوپها را نمیشنود ازانرو بر سطح واپور نمیبرامد . حالانکه اگر یکی

ازین گله های مخروطئی ثقیل برپشت نوتیلوس بخوردتایکدرجه موجب ضرروزیان او خواهد شد .

ندلاند گفت :

— معلم افندی ، برای رهایی یافتن بهرگونه وسایط وهرقسم چاره جویی دست و پا بزنیم . بیك چیزی بسوی شان اشارت کنیم بلکه بفهمندکه ماقضازده گانیم .

ندلاند اینرا گفته ، ودستمال خودرا کشیده میخواست که بهوا بجنباند ، ولی پیش ازانکه دستمالرا بهوا کندیك دست آهنین مثالی اورا فشارداده برزمین انداخت . یعنی کپتان نمو ندلاند رابرزمین انداخته میگفت :

— ای بدکردار ! میخواهی که حالا ترا به پیکان مهمیز نوتیلوس خونخوار خوددرکشم !

دیدن کپتانرا درینحال بحقیقت که دهشت بخش دلهامیگردید . سیمایش بسبب هیجان شدید قلبی او زردشده بود . ازدهنش سخن نی بلکه مانند غرش جانورهای خون ریز صداهای مدهش میبرامد . ندلاند در پنجه های فولادی کپتان نمو مضمحل شده بود . بعدازان ندلاندرا گذاشته بیکنظر دهشت اثری بسوی سفینۀ جنگئی که نزدیك شده می آمد دیده گفت :

— آه ! تومراشناختی که کیستم ! امامن نیزبی آنکه بیرق ترابیبنیم شناختمت که کیستی ! پس اگرمردی جانت رانگاه کن ، وحملۀ دلیرانرا تماشا کن .

کپتان نمو این رجزخوانئی دهشتناکرا برزبان رانده ، و بیرقیکه در قطب جنوبی برافراشته بود همان بیرق رادریکطرف نوتیلوس خلانید .

درین اثنایك گلۀ طوپ آمده و برپشت نوتیلوس تماس نموده بدریا افتاد .

کپتان بشدت بمن نظرکرده گفت :

— رفقای خود را گرفته بزودی فروشوید چراکه نوتیلوس غوطه میخورد !

من — آیابرین سفینه هجوم میکنید کپتان ؟

نمو — افندی ! من آن کشتیرا غرق میکنم !

من — نی ، کپتان ؛ مکنید !

نمو — میکنم ، مرامحاکمه ونصیحت مکنید ! ازطالع بد خود شماست که بدیدن این خونریزی مجبور گردیده اید ! هم چه بایدکرد بهجوم ، اول او آغاز کرد مقابله خیلی مدهش میشود ! بزودی پایان شوید ! .

غیراز اطاعت دگرچاره نداشتیم . بقدرده پانزده نفرطایفه های نوتیلوس در اطراف کپتان نموگرد آمده بنظرهای تیزنفرت ، وکین بسوی کشتی زرهپوش میدیدند . چنان درك میشدکه همهٔ آنهابیك نوع ویك طرزحس انتقام متحسس بودند .

بازیك گله آمده درپیش نوتیلوس در آب بخورد . شنیدم‌که کپتان نومیگفت :

-- بزن ، بزن ، ! گله هایت را خوب صرف کن ببینم ! ببینم ! آیا ازنوك مهمیز نوتیلوس چسان جان بسلامت خواهی برد؟امادرین جای وموقع پاك که جسد زرهپوش «وانژور»درزیربحرخوابیده است ترا غرق نمیکنم . جسدناپاك ترابااو آمیخته نمیخواهم !

دراوتاق خود آمدم کپتان نمو وکپتان دوم برسطح بماندند . پروانهٔ کشتی بحرکت افتاد . نوتیلوس بکمال سرعت دوری گرفته ازمنزل گله خودرا بیرون کشید . اما کشتی زرهپوش انکلیسی ازعقب گیری اووانه ایستاد . کپتان نمو نیزمسافهٔ مابین خود واورا زیاده نمیکرد .

ساعت چارشام بودکه صبروطاقتم نمانده آهسته آهسته بازبرسطح برامدم . دیدم که کپتان نمو بهیجان تمام گردش دارد . وچشمان خودرااز کشتئی زرهپوش هیچ جدا

نمیکرد ، و آهسته آهسته اورا بطرف شرق همیکشید ، او نیز اورا عقب گیری داشت ، ولی هجوم نمیکرد .

بازخواستم که کپتانرا ازین خونریزی بازدارم اما تامیخواستم که چیزی بگویم مرا بسخن نمانده گفت :

— حق بدست منست ! هجوم کنندگان اینهاست . همه چیزهائیکه من آنرا مقدس میشمردم چون وطن ، زوجه ، اولاد ، پدر ، والده همه گی ارطرف اینها محو وفنا گردید . اینستکه دشمن عظیم من اینهاست !

اینسخن را کپتان بیك شدت وحسرتی گفت که ازهربن مویش جدا جدا حرص انتقام پدیدار بود . بازیکنطری بسوی سفینهٔکه درعقب مامی آمد ، وبپای خود لحظه بلحظه بگرداب فنا نزدیك میشد انداخته فرو آمدم . ندلاندرا یافته گفتم :

— امشب بایدکه بگریزیم . تا آنکه بخونریزی اشتراك نکرده باشیم .

— بلی بگریزیم ! صبرکنیم که شب بیاید !

شب آمد . درسفینه یك سکوت سنگینی حکمفرمابود جهت نماتبدیل جهت واستقامت نوتیلوس را نشان میداد . دورکردن منتظم پروانه را میشنیدم برسطح دریارهسپاری داشتیم .

مهتاب هم دنیارا خوب منورداشت ، فرصت فراررا بچارچشم انتظارداشتیم . ازبسکه بسیار متأثر بودیم هیچ سخن گفته نمیتوانستیم .

ندلاند بهوس آن بودکه خودرا بدریا اندازد بزوراورا مانع میشدم . چونکه بفکر من چنان بودکه نوتیلوس ازسطح دریا بر کشتئی زرهپوش هجوم خواهدکرد ، دراوقت فرارخوبترممکن خواهد شد .

بعد از نیمشب بسه ساعت به بسیار اندیشه برسطح برامدم . کپتان نموحالا برسطح بود ، ودر پیش بیرق خودبپا ایستاده بود . چشمانش رااز زرهپوش هیچ برنمیداشت . نظرش گویا مقناطیسی بودکه زرهپوش را بخود جذب کردن میخواست .

قمر بدایرهٔ نصف النهار میگذشت ، سیارهٔ عطارد از جهت شرقی بالامیبرامد . بحر راکد ، هوا لطیف ، درهرطرف خاموشی و آرامی پدیدار بود . ستاره های درخشندهٔ آسمان ، ضیاهای شعشعه‌پاش خودرا برسطح جلادار دریاعکس کرده لطافت وزینت بدایع وصنایع حضرت خالق کائنات ومبدع بدیع الصفات را ظاهر و نمود ار نموده بود .

بمقابل این سکون و آرامی خارجی ، جوش و خروش فکرها و خیالات انتقامجویانهٔ نوتیلوسیان داخلی راچون بزیر نظر ملاحظه و تأمل آوردم بی اختیار بدنم رارعشه پیداشد!

زرهپوش بقدر دو میل ازمادورتر بود وضیای الکتریکئی راکه بر وجود نوتیلوس دلالت مینمود پیروی وعقب گیری داشت . وازدودهای شررفشانش چنان معلوم میشد که آتش بسیاری صرف کرده درسرعت خود افزونی میداد .

تا بساعت شش صبح بی آنکه کپتان نمو مرا ببیند برسطح واپور بماندم . زرهپوش بقدر یکنیم میل بمانزدیکشده بود بمجردیکه روشنئی صبح آغاز نهاد باز یکّله ریزی بر نوتیلوس آغازنهاد . زمان فرار ما نیز نزدیکشد ، چراکه نوتیلوس نیز بنای حاضری هجوم را گذاشت .

برای خبردادن برفقا میخواستم که فرو آیم که درینوقت کپتان دوم بالابرامده بنای بعضی حاضریها را نهادکه این حاضریها نیزعبارت از بعضی چیزهای آسانی بود مثلا کتارهٔ آهنین دورکشتی رابرداشتن ، وبرامده گیهای موجوده را بدرون فروبردن والحاصل نوتیلوس را مانندیک لولهٔ سیکار فرنگی ساخت .

بدالان آمدم، ساعت هفت ونیم بود که آلت بر اکته کم شدن تیز رفتاری نوتیلوس را نشانداد . دانستم که میخواهد خود را بزرهپوش نزدیك کند ! صداهای طوپهای زرهپوش نیزشدیدتر و نزدیکترشده میرفت . برفقا گفتم :

— دوستان من ! وقت نزدیکشد ، بجناب آلهی توکل کرده بکار آغاز کنیم .

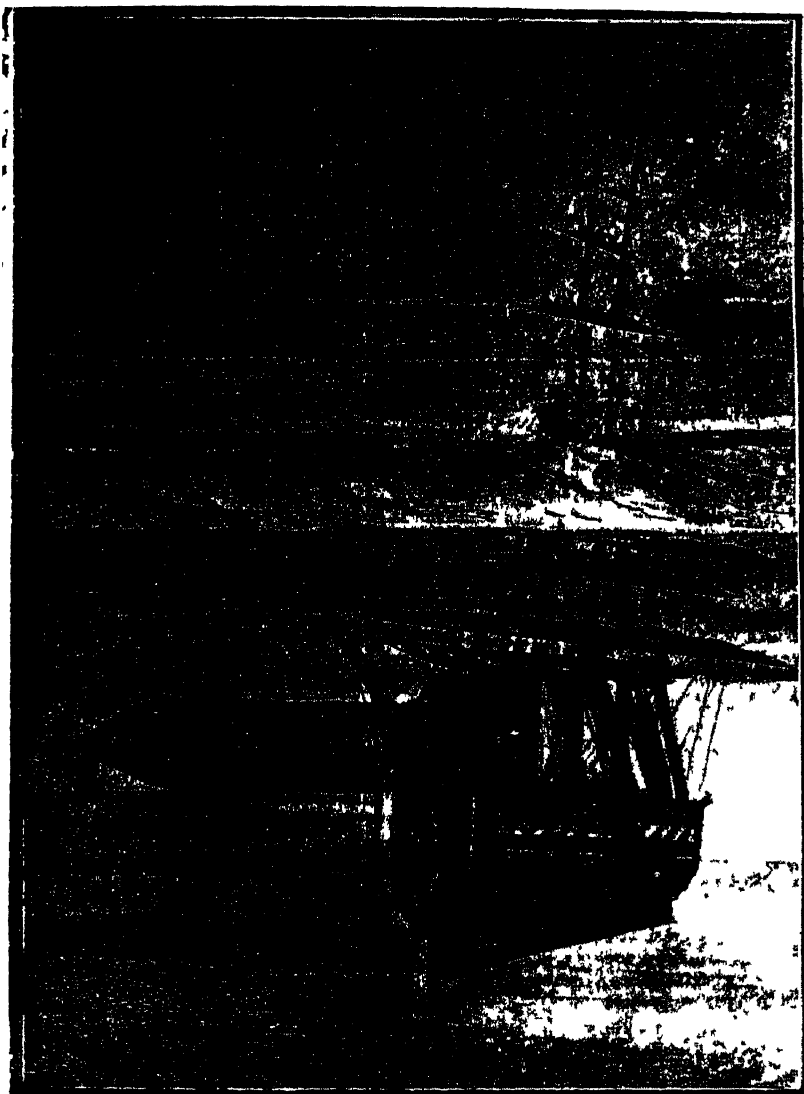
ندلاند ، ثابت قدم قونسه ی ، مستریح ، من خیلی مضطرب و پرهیجان بودم . میخواستیم که بزینه برائیم که دفعتهً سرپوشهای زینه بندشده نوتیلوس بنای غوطه زدنرا گذاشت . راه فرارما مسدودگردید . دانستم که نوتیلوس میخواهد بزیرخط آب زرهپوش خنجرجانشکاف مهمیزخودرا فرو برده در آن واحد او را غرقهٔ گرداب فنا نماید .

هریکی مابه اوتاقهای خوددرا مدیم ، همهٔ حرکات فکریه ام معطل مانده بود ، جملهٔ حیاتم عبارت از یك قوهٔ سامعه ام شده بود .

سرعت نوتیلوس بدرجهٔ اعلا زیادتی گرفت مطلقی که برای حمله بردن خودرا گرم میکند ، ازشدت سرعت هرطرف کشتی بلرزه درامد .

یکی یکبار بدهشت بی اختیار اه فریاد براوردم ! زیرا یك مصادمهٔ شدیدی بوقوع آمد ! وبخوبی حس کردم که مهمیزنوتیلوس دریك چیزی فرورفت ودراول تماس شادید ، و بعدازان بصورت خفیف همهٔ وجود نوتیلوس بایك چیزی مالش خورده بسرعت برقی درگذشت ، صداهای مهیب شکستن وپاره شدن جانخراشی بگوشم رسید ، نوتیلوس بسبب شدت وسرعت فوق العادهٔ که داردارمه مترفروتر ازسطح آب مانند سوزنی که ازقماشی بگذرد ازته دای چوبئی بی زره کشتئی زرهپوش درگذشت .

بی اختیار ازاوتاق خودبدالان آمدم . کپتان نمورا درانجا خاموش ، وآرام بپا



دیدم که یك جسم بزرگ وسیاهی آهسته آهسته فرومیرود

ایستاده دیدم که از پنجرهٔ دالان بخارج تماشای بی‌پروایانه مینمود .

منهم بکمال هیجان و اضطراب بتماشا مشغول شدم . دیدم که یك جسم بزرگ و سیاهی آهسته آهسته فرو میرود ، نوتیلوس نیز برای تماشا کردن آن با او یکجا پایان می شود . ده متر پیشتر جسد بیروح کشتی زرهپوش انکلیسی را میدیدم که آبهای بحر بشدت درمیان آن هجوم برده صداهای مهیبی میبراورد . بعد از لحظهٔ تا بجائیکه طوپها موجود بود به آب فرو رفت . بعد از ان سطح واپور زرهپوش نیز پدیدار گردید . بر سطح مذکور بسی جسمهای سیاه سیاهی ، یعنی جسدهای غرقشدهٔ انسانها درمیان آبها زیر و بالا میشد .

از دهشت بسیار موها بر بدنم برخواسته بود ! وجودم بلرزه درامده بود . بار هم یك جاذبهٔ مقاومت سوزی مرا به آئینهٔ پنجرهٔ دالان چسپانیده بود !

سفینهٔ زرهپوش جسیم آهسته آهسته فرو میرفت نوتیلوس نیز برای مشاهدهٔ هر حرکات او ، و کیفیت غرقشدنش با او یکجا فرو می آمد . یکی یکبار یکچیزی از هم کفید . اول بگمانم آمد که جبه خانه آتش گرفته باشد ، مگر چنین بود که تضییق و فشار هوا در آب سطح کشتی را پرانده بود بعد ازین کفیدن سطح کشتی بسبب فشار هوای داخل کشتی در آب کشتی مذکور به بسیار سرعت غرق شدن گرفت . دگلها ، و نردبانهای دگلها که از انسان پر بود و بعد از ان تا به نوکهای فوقانئ آن در آب غرقشده بیك منظرهٔ جانخراشی از نظر غایب گردید . بسوی کپتان نمو نظر کردم دیدم که این آدم مدهش تا بحال تماشا میکند ، وچون هیچ چیزی برای تماشا نماند دروازهٔ اوتاق خود را باز کرده درامد .

دیدم که در پیش دو قطعهٔ تصویریکه یکی از یك زن جوان و دیگری از دو پسر بود

زانو بر زمین زده و یك وضع احترامانهٔ گرفته بکمال زارنالی گریستن آغاز نهاد .

باب بیست دوم

فرار

و سخن آخرین کپتان نمو

نوتیلوس بعد از وقوع اینواقعهٔ جانخراش بقدر صد قدم از سطح بحر فروتر بکمال سرعت رهسپار گردید . آیا کدام طرف میرود ؟ بشمال میرود ؟ بجنوب میرود ؟ آیا بعد ازین خونریزی که کرد این آدم بکدام طرف گریختن میخواهد ؟

به اوتاق خود درامدم . ندلاند وقونسه ی بکمال سکونت و آرامی دریك گوشهٔ خزیده بودند . درحق کپتان نمو یك حس نفرت شدیدی پیدا کردم چونکه مرا بیسبب و بیجهت شاهد این جنایت مدهشهٔ منتقمهٔ خود گردانید .

بعد از روز جریان اینواقعه بر خود مالك نیستم ، روزها میگذرد و من خبر ندارم ، آیا نوتیلوس مارا کجاها میبرد ؟ سرعتش خیلی شدیداست ، از کپتان نمو بعداز وقوع اینواقعه هیچ اثری پیدا نیست . سواری دوم نیز پیدا نمیشود ، از مردم سفینه نیز هیچکسی بمیدان نمیبراید ! نوتیلوس همه وقت درزیر دریا میرود ، وقتیکه برای تازه ساختن هوا بر سطح بحر میبراید ، سرپوشهارا بزودی باز ، وبمجردیکه هوا تازه شود باز بزیر فرو میرود . برروی خریطه موقع ما هیچ تعیین نمیشود . بناءً علیه نمیدانیم که درکدام جا وکدام موقع میباشیم .

این یك رانیز بگویم که ندلاند نیز هیچ پدیدار نبود . بسبب کدر وغم اسارت میترسیدیم که انتحار یعنی خودکشی نکند ، لهذا قونسه ی اورا هیچ یك لحظه از نظر دور

نمیداشت. اگر حال بهمینصورت دوام ورزد آخرالامر همهٔ ما انتحار خواهد کردیم.

یك صبحی بود که چشمم را چون از خواب کشادم ندلاند را پیش خود بپا ایستاده یافتم. چون دید که بیدار شدم بمن نزدیکشده گفت:

— میگریزیم!

همان از جا بر جهیده گفتم:

— آیا چه وقت؟

— امشب. در نوتیلوس هرگونه آسایش ما محوو منسلب گردیده. بعد ازین بغیر از کارهای دهشت انگیز دگر چیزی نخواهیم دید؟ آیا بازهم تردد خواهید کرد؟ حاضر فرار میشوید یانی؟

حاضرم ندلاند! آیا در کجا هستیم؟

— امروز صبح بقدر شصت میل در جهت شرقی یك خشکهٔ دیدم. آیا همینقدر کافی نیست؟

— بگریزیم ند! اگر دریا ما را محو هم بکند بگریزیم!

— اگرچه دریا پرموج. و بادهم خیلی شدیداست، باوجود آنهم بازورقچهٔ نوتیلوس از بیست میل مسافه هیچ پروا ندارم. زورقچه را به پنهانی حاضر کرده ام. یك سه شیشه آب باچیزی خوردنی دران گذاشته ام.

— بسیار خوب!

— واینرا هم قصد کرده ام که اگر گرفتار شویم تا بوقتی که جان در بدنم باشد جنگ کرده خود را تلف خواهم کرد!

— یکجا میمیریم ندلاند!

برهمین سخن همدل وهمزبان شده قرار دادیم . دوستکا نادانی من بیرون برامد . برسطح سفینه برامدم . موج آنقدر شدید بود که طاقت نمیشد . هرقدر که شدید هم باشد گریختن لازمست . چونکه خشکه پدیداراست . یکساعت یکدقیقه صبر کردن جائز نیست .

بدالان آمدم . اما از پیش آمدن با کپتان نموبترسیدم ! امادیدن اورا نیز آرزو داشتم . ساعت شش بود که ندلاند به اوتاق من آمده گفت :

— پیش ازوقت فراریکی دیگر خودرا نمی بینیم . قرارماهمینست که بساعت ده هنوز قمرطلوع کرده نمیباشد . فرصت تاریکی راغنیمت دانسته فرار میکنیم لهذا بدیگر دیدن حاجت نیست ، بساعت مذکور ماوقونسه‌ی شمارادرکستی کوچك نوتیلوس منتظر میباشیم .

اینرا گفته ، و بی آنکه ازمن جواب بگیرد برامده رفت . برای دانستن جهت عزیمت نوتیلوس بدالان آمدم . دیدم که به چقوری پنجاه متر و در زیر آب و یکسر بسوی شمال شرقی بسرعت فوق العادهٔ رفتار داریم .

بدایع طبیعیه ، وآثار صنایعیهٔ که در دالان بود . ویکروزی همهٔ این بدایع و آثار وجمع آورندگان آنهادر قعر بحر ناپدید خواهد شد همه را یگان یگان از نظر گذرانیدم . ودرفکرخود همهٔ آنهارا حك كردن میخواستم . بعدازان به اوتاق خود آمدم . لباسهای گرم وکلفت پوشیدم . این سیاحتنامهٔ قیمتدارخودرا خوب جمعکرده ، ودر موم جامه های محکم وکلفتی خوب پیچانیده درزیر و ازکت برسینهٔ خود بستم .

دلم بشدت میپرد ! برآرام کردن طپش آن قادر نیستم . هرگاه کپتان درینوقت مرا ببیند ازوضع وحالم بهمه حال فکر مرا درك خواهد کرد ! لهذا ندیدن بهتر است !

آیا کپتان نمو درین اثنا چه میکند ؟ بمراق افتاده برخواستم ، وازپشت دراوتاق

او گوش نهادم . کپتان نمو درانجا بود ! هنوز بخواب نرفته بود ! هر لحظه چنان گمان میکردم که حالا کپتان نمو از اوتاق خود برامده از من خواهد پرسید که (کجا میروی ؟) این خیال رفته رفته در نظرم بزرگ شده بی اختیار آمده بر جای خود دراز کشیدم و منتظر وقت موعود شدم . وجودم اگرچه یکقدری آرامی گرفت ، ولی هیجان فکرم هیچ تسکین نمی یافت . از هنگامیکه از کشتئی زرهپوش ابراهام لنقولن برامده به نوتیلوس آمده ام خوب و بد هر انچه که دیده ام یکان یکان بنظرم تجسم نمود !

شکار زیر بحر ، آبنای تورسن ، و حشیان پاپوعا ، مزارستان تحت البحر ، ممر گاه تونل سویس ، جزیرهٔ سانتورین ، آتلانتید ، بانکیز ، قطب جنوبی ، محبوسیت در یخها ، محاربهٔ اختاپوطها ، طوفان غولف ستریم ، واپوروا نژور ، کشتی زرهپوش انگلیسی که باجان و مال غرق گردید همه را یکیک به پیش نظر خود آوردم .

اینواقعه ها چنانچه یك تیاتر تماشا میکنم پرده به پرده از نظرم میگذشت . درمیان این همه دیدنیها وجود کپتان نمو در نظرم بدرجهٔ فوق العاده بزرگ گردید . جسارت و دلیری و علم و هنروری اورا بیاد آوردم ، باخود گفتم :

— نی نی ! این آدم همجنس من نیست ! آدم دریا ، داهئی دریا ، حاکم دریاست !

ساعت نه و نیم شده بود . سرخود را درمیان دو دست خود گرفته میفشردم . چنان گمان میکردم که از هیجان بسیاری از هم میکفد . چشمهای خودرا پوشیدم . هنوز نیمساعت انتظار کشیدن لازمست . اما چه نیمساعتی ؟ که مرا دیوانه میکند . چنان میپندارم که یك کابوس مدهشی دماغم را مستولی شده ! !

درین اثنا بگوشم صدای نواختن پیانوی بزرگ دالان بیامد . آواز این موسیقی که به بسیار مقام الم انگیزی نواخته میشد بسیار تأثیر عجیبی برمن اجرا نمود . همهٔ نو

در پیش من نشسته، ودستهای مرا میمالند، بکمال محبت همدیگر خود درا در آغوش کشیدیم!

مگر از حسن تصادف، ونرسیدن اجل ما بمجردیکه زورقچه از نوتیلوس خطا خورده بسبب شدت کمانهای پرتاب آن بعمل عکس حرکت از دایرهٔ دور گرداب از زیر آب برامده، درخارج آن دایره برسطح آب بالا برامده است! ودرانجا کشتئی همین ماهیگیرانیکه ما درکابهٔ ایشانیم بکار خود مشغول بودند که بناگهان از زیر آب زورقچهٔ ما بالا برامده است، مارا گرفته بیرون آورده اند.

اینست که درکابهٔ این صیادان عالیجناب لافودونی این سیاحتنامهٔ خودرا بازیکبار از نظر گذرانیدم، هرجهت آن بصحت وراستی برابر بود، نه چیزی فراموش شده بود، نه چیزی دران مبالغه شده بود، غیر ازینکه همین سیاحت خارق العادهٔ که در زیر بحر اجرا کرده ایم بی کم وکاست بر قارئین کرام بصدق نقل وحکایه کنیم دگر هیچ کاری نکرده ایم.

آیا این نوشته های مارا خوانندگان آن باور خواهند کرد؟ دل شان! خواه باور کنند، خواه نکنند! باز تکرار کرده میگویم که درظرف ده ماه درزیر بحر بقدر (۲۰۰۰۰) فرسخ قطع کرده ام، درزیر بحر محیط کبیر، وبحر محیط هندی، وبحر عمان، وبحر احمر، وبحر سفید، وبحر محیط اطلسی، وبحر منجمد جنوبی، وبحر شمالی گردش کرده ام، واز زیر بحر سیاحت دور عالم اجرا نموده ام، این بدایع بحریهٔ که نقل کرده ام همه را برأی العین دیده، وبحواس خود حس کرده ام! خواه باور کن، خواه باور مکن!

آیا نوتیلوس چه شد؟ از گرداب مالستروم رهایی یافت؟ آیا هنوز درزیر بحرها بر انتقامگیری خود دوام میورزد، یا آنحرکتی که درحق زرهپوش آخری اجرا

کرد آخرترین خونریزی اوست ؟ آیا احوال سرگذشت حیات اورا که گفته بود در صندوقچهٔ انداخته بحرمی اندازد، وجهای دریا آنرا بدست مردمان روی دنیا خواهد رسانید ؟ آیا قومیت وملیت کپتان نمورا یکوقتی خواهم دانست ؟

امیدوارم که بشود ! این را نیز امیدوارم که نوتیلوس ازان گردابی که بسی سفینه ها را غرقهٔ گرداب ممات نموده بقوت خارق العادهٔ خود رهایی یابد .

باوجود آنهم ازجناب حق نیاز میکنم که اگر کپتان نموزنده باشد ، وبرگردش زیر بحرخود دوام ورزد افکار انتقامجویانهٔ اوراسکونت و آرامی حاصل شده باشد .

هرقدر که سرگذشت ، وطالع او خیلی غریبست ولی خیلی عالیست ! منهم این عالی بودن آنرا تصدیق وقبول میکنم . مدت ده ماه منهم همان عمرخارج ازدایرهٔ طبیعت اورا بسر آوردم ! وامیداست که ازترقیات فنیهٔ روزمرهٔ عصرحاضریکوقتی بیاید که سیاحت زیربحر ، وسیاحت روی هوا برهمه‌کس آسان شود !

بنابرین بجواب ضرب المثلی که پیش از زمانهای بسیارمدیدی گفته شده که : « قعربحررا که پیموده توانسته است ؟ » گفته میشود که یکی من ، ویکی کپتان نمو ! ! *

—﴿ انتها ﴾—

﴿ تمام شد ﴾



یاد آوری

عاقبت احوال کپتان نمو و سفینهٔ خارق العادهٔ اورا کتاب ناول « جزیرهٔ پنهان » عیان و بیان مینماید . جزیرهٔ پنهان نیز از آثار اختراع تألیفات « ژول ورن » فرانسوی نزاداست که از طرف صاحب اخبار « مصور ثروت فنون » احمد احسان بیك بزبان ترکئی عثمانی ترجمه ، وطبع و نشر شده است، و از طرف این عبد احقر (محمود طرزی) پیش از ترجمهٔ این کتاب بزبان فارسی ترجمه شده است . وانشاء الله بعد از ختام طبع این کتاب به امر و اجازهٔ حضرت عالی (معین السلطنه) شروع بطبع آن خواهد شد .

« ژول ورن » بنوشتن رومانهای فنی در تمام عالم ادبیات یك شهرت بسیار عظیم و یك موقع احترام بس عالئی را مالك گردیده است ، و در خصوص رومان نوشتن فنی صفت « مخترع » را گرفته است در سنهٔ ۱۸۲۸ میلادی در شهر « نانت » ممالك فرانسه تولد یافته است . بعد از انکه در مکتب عالئی شهر مذکور تحصیل ابتدائی خود را اکمال کرده بمقصد تحصیل کردن علم حقوق به پاریس آمده ، ولی در انجا تبدیل فکر و مسلك کرده در طریق ادب سلوك ورزیده است . موحی الیه در اول امر به « تیاتر نویسئی فاجعه ناك » که آنرا « تراژیك » میگویند قلم برداشته خیلی چیزهای رنگین و پسندیدهٔ نگاشته که هریکی از انها بار بار در تیاترخانه های معتبر فرانسه در موقع تماشا براورده شده است .

اما چیزیکه سبب اشتهار فوق العادهٔ اوشده است اینستکه غوامض علمیه ، ومباحث فنیه را بطرز حکایه وافسانه برهمه مردم روشن ومبرهن ساخته است . یعنی اساس وته دای سخن را بر کشفیات علمیه وصناعیه ، وبعضی مباحث فنیه بناداده . مسلك رومان نویسی را اختراع کرده است که ایجاد مخصوص خود اوست . هر تألیف فنی او بار بار طبع شده وبفروش رسیده است ، وثروت وتوانگری عظیمی ازاثر همگذر بدست آورده است . حتی بیك قطعه نشان « لیژیون دونور » نیزازطرف حکومت فرانسه نایل وسزاوار گردیده است . چندنفر محرردیگر نیز اگرچه اینمسلك ژول ورن را تقلید کرده اند ولی موفق وکامیاب نشده اند . « جزیرهٔ پنهان » بیست ویکبار چاپ شده وبفروش رسیده . این « سیاحت زیر بحر » هشتده بار چاپ ونشر شده است . باوجود اینهمه هرگاه ژول ورن به این یك آگاه میشدکه این دواثراوازنظر مطالعهٔ بادشاه معارف اکتناه ترقیخواه معظم دولت مستقل خدا داد افغانستان علحضرت امیرالمومنین سراج الملة والدین (امیر حبیب الله خان) ادام الله دولته الی آخر الدوران گذارش یافته ومظهر تحسین وآفرین شاهانهٔ شان شده الحق که

موجب شرف و مفخرت عظیم او میگردید ، و بلکه معادل بجمیع ثروت خود میشمرد . حضرت حق سبحانه تعالی ذات قدسیت صفات

إعلیحضرت پادشاه معرفت پرور دل آگاه معظم ما را بر تخت

عالیبخت سلطنت سنیهٔ اسلامیهٔ شان تا سالهای بیشمار پاینده

وباقی بدارد وذات معارف سمات شهزادهٔ جوانبخت

معظم حضرت معین السلطنه صاحب افخم را

طول عمر واقبال ارزانی فرماید تابسایهٔ مرا

حمایهٔ تشویقات و ترغیبات شان ازینگونه

بسی آثار ادبیه و فنیه از طرف ار

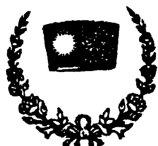
باب قلم در معرض انتشار

در اید .

﴿ آمین ﴾

(مترجم)

محمود طرزی



آثار مطبوعهٔ

مطبعهٔ عنایت

اول — سیاحت بردور ادور کرهٔ زمین

به هشتاد روز

این کتاب یك ناول بسیار شیرین فنی ایست که مؤلف آن نیز ژول ورن فرانسویست . وبزبان ترکی وازترکی بفارسی ترجمه شده است . هم فن جغرافیارا به بسیار اصول مکمل می آموزاند ، وهم خدمتی که ناولها در راه کشایش ذهن می کند بخوانندهٔ خود عطامیکنند .

دوم — از هر دهن سخنی وازهر چمن سمنی

این کتاب یك اثر مفید ادبی است که در عالم ادبیات بیکطرز جدید بسیار مرغوبی قدم نهاده وجامع اخلاق ولطایف معنوی وصوری است که برای شایقان علوم ادبیهٔ فارسی یك تحفهٔ لایقیست که موزونیت وشیرینی الفاظ آن عالم عالم حکمت وجهان جهان علم ومعرفت را حاوی است .

سوم — ﴿ سیاحت درجو هوا ﴾

این کتاب یك ناول بسیار مفیدفنی استکه موضوع آن آموختن فن ماشین های طیار ومعلومات طبیعی تبدلات هوائی است. که بسیار شیرین و مرغوب یك ناولیست این کتاب نیزازتالیفات ژول ورن فرانسویست .

چارم — ﴿ روضهٔ حکم ﴾

یك اثرنافع اخلاقی ، علمی ، دینی است . کهازسخنان بسیارمفیدومرغوب مملواست . و نیزدراه وختن طررجدید تحریر یك کتاب بسیار موزون استکه مجموعهٔ حقایق دینی ووثایق علمی واخلاقی است . وبرای ارباب علم و عرفان واصحاب عقل وادعان یك تحفهٔ بسیار مرغوب وشیرین است .

— جای فروش —

همهٔ این کتابها را از نفس (مطبعهٔ عنایت) که در ده افغانان واقعست .

از نزد سرمرتب (مطبعهٔ عنایت) —﴿ عبد الرؤف خان ﴾— واردکان (باز محمد) کتاب فروش در بازار ارگ وار دکان ملا (غلام محمد) کتاب فروش متصل مدرسهٔ شاهی خریداری کرده میتوانند .

قیمت هرجلد ازهمین چارکتاب مذکورفی جلد — دو روپیهٔ کابلی .



مترجم این کتاب

مدیر و سرمحرر سراج الاخبار افغانیه (محمود طرزی)